

هخامنشیان در تعامل با بین النهرین

نویسنده

سید علی ضرغامی



سرشناسه	:	ضرغامی، سیدعلی، ۱۳۵۷-
عنوان و نام پدیدآور	:	هخامنشیان در تعامل با بین‌النهرین / نویسنده سیدعلی ضرغامی.
مشخصات نشر	:	کرج: موسسه نشر سیمرغ آسمان آذرگان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۲۷۲ ص: مصور(بخشی رنگی)، نقشه (رنگی).
شابک	:	978-622-282-330-6
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۲۲۵ - ۲۳۲.
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م. -- تاثیر بین‌النهرین
موضوع	:	Iran -- History -- Achaemenians, 558 - 330 B. C.-- Mesopotamia influences
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م.
موضوع	:	Iran -- History -- Achaemenians, 558 - 330 B. C
رده بندی کنگره	:	DSR۲۲۲
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۱۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۳۹۶۸۷۴

هخامنشیان در تعامل با بین‌النهرین

نویسنده: سید علی ضرغامی

مؤسسه نشر سیمرغ آسمان آذرگان

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

چاپ و لیتوگرافی: چاپ پارمیدا

شمارگان: ۵۰۰

قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال

شابک: ۶-۳۳۰-۲۸۲-۶۲۲-۹۷۸

آدرس: کرج، جاده ملارد، گلستان ۴۳، ساختمان دیبا، واحد ۲۹ - کد پستی: ۳۱۶۶۹۳۶۸۶۹



فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۸	مقدمه
۱۱	بررسی منابع دوره هخامنشی
۱۹	فصل اول: بین النهرین پیش از هخامنشیان
۱۹	جغرافیای بین النهرین
۲۱	نخستین ساکنان بین النهرین
۲۸	بابل
۳۲	آشور
۳۷	فصل دوم: ظهور آریایی ها
۳۷	موقعیت جغرافیایی فلات ایران
۳۸	ساکنان بومی فلات ایران
۴۳	آغاز مهاجرت اقوام هندواروپایی
۴۴	ورود آریایی ها به فلات ایران
۴۶	مادها در تعامل با بین النهرین
۵۵	فصل سوم: تشکیل امپراتوری هخامنشی
۵۵	استقرار قبایل پارس
۵۷	پادشاهی و فتوحات اولیه کوروش کبیر
۶۳	فصل چهارم: مناسبات سیاسی شاهان هخامنشی در بین النهرین
۶۳	بابل در آستانه سقوط
۶۹	کوروش کبیر و بابل
۷۵	اقدامات عمده کوروش در بین النهرین
۸۴	کمبوجیه در بابل
۸۸	داریوش اول در بین النهرین
۹۶	خشایارشا در بین النهرین
۱۰۱	اردشیر اول هخامنشی در بین النهرین
۱۰۳	داریوش دوم و جانشینش اردشیر دوم در بین النهرین
۱۰۶	اردشیر سوم و آخرین پادشاه هخامنشی داریوش سوم در بین النهرین
۱۱۱	فصل پنجم: بین النهرین در عصر هخامنشی
۱۱۲	نظام اداری
۱۲۰	نظام اقتصادی
۱۳۵	نظام اجتماعی

نظام فرهنگی	۱۴۴
فصل ششم: اثرات متقابل فرهنگ و تمدن هخامنشیان و بین النهرین بر یکدیگر.....	۱۵۳
معماری	۱۵۶
نقش برجسته ها	۱۷۰
علوم و فنون	۲۲۵
باورهای دینی	۲۳۷
آداب و رسوم	۲۴۳
منابع	۲۶۳
فهرست منابع فارسی	۲۶۳
فهرست منابع لاتین	۲۶۹
فهرست مقالات فارسی	۲۶۹
فهرست مقالات لاتین	۲۷۱

پیشگفتار

دوران پادشاهی هخامنشیان را می توان از زوایای گوناگون نگریست. هخامنشیان پیوندهای زیادی با فرهنگها و تمدن های همسایه برقرار نمودند. در این راستا فرهنگ و تمدن بین النهرین که مدتها پیش از هخامنشیان به رشد و شکوفایی رسیده بود از اهمیت خاصی برخوردار است.

در طول دو سده تسلط پارس ها تحولات چشمگیری نیز در اوضاع اقتصادی و نظام اداری بین النهرین روی داد و بسیاری از مؤسسات تحت نفوذ ایرانیان درآمدند. در نظام مالیاتی نیز تغییراتی بنیادین صورت گرفت. در این میان، هخامنشیان نیز از جنبه های مختلف تحت تأثیر و فرهنگ و تمدن کهن این سرزمین قرار گرفتند.

این کتاب نیز بر همین پایه ، یعنی بررسی تعامل هخامنشیان و بین النهرین استوار گردیده و با تکیه بر منابع و مدارک موجود، اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بابل در دوران هخامنشی و همچنین تاثیر فرهنگ و تمدن مردمان آشور و بابل بر ایرانیان هخامنشی در زمینه های هنر و معماری، آداب و رسوم، علوم و صنایع و باورهای دینی مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

تماس های نزدیک بازرگانی، سیاسی و فرهنگی میان ایران و بین النهرین پیشینه ای طولانی دارد. ایلام، دولتی باستانی در قلمرو ایران در تمامی دوران حیاتش با سومر، بابل و آشور ارتباط داشت. آشوری ها سده های متوالی با قبایل ماد جنگیدند تا سرانجام از اتحادیه ماد و بابل شکست خوردند. تماس میان ایران و بین النهرین بویژه پس از سال ۵۳۹ پیش از میلاد ، یعنی زمانی که بابل بدست پارسیان فتح شد شدت یافت. فرهنگ بین النهرین در دوران تسلط هخامنشیان بیش از پیش بارور شد. اخترشناسی و ریاضی در بابل تحت فرمانروایی هخامنشیان پیشرفت ویژه ای داشت. توفیقات آن، از جمله بزرگترین پیشرفت های تأثیر گذار تمدن باستان بشمار می رود. در همان دوران تحولات چشمگیری در بین النهرین رخ داد. موضوع بین النهرین در دوران هخامنشیان ، موضوع تحقیقات بسیاری از دانشمندان بوده است. بررسی تأثیرات فرهنگ ها و تمدن ها بر یکدیگر معمولاً کاری دشوار است. ممکن است بسیاری از عناصر فرهنگی در دو یا چند نقطه ، همزمان و بدون ارتباط با یکدیگر و البته با تأثیرات محیطی همان ناحیه بوجود آمده باشند. در مواردی هم شاید فرهنگی از جایی به جایی دیگر رفته و پس از مدتی با دگرگونی هایی دوباره به نقطه آغازین خود بازگردیده باشد، یا مثلاً درحالیکه بر سر یک عنصر فرهنگی و تأثیر پذیری دو تمدن بر یکدیگر میان پژوهندگان اختلاف نظر وجود دارد ، ممکن است تمدن یا فرهنگ سوم و اصلی دیگری در کار باشد که مورد توجه قرار نگرفته باشد.

یکی از نکات مهم در بیان اهمیت این موضوع شاید سخنان و نوشته های تعصب آمیز و غرض آلودی باشد که در مورد تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان دیده و شنیده می شود. نباید فراموش کرد که تاریخ فرهنگ و تمدن سرزمین گسترده ای که بطور کلی فرهنگ و تمدن ایرانی نامیده می شود، با دودمان آریایی و هخامنشی و پادشاهی کوروش کبیر آغاز نمی شود. بدون در نظر گرفتن هرگونه تعصب و بر پایه یافته ها و داده های فراوان ، آشکار است که این سرزمین از کهن ترین پایه ها و کانون های مهم فرهنگی، حتی چند هزار سال پیش از آنکه نامی از آریائیان در میان باشد بوده است. آریائیان نیز مانند اقوام دیگر که در

دوران های بعد به این سرزمین آمدند در آغاز دارای فرهنگ و تمدنی ابتدایی بودند اما با بهره گیری از فرهنگ سرشار این سرزمین و همچنین ویژگی های نیرومند قومی خود توانستند نقش مهمی در تاریخ و فرهنگ این سرزمین بازی کنند. در این میان، یکی از تأثیرگذارترین فرهنگ ها و تمدن ها بر هخامنشیان ، فرهنگ و تمدن کهن بین النهرین بوده است. در این کتاب با تکیه بر منابع مهم کوشش شده است تا ضمن بیان پیشینه ای از تاریخ دولتهای بین النهرین و ایران پیش از هخامنشیان ، اوضاع اداری ، اجتماعی ، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین النهرین در دوران هخامنشیان مورد بررسی قرار گیرد و این مسائل روشن گردد که اصولاً تسلط بر جلگه بین النهرین با مرکزیت بابل برای کوروش کبیر چه نتایجی سیاسی در بر داشته است؟ اوضاع اقتصادی بین النهرین بخصوص بابل در دوران هخامنشیان چه تغییری کرده است؟ دلیل قیام های بین النهرین در دوران پادشاهی داریوش اول و همچنین خشایارشا چه بوده است؟ و بالاخره اینکه فرهنگ و تمدن بین النهرین چه تأثیری بر فرهنگ و تمدن هخامنشیان داشته و این تأثیرات در چه زمینه هایی بوده است. این کتاب در شش فصل تنظیم شده است و کوشش گردیده در حد توان به پرسش های فوق پاسخ داده شود و بخصوص به تأثیر فرهنگ و تمدن بین النهرین در زمینه های معماری، هنر ، باورهای دینی، آداب و رسوم و علوم و فنون مختلف در دوره هخامنشی پرداخته شود.

بررسی منابع دوره هخامنشی

منابع مهم برای مطالعه تاریخ هخامنشی را می توان به چهار گروه تقسیم کرد که از نظر اعتبار ، حجم و نحوه بیان بسیار متفاوت هستند. این منابع عبارتند از :

۱- نبشته های شاهان هخامنشی

۲- لوح های بی شمار گلی ایلامی و بابلی

۳- گزارش های کم و بیش مفصل نویسندگان یونانی

۴- تحقیقات جدید

گروه اول بعنوان اسناد دست اول و همعصر ، از نظر تاریخی اهمیتی ویژه دارند ولی متأسفانه تعداد آنها اندک است. گروه دوم لوح های پخته شده گلی هستند با متن های کوتاه که اطلاعات زیادی درباره شیوه زندگی در امپراتوری هخامنشی در اختیار ما می گذارند. گروه سوم محتوی گزارش های متنوعی از نظر مسائل تاریخی و فرهنگی است ولی این گزارش ها همواره تحت تأثیر نوع روابط میان اقوام شرق و غرب در زمانهای گوناگون قرار داشته و عاری از بی طرفی است. گروه چهارم نیز شامل تحقیقات جدید محققان و پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی است که اطلاعات خوبی به ما می دهند.

۱- نبشته های شاهان هخامنشی :

از جمله منابع مهم مطالعه تاریخ هخامنشی ، کتیبه های شاهان هخامنشی است که از زمان سلطنت داریوش اول تا دوره سلطنت اردشیر سوم بر جای مانده است. این کتیبه ها یک زبانه ، دو زبانه و یا سه زبانه هستند و بر روی الواح سنگی یا بصورت نقش برجسته روی صخره ها و یا روی دیوارهای بنا یا روی صفحات طلا یا نقره کنده شده اند. این نبشته های مهم به زبان ایلامی ، بابلی و فارسی باستان می باشند. یکی از مهم ترین نبشته های شاهان هخامنشی کتیبه سه زبانه بیستون است که بدستور داریوش اول بر سر راه جاده قدیمی ماد به بابل بر سینه کوه نقر شده است و نه تنها از نظر تاریخی و بخاطر شرح رویدادهای آغاز پادشاهی داریوش از زبان خود او پر ارزش و دارای اعتبار است، بلکه از این روی نیز گرانبهاست که به کمک آن می توان به روند پیدایش خط میخی فارسی باستان پی برد. داریوش سنگ

نبشته‌های دیگری نیز در شوش، تخت جمشید و نقش رستم به سه زبان تدوین کرد و جانشینان او نیز همین کار را ادامه دادند. یکی دیگر از این نبشته‌های مهم منشور کوروش کبیر است. استوانه‌ای از گل پخته که بدست باستان شناسی کلدانی بنام هرمز رسام در بابل یافت شد و حاوی اطلاعات تاریخی مهمی می باشد.

۲- لوح های گلی ایلامی و بابلی

در حفاری های سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ میلادی در حدود سی هزار لوح گلی به خط میخی در تخت جمشید یافت شد که حدود شش هزار لوح آن تقریباً سالم بود. این لوح ها متعلق به بایگانی تخت جمشید بودند. متن ها روی هم رفته کوتاه و حاوی مطالبی درباره درآمد ها و مخارج می باشند. این لوح ها اطلاعات گرانمایی از تاریخ اجتماعی و اقتصادی هخامنشیان ارائه می کنند. در این لوح ها از صد ها آبادی نام برده می شود ، کارمندان به نام نامیده میشوند و وظایف آنها مشخص شده است و روشن کننده بسیاری مسائل می باشند. در بررسی اوضاع بین النهرین در دوران هخامنشی از جمله اسناد مهم ، وقایع نگارهای درباری است که بدستور شاهان بابل به منظور ثبت وقایعی که در دوران پادشاهی آنان رخ می داد ، نوشته می شد. یکی از این منابع اطلاعاتی مهم ، لوحه ای است که رویداد نگار نبونید یا سالنامه نبونید نامیده می شود. از این متن کمتر از ۷۵ سطر از ۳۰۰ یا ۴۰۰ سطر اصلی آن در دست است که از سالهای آغازین سلطنت نبونید شروع می شود با دوره کمبوجیه به پایان می رسد. این سند مهم به رغم افتادگی ها و ناخوانا بودن برخی قسمت ها ، منبع درجه اول زنده ای از شروع حکومت پارسیان در بین النهرین است و به فتوحات کوروش در ماد ، لیدی و بابل اشاره می کند. این متن نخستین بار در ۱۸۸۲ میلادی منتشر شد. رویداد نگار دیگری در لوحه دیگری محفوظ مانده که گزیده ای از وقایع ماه هفتم سال چهاردهم سلطنت اردشیر سوم هخامنشی است. یکی دیگر از اسناد میخی ، لوحه ای تک ستونه ای است که حاوی نامه های شاهان بابل و تعداد سالهای حکومت آنها از حدود سال ۷۰۰ ق.م تا زمان آخرین فرمانروایان سلوکی است. سند دیگری که محدود به دوره متأخر یعنی کلدانیان هخامنشیان و سلوکیان است و توسط آزاکس (Asachs) ، «متون یادداشت نامه» نامیده شده ، می باشد. اطلاعات آن بسیار اهمیت دارد و حاوی گزارش های روزانه و گزارش هایی مربوط به حریق بزرگ در شهر ، مرگ اشخاص مهم ، بیماری های همه گیر و همچنین نوسانات قیمت های محصولات عمده و بالا آمدن سطح رودخانه ها می باشد. زمان این یادداشت نامه ها که همگی مربوط به بابل هستند از اواسط سده هفتم پیش از میلاد تا ۹۱ پیش از میلاد را در بر میگیرد و دوره حکومت هخامنشیان را در بین النهرین نیز شامل می شود. سند مهم دیگر چکامه

نبونید است. نوشته ای بابلی بر لوحه ای آسیب دیده که در آن ، بابلی ها از زبان کاری های نبونید ، آخرین شاه بابل و نیکوکاری های کوروش کبیر در حق مردم و خدایان بابل سخن می گویند. این سند نیز در موزه بریتانیا نگهداری میشود. اسناد بایگانی موراوو اگیبی، بانکداران بابل باستان نیز اطلاعات زیادی در باره اوضاع اقتصادی این دوره در اختیار ما می گذارند.

۳- نوشته های مورخین یونانی

در مورد این نوشته ها باید دید انتقادی داشت و متوجه میزان جانب داری و شاخ و برگ دادن نویسنده بود. البته در بسیاری موضوعات تاریخی ایران فقط یونانی ها می توانند اطلاعاتی در اختیار ما قرار دهند. در این میان باید پیش از همه نام هرودوت را برد. گزنفون و کتزیاس از دیگر مورخان یونانی هستند که اطلاعات خوبی می دهند. البته در این نوشته ها بیشتر با مسائلی سر و کار داریم که تماس یونانی ها با آن بیشتر بوده مثلاً در این آثار تقریباً چیزی درباره بخش های خاوری شاهنشاهی هخامنشی نمی بینیم. از نویسندگان بیگانه هرگز نمی توان انتظار داشت که در همه بخش های گزارش های خود بویژه وقتی گزارش درباره دشمن است گامی از دایره بی طرفی بیرون نهند. بنابراین باید نگران گزارش هایی بود که یونانی ها درباره شاهنشاهی ایران داده اند. برخی از مهمترین منابع یونانی عبارتند از:

- هرودوت :

هرودوت متولد حدود ۴۸۴ ق.م در هالیکارناس در کاریا ، از اتباع شاهنشاهی ایران بود. سفرهای وی به بابل و مصر سبب شد اطلاعاتی درباره ایران کسب کند. هرودوت به بابل و مصر رفت ولی نه به مرکز شاهنشاهی ایران سفر کرد و نه به ایالات شرقی ایران. او اطلاعات خود را درباره آداب و رسوم و مذهب ایرانیان از منابع شفاهی کسب کرد.

ضعف روایات شفاهی در این است که پیگیری منبع اصلی آنها دشوار است ، پیوسته در معرض تبدیل و تغییرند و اثبات حقیقی آنها از طریق اسناد دیگر آسان نیست. بنابراین روایات شفاهی ارزش چندانی ندارند و گاهی هم اشتباه هستند. هرودوت چون نمی توانسته خط میخی بخواند متکی به ترجمه های اسناد از زبان فارسی باستان و آرامی به یونانی بوده است و یا متکی به بازرگانان ، کارگران ، مترجمان و افراد با اطلاع ایرانی و یونانی بوده که در ایران زندگی می کردند یا به آنجا سفر کرده بودند. هرودوت به رغم محدودیت ها ، اطلاعات فراوانی درباره نجیب زادگان پارسی و مردمان شاهنشاهی هخامنشی در اختیار میگذارد.

- گزنفون (متولد بین سالهای ۲۵-۴۳۰ ق.م ، وفات ۳۵۵ ق.م) :

در سال ۴۰۱ ق.م گزنفون و ارتشی مرکب از ده هزار نفر یونانی به شورش کوروش جوان علیه برادرش، اردشیر دوم پیوستند. پس از شکست آنها در کوناکسا، سپاه یونان تحت رهبری گزنفون با عبور از قلمرو پارسیان به کشورشان بازگشتند. واقعه ای که گزنفون آن را در کتابش بنام آناباسیس ثبت کرده است. کوروشنامه وی نه شرح حال است نه تاریخ بلکه رساله ای است درباره بار آمدن و حکومت کوروش کبیر که متضمن آگاهی های ارزشمندی از آداب و رسوم و زندگی در دربار شاهنشاهی ایران است.

- کتزیاس :

کتزیاس پزشک یونانی بود که به مدت ۱۷ سال یعنی از سال ۴۰۵ ق.م به بعد در دربار اردشیر دوم هخامنشی اقامت داشت. کتاب وی درباره پارس تحت عنوان پرسیکا که درسی و سه جلد نگاشته شده بود وسیعاً مورد استفاده نویسندگان دوره باستان قرار گرفت. ثابت شده است که تاریخ کتزیاس به رغم ضعف هایش، درباره بسیاری از جنبه های سیاست پارسیان، صحیح است. نوشته های وی فقط در خلاصه ای از فوتیوس بیزانسی بر جای مانده است.

(۴) تحقیقات جدید

- میخائیل دیاکونوف :

کتاب تاریخ ایران باستان تألیف م.م دیاکونوف، یکی از شرق شناسان برجسته و ممتاز شوروی سابق در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ تألیف شده است. در سال ۱۹۴۵ که مقارن با رگ ناگناهی مؤلف است اثر مزبور هنوز برای چاپ آماده نبود. اطلاعات جدیدی که در سال ۱۹۵۷ در اختیار مصححان کتاب بوده در جریان تصحیح در متن گنجانده شده است. نظر به اینکه مصححان کتاب مدتی طولانی با مؤلف کتاب مجالست داشته و از اطلاعات موجود در آرشیو نیز استفاده کرده اند، توانسته اند اطلاعات جدید را وارد کتاب کنند و نظرات مؤلف را نیز محفوظ بدارند. این کتاب که توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسیده توسط روحی ارباب به فارسی برگردانده شده است و اطلاعات خوبی در باب تاریخ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران باستان در اختیار پژوهشگر قرار می دهد. دیاکونوف در کتاب دیگری تحت عنوان تاریخ ماد اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص تاریخ ماد ها بدست می دهد که توسط کریم کشاورز به فارسی برگردانده شده است.

- آملی کورت :

کتاب هخامنشیان، ترجمه ایست از فصل آخر کتاب دوجلدی خانم آملی کورت تحت عنوان «تاریخ خاورمیانه باستان» که چاپ نخست آن در سال ۱۹۹۵ انتشار یافته است. این کتاب

ارزشمند به بررسی تاریخ سراسر خاورمیانه از بین النهرین و مصر گرفته تا فینیقیه و ایران از حدود هزاره سوم تا ۳۳۰ پیش از میلاد می پردازد. مؤلف در کار خود از آخرین و جدید ترین پژوهش های تاریخی و باستان شناسی بهره می جوید. این کتاب اطلاعات مفیدی در باب مناسبات شاهان هخامنشی با بابل به دست می دهد و توسط مرتضی ثاقب فر به فارس برگردانده شده است.

- محمد. آ. داندامایوف:

کتاب ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی به قلم محمد. آ. داندامایوف تألیف شده و گروهی از استادان، وی را در تهیه و تدوین این کتاب یاری کرده اند. فصل اول به شرح و بیان تاریخی می پردازد و در فصول بعدی مسائل اجتماعی، سیاسی و مذهبی سالهای آغازین شاهنشاهی هخامنشی مورد بررسی قرار گرفته است و متضمن اقدامات و عملیات ملل تحت سلطه هخامنشیان است. در این اثر از منابع زیر استفاده شده است: اسناد و مدارک اداری و اقتصادی ایلام و اسناد بازرگانی و معاملاتی بابل، نوشته های آرامی، اطلاعات تاریخی مصر و دجله و فرات و یهود و کتیبه های شاهان هخامنشی، کتب انبیای بنی اسرائیل، تألیفات هروdotوت، توسیدید، کتزیاس، گزنفون، افلاطون، ارسطو، دیودور سیسیلی، استرابون و این کتاب توسط روحی ارباب به فارسی برگردانده شده است.

کتاب دیگری از این مؤلف نیز به نام تاریخ سیاسی هخامنشیان در دست است که توسط خشایار بهاری ترجمه شده و اطلاعات سیاسی بسیار مهمی از دوران هخامنشیان در اختیار ما قرار می دهد.

- ادوارد شی یرا:

پروفسور ادوارد شی یرا، استاد کرسی آشور شناسی در مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو بود. وی ریاست هیأت حفاری و کاوش علمی در ویرانه های شهر نوزی در بین النهرین بود. در سال ۱۹۲۷ به سمت استادی علم آثار تاریخی بین النهرین (بابل) انتخاب شد و در دانشگاه شیکاگو به تدریس پرداخت. یکی از بزرگترین خدمات او به مؤسسه شرقی شیکاگو حمل مجسمه «گاو آشور» به آنجاست. این مجسمه را که چهار تن وزن دارد وی در قصر سارگن دوم در خورس آباد کشف کرد. وی در کتاب الواح بابل ضمن اینکه مطالب مفیدی در مورد باستان شناسی ارائه می دهد الواح گلی مختلف بابلی و آشوری را مورد بررسی قرار داده و نتایج مفیدی ارائه می کند. این کتاب توسط علی اصغر حکمت به فارسی برگردانده شده است.

ژرژ (جورج) رو:

دکتر ژرژ رو در کتاب سرگذشت عراق باستان ، سلسله مقالاتی را جمع آوری کرده که در فاصله سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ میلادی با عنوان سرگذشت عراق باستان در نشریه نفت عراق منتشر کرده است. در این مقالات او از نتایج کاوش باستان شناسان استفاده کرده و بررسی فشرده ای از تاریخ سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی عراق باستان انجام داده است که با نخستین آثار پیدایش انسان در شمال شرقی آن در عصر دیرینه سنگی آغاز می شود و با سقوط تمدن های سومر و اکد به پایان می رسد. افزون بر آن در فصل مقدماتی کتاب ، خواننده را با موقعیت جغرافیایی و اقلیمی عراق و نتایج بدست آمده از کاوش های این سرزمین آشنا می سازد و اطلاعاتی مفید جهت بررسی تاریخ بین النهرین در اختیار محقق قرار می دهد.

- کلمان هوار : (۱۸۵۴-۱۹۲۴ م)

کلمان هوار که مؤلف کتاب «ایران و تمدن ایرانی» است از خاورشناسان بزرگ فرانسه است. او این کتاب را پس از جنگ جهانی اول و در زمانی نوشت که هنوز دودمان قاجار بر ایران حاکم بود. مقدمه نسبتاً طولانی کتاب که به اوضاع جغرافیایی ایران می پردازد اطلاعات مفیدی درباره محصولات کشاورزی و راه های این سرزمین باستانی به دست می دهد. طرح مطالب این کتاب بعد ها مورد استفاده فراوان نویسندگان تاریخ ایران قرار گرفته و مرحوم پیرنیا در نوشتن تاریخ ایران باستان ، از مطالب آن بسیار بهره گرفته است. این کتاب که بسیاری از گوشه های تاریک تاریخ ایران را روشن می سازد توسط حسن انوشه به فارسی برگردانده شده است.

- ویلیام کالیکان :

ویلیام کالیکان یکی از خاورشناسان بنام استرالیایی است که تحصیلات عالی خود را در دانشکده پرستون و دانشگاه های ادین بورگ و آکسفورد به پایان رساند. در سال ۱۹۵۷ به عضویت انجمن باستان شناسی دانشگاه ایدن بورگ منصوب گردید و در سال ۱۹۵۸ به مطالعه و تحقیق راجع به آکادی ها پرداخت. او در کتاب باستان شناسی و تاریخ هنر مادی ها و پارسی ها اطلاعات مفیدی در خصوص جلوه های مختلف تمدن هخامنشی و اقدامات ایرانیان در راه گسترش و ترقی تمدن ارائه شده و توسط گودرز اسعد بختیار به فارسی برگردانده شده است.

- جولین رید :

جولین رید در کتاب بین النهرین ، براساس مدارک موجود باستان شناسی و متون قدیمی تاریخ بین النهرین باستان که در مجموعه های وسیع موزه بریتانیا موجود هستند و شهرت

جهانی دارند، زمانهای پیش از تاریخ این منطقه را تا ظهور دولت بابل که پیش از ۱۵۰۰ ق.م بوده به رشته تحریر درآورده است و به تفسیر فراز و نشیب‌های سرنوشت سومری ها و اکدی‌ها، آشوری ها و بابلی ها و دیگر اقوام ساکن این سرزمین در آن دوران پرداخته است و شرایط زندگی آنان را مورد بررسی قرار داده و برای مطالعه تاریخ بین النهرین باستان بسیار مفید می باشد. این اثر توسط آذر بصیر به فارسی برگردانده شده است.

- رومن گیرشمن:

رومن گیرشمن باستان شناس فرانسوی متولد ۱۸۹۵ میلادی بود. در دانشگاه سوربن و مدرسه لوور به تحصیل پرداخت. در ۱۹۳۰ همراه با هیأت باستان شناسان فرانسوی در عراق به حفريات پرداخت. در سالهای بعد به ریاست هیأتی مأمور ایران شد و در گیان، لرستان، اسد آباد و سیلک مشغول حفريات شد. گیرشمن در تألیف کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» کوشیده است گذشته ایران را از حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد تا حمله اعراب شرح دهد. وی در زمینه کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی، سکایی، مادها، پارس ها، پارت ها و غیره بحث می کند و در حاشیه از اقوام غیر آریایی مثل سومریان، اکدیان، آشوریان، بابلیان و دیگران سخن می راند. مزیت دیگر این کتاب آن است که تنها به ذکر پادشاهان و جنگهای آنان نپرداخته بلکه در هر مبحث از ادیان، هنرها، ادبیات و علوم، زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث می کند. وضع کشاورزی و بازرگانی را در هر دوره مورد بررسی قرار می دهد. این اثر مهم توسط محمد معین به فارسی برگردانده شده است.

- والتر هینتس :

والتر هنتیس در سال ۱۹۰۶ میلادی در اشتوتگارت دنیا آمد و در سال ۱۹۳۷ به درجه استادی تاریخ نایل شد. یکی از کتابهای پر ارزش وی تحت عنوان «داریوش و ایرانیان» کوششی است برای پرداختن به تاریخ تمدن ایران در زمان هخامنشیان. خود مؤلف در پیشگفتار این کتاب می گوید در این تألیف از همه منابع به همه زبان ها استفاده کرده است. یافته های باستان شناسی ایران عصر هخامنشی را پیش چشم داشته و از مهمترین رویدادهای آن دوره غافل نبوده است. این کتاب توسط پرویز رجبی به فارسی برگردانده شده است.

- علی سامی :

علی سامی در کتاب تمدن هخامنشی اطلاعات مفیدی در رابطه با تمدن هخامنشی، کارهای هنری، معماری و حجاری، مالیات ها، وضع اقتصادی و بازرگانی و همچنین تأثیر تمدن هخامنشی در سایر تمدن ها و تأثیر سایر تمدن ها در تمدن هخامنشی ارائه می دهد.

- یوسف مجید زاده :

یوسف مجید زاده تاریخ و تمدن بین النهرین را در سه جلد تألیف کرده است که نخستین جلد آن با عنوان تاریخ سیاسی جلد دوم ، تاریخ فرهنگی و اجتماعی و جلد سوم با عنوان هنر و معماری می باشد. در نوشتن و تألیف این کتاب ، نویسنده از تمامی منابع بویژه مقالات تاریخ باستان کمبریج درباره دورانهای اکد ، بابل قدیم ، کاسی ها و آشوری ها از کتاب مقدمه امپراتوری در تهیه بخش های مربوط به امپراتوری آشور و پادشاهی کلدانی ها در بابل ، از کتاب بابل برای دوره کاسی ها ، برای فصول مقدماتی از کتاب عراق باستان استفاده کرده است.

فصل اول: بین النهرین پیش از هخامنشیان

جغرافیای بین النهرین

سرزمین بین النهرین مثلی است به مساحت ۲۸۰۰۰۰ کیلومتر مربع که اضلاع آن شهر حلب، دریاچه ارومیه و دهانه شط العرب را با خطوطی که به دلخواه بشر ترسیم شده است، به یکدیگر وصل میکند.^۱ مرزهای سیاسی امروزی، این مثلث را میان سوریه و عراق تقسیم میکنند، در حالیکه بخش هایی از خاک ترکیه و ایران در قسمت شمالی و شرقی این مثلث پیش رفته است، اما مرزهای فوق متعلق به دوران اخیر است و در مجموع واحد بزرگ جغرافیایی را تشکیل می دهد که محور اصلی آن دره های دو رودخانه بزرگ دجله و فرات است. بنابراین اصطلاحاً میتوانیم آنرا سرزمین « میانرودان » یا « بین النهرین » بنامیم و چنانکه خواهیم دید در این مثلث تمدنی شکوفا شد که از نظر کیفیت و اهمیت با تمدن مصر برابری میکرد. نام بین النهرین به منطقه ای اشاره می کند که بین دو رود دجله و فرات واقع شده ولی مفهوم واقعی آن سرزمین هایی است که حول و حوش این دو رود به شکوفایی و ثروت و تمدن دست یافته و از لحاظ فرهنگی در هم آمیخته بودند.^۲ رودهای دجله و فرات هردو از کوههای ارمنستان سرچشمه می گیرند. رود دجله از جنوب دریاچه وان و رود فرات از نزدیکی کوه آرارات. رود فرات با ۲۸۵۰ کیلومتر طول، نخست با مسیری مارپیچ در فلات ترکیه جاری می شود، در حالیکه دجله با مسیری کوتاهتر (۱۸۴۰ کیلومتر) تقریباً یکراست به سمت جنوب جریان می یابد.

هنگامی که هر دو رود از سرزمین های کوهستانی خارج و به دشت وارد می شوند در حدود چهارصد کیلومتر از هم فاصله دارند و در نزدیکی بغداد این دو رودخانه تقریباً به هم میرسند و فاصله آن ها از یکدیگر به سی و دو کیلومتر میرسد، اما بزودی باز هم از یکدیگر فاصله میگیرند و در نود و شش کیلومتری شمال بصره به هم می پیوندند و اروند رود را

^۱ - جورج (ژرژ) رو: سرگذشت عراق باستان، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۱، ص ۹

^۲ - جولین رید: بین النهرین، ترجمه آذر بصیر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۱۷

تشکیل می دهند. در دوران باستان، ارون رود وجود نداشت و دو رود دجله و فرات هرکدام بطور جداگانه به خلیج فارس میریختند.^۱ قسمت شمالی سرزمین بین النهرین بیشتر کوهستانی و قسمت جنوبی آن پست و جلگه ای بود. بیشتر ترقی و رونق بین النهرین در مناطق جنوبی آن شکل گرفته بود تا در مناطق کوهستانی که سرچشمه دجله و فرات است. دشت سیلابی جنوب که توسط این دو رود آبیاری می شود، جایگان تمدن های سومری و بابلی بوده است. شهرهای مهم آن، اوروک، نیپور، اکد، بابل، آشور و نینوا بودند که همه در ساحل رودهای دجله و فرات و یا در فاصله کمی از آن ها واقع شده بودند. شهرهای کارکمیش، ماری، نینوا، نمرود و آشور همچون هزاران سال قبل، هنوز هم در ساحل دجله و فرات و یا با فاصله اندکی از آنها قرار دارند، اما در جنوب بین النهرین رودها با چنان شیب ملایمی جریان می یابند که انشعابات متعددی را به وجود می آورند و کف بستر این دو رود بالاتر می آید و آبی که به این طریق وارد دشت می شود باعث تشکیل مردابهایی می شود که هر از گاهی مسیر خود را تغییر میدهند، به همین دلیل شهرهای جنوبی بین النهرین که زمانی در ساحل رود فرات یا شاخه ای از آن واقع شده بودند اکنون به صورت تپه های ویران و متروک در صحرایی پر از شکاف با چندین کیلومتر فاصله از مسیر رودها قرار گرفته اند. در فصل بهار، در کوه هایی که سرچشمه دجله و فرات است برف ها آب می شوند و رودها به شدت طغیان میکنند، به ویژه رود دجله به شدت طغیان میکند.^۲ در واقع طغیان سالانه ویژگی این دو رود بوده که همواره بر کل زندگی در این منطقه تاثیر گذار بوده است. حمل و نقل در این منطقه از محلی به محل دیگر اغلب از راه مسیرهای آبی انجام می گرفت و رودهای دجله و فرات از شمال تا جنوب، شاهراه های مناسبی را تشکیل می دادند و از کانال های وسیع آبیاری به صورت راه های آبی میان شهرها و روستا ها استفاده میشد.^۳

راه های ارتباطی بین النهرین با شرق و غرب شامل دو جاده بزرگ بود. نخستین جاده از شهر «سیپار» آغاز میشد و رود فرات را تا «ماری» دنبال میکرد و سپس به طور مستقیم به (حُص) میرسیده و در آنجا چند شاخه می شده است. جاده دوم در نینوا که در برابر موصل قرار داشته از دجله جدا شده و به سوی غرب می رفته است. در نقاط مختلف این

^۱ - یوسف مجید زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، جلد اول ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۷۶ ، ص ۳

^۲ - نئودور پتروویچ کوروفکین : تاریخ شرق باستان ، ترجمه غلامحسین متین ، تهران ، نشر محور ، ۱۳۷۸ ، ص ۱۲۹

^۳ - یوسف مجید زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج ۳ ، ص ۸

جاده ، راه های فرعی در جهت شمال شرقی جدا میشده که در نهایت به « کیلیکیه » و « آناطولی » ختم می شدند.^۱

ارتباط بین النهرین با شرق مشکل تر از غرب بود و راه های محدودی به شرق وجود داشت و یک جاده هم در مناطق جنوبی تر به موازات کوههای زاگرس به شوش می رسیده است. آخرین مسیر ارتباطی بین النهرین نیز از طریق خلیج فارس بوده که در آن دوران آن را « دریای پست » یا « دریای خورشید طالع » می گفتند.^۲

نخستین ساکنان بین النهرین

مورخین همواره از خود پرسیده اند که نخستین ساکنان بین النهرین چه کسانی بوده اند و از کجا آمده اند. نخستین محققان عصر مدرن بر این باور بودند که جنوب بین النهرین ، نخستین سرزمین مسکون شده خاور نزدیک بوده است. به کلام دیگر اعتقاد داشتند که گاهواره تمدن در سومر ، واقع در جنوب شرقی بین النهرین ، نزدیک خلیج فارس بوده است ، اما سرانجام روشن شد که نخستین ساکنان بین النهرین از جایی دیگر به آنجا مهاجرت کرده اند. در حقیقت نخستین منطقه مسکونی خاور نزدیک ، منطقه ای بوده به نام هلال حاصلخیز یا « هلال خصیب » که نواری عریض از تپه ماهورها در پیرامون دشت های بین النهرین بوده است. این هلال از مرکز فلسطین به سمت شمال تا سوریه و شرق آسیای صغیر می رود و بعد به سمت شرق می گراید و از شمال عراق (بین النهرین) تا ایران امتداد دارد.^۳ کشاورزی و دامپروری در این منطقه در حدود نه هزار سال پیش از میلاد صورت می گرفته و در هزاره هشتم پیش از میلاد، روستاهای نخستین در هلال حاصلخیز به مرور بزرگتر و پر جمعیت تر شدند و سرانجام برخی ساکنان این روستاها رو به سوی جنوب و دشت های بین النهرین نهادند. تقریباً اکثر کارشناسان متفق القولند که این اتفاق میان ۶۰۰۰ سال تا ۵۵۰۰ سال پیش از میلاد رخ داده است.^۴ دلایل دقیق مهاجرت ساکنان روستاها و شهرهای کوچک هلال حاصلخیز به سمت جنوب بین النهرین کاملاً روشن نیست. یک دلیل احتمالی ، افزایش جمعیت در تپه ها بوده است. یکی از بزرگترین محققان تمدن بین النهرین به نام « ساموئل کریمر » دلیل دیگری مطرح میکند. به اعتقاد وی دلیل این مهاجرت ها گسست های اجتماعی یا سیاسی و بروز نارضایتی و اختلاف در بین برخی گروهها در هلال حاصلخیز

^۱ - جورج (ژرژ) رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۲۱

^۲ - جورج (ژرژ) رو : همان ، ص ۲۱

^۳ - دان ناردو : بین النهرین باستان ، ترجمه سهیل سمی ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۵ ، ص ۹

^۴ - دان ناردو : همان ، ص ۱۰ - همچنین یوسف مجید زاده ، تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج اول ، ص ۳۶

بوده است. احتمال دیگر این است که مصیبت طبیعی بزرگی باعث آغاز اولین مهاجرت ها شده باشد. به هر صورت در فاصله ۶۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد ، مهاجران به تدریج از مناطق تپه ای غرب ، شمال و شرق عراق امروزی به دشت های بین النهرین وارد شدند و در جلگه های این منطقه که بیشتر برای کشاورزی مناسب بود ساکن شدند.^۱

رودخانه فرات در مقایسه با رودخانه دجله ، رودی آرام و کم خروش بود که می توانستند آن را به آسانی به داخل آب راه های کوچک تغییر مسیر دهند. بنابراین به تدریج شبکه ای از کشتزارهای حاصلخیز و آبادی های پر رونق در طول کناره های رودخانه به وجود آمد. در خلال قرن های بعد مهاجرت گروه های بیشتری از مردم ساکن هلال حاصلخیز و دیگر مناطق بین النهرین به تدریج رو به افزایش نهاد. چند قرن بعد ، روستاها پیوسته بزرگتر و سازمان یافته تر شدند و بدین ترتیب صحنه برای ظهور پادشاهان و دولت شهرها مهیا شد. از میان این گروه ها ، سومری ها از همه موفق تر بودند. از دیدگاهی مدرن و امروزی آن ها نخستین بین النهرینی های مهم و به لحاظ فرهنگی با نفوذ محسوب می شوند. تمامی اقوام بعدی که در دوران باستان در این منطقه ساکن شدند ، بسیاری از رسوم سیاسی ، اجتماعی ، ادبیات و سبک های هنری سومریان را حفظ کرده و ادامه دادند. در فاصله ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد تمدن سومری شکوفا گردید. شخم زدن اختراع شد، گاوآهن برای خرمن کوبی ، چرخ دستی برای حمل کالا و قایق های بادبانی برای جا به جایی سریع تر در آبراه ها به وجود آمد و اختراعات دیگر صورت گرفت و دولت شهرهایی به وجود آمدند که ساکنان آنها را کاتبان ، کاهنان ، معماران و هنرمندان ، پیشگویان ، بازرگانان ، کارگران ، کشاورزان و مردان جنگی تشکیل میدادند.^۲

با پیدایش نخستین شهرها ، مردم به تدریج برای رفع احتیاجات اقتصادی و اداری خود نیازمند خط شدند. بین سالهای ۳۳۰۰ تا ۳۱۰۰ پیش از میلاد سومریان سیستم پیچیده ای برای نگارش ابداع کردند^۳ که به سرعت در دیگر بخش های خاور نزدیک و فراسوی آن جاری شد. آنها ابتدا از نشانه های تصویری استفاده میکردند. در حدود ۳۳۰۰ پیش از میلاد شهروندان اوروک از حدود ۷۰۰ نشانه گوناگون یا تصویر نگار استفاده میکردند^۴، سپس با جسم نوک تیزی بر گل نرم فشار آورده و اشکال سه گوشی را رسم میکردند که از ترکیب

۱- دان ناردو : امپراتوری آشور ، ترجمه مهدی حقیقت خواه ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۱ ، ص ۱۷

۲- جورج (ژرژ) رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۷۴

۳- دان ناردو : بین النهرین باستان ، ص ۲۸

۴- فلیپ استیل : تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین ، ترجمه محمد صادق شریعتی ، تهران ، سیزان ، ۱۳۹۰ ، ص ۱۷

این علائم سه گوش، اولین نوشتارها به وجود آمد. این لوح های گلی بعدا خشک میشد و به عنوان یک متن مورد استفاده قرار میگرفت. نوشته های آن دوره شامل اسطوره ها و سروده های مربوط به رب النوع ها، افسانه های مربوط به قهرمانان، چکامه هایی در فضائل پادشاهان، سوگنامه های سقوط شهرها، اشعاری که در عروسی ها و شاید دیگر گردهمایی های اجتماعی مهم خوانده میشد و ضرب المثل ها و غیره بوده است. نخستین اسناد کتبی سومر در یکی از شهرهای بین النهرین به نام اِرخ یا اوروک پیدا شده است که این اسناد شامل بیش از یک هزار لوح گلی کوچک می باشد و بیشتر مطالب آن ها درباره امور اداری و اقتصادی است و عموماً با خط تصویری نگاشته شده اند.^۱

آنچه تاکنون درباره نژاد سومری ها نوشته شده بیشتر حدس و گمان است. پایدارترین دلیلی که نژاد یک قوم را ثابت میکند زبان آن قوم است. زبان سومری با هیچ یک از زبان های کهن پیوستگی ندارد. نه با زبان سامی اکدی ها که همسایه سومری ها بودند و نه با زبان غیرسامی ایلامی ها (چنانکه خود ایلامی ها هم نه سامی است نه آریایی) پیوستن نژاد سومری ها به نژاد مردمان آسیای صغیر و ارمنستان و قفقاز هم پذیرفتنی نمی نماید. با توجه به زبان استفاده شده در ودا (veda)، نامه دینی برهمنان و اوستا که هر دو از کهن ترین آثار کتبی اقوام هندواروپایی هستند، نمی توان سومری ها را آریایی و یا حتی هندواروپایی دانست.^۲ زیرا زبان آنان هیچ پیوندی با سانسکریت و زبان اوستایی و پارسی هخامنشی ندارد. چون سومری ها از حیث نژاد با هیچ یک از اقوامی که در تاریخ شناخته شده اند پیوندی ندارند و زبانشان با هیچکدام از زبانهای کهن پیوستگی ندارد، میتوان گفت آنها در سرزمین سومر منفرد بوده اند و تمدن خاصی را داشتند و خط خاصی هم برای نوشتن به کار می بردند. همان خطی که بعدها توسط اکدی های سامی نژاد تغییر یافته و اساس خط میخی اقوام دیگر گردید.

مهمترین شهرهای سومر در جنوب بین النهرین عبارت بودند از :

- اور (ur) که ویرانه آن امروزه ابوشهرین نام دارد و مرکز ستایش « سین » (الهه ماه) بوده است.
- اوروک (اِرخ) که امروزه ویرانه آن «ورکه» خوانده میشود.
- اریدو، شهری که جایگاه ستایش خداوند آب و دریا یعنی «اِئا» (اِنکی) بود.

^۱ - ساموئل کریمر : الواح سومری، ترجمه داوود رسایی، تهران انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۰، ص ۱۶

^۲ - ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰

- لارسا ، شهری بوده که مرکز ستایش خداوند خورشید بوده و اکنون آن محل را «سنکره» (senkere) می نامند.

دیگر شهرهای سومر ، لاگاش ، کلنون (kalnun) ، نیپور که مرکز روحانیون سومر بود و امروزه ویرانه آن جایی است که « شط النيل» نامیده میشود و این شهر پرستشگاه خدای بزرگ سومری ها ، «انلیل» بود. انلیل پروردگار هوا بود. در طرف غربی شهر نیپور ، شهر « مرد » (marad) واقع بود و پایگاه خداوندی بود که اورا « لوگل مرد » (lugal marad) می نامیدند. در جهت شمال آن شهر « کوته » (kutta) بود که در آنجا « نرگال » (nargal) خداوند شیر ستوده می شد. این شهر در جایی بود که اکنون آنرا « تل ابراهیم » میگویند. «بورسیپا» شهری بود که در آن خدای « نبو » دارای پرستشگاه بود. بعدها در نزدیکی همین شهر « مردوک» خدای بزرگ بابلی ها پرستیده شد و بعد در همان جا شهر معروف بابل بوجود آمد. در شمالی ترین بخش سرزمین سومر ، شهر « کیش » واقع بود.^۱ هریک از شهرهای سومر پرستشگاهی به نام یکی از خدایان داشته و هریک شهریاری داشته که نماینده آن خدا دانسته میشد.

در مورد مذهب سومری ها باید گفت هر شهر رب النوع یا خدایی داشته و در نظر اهالی شهر ارباب انواع سایر شهرها در رتبه ای پایین تر از رب النوع شهر آنها بوده است. سومری ها صدها خدا داشتند که نام بسیاری از آنان در آثار مکتوب بر روی الواح گلی منقوش بوده که در کاوش های باستان شناسی کشف شده است. در آن میان شش خدا بر دیگران تفوق داشتند که عبارت بودند از :

- آنو ، خدای آسمان ، خدای بزرگ شهر اوروک
 - انلیل ، خدای جو فوقانی و اراضی تحتانی ، خدای جنگجوی شهر نیپور
 - سین ، خدای ماه ، معبود شهر اور
 - بابار که بعدها نام « شمش » گرفت ، خدای آفتاب شهر لارسا
 - اِنا یا « انکی » ، خدای آب ها در شهر اریدو
 - نینتود ، خدای مونث که او را « عشتَر » نیز میگفتند ، در شهر کیش^۲
- سومری ها همچنین به روح و جن اعتقاد داشتند و برای اینکه از شر آنها در امان بمانند قربانی میدادند. اگر مجسمه شهری را که خدای آن شهر بود به شهر دیگری می بردند،

^۱ - ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان ، صص ۱۱۹- ۱۱۸

^۲ - جان بایرناس : تاریخ جامع ادیان ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۱ ، ص ۶۶

عقیده داشتند که خدای آن شهر به اسارت برده شده و استقلال آن شهر دچار خلل می شد.^۱ برخی خدایان سومری زن داشتند و برخی از ارباب انواع، پسران خدایان بودند. کاهنان بسیار نفوذ داشتند و میگفتند خدایان مانند پادشاهان در میان تجملات و فراوانی زندگی میکنند، از این رو معابد پر بود از ذخایر خزائن، انبارهای غله و غیره. بعدها مردم بین النهرین، ایزدان سومری را برگزیده و گاهی نام جدیدی برایشان نهادند.

در جامعه سومر، مردم از جهت اجتماعی و اقتصادی به طبقات ثروتمند، متوسط و بینوا تقسیم میشدند. در جامعه سومر، زن استقلال اقتصادی داشت یعنی میتواند مستقل از شوهر خود به کار بازرگانی بپردازد.^۲

در قوانین سومری که الهام بخش قانون نامه حمورابی است از روابط بازرگانی، ارتباطات جنسی، شرایط وام گرفتن و ترتیب عقد قراردادهای مختلف و نیز از وصیت کردن و قبول فرزند سخن رفته است. این قانون نامه مربوط به اور-نامو (۲۰۹۵ - ۲۱۱۲ ق.م) پادشاه اور بوده که علاوه بر اور، بر اوروک و اریدو نیز فرمان می رانده است. این قانون نامه کهن ترین قانون نوشته شده جهان است که تاکنون بدست آمده است. برخی از مفاد آن از این قرار است:

- اگر مردی مرتکب قتل شود باید کشته شود.

- اگر مردی کودکی را بدزدد باید زندانی شود و پانزده شِکِل نقره نیز به خانواده کودک بپردازد.

- اگر برده ای با برده دیگر ازدواج کند و یکی از آن برده ها آزاد شود، برده دیگر نمی تواند خانه صاحبش را ترک کند.

- اگر مردی بخواهد زنش را طلاق بدهد باید نیم مینای نقره به وی بپردازد.

- اگر مردی دیگری را به جادوگری متهم کند اما نتواند آن را اثبات کند می بایست سه شِکِل نقره به وی خسارت بدهد.

- اگر مردی تهمت زنا به زنی بزند و نتواند ثابت کند باید ثلث مینای نقره به وی خسارت بدهد.

- اگر برده ای به شهر دیگر فرار کند و فردی او را بیابد و به اربابش بدهد، ارباب باید دو شِکِل نقره به وی انعام بدهد.

- اگر کسی بدون قصد قبلی باعث کور شدن کسی بشود باید ... مینای نقره به وی خسارت بدهد.

^۱- حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج اول، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵

^۲- مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، ج اول، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸

- اگر مردی در حضور قاضی شهادت دروغ بدهد و دروغ وی اثبات شود باید پانزده شِکِل نقره به عنوان خسارت به دادگاه بپردازد.^۱

این بخش هایی از قانون نامه «اور-نامو» پادشاه سومری بود که بعدها پایه و اساس قانون حمورابی گردید.

مدتها پس از بسط تمدن سومری ها در جنوب بین النهرین ، اکدی ها در شمال عراق امروزی سر بر آوردند. آغاز هزاره سوم پیش از میلاد ، تاریخ برخاستن اکدی هاست. سرزمین آنان از پیرامون کویر سوریه تا نزدیکی بغداد کشیده میشد. اکدی های سامی نژاد همواره از طرف اقوام دیگر هم نژادشان در سوریه و فلسطین و عربستان تقویت می شدند و بر نفوذ خود در خاکهای همسایه می افزودند. در واقع ، پیدایش تمدن سومر در جنوب بین النهرین توجه سامیان ساکن صحرای عربستان را به خود جلب نمود و به تدریج به منطقه بین النهرین کشاند. افزایش تدریجی جمعیت اقوام سامی در بین النهرین و افزایش تدریجی نفوذ سیاسی آنها به گونه ای بود که ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد ، سامیان اکثریت ساکنان بسیاری از شهرهای سومری را تشکیل می دادند و در مواردی حاکمیت این شهرها را در اختیار گرفتند. یکی از اقوام سامی نژاد، اکدی ها بودند که در شمال بین النهرین و در حوالی بغداد امروزی می زیستند. سامی ها در اصل اقوام و قبایل بیابانگردی بودند که در شبه جزیره عربستان و ضمائم شمالی آن زندگی میکردند. گروه هایی از آنان در فواصل زمانی مختلف به نواحی مجاور به خصوص بین النهرین ، سوریه و فلسطین مهاجرت کردند. اکدی ها در خلال هزاره چهارم پیش از میلاد در بین النهرین ساکن شدند.^۲ سامیان غربی ، یعنی کنعانیان ، آموری ها و فینیقی های سوریه و فلسطین در خلال هزاره سوم ، آرامیان در سده دوازدهم پیش از میلاد به گرداگرد هلال حاصلخیز ، نبطی ها و دیگر اعراب ما قبل از اسلام از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن ششم میلادی و اعراب مسلمان از سده هفتم میلادی به بعد مهاجرت داشته اند.^۳

بنابراین نخستین سامیان بین النهرین اکدی ها بودند. زبان آنها نیز که اکدی نام داشت ، شاخه ای از خانواده زبان های سامی بود و آن را با خط میخی که از خط سومری ها اقتباس کرده بودند، می نوشتند. اکدی ها مردمانی کشاورز بودند که در شهرها و روستاها

^۱ - فلیپ استیل : تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین ، ص ۳۳

^۲ - جورج (ژرژ) رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۱۵۵ - همچنین یوسف مجید زاده : تاریخ تمدن و فرهنگ بین النهرین

ج ۱ ، ص ۹۱

^۳ - جورج (ژرژ) رو : همان ، ص ۱۵۵

می زیستند. در ۲۸۰۰ پیش از میلاد شخصی سامی نژاد به نام «مانیشتوسو» در اکد، قدرت یافت و سلسله کیش را تاسیس نمود.^۱ او توانست پادشاه ایلام را به اسارت به اکد ببرد و مملکت او را باجگذار نماید. از این زمان به بعد، اکد رو به ترقی رفت. فتوحات اکدی ها بین ۲۴۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش از میلاد گسترش یافت. در ابتدا تعدادی از فرمانروایان اکدی توانستند شهرهای مرکزی بین النهرین را در یک واحد ملی متحد سازند، سپس نخستین جهانگشای بزرگ، سارگن اکدی به شهرهای سومر حمله برد و آنها را به قلمرو خود ملحق ساخت و سپاهیان را تا خلیج فارس پیش برد. برای نخستین بار در تاریخ، دونیمه شمالی و جنوبی بین النهرین که پیش از آن تنها به واسطه پیوندهای مذهبی، اجتماعی و دیگر مشترکات فرهنگی به هم نزدیک بودند، به صورت یک کشور واحد به هم پیوستند. آنگاه سارگن و جانشینانش قلمرو خود را فراتر از جلگه ها، از شرق و غرب گسترش دادند. آن ها وارد ایلام در جنوب ایران شدند و بسیاری از شهرها را غارت کردند. در غرب نیز سوریه و حتی تپه های آناتولی شرقی را نیز اشغال نمودند.^۲

امپراتوری اکدی ها عمر کوتاهی داشت. به خصوص در مقایسه با برخی امپراتوری هایی که در دوره های بعد در بین النهرین سر بر آوردند. بعد از سال ۲۲۰۰ پیش از میلاد در اثر فشار قبایل زاگرس نشین و همچنین شورش های درونی سرنگون شدند.^۳ بعد از آن دوباره سومری ها قدرت یافتند. این دومین امپراتوری بود که در این منطقه سر برآورد که البته در مقایسه با امپراتوری اکد، کوچک تر بود. آن ها نیز مدام از جانب همسایگان خود مورد هجوم قرار میگرفتند و بلاخره ایلامی ها بنای تاخت و تاز را در سرزمین سومر گذاشتند و در نهایت توانستند آن ها را منقرض نمایند. از آن پس استقلال سومر از بین رفت و سومری ها و اکدی ها در میان سایر ملل حل شدند. اثرات تمدن سومری بر اکدی ها نشان میدهد که تمدن این قوم اخیر از هرچیت مدیون تمدن سومری است. از جمله چیزهایی که اکدی ها از سومری ها گرفتند خط بود که وسیله کتابت زبان اکدی گردید و از طریق آنان به همه طوایف سامی نژاد آن سامان رسید و چنانکه خواهیم دید پس از سپری شدن روزگار اکد و به دوران رسیدن آشوری ها و بابلی ها، همین خط برای نوشتن زبان های سامی آنان نیز به کار رفت.

^۱ - حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج اول، ص ۱۰۶

^۲ - دان ناردو: امپراتوری آشور، صص ۲۶ و ۲۷

^۳ - دان ناردو: بین النهرین باستان، ص ۲۶ - همچنین یوسف مجید زاده: تاریخ و تمدن بین النهرین، ج اول، ص ۹۰

از میان سایر مردمان بیگانه ای که از بین النهرین گذشتند یا به صورت فاتح بر آن حکومت کردند می توان به هوری ها اشاره کرد که اهمیت زیادی داشتند. در هزاره سوم پیش از میلاد در قسمت علیای رود دجله و فرات و در کنار دریای سیاه قباایل هوری میزیستند که در محدوده وسیعی از شمال بین النهرین و جنوب شرقی سوریه و فلسطین پراکنده بودند. خط و زبان مخصوص به خود را داشتند. این قباایل پراکنده سرانجام حکومت میتانی را تشکیل دادند.^۱ (در اوایل قرن پانزدهم پیش از میلاد)

یکی دیگر از این قباایل ، آموری ها بودند که در آن زمان ، بیشتر به صورت طوایف گله دار در غرب زندگی میکردند و به لهجه اکدی صحبت میکردند.^۲ آرامی ها هم که سامی نژاد بودند دست کم از قرن یازدهم پیش از میلاد در سوریه مستقر شده بودند.^۳ آنها مردمی صحرا نشین بودند که خدایان سومری ، اکدی ها و کنعانی را پرستش می کردند و بعدها چنانکه خواهیم دید توانستند زبان خود را بر تمامی خاور نزدیک تحمیل کنند.

بابل

در نتیجه جنبش های اقتصادی سومریان که از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد در جلگه بین النهرین آغاز شده بود، شهرهای کرانه خلیج فارس و همچنین شهرهای کناره رود های دجله و فرات که بر سر راه کاروان های تجاری قرار داشتند به تدریج اهمیتی کسب کردند و به صورت شهرهای مهمی درآمدند. یکی از این نقاط ، بابل بود که در ناحیه سفلی فرات ، در محلی که این رود بیش از همه جا به دجله نزدیک می شود ، قرار داشت. به دلیل مشکلاتی که باتلاق ها و مرداب ها رسوبات زیاد دو رودخانه دجله و فرات ایجاد کرده بود و عبور از مسیرهای آبی برای سومریان دشوار شده بود سوداگران و بازرگانان متوجه راه های خشکی و بسط تجارت و دادو ستد با ارمنستان ، سوریه و مصر شدند و در نتیجه بابل که بر سر این راه قرار داشت اهمیت و موقعیت خاصی پیدا کرد و مرکز مبادله کالاهای تجاری مشرق زمین شد^۴، ولی شهرت تاریخی بابل از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد شروع میشود. تاریخ بابل را به طور خلاصه می توان به سه دوره تقسیم نمود:

بابل کهن (از آغاز تا اواسط هزاره دوم پیش از میلاد)

بابل میانه (از اواسط هزاره دوم پیش از میلاد تا ۶۳۶ ق. م)

^۱- شیرین بیانی : تاریخ ایران باستان ، ج ۲ ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۱ ، ص ۱۲

^۲- جولین رید : بین النهرین ، ترجمه آذر بصیر ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۸۶ ، ص ۱۱۸

^۳- یوسف مجید زاده ؛ تاریخ تمدن بین النهرین ، ج اول ، ص ۲۰۵

^۴- علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج ۲ ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۸ ، ص ۳۷

بابل نو (از ۶۳۶ ق.م تا ۵۳۸ ق.م)

بابل کهن:

در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد پادشاهی نیرومند بابل تشکیل شد و در سده نوزدهم پیش از میلاد توسط آموری ها تقویت شد و سرانجام ، اقتدار بابلی ها تحت سلطه حمورابی تثبیت شد. شهر بابل در سلسله سوم اور مرکز ایالاتی بود. موقعیت این شهر پس از سقوط این سلسله و با روی کار آمدن آموری ها تقویت شد و با فتوحاتی که حمورابی ، ششمین پادشاه سلسله آموری انجام داد این شهر مبدل به مرکز حکومتی شد که بر تمامی بین النهرین جنوبی و بخش هایی از شمال بین النهرین سلطه داشت. حمورابی بسیاری از شهرهای مجاور از جمله شهرهای ایلام را ضمیمه خاک بابل نمود و امپراتوری نیرومندی ایجاد کرد^۱. حمورابی اصلاحاتی انجام داد. نهرهای بزرگی از فرات تا خلیج فارس کشید و از این حیث بر آبادانی و توسعه کشاورزی جلگه بین النهرین افزود. او در کتبی ای گفته است :

«من نهر حمورابی را کردم که اسباب شوکت مردم است زیرا به سومر و اکد آب فراوان رساندم تا سواحل لم زرع خود را به مزارع و کشتزار تبدیل کنند و غلات زیادی جمع آوری کنند. آبی که این نهر به مردم سومر و اکد میدهد هرگز نخواهد خشکید.»^۲

برترین خدمت حمورابی تدوین و تنظیم قوانین عرفی و مدنی بابل است که بر سر یک جرز سنگی به خط میخی نوشته شده است. این لوحه بزرگ از سنگ مرمر سیاه است و توسط ژاک دومورگان در حفاری های شوش کشف شد و حاوی مطالب بسیار مهمه و جالبی از قوانین و نظم اجتماعی و عدالت و سیاست مداری و کشور داری قوم بابل و سایر اقدام مجاور است. قوانین نامبرده ۲۸۲ ماده دارد و در ۳۶۰۰ سطر نوشته شده است. برخی از مفاد این قانون نامه از این قرار است :

« ۱) اگر مردی ، مرد دیگری را متهم به قتل کند اما نتواند آنرا ثابت کند ، متهم کننده به مرگ محکوم خواهد شد.

۲) اگر کسی اتهامی بر دیگری وارد کند و فرد متهم درون رود خانه ببرد و غرق شود متهم کننده میتواند صاحب خانه او گردد اما اگر متهم بی هیچ آسیبی از ردخانه بیرون بیاید و ثابت شود که مجرم نیست ، اتهام زننده باید اعدام شود و خانه اش به فرد مورد اتهام برسد.

^۱ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج ۲ ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۸ ، ص ۳۸

^۲ - علی سامی : همان ، ص ۳۹

۵) اگر قاضی حکمی صادر کند و بعدا معلوم شود که حکم او اشتباه بوده است باید ۱۲ برابر جریمه ای را که تعیین کرده خود بپردازد و از صندلی قضاوت کنار برود و هرگز قضاوت نکند.

۶) اگر کسی اموال معبد یا دربار را بدزدد به مرگ محکوم می‌گردد و کسی هم که مال دزدی او را خریده است محکوم به مرگ است.

۲۳) اگر سارق کالای مردی را بدزدد و سارق پیدا نشود، مردی که از او سرقت شده باید در محضر خدایان شرح اموال مسروقه خود را بیان کند، آنگاه حکمران شهری که در آنجا سرقت روی داده، خسارت فرد را جبران کند.

۵۹) هرگاه زنی به خاطر رسیدن به مردی، موجبات مرگ شوهرش را فراهم آورد آن زن را باید به میخ چوبی کشید.

۱۹۵) اگر پسری پدرش را کتک بزند، دست پسر باید قطع گردد.

۱۹۶) اگر مردی چشم مرد دیگری را کور کند، چشم او باید کور شود.

۲۰۵) هرگاه برده ای، چانه فردی از بزرگان را شکست، باید گوش او بریده شود.

۲۲۹) اگر معماری برای کسی خانه ای بسازد و خانه ای که بنا کرده است ویران شود و سبب مرگ صاحبخانه شود، معمار به مرگ محکوم خواهد شد.

۲۴۸) هرگاه شخصی گاوی کرایه کرد و شاخش را شکست یا دمش را برید باید یک چهارم بهای آنرا به نقره بپردازد.

۲۸۲) هرگاه برده ای به اربابش بگوید تو صاحب من نیستی، ارباب باید آنرا به برده اش اثبات کند بعد گوش او را ببرد.^۱

امپراتوری حمورابی بعد از بروز شورش های متعدد شروع به فروپاشی کرد. در همان زمان، اقوام کهن و جدید خاور نزدیک در حال جا به جایی بودند. در دوران شکوفایی بابل، ساکنان آناتولی مرکزی یک دولت نظامی مقتدر به نام «هیتی» تشکیل داده بودند که مرکز آن نزدیک رودخانه «هالیس» بود هیتی ها یورش به سوی جنوب را آغاز کردند و برای مدت کوتاهی از موفقیت قابل توجهی برخوردار شدند و لشکر کشانی آنها به غارت بابل در حدود ۱۶۰۰ ق.م انجامید.^۲

هیتی ها به سرعت به آناتولی بازگشتند و خلاء قدرتی که پشت سر خود گذاشتند را اقوام دیگر به همان سرعت پر کردند.

^۱ - فلیپ استیل، تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین، ص ۴۶

^۲ - دان ناردو: امپراتوری آشور، ص ۳۸

بابل میانه :

کاسی ها ، ساکنان جنگ طلب کوهپایه های زاگرس در شرق بین النهرین و شمال ایلام ، بابل را تسخیر کردند. حکومت کاسی ها بر بابل بیش از پنج قرن دوام داشت تا اینکه ایلامی ها بر بابل تاختند و «شوتروک ناخونته» توانست آن جا را تسخیر نماید و همه ذخایر و نفایس از جمله مجسمه مردوک و لوحه حمورابی را به شوش ببرد^۱. بعد از آن مدتی بابل بین کاسی ها و ایلامی ها دست به دست می‌گشت تا اینکه آشوری ها قدرت یافتند. آشور یکی از استان های کشور بابل بود که مستقل شد و آشوریان توانستند مدتی بر بابل تسلط یابند اما سرانجام مغلوب دولت ماد شدند.

بابل نو :

در سال ۶۳۶ ق.م کلدانی ها بر بابل تسلط یافتند. یک نفر کلدانی به نام « نبوپلسر » در بابل به قدرت رسید و این آغاز دوران بابل نو است. بابل تحت فرمانروایی کلدانیان مجدداً عظمت خود را بازیافت. امپراتوری آشور در اثر اتحاد بین ماد و بابل سقوط کرد و قدرت از نینوا به بابل منتقل شد. پس از سقوط آشور ، نخستین رقابت عمده در چشم انداز سیاسی بین بابل و مصر برای تسلط بر ساحل مدیترانه بوجود آمد. مصریان که به تازگی سربازان خود را به سوی شمال حرکت داده بودند بیهوده تلاش کردند که به آخرین فرمانروایی آشور کمک کنند.

نبوپلسر وظیفه بیرون راندن مصریان را از سوریه به پسرش « نبوکدنصر » واگذار کرد که او در ۶۰۵ ق.م این وظیفه را انجام داد^۲. سپس نبوکدنصر از راه فلسطین به سوی جنوب رفت و از یهودا و دیگر دولت ها طلب فرمانبرداری و باجگزاری کرد و تقریباً به « پلوزیوم » رسیده بود که خبر رسید نبوپلسر در گذشته است. نبوکدنصر خود را به بابل رساند و عهده دار سلطنت پدرش شد. در همین فاصله بود که پادشاه یهودا شورش کرد و نبوکدنصر به آنجا لشکر کشید و اورشلیم را تصرف نمود و عده زیادی از یهودیان را به بابل منتقل نمود^۳. بعد از بخت النصر (نبوکدنصر) چند نفر به تخت نشستند که یا به زودی کشته شدند یا درگذشتند و بلاخره کاهنان بابلی ، شخصی به نام « نبونید » را که از خانواده سلطنتی نبود به تخت نشانند^۴.

۱- علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج ۲ ، ص ۴۲

۲- دان ناردو : امپراتوری آشور ، ص ۱۰۹

۳- یوسف مجیدزاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج اول ، ص ۳۵۴

۴- حسن پیرنیا : تاریخ ایران باستان ، ج اول ، ص ۱۸۰

سرانجام امپراتوری بابل بدست کوروش کبیر فتح شد و یکی از ساتراپ های شاهنشاهی هخامنشی گردید که در جای خود خواهد آمد.

نژاد بابلی در نتیجه آمیختن اکدیان سامی نژاد با سومریان بوجود آمد که در این نژاد جدید، غلبه با عنصر سامی بود. مردم بابل به پیشرفت علوم و ریاضی و نجوم کمک قابل توجهی کردند. تمدن بابل اختلاف زیادی با تمدن سومری نداشت. زبان بابلی ها غیر از زبان سومری بود ولی با همان خط نوشته میشد. در هنر و مذهب آن ها تفاوت چندانی وجود نداشت و چنین به نظر میرسد که فقط خدایان رابه نام های تازه میخواندند. مردوک که خدای بابل بود ، بزرگترین آنها به شمار می رفت و پس از او خدایان دیگری از قبیل بل (خدای زمین) ، شَمَش (خدای خورشید) و ایشتار (خدای جنگ و عشق) وجود داشتند^۱. پادشاهی های بابل در نتیجه تثبیت و دوام حکومت ها به پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی توفیق یافتند. احتیاج آنها به مواد اولیه برای ساختمان سازی و موارد دیگر ، اسلحه و اشیاء هنری ، آن ها را وادار کرد که در نقاط دور یا نزدیک مراکز تجارت و بازرگانی ایجاد کنند . بخش مرکزی بابل که در دشت های هموار میان دجله و فرات واقع شده بود به جز خاک حاصلخیز منابع طبیعی اندکی داشت.

در زمانهایی که منطقه از ثبات سیاسی کافی برخوردار بود و کشاورزی آبی در مقیاس گسترده انجام میگرفت ، زمین توان تولید مقدار کافی مازاد محصول را برای صادرات داشت و قادر بود گله های گوسفند و بز را که عرضه کننده مواد اولیه برای رونق تجارت منسوجات بودند ، تغذیه کند.

بابلی ها برای تامین فلز ،سنگ و حتی تیرهای چوبی برای سقف بناهای بزرگ ، مجبور به واردات بودند^۲. موقعیت جغرافیایی بابل ، با راه آبی فرات که از یک سو از سوریه میگذشت و ازسوی دیگر تا خلیج فارس راه می یافت به این سرزمین اجازه میداد نه تنها بسیاری از نیازهای خود را از طریق واردات بدست آورد بلکه با صدور اقلام تولیدی ، ثروتی هم کسب کند.

آشور

پس از فروپاشی سلسه اور ، دولت شهرهای بین النهرین بار دیگر مستقل شدند و اغلب با دیگر اقوام ساکن در منطقه درگیر جنگ میشدند. به این ترتیب این دوره، دوره رقابت های

۱- شارل دولاندلن : تاریخ جهانی ، ترجمه احمد بهمنش ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۸۷ ، ص ۳۲

۲- یوسف مجید زاده :تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج اول ، ص ۲۵۲

شدید و فرصت های سیاسی چشمگیر در بین النهرین بود. موفق ترین این فرصت طلبان و قدرتمندان ، سلسله های جدیدی بنیان گذاشتند. اکثر این سلسله های جدید را «اموری ها» که اکدی زبان بودند ، تأسیس کردند. همانگونه که در پیش اشاره شد اموری ها بر اور ، لارسا ، بابل و دیگر شهرهای جنوبی و مرکزی بین النهرین مسلط شدند. در بالا دست دجله ، سایر اموری های اکدی زبان دولتی قدرتمند بنا کردند که مرکز آن شهر «آشور» بود. آشوری ها نخستین بار در آغاز دوران بابلی کهن مستقل شدند.^۱ (اوایل تا اواسط هزاره دوم پیش از میلاد)

نخستین دودمان پادشاهی آشور ، خاندان حکومتگری بودند که شاه «شمشی اداد» پدید آورده بود (اواخر سده نوزدهم ق.م) از آنجا که نامه های رد و بدل شده میان این فرمانروایان پیدا شده است ، آنها نخستین پادشاهان آشوری هستند که جزئیات زندگی شخصی و سیاسی آن ها معلوم است. به شهادت یکی از این نامه ها ، شمشي اداد ، نخست قدرت و اعتبار خود را در آشور با ساخت معبدی برای «انلیل» خدای کهن سومری تحکیم بخشید و سپس سپاهیان خود را برای لشکرکشی به خارج از مرزهایش رهبری کرد تا قلمرو خود را گسترش دهد. او پادشاهی کوچک «ماری» را (در حدود ۲۲۵ کیلومتری جنوب غربی آشور) که مانند آشور پس از زوال سومر و اکد استقلالش را باز یافته بود ، فتح کرد.^۲ با مرگ شمشي اداد بخت و اقبال از آشور برگشت. خاندان سلطنتی ماری استقلال خود را از نو باز یافتند اما از آنجا که این زمان مصادف با شکوفایی و قدرت دوره پادشاهی بابل کهن در زمان حمورابی بود ، پادشاهی ماری به تصرف حمورابی درآمد و آشور نیز تابع دولت بابل گردید. مدتی بعد هم که «هیتی ها» در شمال بین النهرین قدرت گرفتند و بر بخش هایی از بین النهرین مسلط شدند ، آشور زیر سلطه آنان قرار گرفت (حدود قرن پانزدهم پیش از میلاد) اما از آنجا که سلطه هیتی ها بر بین النهرین مدت زیادی طول نکشید ، آشور دوباره به استقلال دست یافت و از این زمان پادشاهان آشور توانستند نخستین دوره امپراتوری بزرگ خود را آغاز نمایند.

تاریخ آشور را میتوان به سه دوره تقسیم کرد :

۱) آشور قدیم که از همان حدود اواسط هزاره دوم پیش از میلاد شروع میشود و تا اواخر سده دهم پیش از میلاد به طول می انجامد. از وقایع مهم این دوره پیدایش حملات آرامی ها در بین النهرین است که این اقوام سامی نژاد توانستند بابل و آشور را تحت سلطه خود

^۱ - دان ناردو :امپراتوری آشور ، ص ۳۳

^۲ - دان ناردو : همان ، ص ۳۴

گیرند و دمشق و حلب و سایر شهرهای سوریه را نیز تسخیر نمایند^۱. از پادشاهان معروف این دوره میتوان « تیگلات پیلسر اول » را نام برد که فتوحات زیادی را انجام داد.

۲) آشور میانه ، که این دوره از حدود اوایل سده نهم تا اواسط سده هشتم پیش از میلاد را شامل میشود که آشوری ها بر آرامی ها پیروز شدند و حکومت قدرتمندی تشکیل دادند. به این ترتیب که اقوام سامی نژاد از قبیل آرامی ها و کلدانی ها در مرزهای غربی آشور متوطن شده و بی نظمی هایی را سبب میشدند و همچنین اقوام آریایی در مهاجرت خود به غرب ایران وقتی در متصرفات آشور سکونت کردند اسباب زحمت این دولت شدند در نتیجه پادشاهان آشوری بنای تاخت و تاز به سرزمین های مجاور را گذاشته و آنان را به پرداخت باج سالیانه مکلف می نمودند. ماموران آشوری برای وصول باج در هر محل کاشته میشدند و هرکدام از این اقوام که از پرداخت باج خودداری میکردند به خاک خون کشیده میشد. به این ترتیب پادشاهان آشور تسلط خود را بر نواحی مجاور گسترش دادند و این تسلط را به جایی رساندند که در سده هشتم پیش از میلاد نواحی غرب ایران نیز جزء تصرفات پادشاهان آشور شمرده میشد^۲. کی از پادشاهان بزرگ این دوره «آشور نصیر پال» است.

۳) آشور جدید ، که این دوره از اواسط سده هشتم تا اواخر سده هفتم پیش از میلاد را شمال میشود که امپراتوری آشور فرو پاشید. در این دوره ، جنگ های آشور با ایلام ، اگرچه ایلام را از پای در آورد ولی باعث ضعف دولت آشور نیز شد. از طرف دیگر فشار مردمان آریایی نژاد مانند کیمری ها ، سکاها و مادها به آشور که از مدتها قبل شروع شده بود عرصه را بر آشوری ها تنگ کرد و بالاخره این دولت بدست مادها منقرض گردید.

شهرهای مهم آشور که هریک در ادواری پایتخت بود عبارت بودند از آشور که برگرفته از نام رب النوع بزرگ آنها بود و بعدها به تمام این کشور و دولتش اطلاق شد، اربل ، کاله (نمرو) و نینوا که برابر موصل و آنسوی دجله قرار داشت.

آشوریان مردمانی خشن و بی رحم بودند و خشونت جزیی از اعتقادات آنها بود و قتل و غارت را یک نوع عبادت در برابر خدایان میپنداشتند^۳. آنها شهرهای گشوده را ویران میکردند یا می سوزانیدند، درختان را می بریدند، اشراف و شاهزادگان و درباریان کشورهای گشوده را گوش و بینی و دست و پا می بریدند و یا چشمان آنها را درمی آوردند و اسرای را که برای بیگاری کاری از آنها ساخته نبود ، دسته جمعی میکشتند و گاهی طوایف مغلوب را

^۱ - حسن پیرنیا : تاریخ ایران باستان ، ج اول ، ص ۱۱۷

^۲ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، تهران ، علم ، ۱۳۸۶ ، ص ۵۳

^۳ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، جلد دوم ، ص ۱۶

به نقاط دیگر کوچ می دادند تا در آن نواحی ادغام شوند و هویت خود را از دست بدهند. کتیبه های آشوری اکثراً پر از این گونه فجایع و آدم کشی هاست. با این حال برخی از پادشاهان آشوری نیز در آبادانی کشور خود و ساختن ابنیه و ایجاد وسایل آبیاری و سدسازی بسیار کوشیده اند و همچنین در پیشرفت فرهنگ به تناسب دانش زمان خود و در تدوین اخبار و علوم عصر و کتابت حوادث روی آجرهای پخته به خط میخی و یا بوسیله کنده کاری روی استوانه های سنگی و نگهداری آنها جهد فراوان کرده اند. حتی آشور بانیپال در شهر نینوا ، پایتخت خود ، کتابخانه ای تاسیس کرده و در آن علاوه بر کتابهای عصر خود از کتابهای ازمنه قدیم تر که از معابد شهرهای قدیم بدست می آورد استنساخ نموده و جمع آوری کرده است.^۱ پادشاه آشور ، گزارش جنگ ها را روی کتیبه های آجری می نگاشته و به معبد می فرستاد.

روحانیون معابد همه روزه جریان حوادث آسمانی و حرکات سیارات را که هرکدام خداوندی شمرده میشد رصد میکردند و به پادشاه گزارش میدادند. روحانیون که به منزله دانشمندان عصر بودند علوم متداول را روی کتیبه ها نگاشته و در معابد نگهداری میکردند و این امور سبب شد که در معابد و کاخ های سلاطین آشوری مکان مخصوصی برای نگهداری این کتیبه ها بوجود آید که به تدریج بایگانی و آرشیو و سپس کتابخانه مبدل گردید.

مجموعه قوانین حمورابی که در سده هیجدهم پیش از میلاد تدوین شده در میان آشوریان مورد عمل واقع نشده، زیرا سروکار آنان اغلب با اقوام بیگانه بوده که از خارج به سرزمین آشور می آمدند و قوانین خشن تری لازم داشتند. از این قوانین مجموعه ای از کتابخانه آشور بانیپال بدست آمده که به قوانین آشوری معروف است. تاریخ تدوین این قانون به سده دوازدهم و سیزدهم پیش از میلاد باز میگردد و برخی کتیبه های آن گرچه مفقود گشته ولی عمده آنها مشتمل بر شصت فقره راجع به زنان آشوری باقی مانده است.^۲ از مطالعه این کتیبه ها معلوم میشود که در سده سیزدهم پیش از میلاد از روی قانون حمورابی نوشته شده است.

سکنه آشور مخلوطی بودند از سامیان ، اقوام غیر سامی و کوه نشینان قفقاز. جامعه آشور جامعه ای طبقاتی بود. مقررات و قوانین مدنی و جزایی در آشور سخت تر از بابل بود. زن در این سرزمین پست تر از بابل بود و مردان می توانستند تعدادی کنیز برای خود به عنوان معشوقه بگیرند ولی زنان موظف بودند نسبت به شوهر خود وفادار بمانند. اگر مردی زن خود را حین خیانت دستگیر می کرد حق کشتن او را داشت.

۱- موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۵۴

۲- موسی جوان : همان ، ص ۶۰

ثروت زیادی که در نتیجه جنگ های وحشیانه آشوریان به جانب آشور و نینوا سرازیر شد هنرمندان و صنعتگران آشوری را برآن داشت تا برای شاهان ، کاهنان و اشراف آثار باشکوهی بوجود آورند. از میان هنرهای بازمانده آشور از همه جالب تر نقش برجسته های سنگی بود که دیوارهای کاخ های شاهان را تزئین میکرد. در اتاق ها و راهروها یکی پس از دیگری نقش های برجسته سنگی صحنه های زندگی و شاه را به تصویر میکشید. از دیگر هنرهای آشوریان نقاشی بود. برخی از این نقاشی ها بر روی آجرهای لعاب دار کار شده بود که برای تزئین معابد و کاخ ها به کار میرفت.^۱

صنعتگران آشوری دست ساخته های زیبایی از جمله بشقاب ها ، جام های شراب خوری ، زیورآلات برنزی، نقره ای و طلایی می ساختند و کار آنها در تراش و شکل دهی به عاج نیز به همان اندازه زیبا بوده است. هنر امپراتوری آشور سرچشمه الهام بسیاری از آیندگان شد. خط آشوری ها خط میخی و زبانشان سامی بود. خدایان آشوری هم با اختلاف کمی در نام آن ها ، در واقع همان خدایان بابلی بودند.^۲

آشوری ها برای یک تجارت پر سود با ملل دیگر می بایست خود تولیداتی داشته باشند تا بتوانند آن را برای مبادله در برابر محصولات غذایی و دیگر اقلام تجاری دریافتی عرضه کنند. این تولیدات را بیشتر منسوجات پشمی در مقیاس عظیم تشکیل می داد ، زیرا آشوری ها در پشم ریزی ، بافندگی و رنگرزی مهارت زیادی داشتند.

۱- دان ناردو : امپراتوری آشور ، ص ۹۲

۲- شارل دولاندن : تاریخ جهانی ، ص ۳۴

فصل دوم: ظهور آریایی‌ها

موقعیت جغرافیایی فلات ایران

فلات ایران شامل سرزمین وسیع و بلندی است که حدود پیش از دو نیم میلیون کیلومتر مربع را در بر گرفته است. این فلات از شمال به دریای خزر محدود است، از طرف جنوب به خلیج فارس و دریای عمان، از شمال شرق به رودخانه سیحون، از شمال غرب به منطقه ماوراء قفقاز، از شرق به کوه‌های هندوکش و رود سند و از غرب به رودخانه دجله در بین‌النهرین محدود می‌باشد که این گستره وسیع محل تشکیل جوامع بشری و تمدن‌ها و فرهنگ‌های باستانی بوده است، زیرا با داشتن سلسله جبال‌هایی که گرادگرد آنرا فرا گرفته بودند و رودها و تنوع آب و هوا و جنگل‌ها و مراتع از غنی‌ترین مناطق کشاورزی و دامداری به شمار می‌آمد^۱. این فلات با موقعیت جغرافیایی خاص خود و قرار گرفتن بر سر راه شرق و غرب از همان ابتدا مورد هجوم اقوام گوناگون بود.

آب و هوای فلات ایران خشک است. کم شدن رطوبت فلات ایران ممکن است از آنجا ناشی شده باشد که در عهد قدیم، این فلات جنگل‌های زیادی داشته و در دوران‌ها بعد به خصوص در دوره اغتشاشات داخلی و تسلط بیگانگان این جنگل‌ها را برانداختند.^۲ ناحیه زاگرس سرشار از دره‌های حاصلخیزی است که به وسیله کوه‌های صعب‌العبور احاطه شده و اغلب این کوه‌ها پر از جنگل است. وجود درخت‌های جنگلی و همچنین معادنی از قبیل آهن و مس و روی و غیره و انواع سنگ‌های گرانبها، در گذشته، توجه جنگجویان آشوری را به این مکان جلب میکرد.

^۱ - شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۶ - همچنین میخائیل میخائیلویچ دیاکوفوف: تاریخ ایران باستان،

ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۳۰

^۲ - حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج اول، ص ۱۳۰

ساکنان بومی فلات ایران

پس از پایان آخرین دوره یخبندان زمین، از حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد، بازمانده های تمدن های اولیه در فلات ایران یافت شده است که در دوران شکارگری را در برمیگیرد. در این عصر، وسایل از سنگ و چوب و استخوان ساخته میشد. انسان ها در غار زندگی میکردند، آتش را میشناختند و از آن بهره میگرفتند^۱. در ده هزار سال پیش از میلاد در دوره پارینه سنگی فن سفال سازی ایجاد شد و در جامعه بدوی انسانی، تقسیم کار و نوعی زن سالاری پدید آمد. در هزاره پنجم پیش از میلاد، گذشته از شکار، کشاورزی و صنعت توسعه یافت و از این زمان به بعد فرهنگ و تمدن ایران بالید تا به دوران تاریخی رسید. یکی از قدیم ترین محل های سکونت پس از دوران غارنشینی در دشت سیلک، نزدیک کاشان بدست آمده است که به تدریج انسان پس از بیرون آمدن از غار ابتدا در آلودنک هایی که از پوست و چوب و شاخ و برگ درختان ساخته میشد می زیست و سپس با گل به ساختن خانه های اولیه پرداخت. روستاها تشکیل شد و داد و ستد بین روستاها به جریان افتاد. در هزاره چهارم پیش از میلاد که آن را عصر مفرغ نامیده اند، در سراسر این سرزمین حکومت هایی با فرهنگ ها و تمدن های نسبتاً پیشرفته تشکیل یافتند. روستاها به تدریج تبدیل به شهر شدند و سرانجام در حدود اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد شهرها کاملاً نمایان شدند. فعالیت های بازرگانی رونق یافت و ساختن ظروف سفالین و ترسیم نقش هایی بر روی آن ها توسعه یافت. صنعت فلزکاری نیز تکامل بیشتری یافت و در هزاره سوم حکومت های مختلفی در فلات ایران شکل گرفتند که گاه در کنار هم زندگی میکردند و گاه در جنگ و نبرد بودند. در دامنه های غربی و شرقی جبال زاگرس و شمال آن حکومت های کم و بیش مهمی وجود داشت. اقوام تشکیل دهنده این حکومت ها از نژاد بومی فلات ایران، معروف به آسیایی و نیز با گروه نژاد قفقازی از یک خانواده بودند که از شمال به جنوب عبارت بودند از اورارتویی ها، هوری ها (میتانی ها)، کاسی ها، مانا ها، لولوبی ها، گوتی ها و ایلامی ها^۲.

اورارتو ها: اورارتوها در شمال غربی فلات ایران قرار داشتند. هسته اصلی این حکومت، شامل منطقه ای واقع در کنار دریاچه وان و ارمنستان امروزی می شد و وسعت قلمرو آن تا ارومیه امروز می رسید. اورارتو منطقه آباد و ثروتمندی بود که همواره مورد تهاجم حکومت های قدرتمند منطقه همچون آشور بود. اوج عظمت آن در هزاره اول پیش از میلاد بود و دارای حکومتی با اقتصاد و فرهنگ پیشرفته و خط و زبان مخصوص به خود بود. اورارتویی ها

^۱ - رومن گیر شمن : ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۰ - همچنین شیرین بیانی، تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۶

^۲ - شیرین بیانی : تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۰

ترکیبی از اقوام بومی آسیای و گروه‌های مهاجر آریایی بودند که از هزاره دوم پیش از میلاد به این سرزمین وارد و با بومیان آنجا آمیخته بودند. نزد اورارتوئیان، شهرسازی اهمیت و پیشرفت زیادی داشت که معماری، پل‌سازی، کانال‌کشی و باغ‌سازی معرف این پیشرفت است. کشاورزی و صنعت نزد آنان رونق بسیار داشت. در هزاره اول پیش از میلاد، آشور که در اوج قدرت خود بود توانست بر اورارتو دست یابد و پس از آنکه مادها بر آشور دست یافتند، اورارتو جزء قلمرو مادها شد.

- هوری‌ها (میتانی‌ها):

در هزاره سوم پیش از میلاد در کوهپایه‌های شمال غربی زاگرس در قسمت علیای رود دجله و فرات قبایل هوری میزیستند که در محدوده وسیعی از بین‌النهرین نیز پراکنده شده بودند. آنان زبان و خط مخصوص به خود را داشتند و مردمی نسبتاً با فرهنگ بودند. آن‌ها اسب را میشناختند و در امور جنگی و داد و ستد از آن استفاده می‌کردند و همین امر یکی از علل پیشرفت آنها بود. این قبایل پراکنده، سرانجام حکومت میتانی را تشکیل دادند که آمیزه‌ای از بومیان و اقوام آریایی بود.^۱

- کاسی‌ها:

در هزاره سوم پیش از میلاد، کاسی‌ها مهمترین قبایل بومی دامنه‌های زاگرس به شمار می‌رفتند. محل سکونت آن‌ها لرستان امروزی بوده^۲ و به تدریج با افزایش جمعیت منطقه ای وسیع از دامنه‌های جنوبی دریای خزر تا کردستان امروزی را تحت سیطره خود قرار دادند. آنان به زبانی که با زبان ایلامی خویشاوندی داشت تکلم می‌کردند.^۳ کاسی‌ها در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد با گروه‌های آریایی مهاجر مخلوط شدند و سپس به دره رود دیاله سرازیر شدند و حملاتی به بابل کردند و چنانکه اشاره شد مدتی بر بابل حکومت کردند.

کاسی‌ها دامدار و کشاورز بودند. فرهنگ و تمدن کاسی‌ها شهرت فراوان داشته و گنجینه‌های مفرغی لرستان و کردستان متعلق به آنان است. جالب‌ترین ویژگی هنر گنجینه لرستان در ساخت اشیایی است که نمادهایی از باورهای دینی آن‌ها را نشان می‌دهد نقوش خدایان گوناگون و مظاهر طبیعت، به خصوص خورشید، انواع تصاویر انسان و حیوان و ابوالهول‌ها که نمودار اساطیر این اقوام بوده جزء این اشیاء است. بنابراین آنچه از مصنوعات

^۱ - شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۲

^۲ - ارنست امیل هرتسفلد: ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی،

۱۳۸۱، ص ۱۸۷

^۳ - جورج رو: سرگذشت عراق باستان، ص ۲۵۸

کاسی ها بدست آمده نمودار صنعت ، هنر و فرهنگ پیشرفته این اقوام در این منطقه بوده است .

- ماناها (ماناها) :

از ماناها اطلاعات زیادی در دست نیست. این اقوام آسیایی که خیلی زود با اختلاط با آریایی ها به نژاد آریایی در آمدند در جلگه جنوبی ارومیه ساکن بودند و برای اولین بار در قرن نهم پیش از میلاد در کتیبه ای آشوری به نام آن ها بر میخوریم. ماناها یک قرن بعد نیروی مبهمی در منطقه تشکیل دادند به طوری که از نواحی جنوب شرقی دریاچه ارومیه تا حدود جنوب غربی دریای خزر و از طرف غرب تا مرکز کردستان امروزی را تحت تسلط داشتند. از جمله مراکز مهم آن ها منطقه ای واقع در مراغه امروزی بود. ماناها در واقع جای کاسی ها را گرفته بودند. پایتخت حکومت مانایی ، در نزدیکی سقر امروزی، شهر "ایزرتو" (Izirtu) بود. در قرن هفتم پیش از میلاد ، ماناها با اتحاد باسکاها موفق به تشکیل اتحادیه ای قوی شدند و با حکومت های منطقه مثل آشور و اورارتو جنگ هایی داشتند اما سرانجام مغلوب آشور شدند.

- لولوبی ها :

این اقوام در نیمه هزاره سوم پیش از میلاد در کنارگروه های دیگر بخش وسیعی از کوهپایه های شرقی و غربی زاگرس ، از قسمت علیای رود دیاله تا کرمانشاه و کردستان امروزی را اشغال کرده بودند. کانون تجمع و حکومت آن ها شهر « زور » نزدیک سلیمانیه بوده است. لولوبی ها در زمان اوج قدرت ، یعنی در هزاره اول پیش از میلاد قسمتی از قلمرو اورارتوئیان را که تا ارومیه امتداد یافته بود به تصرف خود درآوردند و چون حکومت اورارتو آنان را دشمن خود میدانست این اقوام را « لولو» به معنی بیگانه میخواندند که به همین نام شهرت یافتند.^۱ لولوبیان از نظر نژادی آسیایی بودند و با ایلامی ها قرابت داشتند. می توان حدس زد که از نظر فرهنگ و تمدن به نسبت کاسی ها و ایلامی ها در درجه ای پایین تر قرار داشتند. لولوبی ها با آشوری ها و بابلی ها در نبرد بودند و احتمالاً بوسیله گوتی ها منقرض شدند.

کتیبه نارام - سین از پادشاهان اکد (قرن بیست و سوم پیش از میلاد) در لوح مشهور پیروزی وی اولین بار از لولوبیان یاد میکند.

^۱ - دیاکونوف : تاریخ ماد ، ص ۱۰۱ - همچنین شیرین بیانی : تاریخ ایران باستان ، ج ۲، ص ۱۶

- گوتی ها :

در شمال و شرق سرزمین لولوبی ها ساکن بودند. منطقه وسیعی را در دامنه های غربی زاگرس تحت تسلط خود داشتند و در غرب کردستان امروزی و حتی بیشتر ، در شمال بین النهرین تا اربل هم پیش رفته بودند.^۱ در هزاره سوم پیش از میلاد توانستند تا جنوب بین النهرین هم پیشروی کنند. در هزاره اول پیش از میلاد ، قسمت اعظم دامنه های زاگرس تحت تسلط آنان بوده و پیش از قدرت گرفتن مادها ، در اوج عظمت به سر می بردند. دارای زبان خود بودند که با زبانهای دامنه های زاگرس قرابت داشت. آثار هنری آن ها تلفیقی است از سبک اکدی ، سومری ، ایلامی و سایر حکومت های منطقه.

گوتی ها در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد همانگونه که اشاره شد به بین النهرین روی آورده و حکومت های سومر و اکد را تحت نفوذ خود گرفتند و مدتی هم حکومت کردند. ظاهراً زبان گوتی ها مستقل بوده و شاید تا اندازه ای با زبان های گروه ایلامی رایج در سراسر خطه زاگرس (ایلامیان ، کاسیان و لولوبیان) قرابت داشته است.^۲

- ایلامی ها :

ایلامی ها برگستره وسیعی از غرب ایران حکومت داشتند و از فرهنگ و تمدنی غنی برخوردار بودند. ایلام شامل خوزستان امروزی ، قسمتی از کهگیلویه ، قسمت اعظم خاک بختیاری و لرستان تا حوالی کرمانشاه بود که از طرف مشرق به پارس ، از شمال به خاک ماد ، از غرب به آشور و بابل و رود دجله و از طرف جنوب به خلیج فارس محدود میشد.^۳ ایلام تاریخی طولانی تر از هزاره چهارم پیش از میلاد دارد. در اواخر سده سیزدهم پیش از میلاد ایلامی ها به اوج عظمت و قدرت خود رسیدند و بابل را تحت سلطه خود در آوردند. ایلامی ها از نژاد آسیایی یا زاگرو ایلامی ، یعنی نه هندواروپایی و نه سامی بودند و زبان ایشان از دسته زبان های پیوندی بوده است.^۴ خط ایلامی ها میخی بود که از سومری ها اقتباس کرده بودند. ایلامی ها روابط سیاسی و فرهنگی به ویژه با تمدن های بین النهرین داشتند. ایلام و همسایگان غربی اش در دشت بین النهرین در تماس نزدیک و همیشگی بودند که گاهی این تماس ها دوستانه و گاهی خصمانه بوده که در هر دو حالت موجب مبادلات فرهنگی و نفوذ تمدنی، خواه از ایلام به آن کشورها و خواه از آن نواحی به ایلام بوده است. ایلامی ها

۱- دیاکونوف : تاریخ ماد ، ص ۱۰۴ - همچنین علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج اول ، ص ۷۵

۲- دیاکونوف : تاریخ ماد ، ص ۱۰۷

۳- علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج ۲ ، ص ۳۰

۴- پیرآمیه : تاریخ ایلام ، ترجمه شیرین بیانی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۲

مهمترین راه های تجاری را در اختیار داشتند به طوریکه محدوده عملیات بازرگانی آنان از سویی تا دریای مدیترانه و از سوی دیگر تا چین گسترده شده بود. شوش، پایتخت آن از جنبه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و به خصوص فرهنگی و تمدنی از شهرهای بسیار مهم به شمار میرفت. "اونتاش گال" از شاهان معروف ایلام بود که در نیم اول هزاره دوم پیش از میلاد حکومت ایلام را به عظمت رساند. او در شهر «دورانتاش» که امروزه «چغازنبیل» نامیده میشود معبدی ساخت که تا امروز شهرت خود را حفظ کرده است و بزرگترین خدای ایلام به نام «اینشوشیناک» را در بالاترین قسمت معبد جای داد. مذهب ایلامی ها پرستش ارباب انواع بود که شباهت بسیار زیادی به مذهب بومی های فلات ایران و حتی بین النهرینی ها داشت.

از سایر مراکز تمدن در فلات ایران، پیش از ورود آریایی ها و تشکیل حکومت های آریایی میتوان به مراکز تمدنی که در استان سمنان امروزی پیدا شده، تپه سیلک کاشان، تپه حصار در شمال کویر مرکزی و تپه گیان در نهاوند اشاره کرد که دارای هنر و صنعت پیشرفته ای بودند. در شهر سوخته سیستان از اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد آثار زندگی اولیه بدست آمده است و در آخر این هزاره، آثار تمدن شهرنشینی در آن مشهود است و مردم آن دارای خط و زبانی خاص بوده اند. مردم شهر سوخته با بخش وسیعی از دنیای آن روز در ارتباط فرهنگی بوده و داد و ستد داشته اند و از فرهنگ و تمدنی غنی برخوردار بودند. این شهر در حدود ۲۰۰۰ تا ۲۱۰۰ سال پیش از میلاد احتمالاً در اثر یک آتش سوزی متروک شده است. در شمال ایران، مناطقی مثل کلاردشت و مارلیک از مراکز مهم و خاستگاه های انسانی بوده اند و از آثاری که از این مناطق به دست آمده مشخص می شود که دارای فرهنگ و تمدنی شکوفا بوده اند. اقوام مختلف جنوب دریای خزر شامل کادوسی ها، گیل ها، مارد ها و تپوری ها بودند که مارد ها و تپوری ها در مازندران ساکن بودند.

به هر صورت آریایی های نورسیده، پس از ورود به فلات ایران با فرهنگ های مردمانی رو به رو شدند که از جمله کهن ترین مراکز کشاورزی، دامداری، سفال سازی، فلزکاری و ... را بوجود آورده بودند. شاید بزرگترین کار این آریائیان یکپارچه کردن این تمدن و فرهنگ ها بوده باشد. به هر روی آن ها با بومیان در آمیختند و از این پیوند، خون تازه ای در رگ های فرهنگی ایران جاری شد.

آغاز مهاجرت اقوام هندواروپایی

هندواروپائیان به هشت شعبه تقسیم شده اند^۱

۱- آریایی‌ها

۲- یونانی و مقدونی

۳- ارمنی

۴- آلبانیایی

۵- ایتالیایی

۶- سلتی (بومی‌های اروپایی غربی)

۷- ژرمنی

۸- لیتوانی و اسلاوی

به عقیده محققین این مردمان در عهدی بسیار قدیم در جایی با هم زندگی می‌کردند و بعد از هم جدا شده و هریک به طرفی رفته‌اند. هندواروپائیان در طی هزاره دوم پیش از میلاد زادگاه خود را که احتمالاً استپ‌های جنوب غرب روسیه بوده ترک کرده و در طی مهاجرت خود به دو دسته تقسیم شدند^۲. یک دسته که آنرا شعبه غربی می‌نامیم به طرف اروپا سرازیر شده و گروه‌هایی از آنان نیز دریای سیاه را دور زده و پس از عبور از بالکان و بسفر وارد آسیای صغیر شدند و با نفوذ در میان ملل آسیای به زودی عنصر غالب شدند و اتحادیه‌هایی را به وجود آوردند و فتوحات خود را در آسیای صغیر گسترش دادند و تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن شهر را تصرف کردند. شعبه شرقی که به هندوایرانی معروف است به سمت مشرق دریای خزر حرکت کرد. یک دسته از آنان از قفقاز عبور نمود و وارد بین‌النهرین شد اما بخش عمده قبایلی که شعبه شرقی هندواروپایی‌ها را تشکیل می‌دادند به سمت شرق رفتند، از ماوراءالنهر و جیحون عبور کردند و در شمال افغانستان امروزی ساکن شدند^۳. گروهی از آنان به تدریج راه خود را به سمت جنوب ادامه دادند و به دو شاخه متمایز شدند: شاخه هندی و شاخه ایرانی.

شاخه هندی پس از گذر از بلخ به جانب کوه‌های هندوکش روانه شدند که گروهی از آنان در کناره‌های رود کابل مستقر شدند و گروه دیگر به موازات آن رود به جانب هند رفتند

۱ - حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج اول، ص ۱۵

۲ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۵۲

۳ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۵۲ - همچنین عبدالحسین زرین کوب: آشنایی با تاریخ ایران، تهران،

سخن، ۱۳۸۵، ص ۳۳

و آریایی های هندی را به وجود آوردند^۱. شاخه آریایی های ایرانی هم چنانکه خواهیم دید در حدود بلخ از برادران خود که به جانب هند می رفتند جدا و وارد ایران شدند.

هندواروپاییان قبایلی بودند که زندگی آنها مبتنی بر کشاورزی و گله داری بود. مهاجرت آنها که اروپا، هندوستان و غرب آسیا را فرا گرفت صدها سال به طول انجامید. علت مهاجرت آن ها را می توان به شرح زیر خلاصه کرد :

(۱) افزایش جمعیت آنها و همچنین افزایش جمعیت دام های آنها که شاید یک دلیل موثر بوده باشد زیرا با گذشت زمان و قرون، بر تعداد جمعیت و شمار دامهای آنان افزوده شده و چون زمین برای کشت و چراگاه برای دام ها کافی نبوده به ناچار دست به مهاجرت به نقاطی زده اند که زمین های زراعی و چراگاه های کافی داشته اند.

(۲) تحولات جوی شدید و ناگهانی از قبیل یخبندان و سرمای شدید که معمولاً در طبیعت، هراز چندی رخ می دهد و میتواند یک دلیل دیگر باشد.

(۳) فشار و تهاجم قبایل دیگری از سمت شمال و مشرق شاید عرصه را بر آنها تنگ نموده و آن ها را وادار به مهاجرت کرده باشد.^۲

به هرحال هندواروپاییان در این حرکت از طرفی به طور مستقیم یا غیر مستقیم تمدن را به سرزمین هایی مانند آناتولی و یونان بردند که هنوز در عصر فلز بودند و از طرف دیگر تمدن را در سرزمین هایی که به بالاترین نقطه اوج خود رسیده بودند تهدید کردند و تشکیلات قومی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن را دگرگون ساختند.

ورود آریایی ها به فلات ایران

آریایی ها شعبه ای از هندواروپاییان بودند که در حدود اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد و از دو معبر شرقی و غربی دریای خزر، یعنی ماوراءالنهر و قفقاز وارد فلات ایران شدند.^۳ در این مهاجرت و نفوذ تدریجی که مدت چند قرن طول کشید، اقوام آریایی نژاد در دسته های گوناگون در فلات ایران پیشروی نمودند. همانگونه که پیشتر دیدیم اقوام هندواروپایی در مهاجرت اولیه خود نیز در دسته های مختلفی مهاجرت کرده بودند و گروهی از آنان در منطقه ای در شمال افغانستان امروزی ساکن شده بودند. در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد گروهی از آنان دوباره دست به مهاجرت زده و دو شاخه شدند.

^۱ - شیرین بیانی : تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۳۲

^۲ - علی سامی : تمدن هخامنشی، جلد اول، ص ۵۵

^۳ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۶ - همچنین جورج رو : سرگذشت عراق باستان، ص ۲۹۸

شاخه ای از آنان مسیر جنوب را پیموده و وارد قسمت شمالی هند شدند و شاخه دیگر که آریایی های ایران می باشند از همان مسیر شمال شرق و حدود ماوراءالنهر به فلات ایران سرازیر شدند. گروهی به سوی شمال و غرب راندند و به داخل سرزمین کاسی ها نفوذ کردند و با بومیان آنجا و همچنین با آریایی هایی که قبلا به آنجا رخنه کرده بودند در آمیختند و دسته دیگر در شرق و شمال شرق فلات ایران مستقر شدند^۱. بنابراین اقوام بومی ساکن فلات ایران که زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را داشتند با اقوام تازه وارد آریایی رو به رو شدند. این اقوام را همانگونه که دیدیم تپوری ها در مازندران، کادوسیان، ماردها و آماردها در گیلان، کاسی ها و آشوری ها در غرب، ایلامی ها در جنوب غربی و در سواحل خلیج فارس و جنوب شرقی مردمان سیاه پوستی که با حبشی ها از یک نژاد بودند تشکیل می دادند که به تدریج با آریایی ها آمیزش پیدا کرده و در آنها مستهلک شدند.

مقارن با آمدن آریایی ها به فلات ایران اتحادیه ای از قبایل مختلف از جمله کاسی ها، لولوبی ها و اقوام دیگر در غرب ایران برای مقابله با تهدید دولت های مجاور (مثل اورارتو در شمال، آشور در غرب و ایلام در جنوب) تشکیل شده بود که تمرکز آن در حدود جنوب دریایچه ارومیه بود. سرزمین اتحادیه مانا که آریایی های تازه وارد از وقتی که به حدود جنوب شرقی دریایچه ارومیه رسیدند با آن مواجه شدند، در آن ایام نه فقط از جانب غرب مورد تهدید آشوریان بود بلکه از جانب شمال بوسیله دولت اورارتو و از جنوب توسط دولت ایلام نیز دائم احساس خطر می کرد و همین مخاطرات سه گانه بود که از یک سو این اقوام را در اتحادیه با هم متحد کرده بود و از سوی دیگر اتحادیه را به قبول کمک و همدستی تازه واردان آریایی، برای دفاع از سرزمین خویش که قسمتی از آن توسط این مهاجمان تسخیر شده بود، وادار ساخته بود و شاید همین امر باعث شد تا مهاجران آریایی در مقابل کمک نظامی به متحدان خویش، در اراضی آنها چراگاه و مسکن بیشتری بدست آوردند و بدین ترتیب به تدریج در نواحی غربی فلات ایران نفوذ نمایند. بدین ترتیب طولی نکشید که در دامنه هرکوه، در کنار هر دره و نزدیک هر روستایی یک قبیله آریایی از ماد و پارس سکنی گزید، برای خود برج و قلعه ساخت و دهکده بوجود آورد و سرکرده ای برگزید.^۲ طوایف ماد و پارس در تمام مراحل مهاجرت، مخصوصا در داخل فلات ایران پیوندهای نزدیکی با هم داشتند. این پیوندها غیر از وحدت در زبان، که ظاهرا فقط اختلاف جزئی در لهجه آن ها را از این حیث از هم جدا می کرد، وحدت در اعتقادات دینی را هم شامل می شده و اینکه

^۱ - شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۳۲

^۲ - عبدالحسین زرین کوب: روزگاران، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۴۹

یک تیره از طوایف ماد یعنی مغ ها در نزد هر دو قوم در تمام تاریخ ماد و پارس امور مربوط به آداب و رسوم دینی را اجرا می کرده اند نشان می دهد که فاصله زیادی دو قوم را از منشاء اصلی آن ها جدا نمی کرده است.^۱

در مورد مذهب آریایی ها ایرانی باید در نظر داشت که برای مدت ها مذهب آن ها با آریایی های هندی یکی بوده ، چنانکه به زبان واحدی هم تکلم میکردند ولی در قرون بعد بین آن ها جدایی روی داد. آن ها به یک سری از وجود های خوب و خیر اعتقاد داشتند و یک سری وجودهای بد که با موجودات خوب در جنگ بودند و نمیخواستند انسان سعادتمند باشد مثل شب زمستان ، قحطی و خشکسالی و ... موجودات خوب را می پرستیدند و موجودات بد را دشمن می دانستند.^۲ آن ها بیشتر عناصر طبیعت را میپرستیدند. آریایی های ایرانی وقتی به فلات ایران آمدند از حیث تمدن پست تر از همسایه های خود یعنی بابل و آشور بودند و چیزهای زیادی از آن ها اقتباس کردند. در میان آریایی های ایرانی زندگی خانوادگی مبتنی بر پدر سالاری بود. جامعه از سه طبقه تشکیل می شد : روحانیون ، مردان جنگی و برزیگران ولی در دوران های بسیار قدیم آن ها طبقه روحانیون وجود نداشت و اجرای آداب مذهبی را رؤسای خانواده ها بر عهده داشتند. از بین این آریایی های تازه وارد ، چنانکه خواهیم دید به تدریج مادها قدرت گرفتند و دولتی تشکیل دادند.

مادها در تعامل با بین النهرین

اولین بار که به نام مادها بر میخوریم که در کتیبه های آشوری مربوط به حدود ۸۳۵ پیش از میلاد است که از آن ها تحت عنوان « مادای » یا « آمادای » یاد شده است. بر اساس همین کتیبه ها ، این مردم در ۸۳۵ ق.م در جنوب شرقی دریاچه ارومیه امروزی بوده اند ولی صدسال بعد به حدود کرمانشاه امروزی آمدند.^۳ مرز جنوبی قلمرو مادها در لرستان و مرز غربی آن ها نزدیک بین النهرین بوده است. همانگونه که پیشتر اشاره شد مقارن با آمدن آریایی ها به فلات ایران و پیشروی آن ها به سمت غرب ایران ، اتحادیه ای از قبایل مختلف در غرب ایران برای مقابله با تهدید دولتهای مجاور تشکیل شده بود که مرکز آن در جنوب دریاچه ارومیه بود. این تهدید ها از جانب دولتهای مجاور ، اقوام مختلف این منطقه را از یک سو با هم متحد کرده بود و از سوی دیگر این اتحادیه را به قبول همکاری و همدستی تازه

^۱ - عبدالحسین زرین کوب : تاریخ مردم ایران ، ج اول ، تهران امیرکبیر ، ۱۳۶۴ ، ص ۸۲

^۲ - حسن پیرنیا : تاریخ ایران باستان ، ج اول ، ص ۱۴۱

^۳ - عبدالحسین زرین کوب : آشنایی با تاریخ ایران ، ص ۸۷

واردان آریایی برای دفاع از سرزمین خویش وادار ساخته بود و همین امر سبب شد تا این مهاجران آریایی در مقابل کمک نظامی به متحدان خویش، در اراضی آن‌ها چراگاه و مسکن بیشتری بدست آوردند و به تدریج در نواحی غرب ایران نفوذ بیشتری پیدا کنند. مادها که در آغاز قبایل غیر منسجمی بودند طی همان سالها پر جمعیت تر و نیرومندتر شدند و سرزمین اتحادیه مانا تحت الشعاع مادها در آمد.

سرزمین ایران به علت دارا بودن معادن سرشار آهن و مس و لاجورد از یک سو و از سوی دیگر وجود دشت‌ها و مراتع و جلگه‌های سرسبز و همچنین پرورش بهترین نژاد اسب در آن، سخت مورد توجه حکومت جنگجو و توسعه طلب آشور بود. البته دولت آشور دلایل سیاسی و نظامی کافی برای هجوم به همسایه شرقی خود داشت زیرا قدرت گرفتن قوم تازه نفس ماد از هیچ نظر به صلاح آن‌ها نبود. به همین دلیل قوم ماد در ابتدای اسکان خویش مرتباً با حملات مداوم وحشیانه آشوریان رو به رو میشد و پادشاهان آشور به کرار در کتیبه‌های خویش شرح غارت‌ها و کشتارهای خود را داده‌اند. معمولاً سفرهای جنگی آشوریان به سرزمین ماد، تهاجمی بود به شهرها برای گرفتن اسیر، غارت کردن، سوختن، اخذ ذخایر فلزی و سنگ‌های قیمتی و حمل اسبان و چارپایان. سکنه این نواحی برای نجات خود به کوه‌ها پناه می‌بردند و پس از بازگشت سپاهیان آشور به مساکن خود باز میگشتند. تهاجمات آشوریان قرن‌ها طول کشید و قوم ماد تا مدت‌ها این اسارت و بردگی و کشتار و غارت را تحمل کرد اما بررسی تاریخ جهان نشان میدهد که ملت‌ها همیشه تا حدی میتوانند تجاوز را تحمل کنند و دیر یا زود در شرایط تاریخی خاص به پا میخیزند و با نیرویی خرد کننده و ویران کننده زنجیرهای بردگی را پاره میکنند.

به تدریج با گذشت زمان، مادها بیشتر به فکر ایستادگی و مقاومت در برابر تجاوز آشوریان افتادند و بدین ترتیب هسته اولیه نخستین سازمان ارتش در میان این قوم بوجود آمد به طوریکه بعدها هجوم آشوریان به دامنه‌های زاگرس دیگر برای آنها آسان نبود به خصوص اینکه چنانکه از نقش‌های هنرمندان آشوری که تقریباً همواره شاه را سوار برگردونه در حال عبور از جاده‌های نظامی نشان داده‌اند استنباط میشود، عمده قوای ضربتی آشوریان را ارابه‌های جنگی تشکیل میداد که این سلاح در جاده‌های ناهموار و دره‌های عمیق کوهستان‌های زاگرس تقریباً ارزش جنگی خود را از دست می‌داد به ویژه که مادها دارای اسب‌های تیز رو و سواران چابک بودند و چون هنوز قدرت مرکزی نیرومندی نداشتند که آن‌را متشکل سازد، بیشتر از شیوه جنگ‌های چریکی سود می‌جستند و به صورت سواران پراکنده ضربه‌های مهلکی به ارتش منظم و سنگین اسلحه‌آشور وارد آورده و به سرعت در میان کوه‌های

ناپدید می شدند. این تاکتیک ارتش آشور را به تجدید سازمان نظامی واداشت و بدین ترتیب دسته جدیدی در آن ارتش به نام سواره نظام پدید آمد.^۱ بنابراین میتوان گفت یکی از اقتباسات آشوریان از مادها تشکیل سواره نظام در ارتش بود.^۲

پیدایش سواره نظام صحنه جنگ را به کلی تغییر داد زیرا از یک سو آشوریان امکان یافتند که تا اعماق ایران پیشروی کنند و از سوی دیگر مادها را وادار نمود که بیش از پیش به فکر تجهیز سپاه خود بیفتند و راه حلی اساسی برای دفع این متجاوزین بیابند. مادها شش قبیله بودند که بیشتر به دامداری، ترتیب اسب و کشاورزی می پرداختند. این قبایل از آغاز ورود به نواحی غربی فلات ایران در دره ها و تپه های مجاور پراکنده شدند و از کرانه های دریاچه ارومیه تا حدود ری و همدان و بختیاری را تدریجاً اشغال کردند و تا مدتها باجگزار شاهان آشوری بودند. این شش قبیله عبارت بودند از:

« بوس ها، پارتاکن ها، استروخاتن ها، آریزانت ها، بودی ها و مغ ها.^۳»

مکان هریک از این قبیله ها به درستی معلوم نیست اما حدس زده می شود که آریزانت ها در اقصی نقاط شرق ماد زندگی می کردند و احتمالاً مغ ها هم در همان حدود می زیستند (نزدیک ری و تهران امروزی)، مقر بوس ها و استروخاتن ها در ناحیه همدان امروزی، پارتاکنیان نزدیک اصفهان امروزی و بودیان شاید از حیث مکان غربی ترین قبیله مادها بودند.^۴

دیاکو یکی از رؤسای طوایف ماد بود که در جنگی که بین آشور و اورارتو در گرفت به سال ۷۱۵ پیش از میلاد، جانب اورارتوئیان را گرفت و پس از پیروزی آشور در این جنگ، سارگن دوم پادشاه آشور برای مجازات دیاکو او و همراهانش را به سوریه تبعید کرد اما چندی نگذشت که به سبب گرفتاری های داخلی آشور، دیاکو توانست به ایران بازگردد و به گردآوری قبایل پراکنده ماد بپردازد.^۵ دیاکو نزد طوایف ماد به عنوان مردی با کفایت و عدالتخواه طرف رجوع عامه مردم بود اما پس از چندی به سبب اینکه اشتغال به امور خلق او را از کارهای شخصی واداشت از این کار کناره گرفت و این امر موجب شد که در تمام آن

۱- محمد قلی اشتری: «گزارش درباره بنیادهای تاریخی ارتش خشایارشا»، مجله بررسی تاریخی، شماره ۶، سال

پنجم، ص ۵

M.A.dandamayev and E.grantoskii: The kingdom of Assyria and its relations with iran, ActaIranica, 1987, p14-2

۲- هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، جلد اول، ص ۱۴۲

۳- دیاکوئوف: تاریخ ماد، ص ۱۴۶

۴- شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۵۰

نواحی هرج و مرج و نا امنی پدید آید ، بدین جهت مردم دوباره از وی خواستند تا در اجرای عدالت اهتمام ورزد و برای این منظور وی را به پادشاهی انتخاب کردند.^۱

او پس از رسیدن به پادشاهی مادها ، همدان (اکباتان) را به پایتختی انتخاب کرد و قصر سلطنتی خود را در آنجا بنا نمود و به تقلید از دربار آشور مراسمی در دربار خود مقرر ساخت. در این زمان پادشاه آشور «سنخریب» بود که به جنگ های متمادی با ایلام و بابل اشتغال داشت و مجال اندیشیدن به کوهستان های صعب العبور سرزمین مادها را نداشت به خصوص اینکه دولت ماد باج خود را می پرداخت و بهانه ای برای لشکر کشی به سرزمین ماد نبود و فقط یک بار آشوری ها تا « ایلی » ناحیه ای در کرمانشاه امروزی بوده حمله کردند ولی چون بقیه سرزمین ماد در آرامش بود از آن ناحیه جلوتر نرفتند. در واقع در عهد دیاکو ، ماد سلطنت مستقلی نداشت و مطیع آشور بود و در حقیقت تمام دوران طولانی حکومت دیاکو (به گفته هرودوت ۵۳ سال) صرف برقراری اتحاد و تشکیل هسته اولیه ارتش ماد گردید به طوری که وی تا پایان عمر با وجود کینه شدیدی که از آشوریان داشت به خاطر حفظ ارتش جوان و تازه سازمان یافته ماد و جلوگیری از انهدام کامل آن از حمله به دولت مزبور خودداری کرد. بعد از دیاکو پسرش « فرورتیش » به تخت نشست که در ابتدا سیاست پدرش را دنبال کرد چرا که میدانست ماد هنوز آنقدر قدرت نیافته که خود را از قید آشور رها سازد ، بنابراین به طور منظم به آشور باج می پرداخت و از طرف دیگر به جذب قبایل و طوایف دیگر در فلات ایران می پرداخت.^۲ بدین ترتیب فرورتیش توانست با ایجاد اتحادیه ای قوی که شامل کیمری ها ، طوایف مانا و اقوام پارس می شد خود را برای حمله به آشور آماده سازد. او همچنین موفق شد قوای چریکی ماد را کاملاً به صورت ارتش منظم و نوین در آورد. ارتش ماد تا پیش از فرورتیش به صورت قبیله ای اداره میشد بدین ترتیب که در هنگام جنگ ، قبایل ششگانه ماد هریک سپاه وابسته به خود را که مرکب از افراد مختلف نظامی آن روزگار یعنی سواره نظام و پیاده نظام و غیره بود آماده میکرد.

نفرات فاقد همبستگی و هماهنگی کافی بودند و به علت عدم وجود ستاد فرماندهی ، هریک از رؤسای قبایل برای سپاهیان تحت فرمان خویش دستورات مجزا و مستقلی صادر می کردند ، اما فرورتیش این سیستم را در هم ریخت و سپاهی تخصصی به وجود آورد یعنی

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۱۴۵ - همچنین عبدالحسین زرین کوب : تاریخ مردم ایران ، ج اول ، ص ۸۵

^۲ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۱۴۸ - همچنین عبدالحسین زرین کوب : روزگاران ، ص ۵۴

کلیه سواره نظام و پیاده نظام را در دسته های متفاوت با رعایت یگان بندی و سلسله مراتب فرماندهی متمرکز ساخت و از رؤسای قبایل ماد نوعی ستاد فرماندهی مشترک تشکیل داد و خود فرماندهی ارتش را به عهده گرفت.^۱ وی مصمم شد با چنین سپاهی به آرزوی دیرینه ماد جامه عمل بپوشاند و به همین منظور از اطاعت آشور سرپیچی کرد و به جنگ آشور رفت. وقتی فرورتیش و متحدانش نینوا را محاصره کرده بودند ، مادها از پشت سر با حمله سکاها که از متحدان آشور بودند مواجه شدند و فرورتیش در برخورد با سکاها کشته شد. مادها عقب نشینی کردند و سکاها نیز از این شکست مادها استفاده کردند و به مدت بیست و هشت سال بر مادها مسلط شدند. در این هنگام پادشاهی به « هووخشتره » رسید. او با سکاها از در صلح درآمد ولی سرانجام با طرح توطئه ای مخفی مادها توانستند سرکردگان سکاها را به مهمانی فراخوانده و به قتل برسانند. هووخشتره را باید یکی از بزرگترین سیاستمداران و نوابغ کم نظیر دنیای باستان دانست. او که به اهمیت قدرت نظامی به عنوان عامل تعیین کننده در سیاست جهانی پی برده بود تمام تلاش خویش را مصروف اصلاحات ارتش کرد. از میان سواره نظام خود گروهی کماندار و تیرانداز ورزیده برای نخستین بار تشکیل داد و از آنجا که اسبان مادی در سرعت و استقامت در دنیای آن روز مشهور بودند پس از مدتی موفق شد نیرومندترین سواره نظام جهان را در آن ایام بوجود آورد. هووخشتره پس از تجهیز سپاه متوجه آشور شد. در این زمان اختلاف میان جانشینان آشور بانیپال شدت یافته بود و بر اثر این شورش ها و بی نظمی ها در آشور ، نبوپلر در بابل مستقل شد و سوریه و فلسطین طغیان کردند. هووخشتره که برای حمله به نینوا در پی فرصت بود به همراه نیروهای نبوپلر به سوی آشور لشکر کشید و در چند جنگ بلاخره بر آشور غلبه کرد و نینوا فتح و غارت شد.^۲ سقوط این پایتخت کهنسال بین النهرین که طی قرن ها مرکز یک امپراتوری پر آوازه بود به انقراض دولت آشور انجامید. قلمرو آشور بین حکومت های ماد و بابل تقسیم شد. از قلمرو آشور آنچه در بین النهرین سفلی ، سوریه و فلسطین بود سهم بابل شد و آنچه نواحی جبال زاگرس و دریاچه وان در آسیای صغیر بود به دولت ماد تعلق یافت. اتحاد بابل و ماد استوار ماند و برای تحکیم این اتحاد دختر پادشاه ماد به ازدواج نبوکدنصر(بخت النصر) پسر نبوپلر پادشاه بابل درآمد.^۳ بعد هووخشتره به آسیای صغیر حمله

^۱ - محمدقلی اشتری ، « گزارش درباره بنیادهای تاریخی ارتش خشایارشا » ، مجله بررسی های تاریخی ، ص ۶

^۲ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۱۱۹

^۳ - کلمان هوار : ایران و تمدن ایرانی ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۷۵ ، ص ۳۷

کرد و تا لیدیه پیش رفت که جنگ با لیدیه پس از چندسال با وقوع یک خورشید گرفتگی به صلح انجامید.

پس از درگذشت هووخشتره پادشاهی به پسرش «آستیگ» رسید. وقتی او به تخت نشست ، لیدیه دولتی قوی بود که به یونانی ها و مصری ها روابط دوستانه محکمی داشت و بابل هم پادشاهی داشت مانند بخت النصر که در افتادن با او به صلاح ماد نبود ، به خصوص که خواهر آستیگ ملکه بابل به شمار می رفت. از طرفی لیدیه و بابل هم چون ماد را دولتی قوی می دیدند نمی خواستند بهانه ای برای جنگ ایجاد کنند ، این بود که تقریباً به مدت سی سال صلح و آرامش برقرار بود و در این مدت بخت النصر استحکامات بابل را تقویت می کرد اما در فترقی که بعد از او در بابل پیش آمد، آستیگ به فکر تجاوز به بابل افتاد. بنونید پادشاه بابل نیز به مقاومت پرداخت. آستیگ شهر حران در شمال بین النهرین را محاصره کرد اما به زودی مجبور به ترک محاصره شد. چیزی که او را وادار به بازگشت سریع کرد خبر شورش طوایف پارس به رهبری کوروش ، پادشاه انشان بود. کوروش نواده دختری وی بود و خاندان او از سالها پیش در انشان و پارس حکومتی محلی داشتند و چنانکه خواهیم دید توانست به سلطنت ماد خاتمه دهد.

در زمان آستیگ، آخرین پادشاه مادها ، دربار ماد بسیار شبیه آشور شده بود. قصور عالی و باشکوه ، باغ ها و شکارگاه های وسیع ، غلامان و کنیزان متعدد ، انواع بازی ها و تفریحات و همه نوع وسایل عیش و عشرت آنان را از کارهای حکومتی غافل میکرد ، به ویژه که ارتش ورزیده و نیرومند هووخشتره در اثر سالهای طولانی بیکاری و عاطل و باطل ماندن تمامی تحرک و خصوصیات نظامی خود را از دست داد و آن سربازان چابک و جنگجو به مردا خوشگذران بی حاصلی تبدیل شدند. دوران انحطاط ماد با قدرت گرفتن قومی تازه نفس و جوان که به علت زندگی ساده کوهستان خود ، مردانی مقاوم بار آمده بودند یعنی پارس ها همزمان شد و به همین دلیل می بینیم که مادها ناگهان در اوج قدرت خویش در مدتی بسیار کوتاه به سراشیب زوال و نابودی سقوط کردند و برادران لایق پارسی آنان بر اریکه قدرت تکیه زدند.

در آن دوران، آشور اورارتو و اقوام آسیای صغیر دارای فرهنگ و تمدنی درخشان و ریشه دار بودند و روابطی که از همان ابتدای زندگی مادها در ایران بین ایشان برقرار گردید ، گذشته از آثار سیاسی و اقتصادی ، آثار بسیاری در ساختن و پرداختن تمدن و فرهنگ این قوم جوان به وجود آورد چرا که مادها که نحوه زندگی قبیله ای داشتند خیلی زود تحت تاثیر همسایگان شهر نشین و متمدن خود قرار گرفتند و این نفوذ معنوی به قدری شدید شد که پس از مادها

به سلسله های بعدی ایرانی نیز منتقل شد. مادها در اعتقادات دینی خود نیز از دین آشوری ها ، هوریان و بابلی ها و ایلامی ها متأثر شده بودند. دین سرزمین غربی ماد بیشتر با دین هوریان و تا اندازه ای آشوریان نزدیکی داشته است به خصوص تصاویر موجودات عجیب الخلقه نیمه حیوان و نیمه انسان و ابوالهول های بالدار و حیوانات عجیب تخیلی که بدن شیر بال عقاب و سر شیر یا شاهین داشته و در اساطیر هوریان بسیار رایج بوده اند از ویژگی های این کیش نیز بوده است. بعدها همان جانوران عجیب الخلقه را در نقوش برجسته شاهان هخامنشی می بینیم. ادیان قدیمی گوتیان ، لولوبیان و کاسپیان نیز کماکان وجود داشتند و میان بخش های غیر ایرانی ساکنان ماد در قرون نهم و هشتم پیش از میلاد رایج بودند. دین کاسیان و دین بابلیان تا حدی در اعماق ماد نفوذ کرده بود و در ماد غربی ، فرمانروایان در بسیاری موارد به نامهای اکدی موسوم بودند.^۱

هرچند مناسبات مادها با آشوریان بیشتر در زد و خورد بوده اما میتوان گفت در همین ستیزه ها و لشکر کشی ها آثاری از تمدن آشوری ها به ایران رسید. در دوران پیکار و جنگ، تمدن از کشوری به کشور دیگر می رسد. چنانکه در تاخت و تاز اسکندر به ایران ، بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان به اروپا راه یافت و در استیلای عرب بر سوریه و مصر و عراق و ایران، دری از تمدن به روی تازیان باز شد.^۲ جالب ترین آثاری که میتوان از روی آن ها درباره هنر دوره ماد قضاوت کرد آثار مکشوف در تپه گیان ، تپه سیلک و گنج زیویه است که آشنایی استادان آن سرزمین را با هنر آشوری به خوبی نشان میدهد. گنجینه سقز مربوط به دوران مادها که در نزدیکی شهر سقز در جنوب دریاچه ارومیه به دست آمده و به چهار دسته تقسیم می شود تاثیر تمدن بین النهرین را بر تمدن مادها نشان میدهد. نخستین قسمت آن بدون شک از جهت الهام و طرز عمل ، آشوری است. سبک دسته دوم سکایی است. دسته سوم از جهت الهام، آشوری – سکایی به شمار میرود اما احتمالا توسط هنرمندان آشوری ساخته شده و دسته چهارم مصنوعات کارگاههای محلی و شاید مانایی باشد.^۳

در بناهای مربوط به دوره ماد شباهت ها و تاثیرات هنر معماری بین النهرین ، به خصوص آشور به چشم می خورد اما مادها ظاهرا قصد رقابت با بناهای عظیم و چشمگیر بین النهرین را نداشتند. پادشاهان ماد برای ساختن کاخ های خود از معماران آشوری و بابلی که در

۱- دیاکونوف : تاریخ ماد ، ص ۳۴۳

۲- ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان ، ص ۱۰۴

۳- رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۰۹

ساختمان‌های باشکوه آخرین پادشاهان بابلی سهیم بودند استفاده کرده اند^۱ و بلاخره زندگی مردم نقاط غربی ایران در دوره مادها تحت تاثیر رسوم بابلیان قرار گرفته بود. همچنین طوایف غربی، الگویی از سلطنت فردی را ظاهراً از رسم و آئین ایلام و بابل و آشور اخذ کردند و آنچه در روایت هرودوت در باب دیاکو و اعتلای او از مرتبه قضاوت و عنوان حکمیت به مرتبه پادشاهی و عنوان سلطنت آمده است و به احتمال قوی تحول نظام فرمانروایی مادها را تحت تاثیر الگوی آشوری نشان می‌دهد.

^۱ - عیسی بهنام: « میراث هنر هخامنشی »، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره سوم، سال سوم، ص ۶

فصل سوم: تشکیل امپراتوری هخامنشی

استقرار قبایل پارس

در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد با ورود اقوام آریایی به فلات ایران، شاخه ای از آنان به نام پارس به تدریج در حوالی دریاچه ارومیه و در همسایگی کشور اورارتو که در آن زمان در شمار کشورهای قدرتمند بود ساکن شدند. اورارتوی آن زمان، همان ارمنستان زمان هخامنشیان است و به ناحیه ای اطلاق می شد که از غرب به آناتولی، از شرق به دریای خزر، از شمال به دریای سیاه و از جنوب به رود ارس محدود می شده است. نخستین اشاره ای که در تاریخ به پارس ها شده در کتیبه های آشوری مربوط به اواسط سده نهم پیش از میلاد است (۸۴۴ ق. م).^۱ ظاهراً زندگی پارس ها در کنار دریاچه ارومیه با دشواری هایی همراه بوده است و آنان از هر سو زیر فشار بوده اند. از سوی اورارتوها در شمال غرب، از سوی مادها در شرق و جنوب و به خصوص از سوی آشوری ها در غرب.^۲ پارس ها برای رهایی از این فشارها به تدریج به سمت جنوب سرازیر شدند. بنابراین در حدود اواخر سده نهم پیش از میلاد از جنوب دریاچه ارومیه و شرق کردستان امروزی کوچ کردند و در ناحیه پارسوماش واقع در دامنه های فرعی جبال بختیاری در شرق شوشتر، در دو سوی رود کارون و مسجد سلیمان امروزی ساکن شدند. این ناحیه بخشی از سرزمین ایلام بود. ایلامی ها هیچگونه پیوند نژادی، زبانی یا سنتی با پارسیان نداشتند.^۳ پارس ها زندگی شبانی داشتند و به کشاورزی نیز میپرداختند. هردوت پارس ها را شامل ده طایفه معرفی میکند که شش طایفه کشاورز و بزرگتر و چهار طایفه چادرنشین بوده اند.

۱- علی سامی: تمدن هخامنشی، ج ۲، ص ۲۷- همچنین عبدالحسین زرین کوب: تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۸۱

۲- هاید ماری کخ: از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجیبی، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۷، ص ۱۱

۳- محمد آ. داندما یوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۱، ص ۱۸

«پاسارگادها، مارافی ها، ماسپی ها، پانتیاله ها، دروزی ها و گرمانی ها که همگی برزگر و کشاورز بوده اند. دائویی ها، مردوئی ها، دروپیک ها و ساگارتی ها که دامدار و چادرنشین بودند.»^۱

پارسیان در آن زمان یک اتحادیه قوی داشتند که رهبران آنان از دودمان هخامنشیان به شمار میرفتند. هخامنشیان از طایفه پاسارگادی ها بودند. بنابراین پارسها در حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد در حدود پارسوماش مستقر شدند. ایلام در آن زمان، این قدرت را نداشت که از استقرار آن ها در این ناحیه جلوگیری کند. پارسیان تحت رهبری هخامنش، حکومت کوچک خود را در آنجا تاسیس کردند. در این زمان جنگ هایی بین ایلام و آشور در جریان بود. هنگامی که سارگن دوم، پادشاه آشور در سال ۷۰۵ ق.م کشته شد و پسرش سناخریب جانشین او شد، ایلامی ها از فرصت استفاده کرده و به خود جرات حمله به آشور دادند. آن ها برای جنگ با آشور با بابلی ها متحد شدند. به احتمال زیاد پارس ها نیز به رهبری هخامنش در این زمان به ایلامی ها در جنگ با آشور یاری رسانده اند. به طوری که پادشاه آشور، سناخریب در کتیبه خود گزارش می دهد در سال ۶۹۱ ق.م سپاه ایلام به همراه پارس ها با اوج جنگیده است.^۲ چند سال بعد یعنی حدود سال ۶۷۵ ق.م هخامنش پادشاهی را به پسرش «چیش پیش» واگذار کرد.^۳ (۶۷۵ ق.م تا ۶۴۰ ق.م) وقتی چیش پیش به تخت نشست، اختلاف ایلام و آشور شدت یافته بود. چیش پیش نیز از موقعیت استفاده کرد و ناحیه «انشان» و سپس پارسه را ضمیمه حکمرانی خود نمود و خود را «شاه انشان» نامید. انشان در شمال شرقی شوش در ایالت فارس امروزی واقع بود.^۴

بنابراین پارس ها بر قسمتی از ایلام و پارس تسلط یافته و نیروی مهمی را تشکیل دادند. سپس شاه پارس، قلمروش را بین دو پسرش آریارمنه و کوروش اول تقسیم کرد. پارسوماش و انشان از آن کوروش اول و پارس سهم سهم آریارمنه شد.^۵

کوروش اول و برادرش آریارمنه با دشواری های فراوان رو به رو بودند. خطر آشوریان شدیدتر شد. وقتی نیروهای آشوربانیپال، شوش پایتخت ایلام را تصرف کردند و از این شهر تا کوه های انشان رخنه کردند، کوروش اول مصلحت دانست که تسلیم آشوری ها

^۱ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۱۶۰

^۲ - هایداماری کخ: از زبان داریوش، ص ۱۲ - همچنین دیاکوئوف: تاریخ ایران باستان، ص ۷۴

^۳ - جورج کامرون: ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۳۶

^۴ - شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۹۴ - همچنین هایداماری کخ: از زبان داریوش، ص ۱۱ - همچنین

داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۱

^۵ - محمدآ. داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۱۶۲

شود. آشورپانیپال با لحنی متکبرانه که از ویژگی نبشته های شاهان آشوری است این پیروزی را اینگونه گزارش می کند :

« وقتی که کوروش ، شاه سرزمین پارسوا از پیروزی بزرگی که من به یاری خدایان بزرگ در ایلام به دست آوردم و آنجا را مانند طوفان به کلی در نوردیدم آگاه شد ، پسر بزرگ خود اریوکه (Aryauka) را با باج و خراج به نشانه تسلیم به پایتخت من ، نینوا فرستاد و التماس کرد که من ارباب او باشم . »^۱

به هر حال از نابودی ایلام مدتی نگذشته بود که آشور نیز بوسیله مادها در ۶۱۲ ق.م منقرض شد و مادها قدرت زیادی یافتند. پارس ها نیز ناچارا تابعیت ماد را پذیرفتند. در این زمان آریارمنه درگذشت و حکومت پارس به پسرش آرشام رسید. کمبوجیه اول (۵۸۵ - ۵۵۹ ق.م) فرزند کوروش اول حکومت فرزندان آرشام را نپذیرفت و سراسر نواحی متصرفی پارس ها یعنی ایالات پارس ، پارسوماش و انشان و ایلام مرکزی را به خود اختصاص داد. شاید بتوان اینگونه تصور کرد که چون شاهان انشان ، به خصوص کمبوجیه اول ، رابطه خوبی با مادها داشتند از حمایت اکباتان برخوردار بوده و به راحتی حق شاهی را از آرشام و پسرش گرفتند. شعبه آریارمنه فقط تاج سلطنت را از دست دادند و از آن پس تحت فرمان شعبه ای که متعلق به کورورش است ، ادامه دادند. متنی از داریوش کشف شده که به وضوح میگوید در نخستین سالهای سلطنتش ، پدرش ویشتاسپ و جدش آریارمنه هنوز زنده بوده اند.^۲ به هر صورت کمبوجیه اول پادشاه پارسوماش و انشان با ماندانا ، دختر آستیاگ شاه ماد ازدواج کرد و این ازدواج اهمیت خاندان هخامنشی را بیشتر کرد. از این وصلت ، کوروش دوم مقلب به کوروش کبیر به دنیا آمد. کوروش کبیر در منشور خود ، همچنین در کتیبه ای که در « اور » از او یافت شده و در آجر نبشته ای که از ساختمان های اوروک پیدا شده و در کتیبه ای از پاسارگاد خود را پسر کمبوجیه معرفی نموده است.^۳

پادشاهی و فتوحات اولیه کوروش کبیر

کودکی و آغاز کار کوروش از طریق چند روایت ضد و نقیض به ما رسیده است. برای نمونه هرودوت می گوید سه روایت درباره به تخت نشستن کوروش می دانسته (کتاب اول بند ۹۵) و از نوشته گزنفون نیز پیدا شده است که در آغاز قرن چهارم پیش از میلاد داستانهای

^۱ - والتر هینتس : داریوش و ایرانیان ، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۵۹

^۲ - محمد ، آ . داندامایوف : ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی ، ترجمه روحی ارباب ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۳۲

2 - M.A.Dandamayev : " Cambyses " , Acta Iranica , 1990,p1

مختلفی درباره کوروش بر سر زبان ها بوده است (کوروشنامه ، کتاب اول ، بند ۲) بنابر روایت هرودوت (کتاب اول بند ۱۰۷ تا ۱۲۱) آستیاگ پادشاه ماد خوابی دید که کاهنان دربار یا همان مغ ها آن را به پادشاه شدن نوه اش ، کوروش تعبیر کردند. از این رو آستیاگ دختر باردار خود ماندانا را از پارس فراخواند و تحت مراقبت قرار داد. پس از زاده شدن کوروش ، فرمان کشتن او را به یکی از درباریان به نام هارپاگ داد. هارپاگ هم کودک را به یکی از غلامان خود سپرد و دستور داد او را در کوه رها کند تا طعمه حیوانات درنده شود. کمی پیش از آن همسر آن غلام فرزندی زائیده بود. زن و شوهر برآن شدند کوروش را چون فرزند خود بزرگ کنند و در عوض فرزند مرده خود را پس از پوشاندن لباس های نوه آستیاگ در کوه رها کنند.

کوروش در ده سالگی همبازی اشراف زادگان درباری شد و در یک بازی کودکانه او به عنوان شاه انتخاب شد اما فرزند یکی از اشراف ماد از دستور او سرپیچی کرد کوروش هم فرد مورد نظر را تنبیه نمود. پدر او به آستیاگ شکایت برد که فرزندی از غلامانت یک نجیب زاده را چنان خوار کرده است. کوروش را به حضور شاه بردند و آستیاگ با دیدن برخی شباهت های خانوادگی به هویت کوروش پی برد. آن غلام نیز زیر شکنجه اعتراف کرد و حقیقت را گفت. هارپاگ هم به شدت مجازات شد. آستیاگ بار دیگر به مغ ها رجوع کرد و پرسید آیا هنوز هم خطری از جانب نوه اش او را تهدید میکند یا نه که مغ ها پاسخ دادند چون کوروش در همین بازی شاه شده پس خواب نیز تعبیر شده است. سپس آستیاگ با خیالی آسوده کودک را نزد پدر و مادرش به پارس فرستاد.^۱

داستان مردی که به او هشدار داده می شود که اگر از فلان دختر کودکی به دنیا بیاید مایه نابودی وی خواهد شد و بنابراین می کوشد تا آن نوزاد را نابود کند اما کسی او را پنهانی می پروراند و کودک پس از بزرگ شدن و دانستن راز به کین خواهی برمیخیزد و به پیروزی می رسد ، از داستان های باستانی بوده است. سامیان ، هندوان ، ایرانیان ، یونانیان و رومیان نیز از این داستان ها داشته اند. این است که سارگن پادشاه اکد نیز چنین داستانی را به زبان خود برای ما بازگو میکند و دیگران نیز برای موسی آورده اند و رومیان آنرا در مورد رومولوس می گفتند. ایرانیان هم این افسانه را در سرگذشت فریدون ، کیخسرو ، کیکاو و داراب از

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، صفحات ۱۵۸ - ۱۵۰

پادشاهان کیانی داشتند^۱. بنابراین میتوان نتیجه گرفت ایرانیان این افسانه را با سرگذشت کوروش در آمیخته بودند و از زبان آنان به هرودوت رسیده است.

از مقایسه و بررسی نوشته های مورخان معلوم می شود که در سال ۵۵۹ ق.م کمبوجیه پدر کوروش دوم درگذشت و تاج و تخت پادشاهی انشان و پارس به کوروش رسید و این آغاز کار او بود. کوروش دوم همینکه در ۵۵۹ ق.م به قدرت رسید، در پارسه، در محل معروف به پاسارگاد دست به برآوردن بناهایی زد تا نشان دهد به راستی از دوده شاهان است. او با استفاده از انحطاط و ضعف دولت ماد کوشید تا در بین طوایف مجاور نفوذ کند و سرکردگان آنان را با خود همراه سازد و هخامنشیان را از فرمانبرداری مادها برهاند. در این راستا او در میان قبایل گوناگون سرزمین خود به گردآوری نیرو پرداخت. برخی محققین نیز بر این باورند که او، هم پیمانی با بابل را که نبوکدنصر به او پیشنهاد کرده بود نیز پذیرفت و پیمانی هم بین آن دو بسته شد^۲ اما هیچ گواه قطعی در تایید این نظر وجود ندارد^۳. فرمانروای بابل امیدوار بود که بدین ترتیب امپراتوری خود را از خطر مادها دور سازد. چون مادها بر حران استیلا داشتند ولی توانستند جاده ارتباطی میان بابل و سوریه را قطع کنند. در سال ۵۵۳ ق.م نقشه کوروش بر ملا شد و آستیاگ او را به دربار خود فراخواند. کوروش از رفتن سر باز زد و عملاً علم شورش برافراشت. در واقع امتناع کوروش از رفتن به درگاه وی همچون اعلان عصیان تلقی شد. هرودوت می گوید: «وقتی آستیاگ از قصد کوروش برای شورش آگاه شد او را با پیکی به دربار احضار کرد، کوروش پاسخ داد که زودتر از آنچه میپندارد به دیدارش خواهد شتافت^۴.»

هرودوت به دو نبردی که بین آستیاگ و کوروش روی داده اشاره میکند. او می گوید: «آنگاه آستیاگ سپاهی بزرگ از همه مادها بسیج کرد و گویی خدایان چشمش را کور کرده بودند که هارپاگ را به فرماندهی این سپا برگمارد. گویی از یاد برده بود که در حق وی چه ستمی کرده است. مادها و پارس ها در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و به نبرد پرداختند.»^۵ بنا به گفته هرودوت و بسیاری منابع دیگر لشکری که آستیاگ جهت سرکوبی کوروش فرستاد به تحریک هارپاگ که سردار آن بود و نسبت به آستیاگ کینه داشت بیشترش به کوروش

۱ - علیرضا شاپور شهبازی: زندگی و جهانداري بنیادگذار شاهنشاهی ایران، تهران، دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹، صفحات

۶۴ - ۵۹

۲ - جورج کامرون: ایران در سپیده دم تاریخ، ص ۱۶۹

۳ - محمد، آ. داندمايوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۴۰

۴ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فرج، اول، ص ۱۶۱

۵ - هرودوت: همان، ص ۱۶۱

پیوست و در نبرد بعدی هم که خود آستیاگ لشکری بر ضد پارس بیرون آورد به اسارت افتاد. یک لوح بابلی هم که در این باب باقی مانده، مؤید قول هرودوت است چرا که صریحا می گوید وقتی آستیاگ بر ضد کوروش حمله برد لشکر ماد بر وی شورید و پادشاه خود را به کوروش تسلیم کرد. ظاهرا موجی از نارضایتی در میان بلند پایگان ماد وجود داشته و ایشان آماده پیوستن به دشمن بوده اند و این اشراف ناراضی را هارپاگ سازماندهی می کرده است. ماجرای به قدرت رسیدن کوروش و غلبه او بر ماد در لوحه نبونید، شاه بابل اینگونه آمده است:

«او (یعنی شاه ماد) لشکر خود را جمع کرده و به قصد کوروش، پادشاه انشان بیرون رفت. لشکر ایختوویگو (آستیاگ) بر او شورید و او را گرفته، به کوروش تسلیم کرد. کوروش به طرف همدان، یعنی پایتخت رفت و زر و سیم و اموال همدان را تصاحب کرده، غنائمی را که به دست آورده بود به انشان برد.»^۱

تاریخ فتح همدان ۵۵۰ ق.م است و مطابق گفته های نبودنید، کوروش پیش از فتح همدان مدت هشت سال سلطنت انشان را داشته است. سند فوق که مربوط به ششمین سال پادشاهی نبونید است با گفته های هرودوت سازگاری دارد. بنابر گفته هرودوت کوروش در مورد آستیاگ بدی نکرد و او را تا پایان عمر در دربار خود نگه داشت^۲. همدان نیز همچنان بعنوان پایتخت باقی ماند. پارسیان در فاصله سالهای ۵۴۹ ق.م تا ۵۴۸ ق.م سرزمین های متعلق به دولت سرنگون شده ماد، شامل پارت هیرکانی و ظاهرا ارمنستان را تصرف کردند.^۳ گزنفون میگوید: مردم هیرکانی داوطلبانه تبعیت کوروش را پذیرفتند.^۴

پس از آن کوروش متوجه لیدی شد. در میانه سده ششم پیش از میلاد، کرزوس از سلسله مرمناد بر لیدی فرمان می راند که بخش شمال آسیای صغیر در بر میگرفت. لیدی در مدت سلطنت اسلاف کرزوس به دولت مهمی تبدیل شده بود که بازرگانی دریایی و زمینی یونانیان و مشرق زمین را تحت کنترل خود در آورده بود. همچنین توان اقتصادی لیدی به پشتوانه معادن طلا و نقره آن رو به فزونی داشت.^۵ کرزوس کوشید تا از راه اتحاد با مصری ها، بابلی

۱- ماریا بروسیوس: شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هایده مشایخ، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۸، ص ۵۸. -همچنین محمد آ. داندمايوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۹- همچنین علیرضا شاپور شهبازی: زندگی و جهانداري بنیادگذار

شاهنشاهی ایران، ص ۱۴۲

۲- هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۱، ص ۱۶۱

۳- والتر هینتس: داریوش و ایرانیان، ص ۹۶

۴- گزنفون: کورشنامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۴

۵- محمد آ. داندمايوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۴۴

ها و اسپارتی ها وضع خود را در قبال تهدید تازه استوار کند. وی با آگاهی از سقوط آستیگ اولین هدف خود را استرداد اراضی مجاور مرز خویش یافت که ماد در طی جنگ های طولانی به تصرف درآمده بود. از این رو از رود هالیس گذشت و قبل از اینکه متحدانش برسند ، کاپادوکیه را در آنسوی رود تسخیر کرد اما چون خبری از متحدانش نشد به پایتخت خویش ، سارد بازگشت و منتظر ماند. در این اوقات ، یک پناهنده سیاسی به دربار کوروش آمده و نقشه کرزوش و اتحاد وی با مصر و بابل را فاش کرد. کوروش بلافاصله خود را تجهیز کرد و از راه بین النهرین و درست در روزهایی که نبونید ، متحد لیدیه دچار مصیبت مرگ مادر شده بود (۵۴۷ ق.م) راه شمال را در پیش گرفت. در نزدیکی اربلا (اردبیل امروزی) از دجله گذشت و در حالیکه ظاهرا حران را از تصرف بابل بیرون آورد به سوی کیلیکیه رفت و کاپادوکیه و ارمنستان را نیز مطیع ساخت و به جنگ کرزوس رفت.^۱

در متن رویداد نامه نبونید آمده : «در ماه نیسانو (فروردین) کوروش ، شاه پارس ، سپاه خود را فراخواند. پائین تر از اربلا از رود دجله گذشت و در ماه ایارو (اردیبهشت) به لودییه لشکر کشید. شاه آنجا را شکست داد. اموال او را گرفت و پادگان خود را در آنجا مستقر کرد.»^۲ جنگی خونین در کناره های رود هالیس در گرفت که نتیجه قطعی در بر نداشت. کرزوس به سارد عقب نشست و بر آن شد تدارک گسترده تری ببیند و کمک بیشتری از متحدان خویش دریافت کند. همچنین او ظاهرا تصور می کرده که به سختی سرمای زمستان ، نیروهای پارسی را زمین گیر خواهد کرد ، بنابراین متحدان خود را برای لشکر کشی در بهار سال بعد فراخواند ، اما کوروش با وجود فرارسیدن فصل سرما به سوی سارد لشکر کشید و آنجا را به محاصره در آورد. کرزوس پس از محاصره سارد توسط سپاهیان کوروش به گمان اینکه محاصره به درازا خواهد کشید سفیرانی به اسپارت و بابل و مصر فرستاد و درخواست کمک فوری کرد. از این میان فقط اسپارت پاسخ کم و بیش مثبتی داد و سربازانی را آماده اعزام با کشتی کرد اما همین کار نیز با شنیدن خبر سقوط سارد متوقف شد.^۳ مصر و بابل نیز قادر به فرستادن سریع نیرو نبودند. زیرا کیلیکیه با کوروش متحد شده و جاده سارد را بسته بود.^۴ محاصره سارد چندان طول نکشید و بلاخره قلعه سارد به تصرف پارسیان درآمد و کرزوس اسیر شد. اگر به گفته هرودوت اعتماد کنیم سارد باید در فاصله اکتبر تا دسامبر

۱ - والتر هینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۹۶ - همچنین عبدالحسین زرین کوب : تاریخ مردم ایران ، ج ۱ ، ص ۱۱۶

۲ - ماریا بروسویوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۵۸

۳ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج ۱ ، ص ۱۳۶

۴ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۴۷

۵۴۷ ق.م سقوط کرده باشد. احتمالاً کوروش، کرزوس را به هگمتانه تبعید کرده است. پس از تسخیر سارد تمام لیدیّه و سراسر آسیای صغیر ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی شد و حدود ایران به مستعمرات یونان در آسیای صغیر رسید.

کوروش پس از فتح آسیای صغیر متوجه مرزهای شرقی قلمرو خود شد. با تکیه بر منابع موجود، زمان دقیق لشکرکشی کوروش به شرق را نمیتوان تعیین کرد اما میتوان حدس زد که این نواحی در فاصله نبرد با لیدیّه در ۵۴۷ ق.م و تصرف بابل در ۵۳۹ ق.م رخ داده باشد. کوروش دریافته بود که رو به روشن شدن با پادشاهی نیرومند بابل بدون آسودگی خیال از جبهه شرقی پشت سر مخاطره آمیز خواهد بود و از این رو مطیع کردن سرزمین های شرقی و شمال شرقی در اولویت فعالیت نظامی کوروش قرار گرفت. کوروش سرزمین های شرقی ایران به انضمام بخش هایی از افغانستان و پاکستان و هند امروزی و غرب آسیای مرکزی شامل زرنگ، مرد، آراخوزیا، سغدیّه، باختر و قندهار را مطیع خود ساخت و از جیحون عبور کرد و به سیخون که سر حد شمال شرقی مملکت را تشکیل میداد رسید.^۱

بدین ترتیب، سلطه پارسیان به مرزهای شمال غرب هند و کوه های هندوکش رسید. کوروش پس از فتوحات درخشان و عظیم در مرزهای شرقی، متوجه بابل شد و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید، توانست بر تمامی سرزمین بین النهرین تسلط پیدا کند.

^۱ - رومن گیر شمن: ایران از آغاز تا اسلام ف ص ۱۴۰. - همچنین محمدآ. داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص

۶۰ - همچنین شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۰۱

فصل چهارم: مناسبات سیاسی شاهان هخامنشی در بین‌النهرین

بابل در آستانه سقوط

در میانه سده ششم پیش از میلاد ، بابل شهر بزرگی بوده است. نقشه شهر تقریباً به شکل چهار گوش بوده و رود فرات که اکنون از کنار ویرانه های آن می گذرد در آن زمان شهر را به دو بخش تقسیم می کرد. بابل شهری بود که در آن زمان نظیر نداشت. به خصوص که پس از سقوط نینوا و سارد بر وسعت و ثروت آن افزوده شد. موقعیت آن در میان جلگه های حاصلخیز ، وضع جغرافیایی آن در کنار رود فرات و بر سر راه هایی که سراسر قاره آسیا ، اروپا و آفریقا را به هم متصل میکرد، نزدیکی این شهر به دریای مدیترانه ، دریای سرخ و خلیج فارس ، ارتباط آن در طریق خلیج فارس با دریای عمان و هند مقام بسیار ممتازی برای بابل ایجاد کرده بود. از اطراف و اکناف عالم مال التجاره و اشیای نفیسه به این شهر سرازیر بود و مردمان گوناگون از نژادها ، اقوام و ملل مختلف در این شهر جمع می شدند تا از این ثروت استفاده کنند. فنیقی ها ، حبشی ها ، مصری ها ، هندی ها ، اعراب و سایر ملل عالم به بابل آمده اجناس خود را می فروختند و اجناسی را که نیاز داشتند میخریدند و به نقاط مختلف دنیا می بردند. بابل دارای صنایع ، علوم و فنون نیز بود و در مدارس آن نجوم ، طب ، فلسفه و سایر علوم موضوع درس و مباحثات بود و دانشمندان یونانی مانند طالس و فیثاغورث از بابلی ها چیزهای زیادی آموختند.

همانگونه که اشاره شد بابل از لحاظ قومی مختلط بود. جمعیت غالب این شهر را کلدانیان تشکیل میدادند و طوایف آرامی در کنار ساکنان قدیمی و بومی می زیستند. از میان ساکنان بابل می توان به ایلامی ها ، پارس ها ، کیلیکیه ای ها ، یهودی ها ، مهاجران آسیای صغیر ، پناهندگان مادی و دیگران اشاره کرد. از میان این بیگانگان بویژه باید به مصری ها اشاره کرد که تعدادشان در بابل زیاد بوده است. اکثریت ساکنان مصری بابل ، بر اثر ازدواج با بابلی ها به تدریج به گزینش نامهای بابل برای فرزندان خویش می پرداختند. متون آشوری

از پزشکان ، دامپزشکان ، خوابگزاران و آواز خوانان ، جواهر سازان ، فلزگران ، آبجو سازان ، نانوايان و گروه های دیگری از این قبیل یاد میکنند که مصری نام بوده اند^۱. اسناد حقوقی نشان می دهد که نمایندگان ملل گوناگون در کنار یکدیگر می زیستند و با یکدیگر روابط شغلی داشتند. بیگانگان در زندگی اقتصادی و اجتماعی بابل نقش داشتند و میتوانستند صاحب خانه و املاک شوند و حتی برخی از آنها در سمت های اداری به خدمت در می آمدند. بابل در طی دوران غلبه آشور ، دائم در فراز و نشیب حوادث بود تا اینکه بلاخره یک حاکم بومی از طوایف کلدانی شهر به نام « نبوپلसर » (Nabu – Pallasar) توانست به کمک پادشاه ماد آنجا را مستقل کند و قلمرو آشور را با ماد قسمت کند. بعد از وی بخت النصر دوم (نبوکد نصر دوم) توانست عظمت و قدرت عهد حمورابی را دوباره احیا کند. حفر ترعه ها ، احداث جاده ها و بنای معابد دور نمای بابل کهن را در این دوران تازه استقلال بابل جلوه داد. باغهای معلق بابل که از عجایب هفتگانه جهان به شمار می رفت توسط نبوکد نصر دوم بناشد. وی با توسعه آبیاری و تامین راه های کاروانی شهر باستانی بابل را عظمت و رونق بخشید. بر اساس کتیبه خود نبوکد نصر شهر بابل سه بارو داشته است که باروی سومی را خودش تمام کرده بوده است. قسمتی از کتیبه او چنین است :

« من ، بابل ، شهر عالی و شهری را که محل اقامت مردوک بود با حصارهای عظیم آن تکمیل کردم. در آستانه دروازه های آن گاوهای عظیم و اژدها قرار دادم. پدر من کاری را که هیچ یک از پادشاهان قبلی نکرده بودند انجام داد و حصارى آجرى به دور شهر کشید و من نیز با آجر پخته دیوار عظیم سومى را در طول سایر دیوارها کشیدم و به دیوارهای پدرم متصل کردم. ^۲» در شمال ، دیوار سد مانندی کشیده شده بود که رود فرات را به دجله وصل میکرد. در هنگام لزوم با بستن آب به روی اراضی پشت سد باتلاق عظیمی تولید میکرد که عبور سپاه دشمن را به کلی غیر ممکن می ساخت. این سد به سد مادى معروفی بود. در واقع نبوکد نصر دوم در شصت کیلومتری شمال بابل این سد دفاعی را در عرض دره بین النهرین از اوپیس در شرق تا سیپار در غرب ساخته بود که مانعی عمده بر سر راه پیشروی دشمنان شمرده میشد^۳. بخت النصر دوم (نبوکد نصر دوم) به دنبال جنگهایی که در مصر و سوریه کرد به عنوان فاتح نیز شهرت یافت و اورشلیم را نیز که سر به اطاعتش فرود نیاورده بود به

^۱ - یوسف مجیدزاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج دوم (تاریخ فرهنگی و اجتماعی) ، ص ۵۶

^۲ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج دوم ، ص ۴۴

^۳ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۷۳

سختی تنبیه کرد. معابد آنان را ویران ساخت و عده زیادی از مخالفان را به اسارت به بابل آورد.

پس از درگذشت نبوکدنصر دوم بحران سیاسی بابل را فرا گرفت که ریشه در اختلافات دو قوم دیرین ساکن در بین‌النهرین یعنی کلدانی‌ها و آرامی‌ها داشت. همچنین نزاعی میان روحانیون و نظامیان بلند پایه در گرفت. روحانیون به دخالت گسترده در سیاست روی آورده و در این راه از کار شکنی در کار شاهان نیز کوتاهی نکردند. تنها در طول چندسال مقام سلطنت سه بار دست به دست شد تا آنکه سرانجام «نبونید» به پادشاهی رسید.

توضیح اینکه بعد از مرگ نبوکد نصر، «أَمَل مَرْدُوك» فرزند نالایق او جانشین وی شد که طی سلطنت کوتاه خود توجهی به قانون و رعایت آداب و رسوم و سنن نداشت و ظرف کمتر از سه سال کاهنان در صدد قتل او برآمده و «نرگال-شار-اوسور» (nergal-shar-usur) را که سربازی با اراده بود به سلطنت برداشتند. او نیز کمتر از چهار سال پس از رسیدن به سلطنت درگذشت. فرزندش کودکی بیش نبود و پس از نه ماه سلطنت کاهنان پایتخت موفق به خلع او شدند و یکی از اعضای خود به نام نبونیدوس (نبونید) را که مردی از خاندان روحانیون و آشنا به سنت‌های روحانیون بود بر تخت نشاندند.^۱ به احتمال زیاد او از سرکردگان یکی از قبایل آرامی ساکن در بابل بوده است. پادشاه جدید سنت نبوکد نصر در بازسازی معابد با ذوق و شوق ادامه داد ولی استعدادهای نظامی هیچ یک از پیشینیان خود را نداشت و به جنبه روحانی خود جنبه یک فرد باستان‌شناس را نیز افزود و سرگرم تحقیق درباره گذشته معابد شد. او به شدت تحت تاثیر مادر خود بود که به نظر اکثر محققین کاهنه معبد سین (خدای ماه) در شهر حران بود.^۲ کتیبه‌ای از این زن در شهر حران در معبد سین مربوط به سال ۵۴۷ ق.م کشف شده که متن آن به شرح زیر است:

«سین به پاس عشق و علاقه‌ای که من به انگیزه آن به الوهیت او احترام میگذارم دعا‌های مرا اجابت میکند. نبونید پادشاه بابل، پسری که از بطن من درآمده است، احکام فراموش شده سین را یادآور شد. او شهر اژیپار (حران) را از نو ساخت و آن را کاملتر از پیش کرد. سین، سلطان خدایان مرا سربلند کرده و نام بلند آوازه‌ای در مملکت به من عطا فرموده است».^۳

^۱ - لئونارد ویلیام کینگ: تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۸۷، ص ۲۷۱

^۲ - فیلیپ استیل: تاریخ فرهنگ و تمدن بین‌النهرین، ص ۸۴

^۳ - آلبرشاندور: کوروش، ترجمه محمد قاضی، تهران، نشر زرین، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷

نبونید ضمن اینکه خود را بنده مردوک میدانست ، خدایان دیگر بابل را نیز بزرگ میداشت و به پرستشگاه های آنان میرفت و پیشکش های گرانبها برای آنان می برد. در پاره ای از نوشته های وی پیداست که سین (خدای ماه) در نظر او بر همه خدایان حتی بر مردوک برتری داشته است و این امر باعث ناخشنودی کاهنان بابل بود^۱. در واقع خدای ماه که مورد پرستش نبونید بود یک خدای آرامی بود و احتمال دارد نبونید با این اصلاح مذهبی شمار زیادی از طوایف آرامی بین النهرین را که سین مورد پرستش آنها بود به صورت هم پیمانی گرد خود آورده بوده است.^۲ این رفورم ها به بروز اختلافات بنیادین میان روحانیون بابل و نبونید و نیز نارضایتی در میان ساکنان شهرهای گوناگون بین النهرین مثل بابل ، بوریسیا ، لارسا ، اروک و ارو انجامید. نبونید در واقع در پی اتحاد با آرامی ها و قبایل پرستش کننده سین در برابر خطر پیش رو از جانب پارس ها بود و رفورم مذهبی و جنگ های او در راستای این هدف بود . در این هنگام نبونید دست به حرکت دیگری زد. او فرزند خود بلشزر (Belshazar) را به نیابت خویش در بابل منسوب کرد و سپاه بابل را از راه سوریه و لبنان برای تصرف شهر کوچک عربی تایما در شمال عربستان به حرکت درآورد و پس از تصرف آن شهر و کشتن پادشاه آن به مدت ده سال در آنجا اقامت گزید^۳. زمانی که نبونید در واحه ای در عربستان ساکن بود اداره بابل به بلشزر سپرده شده بود .

سند هایی به قدرت رسیدن او را در بابل نشان می دهد. از سال هفتم پادشاهی او تا سال یازدهم ، سالنامه هرسال چنین آغاز میشود : « شاه در تما بود. پسر شاه ، بزرگان و سربازانش در اكد بودند. در ماه اول شاه به بابل نیامد. نبو به بابل نیامد. بعل به بیرون نرفت(از معبد ازگیلا) ، جشن سال نو گرفته نشد .^۴ » (سالنامه ، ستون ۲ بند ۱۱)

مردم بابل که از نمایش بزرگ سالیانه با فرصت های پول در آوردنش محروم شده بودند طبعاً خشمگین بودند. طبق آداب و رسوم باستانی ، جشن سال نو را با شکوه بسیار برگزار میکردند. جشنی که در طول آن کاهنان با دار و دسته و تشریفات به دنبال نبو ، خدای بزرگ به سیپار می رفتند و او را به بابل می آوردند تا وی را همراه با مردم و به اتفاق پدرش مردوک در کوچه های شهر بگردانند. این جشن در طول دوازده روز اول ماه نیسانو برگزار می شد (فروردین) این حوادث نگرانی و نارضایتی شدیدی در بابل ایجاد کرد و مردم احساس کردند

^۱ - علیرضا شاپور شهبازی : زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران ، ص ۱۱۲

^۲ - یوسف مجید زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج ۲ ، ص ۵۴

^۳ - مجید یوسف زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج اول ، ص ۳۶۲

^۴ - آلبرت اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۵۲ - همچنین

والتر هیتنس : داریوش و ایرانیان ، ص ۱۰۱

که خشم خدایان به زودی بر بابل نازل خواهد شد و بدین سان شایعات نگران کننده ای در بابل پراکندند که به نگرانی ها و ناراضیاتی ها دامن می زد.^۱ کاهنان از اینکه با خدای بزرگ شهرشان اینگونه به سردی و بی اعتنایی رفتار میشد در حالیکه خدای ماه (سین)، خدای شهر حران که خدایی بیگانه بود پیش از اندازه گرمای داشته می شد رنجیده بودند. در زمان پادشاهی بلشزر اوضاع بابل از هم پاشیده بود. فرمانروایی ناشایسته او و رشوه گیری افسار گسیخته اوضاع را پریشان ساخته بود. روستائیان ستم می دیدند و کشتزارهایشان از کشت افتاده بود. از یک سند در می یابیم که بابل در سال ۵۴۴ ق.م دچار قحطی بوده است تا جایی که یک بیوه زن برای نجات جان دو فرزندش از خطر گرسنگی و مرگ ناگزیر میشود آن ها را به عنوان برده به معبد « آناه » در اوروک بسپارد.^۲

نزاع طبقاتی دهقانان ، صنعتگران ، اشراف ، صاحب منصبان ، خدام معابد عمده ، بازرگانان و غیره جامعه را به ستوه آورده بود. کشاورزان و صنعتگران که ساکنان عمده کشور از نظر تعداد و اهمیت محسوب میشدند در قبال تدارک نظامی نبونید بی تفاوت بوده و سرانجام اینکه سپاه بابل به خاطر جنگ در شبه جزیره عربستان تا اندازه ای ناتوان شده بود که بعید می نمود بتواند در برابر سپاهی مجهزتر و پر شمارتر کاری از پیش ببرد. بنابراین بابل به دلایل مختلف ناتوان شده بود و انگیزه لازم برای مواجهه با نیرویی تازه را نداشت و در منجلا ب تجمل ، عیاشی و اختلاف طبقاتی دست و پا میزد. رونق تجارت و فعالیت مستمر بانکداران که طی سالهای اخیر غنائم حاصل از جنگ های آشور و مصر و فلسطین ثروت زیادی را در دست آن ها به جریان انداخته بود ، طبقات اعیان و روحانیون را مخصوصا در عیش و نوش غرق کرده بود و قدرت آنان طبعا فقر و ناراضیاتی بردگان و رنجبران را بیشتر جلوه میداد. در آستانه فتوحات گسترده کوروش ، تمامی مسیرهای تجاری بابل تحت کنترل پارسیان در آمده بود و بنابراین در این زمان بازرگانان و اشراف بابل نیز از نبونید رومی برتافته ، بیشتر به فکر مسیرهای امن بازرگانی با آسیا صغیر ، مصر و دیگر سرزمین های خاور نزدیک بودند که ظاهرا یک امپراتوری بزرگ و قدرتمند ساده تر از همه قادر به تامین آن بود. شاهان کلدانی بابل شمار زیادی از مردم کشورهای تابعه خود را در قلمرو امپراتوری جا به جا کرده بودند که در نتیجه این سیاست هزاران تن از ملیت های گوناگون و نیز یهودیان در بابل به حالت تبعید زندگی میکردند. این مردم هرگز امید بازگشت به وطن را از دست نداده بودند و بنابراین آماده همکاری با دشمن نبونید بوده که برای آنان حکم منجی داشت.

^۱ - آلبرشاندرو: کوروش ، ص ۲۶۸

^۲ - محمد . آ . داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۸۴

پادشاه بابل در هفدهمین سال پادشاهی خود یعنی در سال ۵۴۰ ق.م به بابل بازگشت^۱ زیرا پارسیان در پشت دروازه های کشورش بودند و بسیج سپاه میکردند. هنگامی که کوروش سراسر شرق ایران را تا سیحون به زیر فرمان خود درآورد نبونید مصلحت را در آن دید که خود را برای دفاع از بابل در برابر حمله پارس ها آماده سازد. بابل مرکزی از مرز طبیعی برخوردار بود. در غرب ، فرات ، در شرق ، دجله و در جنوب خلیج فارس. برای مسدود بودن بابل در سمت شمال هم که همانطور که پیشتر اشاره شد نبوکد نصر دوم دیواری ساخته بود تحت عنوان دیوار مادی که میتوان آنرا نظیر دیوار چین دانست. این دیوار از سپار در کرانه رود فرات آغاز میشد و در اوپیس در ساحل دجله پایان می یافت یعنی در جایی قرار داشت که در آن روزگار فاصله دو رود از یکدیگر به حداقل می رسید. گزنفون در سال ۴۰۱ ق.م این دیوار تقریباً ۴۰ کیلومتری را دیده است. مهاجم میبایستی علاوه بر دیوار از خندق و مرداب پای آن نیز میگذشت. سازنده دیوار ، نبوکد نصر می گوید :

« برای اینکه فشار آب آسیبی به دیوار نزند رویه بیرونی آن را با آجر و ملات قیر استحکام بخشیده ام. »^۲

به هر حال نبونید پس از بازگشت به بابل کوشید تا سپاهیان خود را تقویت کند. پسرش را سپهسالار لشکر کرد و برای آنکه خدایان را از خود خشنود سازد و کاهنان و دیگر مردم را خرسند سازد جشن سال نو را با شکوه تمام برگزار کرد. آنگاه مجسمه خدایان شهرهای اور ، اوروک ، لارسا اریدو را که به میدان جنگ نزدیکتر بودند به بابل آورد تا از دستبرد پارسیان دور بمانند^۳. هزینه نگهداری این خدایان و کاهنان آنان بر دوش مردم افتاد و ایشان را ناراضی تر کرد. در واقع با این اقدامات نبونید آنچه مدتها بود از دست رفته بود جبران نشد و بابل در وضع بدی قرار داشت. در این اوضاع زیان دیگری که بر سر نبونید آمد این بود که یکی از برجسته ترین سرکردگان او که از زمان نبوکد نصر به فرمانداری گوتیوم گماشته شده بود، به نام گوبارو به طرفداری از کوروش در آمد و به او پیوست^۴. شرح این ماجرا در بخش بعدی خواهد آمد.

۱ - والتر هینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۱۰۰ - همچنین علیرضا شاپور شهبازی : زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران ، ص ۲۹۴

۲ - والتر هینتس : همان ، ص ۱۰۱

۳ - علیرضا شاپور شهبازی : زندگی و جهاننداری بنیادگذاری شاهنشاهی ایران ، ص ۲۹۴

۴ - آلبرت اومستد : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۶۲

کوروش کبیر و بابل

کوروش در بازگشت از سرحد های شرقی ، عملیاتی در طول سرحداتی غربی انجام داد و متوجه بابل شد. به نظر می رسد همه چیز برای این اقدام مساعد است. هرودوت می گوید : «کوروش که اکنون سرور آسیا شده بود به آشوریان حمله برد. بی شک آشور نواحی مهمی داشت اما نیرومندترین و بلند آوازه ترین آن ها که پس از نابودی نینوا مرکز آن قلمرو شد ، بابل بود.»^۱

وقتی کوروش عازم فتح بابل شد تقریباً اطمینان داشت که با پیروزی وارد بابل خواهد شد. در باب تسخیر بابل روایت هایی از هرودوت ، کتزیاس و سایر مآخذ یونانی در دست هست که از میان آنها جز به آنچه با منابع بابلی توافق دارد نمیتوان اعتماد قطعی کرد ، البته با توافقی که بین کوروش و کاهنان مردوک وجود داشته و با ناخرسندی که اهل بابل و مهاجران شهر از سلطنت نبونید داشته اند نباید توقع داشت که این شهر بزرگ مدت زیادی کوروش را در پشت حصارهای خویش نگه داشته باشد.

کوروش به منظور حمله به بابل در بهار سال ۵۳۹ ق.م نیروهای خود را که متشکل از پارس ها و مادها و دیگر اقوام بود در کنار دریاچه ارومیه جمع کرد و به سمت بابل حرکت کرد.^۲ گزنفون در این این رابطه میگوید:

«کوروش پس از فتح سارد و قبل از رسیدن به شهر نینوا اهالی فریژی بزرگ و کاپادوسیای و اعراب را منقاد و مطیع کرد. با اسلحه و تجهیزاتی که از این اقوام به دست آورد سپاه بزرگی متشکل از چهل هزار سوار پارسی ترتیب داد و مقداری سلاح و تعدادی اسب نیز بین متحدین خود تقسیم نمود به نحوی که چون برابر حصار شهر بزرگ نینوا رسید سپاهش مرکب از چند لشکر سوار زبده و کارآزموده و عده زیادی تیرانداز مجرب و پیاده نظام و خدمتگزار داشت.»^۳ به هر روی همانند سال ۵۴۷ ق.م سپاه او از شمال بین النهرین به منطقه اربلا (اربیل امروزی) سرازیر شد. پس از سقوط امپراتوری آشور ، پیرامون اربلا به دست مادها افتاده بود. در آن سوی آن منطقه گوتیوم قرار داشت یعنی کردستان امروزی عراق با آبادی های اصلی اش کرکوک و سلیمانیه.^۴

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۱۸۴

^۲ - والترهینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۱۰۰۳

^۳ - گزنفون : کوروشنامه ، ترجمه رضا مشایخی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱

^۴ - والترهینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۱۰۳

اما در آن روزگار گوتیوم هنوز به بابل تعلق داشت. حاکم گوتیوم شخصی بود به نام گوبارو که در این زمان مردی سالخورده و با سابقه نظامی بود و به عنوان فرمانده پیاده نظام در خدمت بابلی ها روزگار می گذراند. او می بایستی در مقام حکمران منطقه مرزی گوتیوم از حمله ایرانیان به بابل جلوگیری می کرد اما کوروش توانست گوبارو را به سوی خود جلب کند، او را با خود همراه سازد و به این ترتیب سپاه خود را نیرومندتر سازد. در همان بهار ۵۳۹ ق.م کوروش با سپاه خود از میانه گوتیوم به سمت جنوب حرکت کرد و از رود مرزی دیاله عبور کرد.^۱

اوپیس، دژ شرقی دیوار مادی در نزدیکی محل پیوند دجله و دیاله قرار داشت. در ستون سوم متن سالنامه نبونید آمده است که :

« در ماه تشریتو که کوروش در اوپیس در کرانه دجله با سپاه اکد جنگ کرد مردم اکد عقب نشینی کردند. او غارت کرد و مردم را کشت.»^۲

بنابراین بر اساس متن سالنامه نبونید در ماه تشریتو یعنی در اکتبر سال ۵۳۹ ق.م حمله کوروش علیه سپاه بابل که در اوپیس در کنار دجله مستقر بود آغاز شده است. با مقایسه متن سالنامه، گفته های هرودوت و بر مبنای نتیجه گیری جورج کامرون که بر اساس قرائنی که از متن سالنامه دارد معتقد است سپاه پارس در ماه ادارو (فوریه/مارس = فروردین) به تحرکاتی در نزدیکی اوپیس مشغول بوده است^۳ میتوان این تاخیر چند ماهه را اینگونه ارزیابی کرد که کوروش دید اگر بخواهد از جایی که بیرون از سد مادی است داخل بابل گردد مدت ها طول میکشد و کوشش بسیاری لازم است تا از آن سد گذشته و وارد محوطه ای شود که بین دیوار مزبور و بابل واقع است. این بود که تصمیم گرفت یکسره به منطقه مزبور وارد گردد. بر اساس گفته هرودوت (کتاب اول بند ۱۸۹) وقتی سپاه پارس در مسیر خود برای تصرف بابل در استانه عبور از دیاله بود یکی از اسب های سفید کوروش در رودخانه غرق شد. کوروش چنان به خشم آمد که به قصد تنبیه رودخانه فرمان داد تا سپاهیانش صد و هشتاد کانال در دو سوی رودخانه کنده و آب رودخانه را وارد آنها کنند و این کار تمام تابستان به طول انجامید.^۴ جورج کامرون معتقد است اگر از افسانه اسب سفید هرودوت چشم پوشی کنیم داده او با سالنامه بابل همخوان است.^۵ یعنی در واقع کوروش با استفاده از نبوغ

^۱ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۷۲

^۲ - ماریا بروسوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۵۹

^۳ George Cameron , " cyrus the father and babylonia" , in.commemoration cyrus , homage universal,Acta Iranica I,Tehran and lieage , 1944,p3

^۴ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۱۹۰
3-George Cameron , " cyrus the father and babylonia".p4

نظامی خود دستور داد آب دجله و دیاله را به جویبارها و خندق های ژرفی که به دستور او کنده شد بیندازند و این کار در زمانی صورت گرفت که آب رودخانه کمتر بود. کوروش عملاً بعد از عبور از دجله توانست لشکر بابل را در نزدیکی شهر اوپیس شکست دهد و ارتباط آن را با بابل قطع کند.

آنگونه که از داده های باستان شناسی بر می آید این بخش از منطقه دیاله از فاصله سده هفدهم تا پایان سده هفتم پیش از میلاد مسکونی نبوده است اما از آن پس نشانه هایی از اسکان تدریجی و احیاء اقتصاد در این منطقه دیده شد و به خصوص تغییر مسیر رودخانه دیاله را در نزدیکی اوپیس ردیابی کرده اند.^۱ از سده ششم پیش از میلاد و در کل دوره هخامنشی اقتصاد این منطقه رو به رشد بوده است. شمار نواحی مسکونی از سی و سه به پنجاه و هفت افزایش یافته که هریک بین هفتاد و پنج تا صد هکتار مساحت داشتند. آشکار است که چنین رشدی تنها در سایه گسترش سیستم های آبیاری مسیر بوده است. بنابر فرضیه کامرون این نکته گواه آن است که کوروش در تابستان ۵۳۹ ق.م و پیش از سقوط بابل این کانال ها به رونق اقتصادی این منطقه در سالهای بعد کمک کرده است.

بدین ترتیب کوروش در جنوب دیوار مادی با عبور کردن از دجله تمام استحکامات دفاعی نبوکدنصر را دور زد و پس از سقوط اوپیس، پارسیان شهر سیپار را محاصره کردند. دفاع از سیپار را خود نبونید به عهده گرفته بود اما سپاهیان او مقاومتی از خود نشان ندادند و در نتیجه سیپار نیز در روز دهم اکتبر سقوط کرد. نبونید در امتداد فرات به بورسیپا در جنوب روی آورد. کوروش در تعقیب او شهر را به محاصره خود درآورد. نبونید منتظر تصرف شهر از جانب کوروش نماند و خود را تسلیم کرد. احتمالاً کوروش به او اطمینان داده بود که جانش در امان خواهد بود. نبونید به دورترین نقطه انزان یعنی کرمان تبعید شد.^۲ از آن سو گوبارو که پس از پیوستن به پارسیان فرماندهی سپاهی را بر عهده گرفته بود با سپاه خود بابل را محاصره کرد و بلاخره بابل بدون مقاومت جدی به تصرف پارسیان در آمد. هفده روز پس از سقوط بابل در روز ۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق.م کوروش وارد بابل شد و مورد استقبال قرار گرفت. در سالنامه نبونید آمده است :

« در روز سوم ماه آرَهَسَمَنو (آبان) کوروش به بابل وارد شد.»^۳

^۱ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۷۲

^۲ - والترهینتس : داریوش و ایرانیان، ص ۱۰۴

^۳ - ماریا بروسویوس : شاهنشاهی هخامنشی از کوروش تا اردشیر اول، ص ۵۹

بنا بر سالنامه نبونید بابل بدون جنگ و خونریزی تسلیم نیروهای پارسی شده است و داده‌های باستان شناختی این ادعا را تایید می‌کند زیرا در حفاری لایه منطبق بر زمان سقوط شهر بابل به دست پارسیان نشانه‌ای از آتش سوزی یا تخریب گسترده خانه‌ها نیافته‌اند.^۱ در سالنامه بابل آمده است :

«آن‌ها (مردم بابل) خیابان‌ها را با شاخه‌های (نخل) در جلوی پای او پر کردند. صلح در شهر برقرار گردید. اعلامیه کوروش برای تمامی بابلیان خوانده شد. گوبارو حاکمان کوچک تری در بابل منصوب کرد. از ماه کیسلیمو (Kislimu) تا ماه آدارو (Addaru) (یعنی آذر ماه تا اسفند) مجسمه‌های خدایان که نبونید به شهر بابل برده بود به شهرهای خود بازگردانده شدند. در شب روز یازدهم ماه آرهمسنو (آبان) گوبارو در گذشت».^۲ خود کوروش درباره فتح بابل اینگونه میگوید:

«او (مردوک) دلسوز بود. با دقت تمام سرزمین‌ها را آزمود. به دنبال فرمانروایی می‌گشت که بر دلش بنشیند. او دست کوروش، شاه انشان را گرفت. انتصاب او را اعلام کرد و نام او را برای فرمانروایی تمام دنیا خواند. گوتیوم و تمام اومان ماندا (ماد) را رعایای وی کرد. در انصاف و درستکاری، خدای بزرگ، حامی مردمانش به رفتار نیک و قلب درستکار وی با خوشحالی نگریست. او (مردوک) به وی فرمان داد که به بابل رود و به او اجازه داد که راه بابل را در پیش گیرد. مانند دوست و همراه در کنارش راه می‌رفت در حالیکه سپاه عظیم وی که تعداد آن‌ها همچون آب رودخانه قابل شمارش نبود با سلاح در کنارش راه می‌پیمودند. بدون جنگ و نبرد او را به بابل وارد کرد. او بابل، شهر مردوک را ستم رها کنید. او نبونید شاهی را که به او (مردوک) احترام نمی‌گذاشت تسلیم وی کرد. تمام مردم بابل، تمام سرزمین سومر و اکد، شاهزادگان و فرمانروایان پیش وی زانو زدند و پایش را بوسیدند. خوشحال از اینکه او شاه شده است. چهره هایشان می‌درخشید و از بدبختی و غم رها شدند. بارها و بارها با قدردانی ستایش کردند و نامش را با احترام بردند.»^۳

در بررسی علل سقوط بابل عوامل بسیاری را میتوان مورد ارزیابی قرار داد. نبونید آخرین پادشاه بابل در بین کاهنان قدرتمند مردوک و همچنین در بین مردم محبوبیتی نداشت. او از شرکت در مراسم مذهبی سالانه که بخش ضروری حیات شهر بود سالها سرباز زد و پرستش

^۱ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشی ، ص ۷۶

^۲ - ایلیا گرشویچ : تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر جامی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۸

^۳ - ماریا بروسویس : شاهنشاهی هخامنشی از کوروش تا اردشیر اول، ص ۶۳ - همچنین رضا مرادی غیاث آبادی :

منشور کوروش هخامنشی، تهران، نوید شیراز، ۱۳۸۹، صص ۲۰ و ۲۱

سین (خدای ماه) را بالاتر از پرستش مردوک خدای برجسته بابل قرار داده بود و مردم و کاهنان را به بسیاری طرق دیگر آزرده بود. جشن اکیتو یا نوروز بابلی برای مردم بین‌النهرین بسیار مهم بود و در بیرون از بابل در آشور ، نینوا ، اربیل ، حران و شهرهای دیگر هم آنرا برگزار میکردند. در این جشن به فرمانروای بابل یادآوری میشد که او تنها یکی از بندگان و گماشتگان مردوک و دیگر خدایان است و بس و از این روی چون نبونید از آمدن به بابل خودداری کرد و چندین سال جشن اکیتو را برگزار نکرد گناه بزرگی مرتکب شد^۱. پیش تر به سندهایی در این باره اشاره شد که مربوط به سال یازدهم پادشاهی نبونید می باشند. همچنین در متن استوانه کوروش درباره اقدامات نبونید آمده است :

« او آیین های کهن را از میان برد و چیزهای ساختگی را به جای آن گذاشت. او معبدی مشابه اسائیل برای شهر اور و دیگر شهرها ساخت. او کار ناشایست قربانی کردن را رواج داد که پیش از آن نبود. هرروز کارهایی ، ناپسند می کرد. خشونت و بدکرداری. او کارهای روزمره را دشوار ساخت. او با مقررات نامناسب در زندگی مردم دخالت می کرد. اندوه و غم را در شهرها پراکند. او از پرستش مردوک ، خدای بزرگ ، روی گرداند. او مردم را به سختی معاش دچار کرد. هرروز به شیوه ای ساکنان شهر را آزار می داد. او با کارهای خشن خود مردم را نابود می کرد. همه مردم را ، از ناله و دادخواهی مردم ، انلیل ، خدای بزرگ ناراحت شد. مردم از خدای بزرگ می خواستند تا به وضع همه باشندگان روی زمین که زندگی و کاشانه شان رو به ویرانی می رفت توجه کند. مردوک ، خدای بزرگ اراده کرد تا ایزدان به بابل بازگرداند. ساکنان سرزمین سومر و اکد مانند مردگان شده بودند. مردوک به سوی آنان متوجه شد و بر آنان رحمت آورد. »^۲

همچنین در متن چکامه نبونید نیز اینگونه آمده است :

« او (نبونید) نظم و قانون را ترویج نمیکرد. او عوام را با دچار ساختن به تنگدستی هلاک کرد و بزرگان را در جنگ کشت و راه را بر بازرگانان بست ...»^۳

بازرگانان بابلی از بسته شدن راه های بازرگانی و تجارتی ناخشنود بودند. دواير بازرگانی و برده فروشی بابل که مرکز تجاری مهم آن زمان به شمار می رفت به تاسیس حکومتی نیاز داشتند که در آن زمان کشورهای مهم مشرق زمین را متحد سازد و صلح و آرامش را در

^۱ جان کرتیس : بین‌النهرین و ایران در دوران هخامنشی ، ترجمه زهرا باستی، سمت، ۱۳۸۹، ص ۳۶

^۲ - رضا مرادی غیاث ابادی : منشور کوروش هخامنشی ، صص ۲۰ و ۱۹ - همچنین ماریا بروسوس : شاهنشاهی

هخامنشی ، ص ۶۳

^۳ - داریوش احمدی : هخامنشیان فرمانروایان زمین و دریا ، تهران ، نشر گردونه توس ، ۱۳۸۸ ، ص ۴۳

داخل کشور تامین نماید و راه های تجارت را باز کند. بنابراین فرمانروایی کوروش که نوید گشایش راه های بازرگانی به مشرق و آسیای صغیر را میداد در نظر مردم و به خصوص پیشه وران و صنعتگران خوشایند می نمود. سند پیدا شده در اوروک نشان میدهد که صنف صنعتگران در معبد «آنا» به خاطر دریافت حق ایجاد شرکت و موسسه خود نسبت به کوروش اظهار سپاسگزاری و وفاداری کردند.^۱

در ادامه متن چکامه نبونید که به زبان اکدی نوشته شده شاه بابل به قانون شکنی، جنایت در حق مردم و معبد ها، ساختن مجسمه یک خدای بیگانه که هرگز کسی آن را ندیده بود، ساختن معبد برای خدای مزبور، ضایع کردن اموال مردم دیگر کشورهای تابعه، تعدی در حق مردم خودی، اقامت دراز مدت در خارج از مرزهای کشور و ... تکفیر شده است. در بخشی از متن مزبور آمده است:

«او عدالت را نادیده گرفت. با اسلحه خود زورمند و ناتوان را کشت. بازرگانان را از مسیرهای تجارت محروم کرد. کشور را به نابودی کشید. در زمان سلطنت او صدای آوازی بلند نبود. هیچکس دل خوشی نداشت. خدایی دیوسرشت او را فریب داد. فقط خدایان پلید همراه او بودند. هیچ خدای نیکی را بنده نبود. کسی در کشور قادر به دیدنش نبود. بخشی از سپاه را به پسر بزرگش سپرد و خود با بخش بزرگتر آن راهی دیگر کشورها شد. کشور را به اوسپرد و خود سفری طولانی آغاز کرد.»^۲

بدبختی نبونید به همینجا پایان نمیگرفت. در بین النهرین جدا از بومیان کلد، بردگان، بازرگانان و بیگانگانی که آرزوی شکست بابل و پیروزی پارسیان را میکردند بسیار بودند اما به سبب نداشتن نیروی کافی نمیتوانستند آشکارا دست به شورش بزنند. از میان این مردمان، آرزومند تر از همه یهودیان بودند که پادشاهان آشور و بابل گروهی از آنان را در بابل گرفتار کرده بودند. اسرای بنی اسرائیل که از زمان نبوکدنصر در بابل میزیستند، موافق پیشگویی های پیغمبران خود همواره منتظر سقوط بابل و انقراض این دولت بودند. مردمانی که از جاهای دیگر به اسارت به بابل آورده شده بودند با بنی اسرائیل در این آرزو شریک بودند و برای سقوط بابل روز شماری می کردند. بنابراین وجود این اسرای ملل ناراضی در بابل را نیز میتوان یکی از دلایل سقوط بابل دانست. یکی دیگر از علل سقوط و سهولت غلبه پارسیان را میتوان همان پیوستن گوبارو حاکم گوتیوم به کوروش دانست. ویلیام کینگ معتقد است که گوبارو پیش بینی میکرد که تنها راه نجات کشورش در تسلیم شدن فوری است. شاید تصور

^۱ - جان مانوئل کوک: شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۶۶

^۲ - محمد. آ. داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۷۹

میکرد که نفع بابل در این است که با پیوستن به شاهنشاهی هخامنشی مخالفت نکند و بنابراین این اقدام را به طور مسمالت آمیز انجام داد و دلیل اینکه کوروش کار حمله و فتح بابل را به طور کلی به او واگذار کرد همین بوده است،^۱ ولی میتوان فرض کرد که بخش اعظم جمعیت اکد دارای چنین طرز فکری بوده اند ، گذشته از مخالفتی که نبونید در میان روحانیون پایتخت علیه خود برانگیخته بود و به آن اشاره شد

اقدامات عمده کوروش در بین‌النهرین

پس از سقوط بابل ، مطابق دستورات کوروش ، گوبارو بلافاصله نظم و مقرراتی سختگیرانه در بابل برقرار کرد. مطابق متن رویداد نگار نبونید:

«سپرهای نیروهای گوتیوم دروازه های معبد مردوک ، اسایلا را احاطه کردند. هیچ عبادتی دچار وقفه نشد . نه اسایلا و نه در دیگر معابد هیچ مراسمی از قلم نیفتاد.»^۲

در پشت این جمله های رویدادنگار نبونید پیداست که شاهنشاه میخواهد دل کاهنان را به دست آورد تا به کمک آن ها مردم را به سوی خود بیشتر جلب کند. از الواح به جا مانده به خط میخی که بی درنگ از صبح روز بعد (۱۳ اکتبر ۵۳۹ ق.م) به نام کوروش تاریخ خورده اند چنین برمی آید که تغییر حکومت بدون دردسر صورت گرفته است . اینک کوروش سه دولت(حکومت) را ساقط کرده بود : ماد ، لیدی و بابل . او هیچ یک از سه فرمانروا را نکشت ، نه آستیگ ، نه کرزوس و نه نبونید ، بلکه به تبعید آن ها بسنده کرد. این رفتار در دنیای باستان بی سابقه بود و تا زمان کوروش هرگز اتفاق نیفتاده بود. چند روز بعد در ۲۹ اکتبر کوروش در میان استقبال مردم وارد شهر شد. بنابر متن چکامه نبونید :

« او (کوروش) برای ساکنان بابل حالت صلح اعلام کرد. وی سربازانش را از معبد اکور (Ekur) دور نگاه داشت. او پیکره خدایان بابلی را به معابدشان باز گرداند. وی خدایانی را که پرستشگاهایشان متروک شده بود به جایگاه هایشان باز برد. او خشم آنان (خدایان) را فرو نشاند وی کارهای پلید نبونید را پاکسازی کرد و آنچه را که او ساخته بود ، همه پرستشگاه هایی را که در دوران پادشاهی اش بنا کرده بود برافکند . وی نگاره نبونید را زدود. از همه پرستشگاه ها نبشته های وی را زدود. اینک به ساکنان بابل قلبی شاد بخشیده شده است.

^۱ - لئونارد ویلیام کینگ : تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان ، ص ۲۷۲

^۲ - والتر هینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۱۰۵

آنان به سان اسیرانی هستند که زندانی هایشان گشوده شده است. به آنان که تحت زور و ستم بودند آزادی هایشان بازگردانده شده است».^۱

یکی از اقدامات مهم کوروش در بابل فعالیت های ساختمانی او و به خصوص بنای دیوارها و حصارهای عظیم است. اور و اوروک یگانه معابدی هستند که در ویرانه های آنها آجرهایی به نام کوروش پیدا شده است. کوروش در کتیبه ای که آن را در معابد آنه (Eanna) در اوورک یافته اند آورده است :

«منم کوروش، شاه کشور ها، نگاه دارنده معبد از گایلا و ازیدا در بورسیپا، پسر کمبوجیه».^۲
در کتیبه دیگری که آن را در اور یافته اند میگوید :

«منم کوروش، شاه شاهان، شاه انشان، که خدایان بزرگ تمام کشورها را به دستم داده اند. من خوشبختی را در کشور زنده کردم.»^۳

نمونه های فراوانی از کمک کوروش به بازسازی و مرمت پرستشگاه ها و معابد می توان ذکر کرد زیرا این بخشی از سیاست اندیشمندانه او بود. در اوروک فرمانی به چهار تن از افسران شاه برای تامین تیراندازان جهت محافظت از چوپانان داده شده است. این فرمان که در نخستین سال اشغال بابل صادر شده نشان میدهد که کوروش مصمم بود که بلافاصله پس از اشغال بابل نظم اداری را در سراسر بابل حفظ کند و مقامات ارشد اداری او کاملاً برای اداره امور مناطق مفتوحه آمادگی داشتند. اسناد نشان می دهند که کارهایی مثل فروش نخلستان ها، خرید زمین، اجاره کشتی، معاملات زرگرها و نظایر آن ها روال عادی خود را طی می کرده است.^۴
در سالنامه نبونید آمده است :

«از ماه کیسلیمو (آذر) تا ماه ادارو (اسفند) خدایان اکدی که نبونید به بابل آورده بود به محل خود بازگردانده شدند».^۵

خود کوروش درباره اقداماتش در بابل میگوید :

«من شهرهای اکد، اشنونا، زمبان، متورنو، دیر، سرزمین گوتیان و شهرهای آنسوی دجله را که ویران شده بود از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه هایی که بسته شده بود را بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه ها را به جاهای خود بازگرداندم. همه مردمانی که

^۱ - داریوش احمدی : هخامنشیان فرمانروایان زمین و دریا، ص ۴۶

^۲ - محمد.آ.داندماپوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۸۰

^۳ - محمد.آ.داندماپوف : همان، ص ۸۰ - همچنین ایلپا گرشویچ : تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۴۳۴

^۴ - ایلپا گرشویچ : تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۲۷۰

^۵ - ماریا بروسوس : شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۹

پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه های خود برگرداندم. خانه های ویران آنان را آباد کردم. همه مردم را به همبستگی فرا خواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و اکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود به خشتودی مردوک ، به شادی و خرمی به نیایشگاه های خودشان بازگرداندم. بشود که دلها شاد گردد. باروی بزرگ شهر بابل به نام " ایمنگور - انلیل " را استوار گردانیدم. دیوار آجری خندق شهر را که هیچ یک از شاهان پیشین با بردگان به بیگاری گرفته شده به پایان نرسانیده بودند به انجام رسانیدم. دروازه های بزرگ بر آن ها نهادم با درهایی از چوب سدر و روکشی از مفرغ...^۱»
همچنین در بخش دیگری از منشور کوروش آمده است :

« ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه های مقدس اش قلب مرا تکان داد. من برای صلح کوشیدم. نبونید مردم درمانده بابل را به بردگی کشیده بود. کاری که در خور شأن آنان نبود. من برده داری را برانداختم و به بدبختی های آنان پایان دادم. فرمان دادم همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوک از کردار من خشنود شد.^۲»

گزنفون هم درباره تسخیر بابل و اقدامات کوروش می گوید کوروش پس از ورود به شهر و برقرار کردن نظم و امنیت ، زمام امور را به افراد کاردان و شایسته سپرد. کوروش پس از تسلط بر بابل مصمم شد برای اداره امور ایالات تسخیر شده استانداری تعیین کند مشروط بر اینکه حکام عملی و رؤسای قبایل که از پیش مستقر بودند هم مستقیماً از خود او دستور بگیرند. یک سال بعد کوروش سپاه خود را در بابل جمع نمود و پس از آن سفر جنگی بزرگی را آغاز کرد و در این لشکر کشی به سواحل سوریه ، دریای احمر و دریای سیاه و جزیره قبرس و سایر مناطق غرب بین النهرین روی آورد. در این مدت مقر فرماندهی کوروش در بابل مستقر بود.^۳

بنابراین با مقایسه منابع فوق می توان دریافت که کوروش پس از ورود به بابل مردم را مطمئن ساخت که تاراج دارایی ها و سوختن اموال و اماکن شیوه او نیست. زندانیان را آزادی بخشیده و خدایانی را که مردم میپرستیدند ارجمند شمرد. مجسمه خدایانی را که نبونید به

^۱ - ماریابورسیوس : همان ، ص ۶۵ - همچنین رضا مرادی غیاث آبادی : منشور کوروش هخامنشی ، ص ۲۳

همچنین محمدآ. آندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۸۲

^۲ - رضا مرادی غیاث آبادی : منشور کوروش هخامنشی ، صص ۲۱ و ۲۲ - همچنین ماریابورسیوس : شاهنشاهی

هخامنشی ، ص ۶۴

^۳ - گزنفون : کوروشنامه ، ص ۲۶۵

بابل آورده بود و مایه دلتنگی پرستندگان مردوک را فراهم آورده بود به شهرهای خود بازگرداند. کارگزاران بابلی را در مقام و سمت خود ابقاء کرد و بومیان شایسته و دانا را در سازمان های دولتی به کار گرفت.^۱

به طوری که اسناد و مدارک تجاری نشان می دهند در حیات اقتصادی بابل تغییر محسوسی رخ نداد. فاصله بین آخرین سند تجاری و مالی که تاریخ آن زمان پادشاهی نبونید است و اولین سند مالی زمان کوروش فقط چهارده روز است. به طوری که از روی بسیاری از اسناد میتوان استنباط کرد اغلب مأمورین بابل با آنکه این کشور به تصرف ایرانیان درآمده بود در دستگاه های اداری مقام خود را حفظ کردند و قضات و داروغه ها و سایر مقامات نیز در شغل خود باقی ماندند^۲ این سیاست باعث شد تا مدت زیادی شورش و ناآرامی در بابل پیش نیاید.^۳ کوروش به کلیه مللی که به زور به اطراف دجله و فرات آورده شده بودند اجازه بازگشت به کشور خود را صادر نمود. اتخاذ این سیاست در مورد ملل شکست خورده و عقاید مذهبی آنان با سیاست آشوری ها و بابلی ها مبنایت داشت و همین امر سبب شد که کوروش بتواند به سهولت کشورهای واقع در غرب بین النهرین را به تصرف خود درآورد. در این میان فینیقیه اهمیت زیادی داشت چرا که اولاً تمام کشتی های فینیقی در اختیار دولت هخامنشی قرار گرفت و کوروش دارای ناوگان دریایی دومی شد که از حیث شمار و کاردانی برابر با همه ناوگان دولت های یونانی بود. ثانیاً ایران با داشتن فینیقیه به طور غیر مستقیم دارای نفوذی در مستعمرات و مستملکات فینیقیه در دریای مغرب گردید. هخامنشیان حکومت های محلی شاهان فینیقی را در تشکیلات خود ابقاء کردند زیرا الحاق فینیقیه داوطلبانه صورت گرفته بود.

همانگونه که بارها اشاره شد اولین فرمانروای بابل پس از سقوط ، گوبارو بود که کنترل تمام بین النهرین را نیز به عهده داشت و چنانکه دیدیم در سالنامه بابل نیز از وی به عنوان فرماندار گوتیوم یاد شده است. گوبارو مدت کوتاهی پس از فتح بابل درگذشت و با توجه به گواهی گزنفون در کوروشنامه به نظر می رسد وی سالخورده بوده است. کوروش پس از مرگ گوبارو ، کمبوجیه را به پادشاهی بابل منصوب کرد. کمبوجیه ، تنها شاه شهر بابل و بخش های شمالی بین النهرین بود و بخش های جنوبی و مرکزی آن در دست دیگر منصوبان کوروش بود. بنا به نظر والتز هیتنس در تصمیم کوروش برای گماردن پسر خویش بر سلطنت

3-G.Cardascia : " Babylon under the Acheamenids " , ActaIranica,1988,p1

۲ - محمد.آ.ماندما یوف : ایران در دوران نخستین پادشاهات هخامنشی، ص ۱۴۵

۳ - آملی کورت : هخامنشیان ، ص ۴۳

بابل احتمالا مساله حساس برگزاری جشن های نوروز (اکیتو) نقش تعیین کننده ای داشته است. همانگونه که میدانیم جشن های سال نوی بابلی اول ماه نیسانو (فروردین) آغاز می شد. قاعدتا شاه می بایست در روز چهارم دبوس شاهی را از دستان کاهن نبو دریافت میکرد مخصوصا در نخستین سال فرمانروایی. در روز نهم می بایستی شاه دست مردوک را می گرفت و او را شادمانه از معبد اساگیلا تا معبد سال نو همراهی می کرد. این معبد بیرون شهر بابل بود و در آنجا مراسم اصلی جشن سال نو در روز دهم برگزار می شد. کوروش به خوبی میدانست که اگر میخواید نظر مساعد بابلی ها را همچنان حفظ کند نباید آن ها را از جشن سال نو محروم سازد. همان کاری که نبونید کرد ، اما ظاهرا چون مراسم سال نوی بابلی با ویژگی های خاصی توأم بوده کوروش مایل به انجام آن نبوده است. ولیعهد او کمبوجیه نیز آن را نمی پسندیده اما کوروش میتوانسته او را متقاعد سازد تا این نقش را بپذیرد و مناسک مربوطه را انجام دهد. بهای چنین کاری دادن سلطنت بابل به او بود. در این آئین شاه می بایست دستهایش را می شست و نزد تندیس مردوک می رفت. بعد کاهن بزرگ وارد می شد دبوس و حلقه شاهی را از دست او می گرفت و تیاری او را از سرش بر می داشت و ضربه ای بر گونه اش می زد بعد گوشش را میگرفت و او را به نزد مردوک می برد و می گذاشت زانو بزند. بعد بنابر آئین مدون شاه می بایست بگوید « من گناهی مرتکب نشده ام ای سرور کشورها...من بابل را ویران نکرده ام. اساگیلا را در هم نریخته ام . از آئین های معبد چیزی نکاسته ام.» پس از آن کاهن بزرگ شاه را تسلی می داد که مردوک بر شاهنشاهی او خواهد افزود و به پادشاهی او رفعت خواهد بخشید و به خود او برکت خواهد داد و دشمنانش را خرد خواهد کرد. شاه اجازه می یافت نشان های سلطنت اش را دوباره پس بگیرد. اینک کاهن بزرگ بار دیگر بر گونه او میزد و بنابر آئین اگر اشک او در می آمد خداوند خشنود می شد اگر اشک جاری نمیشد خداوند خشم میگرفت و دشمنی ، شاه را برمی انداخت.^۱

در همان سال ۵۳۸ ق.م همسر شاه نیز درگذشت. سالنامه نبونید نام این همسر را ذکر نکرده بلکه از وی به عنوان « شری » یعنی همسر شاه یاد کرده است. از آنجا که مطلب مربوط به بعد از واقعه ورود کوروش به بابل است و در این زمان کوروش ، شاه فاتح بوده است باید اشاره به همسر کوروش باشد. برای او دوره عزاداری رسمی برگزار شد.^۲

در بابل بود که کوروش بیانیه مشهور خود را صادر کرد. متن استوانه کوروش به خط اکدی (بابلی) در ۴۵ سطر بر روی استوانه ای گلی نوشته شده و در سال ۱۸۷۹ م در بابل یافت

^۱ - والترهینتس : داریوش و ایرانیان ، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

^۲ - ماریا بروسویس : زنان هخامنشی ، ترجمه هایده مشایخ ، تهران ، نشر هرمس ، ۱۳۸۷ ، ص ۳۸

شد. متن این استوانه شامل دو بخش است. بخش اول (بندهای ۱ تا ۱۹) نظری منفی به سلطنت نبونید دارد و شرح می دهد که چگونه کوروش توسط مردوک برگزیده شد تا نجات بخش بابل باشد. در بخش دوم (بندهای ۲۰ تا ۴۵) که به اول شخص مفرد نوشته شده کوروش به گزارش دستاوردهای خود می پردازد. اینکه در کاخ سلطنتی اقامت کرده ، چقدر نسبت به مردوک با ایمان بوده، سپاهیان او در بابل چگونه رفتار کرده اند ، چه امنیتی در شهرها ایجاد شده ، ویرانی ها بازسازی شده و غیره و سپس تمام فرمانروایان بیگانه از دریای علیا تا سفلی ذکر می شوند که به شاه خراج می پردازند و با بوسیدن پای شاه اطاعت خود را ابراز می دارند و سپس گزارشی درباره بازگرداندن تندیس خدایان که نبونید در بابل گردآوری کرده بود به شهرهای خودشان داده می شود.

کوروش پیش از سال نو ۵۳۰ ق.م بابل را ترک کرد و به اکباتان رفت. در پایتخت مادها فرمانی صادر کرد که به یهودیان اجازه می داد به سرزمین خود بازگردند. در این باره در دفتر شاهانه یادداشت زیر تنظیم شد که از بایگانی خزانه دربار اکباتان بدست آمده است :

«در خصوص خانه خدا در اورشلیم ، معبد باید ساخته شود به طول ۶۰ آرش و به بلندی ۶۰ آرش با سه لایه از سنگ های مکعب و بر روی آن لایه ای از دیرک. مخارج آن را خزانه دربار سوریه تامین میکند. همچنین باید اشیای زرین و سیمین خانه خدا که نبوکد نصر از معبد اورشلیم برداشته و به بابل برده است بازگردانده شوند.»^۱

در پی صدور این فرمان عده زیادی از یهودیان بابل به اورشلیم بازگشتند البته باید توجه داشت که ثروتمندان و توانگران یهودی که در بابل به حرفه و شغل سودآوری اشتغال داشتند از رفتن به اورشلیم خودداری کردند چرا که بابل شهری بزرگ ، ثروتمند و پر نعمت بود که به فلسطین برتری داشت. برخی معتقدند کوروش با صدور این فرمان یک هدف بزرگ سیاسی داشت و می خواست پایگاهی مطمئن در کنار دریای مدیترانه برای توسعه نیروی پارسی و باز شدن قسمتی از راه برای دستیابی به مصر و قاره افریقا داشته باشد ولی به هر حال هدف او هرچه بود نام او را به عنوان منجی وارد تورات ، کتاب مقدس یهودیان کرد. از زمانی که آشوریان بر سوریه و فلسطین دست یافتند مردم یهود تحت فشار قرار گرفتند و در چند نوبت مورد هجوم آشوریان قرار گرفتند. نبوکد نصر دوم به دنبال مقاومت دراز مدت یهودیان در برابر بابل و تلاش برای حفظ استقلال تعدادی از مردم اورشلیم را به بین النهرین تبعید کرد و این یهودیان در مناطق معینی در بین النهرین ساکن شدند و به گروه های نیمه مختاری

^۱ - والتر هینتس : داریوش و ایرانیان، ص ۱۱۲

تقسیم شدند که یک « بزرگ » بر هر گروه فرمان می‌راند. یهودیان در بابل آزاد بودند که دین و سازمان‌های خود و اعتقادات و حتی بردگان خود را داشته باشند. جشن‌هایشان را برگزار کنند و تنها از کدخدایان یهودی خود فرمان برند اما چون از فلسطین دور افتاده بودند کینه بابلی‌ها را در دل داشتند. هنگامی که آوازه کارهای کوروش در جهان پیچید، یهودیان چشم‌امید به او دوختند و پیامبرانشان به آنان نوید آزادی داده و می‌گفتند به زودی یهوه کمکی آسمانی برای یهودیان خواهد فرستاد. پیامبران یهودی با پیشگویی سرنگونی بابل و بازگشت یهودیان به سرزمین اصلی همواره هموطنان خود را امیدوار نگه می‌داشتند. قوم یهود چنان به پیروزی کوروش امیدوار بودند که سقوط بابل را با شادمانی استقبال کردند و اشعیاء نبی بارها از کوروش نام برده و او را مسیح یهوه خوانده است. در واقع به سیاست کوروش در قبال یهودیان بابل باید همانطور نگریست که به اعاده آئین مردوک در بابل. یعنی این کار او هم در نهایت ابزاری سیاسی بوده است برای بدست آوردن حمایت اقوام تحت فرمانش. به هر صورت، کوروش پس از تسلط بر بابل و نواحی غرب فرات، بی‌تردید در فکر تدارک حمله به مصر بوده است اما پیش از آن مصمم شد مرزهای شمال شرق امپراتوری را از قبایل بیابانگرد ماساژت‌ها پاکسازی کند. این مردم همواره در نواحی آسیای مرکزی تلفات و خسارات سنگینی بر ساکنین سرزمین‌های شمال شرقی شاهنشاهی وارد میکردند. هرودوت می‌گوید:

«وقتی کوروش بابل را نیز فرمانبردار خویش کرد به فکر تسلط بر ماساژت‌ها افتاد. این قوم که میگویند مردمی دلیر با شمار فراوان هستند در سمت خاور زندگی میکنند و گاه به آنان قوم سیت نیز میگویند.»^۱

بنابراین در بهار ۵۳۰ ق.م کوروش با سپاهی نیرومند رو به آسیای مرکزی نهاد. جنگ به درازا کشید. در نهایت کوروش زخم برداشته و پس از چند روز در گذشت.^۲ هرودوت در پایان شرح ماجرا می‌گوید:

«پس از نبردی که بین ماساژت‌ها و سپاهیان کوروش در گرفت سرانجام ماساژت‌ها غلبه کردند و بخش بزرگی از ارتش ایران و از جمله کوروش نابود شد.»^۳

تاریخ درگذشت کوروش را بر اساس اسناد اواخر جولای ۵۳۰ ق.م می‌دانند. در سندی مربوط به دوازدهم اوت ۵۳۰ ق.م زنی بابلی در بوریسیا (محله ای در بابل) زمینی را به نام

^۱ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۱، ص ۱۹۷

^۲ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۱۱۷

^۳ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۲۰۳

یکی از خویشاوندانش کرده که تاریخ این انتقال نهمین سال سلطنت کوروش، شاه کشورهاست. در سند دیگری در سی و یکم اوت همدین سال در پایتخت بابل مردی بابلی الاغی را به بهای ۵۰ تکه نقره فروخته که تاریخ آن مربوط به سال آغاز فرمانروایی کمبوجیه، شاه کشورهاست.^۱ بنابراین در فاصله دوازدهم تا سی و یکم اوت ۵۳۰ ق.م خبر درگذشت کوروش کبیر و بر تخت نشستن کمبوجیه پسر بزرگ او به بابل رسیده است.

فتح بین النهرین برای هخامنشیان اهمیت زیادی داشت. مهمترین نتایج فتح بین النهرین را میتوان به شرح زیر خلاصه کرد:

(۱) دو استان بزرگ به ایران افزوده شد، یکی بابل که همه بین النهرین جنوبی را در بر میگرفت و پایتخت آن شهر بابل بود و دیگری آشور که بین النهرین شمالی و سوریه و فلسطین و اردن امروزی در آن واقع بود و پایتخت آن شهر کهن آشور، اربلا بود. از این سرزمین ها زر و سیم و باج فراوان و کارگران و هنرمندان و دانشوران و نویسندگان بی شمار بیرون می آمد و بر نیروی ایران می افزود.

(۲) از دشمنان ایران، اکنون تنها مصر مانده بود. بنابراین نتیجه دوم این پیروزی نزدیک شدن ایران به مصر بود.

(۳) نه تنها مردم بابل و ایران از بازرگانی بیشتر برخوردار شدند بلکه با از میان رفتن دشمنی و ساخته شدن راه های بازرگانی و نظامی، داد و ستد آسان تر و بازرگانی بیشتر شد. پارسیان نه تنها بنگاه ها و سازمان های بابلی را دست نزدند، خانه ای را ویران نکردند و دستبردی نزدند بلکه خط بابلی نیز به کار بردند و کارگران و دانشوران بابلی در دربار شاهنشاهی به کار گرفته شدند.

(۴) از سوی دیگر یونانیان و بیگانگان که از دانش های بابل آگاهی نداشتند پس از آن توانستند از راه ایران با بابلی ها آشنایی بیشتری پیدا کنند و از آموزش ها و نوشته های پزشکی، اختر شناسی، جغرافیا و گاه شماری بابلی سودها جستند.

موضوع دیگری که در اینجا قابل بررسی است این است که شهرت و نیکنامی کوروش بیشتر به این جهت است که بر خلاف اکثریت قریب به اتفاق سلاطین آن روزگار، به حقوق فردی و اجتماعی بشر معتقد بود و برای نخستین بار در تاریخ به تمدن، عقاید، افکار، مذهب و سنن اجتماعی ملل مغلوب به دیده احترام می نگریست. برای اینکه ارزش اقدامات

^۱ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۸۷

کورش بیشتر نمایان شود باید با گوشه‌هایی از ستم‌ها و بیدادگری‌های کشور گشایان پیش از او بیشتر آشنا بشویم :

(۱) «مانیشیتوسو» بنیانگذار سلسله اکد ، پادشاه ایلام را به اسارت برد و سرزمین ایلام را یکسره غارت کرد.

(۲) در سال ۲۲۸۰ ق.م «کودورنان خوندی» شهر اور پایتخت سومر را غارت کرد و سلسله پادشاهی آن را برانداخت و مجسمه رب النوع «ارخ» را به ایلام برد.

(۳) «شوتروک ناخونته» پادشاه ایلام در سال ۱۱۹۰ ق.م در زمان حکومت سلسله کاسی‌ها شهر بابل را غارت کرد و تمام اشیای گرانبهای آنجا را به شوش برد.

(۴) آشوری‌ها پس از جنگ و خونریزی و غارت ، ساختمان‌ها و آثار را نیز از بین می‌بردند. از شقاوت و قساوت آشور نصیر پال مینویسند که حتی به اطفال اسرا هم اعم از پسر و دختر رحم ننموده و آنها را زنده زنده در آتش می‌انداخت. «تیگلات پیلسر اول» تنها به خراب کردن و سوزاندن شهرها و معابد اکتفا ننموده و دوست داشت سر اسرا را در حالیکه اسلحه به دست دارند ببرد و از سرهای بریده آنان تلی بسازد. «توکولتی نینورتای دوم» طبق کتیبه‌هایی که از او برجای مانده مغلوبین را زنده زنده پوست می‌کند و پوستشان را پر از کاه می‌کند و بر دیوار شهر می‌آویخت یا آنها را زنده زنده لای دیوار می‌گذاشت. «اسارها دون» آشوری‌های یاغی را بدست خودش گوش و بینی می‌برید. آشور نصیر پال شرح یکی از فتوحات خود را در سال ۸۸۴ ق.م اینطور نوشته است :

« به شهر حمله آوردم و به یک ضربه شست متهورانه آن را تسخیر نمودم. شصت هزار نفر از جنگیان دشمن را از دم تیغ گذراندم و پوستشان را به دیوار شهر آویختم. از «کنیا» به سوی «تلا» روان شدم به جنگ پرداختم و خون‌ها ریختم و به شهر یورش بردم و آن را بگشادم و سه هزار سرباز را از دم تیغ گذراندم. بسیاری را در آتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفتم و پاره‌ای را دست و انگشت بریدم و دیگران را گوش و بینی. بسیاری را از دیده محروم ساختم. از زندگان و از سرها پشته‌ها ساختم. سرها را به تاک‌های بیرون شهر آویختم. جوانان و دختران را در آتش انداختم. »^۱

در کتیبه سناخریب ، پادشاه آشور (۶۸۹ ق.م) چنین نوشته شده است :

« وقتی که شهر بابل را تصرف کردم ، تمام مردم شهر را به اسارت بردم. خانه‌هایشان را چنان ویران کردم که به صورت تلی از خاک درآمد. همه شهر را چنان آتش زدم که روزهای

^۱ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج اول ، ص ۴۲۵

بسیار، دود از آن به آسمان می رفت. نهر فرات را به روی شهر جاری کردم تا آب حتی ویرانه‌ها را نیز با خود ببرد.^۱

در کتیبه آشور بانیپال (۶۴۵ ق.م) پس از تصرف شوش آمده است :

« من شوش ، شهر بزرگ مقدس را به خواست آشور و ایشтар فتح کردم . من زیگورات شوش را که با آجرهایی از سنگ لاجورد لعاب شده بود شکستم. معابد ایلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهه هایشان را به باد یغما دادم. سپاهیان من وارد بیشه های مقدس اش شدند که هیچ بیگانه ای از کنارش نگذشته بود. آن را دیدند و به آتش کشیدند. من به فاصله یک ماه و بیست و پنج روز راه ، سرزمین شوش را به یک ویرانه و صحرای لم یزرع تبدیل کردم. ندای انسانی و فریادهای شادی بدست من از آنجا رخت بربست. خاک آنجا را به توبره کشیدم و به ماران و عقرب ها اجازه دادم آنجا را اشغال کنند . »^۲

اصلا کشتار و تخریب و سوزاندن و ویران کردن در شمار افتخارات این شاهان به شمار می رفت. به روزگارانی که فرمانروایان مهاجم آشور با افتخار از کشتار مردم و تخریب نیایشگاه ها ، و سوزاندن جوانان کتیبه می نگاشتند همتای ایرانی آنان فرمان آزادی اسیران ، بازسازی نیایشگاه ها ، احترام به ادیان و خدایان مردم را صادر می کرد. به روزگارانی که هر سپاه مهاجم در اندیشه تحمیل دین و خدای خود به مردمان مغلوب بود کوروش کبیر فرمان داد که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و کسی آنان را نیازارد. کوروش کبیر هرگز شهرها را غارت و ویران نمی کرد. معابد را ویران نمیساخت . بلکه نسبت به خدایان ملل مغلوب با دیده احترام می نگریست . به این ترتیب بود که امپراتوری هخامنشی توسعه ای پیدا کرد که قبل از آن در شرق سابقه نداشت.

کمبوجیه در بابل

کمبوجیه بزرگترین فرزند کوروش بود. همانگونه که پیشتر گفته شد در ۱۲ اکتبر سال ۵۳۹ ق.م شهر بابل به تصرف پارسیان درآمد و چند روز بعد کوروش به همراه کمبوجیه که احتمالا مقام سرداری سپاه را داشت وارد بابل شد. حکومت بابل ابتدا به گوبارو ، سردار سابق نبونید و فاتح بابل تفویض شد اما مدت کوتاهی بعد گوبارو درگذشت و در ۵۳۸ ق.م طی جشن سال نوی بابلی کمبوجیه در بابل دست مردوک را گرفت و به عنوان نایب السلطنه به کار پرداخت

^۱ - رضا مرادی غیاث آبادی : منشور کوروش ، ص ۱۱

^۲ - رضا مرادی غیاث آبادی : همان ، ص ۱۲

و مرکز کار خود را با اعضای ستادش که نیمی از آن‌ها بومی بودند در سپیار قرار داد.^۱ در ستون سوم سالنامه نبونید آمده است :

« کمبوجیه دوم ، پسر کوروش دوم و کاساندانه طی مراسم رسمی به مقام نایب السلطنه بابل منصوب شد و این نیابت سلطنت فقط یکسال طول کشید. »^۲
هشت سند از این دوره اینگونه تاریخگذاری شده اند :

« سال اول کمبوجیه ، پسر کوروش ، شاه کشورها » یا « سال اول کمبوجیه ، شاه بابل که کوروش پدر او شاه کشورهاست. » تمام این اسناد متعلق به فاصله زمانی ماه دوم تا نهم سال ۵۳۸ ق.م است. بیست سند دیگر از این دوره اینگونه تاریخگذاری شده اند :

« سال اول کمبوجیه ، شاه بابل »^۳ بی آنکه ذکری از کوروش رفته باشد. تمامی این اسناد یا دست کم بیشتر آن‌ها به زمانی برمیگردند که هنوز کمبوجیه شاه بزرگ هخامنشی نبوده و در نتیجه عنوان « شاه بابل ، شاه کشورها » برای او به کار نرفته است. آخرین سندی که به پادشاهی کمبوجیه در بابل اشاره میکند متعلق به روز بیستم ماه (Tebet) (ژانویه) سال ۵۳۷ ق.م است.^۴ بنابراین کمبوجیه حدود یک سال در بابل سلطنت کرده و سپس کوروش به دلایل نامعلومی او را بر کنار ساخته است.

به نظر میرسد که پس از فتح بین‌النهرین توسط پارس‌ها و مدت کوتاهی پادشاهی در بابل ، کمبوجیه بیشتر وقت خود را در بابل و سپیار میگذرانده است و در این مدت کمبوجیه به تدریج با شرایط تازه خو گرفته و حتی سرمایه خود را از طریق کارگزارانش به جریان انداخته است. در متنی از سال ۵۳۵ ق.م میخوانیم که کاتب شاهزاده کمبوجیه ، یک و یک سوم مینای نقره از اموال شاهزاده کمبوجیه را در ازای دریافت یک خانه به عنوان وثیقه وام داده است.^۵ در سندی مربوط به سال ۵۳۵ ق.م یکی از ماموران کمبوجیه مبلغ یک مینا و بیست شِکل نقره را که متعلق به ولیعهد کمبوجیه بوده به مردی داده که از خانه‌ای در بابل مراقبت کند. همچنین سندی در بابل به سال ۵۳۱ ق.م اشاره به برده‌ای میکند که متعلق به کمبوجیه بوده است.^۶

^۱ - جورج رو : سرگذشت عراق باستان، ص ۴۴۷

^۲ - ماریا بروسئوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۶۳

^۳ - محمدآ.داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشی ف ص ۸۸

^۴ - محمدآ.داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشی ، ص ۸۸

^۵ - محمدآ.داندامایوف : همان ، ص ۱۰۳

وقتی کوروش کبیر عازم آخرین نبرد خود با ماساژت ها بود ، کمبوجیه در بابل بود و وقتی در تابستان سال ۵۳۰ ق.م خبر درگذشت کوروش به بابل رسید کمبوجیه عنوان « شاه سرزمین ها » را که از عنوان « شاه بابل » مهمتر بود برای خود انتخاب نمود و رسماً جانشین کوروش شد. یک سند بابلی که مربوط به فروش یک الاغ است به قیمت پنجاه شِکِل در بابل ، قدیمی ترین سندی است که به سلطنت کمبوجیه دوم اشاره میکند. لقب وی « شاه بابل ، شاه سرزمین ها » ذکر شده و تاریخ آن دوازدهمین روز از ماه (ululu) یعنی سی و یکم اوت ۵۳۰ ق.م را نشان میدهد.^۱

از آنجا که معمولاً در کشورهای بزرگ بعد از مرگ حکام بزرگ همواره شورش هایی رخ میدهد در این دوره نیز شورش هایی به وقوع پیوست. کلمان هوار معتقد است بعد از اینکه کمبوجیه به پادشاهی رسید چهار سال درگیر خواباندن شورش های داخلی بود.^۲ استاد زرین کوب در این باره گفته است :

«شاه جوان مجبور شد چند سال اول سلطنت خود را صرف فرونشاندن اغتشاش هایی کند که در چنان احوالی بعد از مرگ هر پادشاه مقتدر روی دادنش طبیعی بوده است.»^۳

به هرصورت پس از فرونشاندن شورش های داخلی ، کمبوجیه به فتح مصر چشم دوخته بود. وجود بردیا برادر کوچکترش که در زمان حیات کوروش فرمانروای ایالات شرقی شده بود مانعی در اجرای این امر بود چرا که بردیا در میان مردم محبوبیت بیشتری داشت و بیم آن می رفت که از غیبت شاه سود جوید و به کمک سپاهیان خود بر تخت سلطنت دست یابد، بنابراین به فرمان کمبوجیه او را به صورت پنهانی به قتل رساندند و سپس کمبوجیه عازم فتح مصر شد.^۴ در ارتش کمبوجیه بابلی ها هم حضور داشتند و او را در فتح مصر یاری دادند. او سه سال در مصر اقامت کرد و در این مدت دو مرتبه به حبشه و لیبی لشکر کشید و گرچه لیبی را هم تسخیر نمود اما سپاهیان وی در صحرای سوزان حبشه گرفتار شدند و از پای درآمدند و خود به پایتخت مصر مراجعت کرد. کمبوجیه به پیروی از سیاست های پدرش مصریان را در اجرای آداب مذهبی و امور خصوصی خود آزاد گذاشت. در شهر سائیس به معبد (Neith) رفته و او را مورد پرستش قرار داد چنانکه در بابل نیز وقتی به دستور کوروش عنوان پادشاه بابل گرفت به معبد اساگیل رفت و دست مردوک خدای بابل را گرفت و خود

۱- ماریا بروسیوس : شاهنشاهی هخامنشی، ص ۷۲

۲- کلمان هوار : ایران و تمدن ایرانی ، ص ۵۱

۳- عبدالحسین زرین کوب : تاریخ مردم ایران ، ج اول ، ص ۱۳۲

۴- کلمان هوار : پیشین، ص ۵۱

را متبرک ساخت. مصریان مانند مردم دیگر کشورهای تابعه در مناصب اداری - دولتی که بعضاً به صورت موروثی در یک خاندان حفظ میشد ابقاء شدند. از اسناد اداری و دیوانی سال اول سلطنت کمبوجیه در مصر اینگونه برمی آید که اقتصاد در این کشور کمترین آسیبی ندیده است. او پس از فتح مصر دستوری صادر کرده که جلوی غارت شهر سائیس و حوزه آن را می گرفته و همچنین دستور داد خسارت وارد به معابد را جبران کنند.^۱ جزئیات این حوادث را از یک کتیبه که بر یک مجسمه نقر شده است میدانیم. متن کتیبه در سال چهارم پادشاهی داریوش اول تاریخ گذاری شده و پس از تواریخ هرودوت مهمترین سند حوادث شش سال اول فرمانروایی هخامنشیان در مصر شمرده می شود. او خدایان مصر را گرامی داشت و معابد را بازسازی کرد^۲، اما او با اقدامات اقتصادی به مقابله با کاهنان مصر پرداخت. فرعون مصر، آماسیس به معابد مصر امتیازات فراوانی اعطا کرده بود. کمبوجیه این امتیازات را کم کرد. پاپیروسی از کتابخانه ملی پاریس بخشی از محتوای خشمگین تصمیم های شاه را حفظ کرده است. او در وهله اول فقط سه معبد را به نام مستثنی کرده است و برای بقیه معابد چنین دستور داده است:

«از چارپایان کوچکی که وقف معابد خدایان بوده است بعد از این فقط نیمی داده شود»^۳.
در مورد پرندگان اهدایی دستور داد:

«دیگر به آنها ندهید. کاهنان باید خودشان غاز پرورش دهند و آن ها را به خدایانشان تقدیم کنند.»^۴

سپس این سند به مقدار زیادی غله، نان، هیزم، کتان، بخور و پاپیروس و غیره اشاره می کند که شاهنشاه معابد را از آن ها محروم کرده است. بنابراین کمبوجیه کینه کاهنان را نسبت به خود برانگیخت، به مراتب بیشتر از آن چیزی که نبونید پیش تر در بابل کرده بود. کاهنان آکنده از نفرت مصری، کمبوجیه را به مردم یک هیولای واقعی معرفی کردند که بی شرمانه همه مقدسات را نادیده گرفته، به گورها بی حرمتی کرده، مومیایی فرعون مصر، آماسیس را تکه تکه کرده و سپس سوزانده و حتی گاو مقدس مصریان، آپیس را کشته است. حتی هرودوت و بوسیله او تا حد زیادی مغرب زمین هم تحت تاثیر این تبلیغ منفی قرار گرفت.

^۱ - محمد آ. داندما یوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۱۱۱

^۲ - ماریا بروسیوس: شاهنشاهی هخامنشی، ص ۷۶

^۳ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۱۳۰

^۴ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۱۳۰

کمبوجیه پیش از بازگشت از مصر اخباری دریافت کرد مبنی بر اینکه تخت او در ایران توسط بردیا غصب شده است. رهبر این شورش مغی بود که شباهت زیادی به بردیا داشت و آوازه در انداخت که همان بردیا برادر کمبوجیه است.^۱ کمبوجیه بی درنگ یکی از سرداران خود به نام آریاندس را به سمت ساتراپی مصر منصوب کرد^۲ و در ۵۲۲ ق.م رهسپار ایران شد ولی در راه بازگشت درگذشت. هرودوت می گوید :

« وقتی کمبوجیه در مصر بود یک مغ که شباهت زیادی به بردیا برادر کمبوجیه داشت خود را شاه خواند. پس از اینکه خبر این شورش به کمبوجیه رسید فهمید که برادرش را بیهوده کشته است و پس اشک و زاری بر این رویداد اندوهناک بیدرنگ بر اسب خود پرید تا هرچه زودتر به شوش برسد و کار مغ را بسازد اما هنگام پریدن بر زین ، دسته غلاف شمشیر دودمی که بر کمر داشت کنده شد و شمشیر برهنه رانش را زخمی کرد. »^۳

او در سالهای اندک سلطنت خود مرزهای امپراتوری را به داخل خاک افریقا کشانید اما پسری از خود به عنوان جانشین باقی نگذاشت. سلطنت کمبوجیه کمتر از هشت سال به طول انجامید اما تسخیر مصر یکی از کارهای برجسته او بود.

داریوش اول در بین النهرین

پس از درگذشت کمبوجیه ، یکی از سرداران او به نام داریوش برای غلبه بر بردیای دروغین به ایران بازگشت. هرودوت میگوید مغی با همان نام بردیا در غیاب کمبوجیه بر تخت پادشاهی می نشیند که بسیار شبیه پسر کوروش بوده است.^۴

داریوش در کتیبه بیستون بندهای ۱۰ و ۱۱ میگوید :

«کمبوجیه نام، پسر کوروش، از تخمه ما ، او اینجا شاه بود. همان کمبوجیه را برادری بود بردی نام. از یک مادر و از یک پدر با کمبوجیه. پس از آن کمبوجیه بردی را بکشت . به مردم معلوم نشد که بردی کشته شده است. پس از آن کمبوجیه رهسپار مصر شد. وقتی که کمبوجیه رهسپار مصر شد مردم نافرمان شدند پس از آن دروغ در کشور بسیار شد. هم در پارس ، هم در ماد و هم در سایر کشورها. پس از آن مردی مغ بود که گنومات نام داشت. او برخاست. او به مردم چنان دروغ گفت که من بردی پسر کوروش و برادر کمبوجیه هستم. پس از آن همه از کمبوجیه برگشته به سوی او شدند. هم در پارس ، هم در ماد و هم در سایر

۱ - کلمان هوار : ایران و تمدن ایرانی ، ص ۵۴

۲ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۱۶۲

۳ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۳۸۳

۴ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۱، ص ۳۸۱

کشورها. شاهی را او برای خود گرفت. ۹ روز از ماه گرم پَدَ (تیرماه) گذشته بود. آنگاه شاهی را او برای خود گرفت. پس از آن کمبوجیه به دست خود مرد. ^۱

گنومات مغ اوایل بهار ۵۲۲ ق.م خود را بردیا، شاه ایران خواند و مدت کوتاهی بعد خبر آن به بابل رسید. در دو قرارداد بابلی، در یکی بردیا با عنوان « شاه سرزمین ها » و در دیگری با عنوان « شاه بابل، شاه سرزمین ها » یاد شده است. این حاکی از این است که از اوایل آوریل ۵۲۲ ق.م (فروردین ماه) بردیای دروغین به عنوان شاه بابل پذیرفته شده بوده است. طبق کتیبه بیستون داریوش در بند ۱۱ میگوید گنومات مغ در نهم تیرماه خود را رسماً شاه بابل خوانده است، پس شورش بردیا میتوانسته در بهار ۵۲۲ ق.م اتفاق افتاده باشد. دامنه این شورش ممکن است در همان اوایل بهار به بابل نیز کشیده شده باشد. اسناد بابلی مربوط به تایید زمان بردیای دروغین به شرح زیرند:

سند اول:

« یازده نیم مینا نقره سفید با آلیاژ یک هشتم، بدهی « نبو- بن - اپلی » با سفته برای سه مینا و ده شکل نقره به سر رسید ماه تبتو و با سفته برای سه و نیم مینای نقره به سر رسید ماه ادارو، « مردوک - شوم - اوسور » پسر اپلیه از خانواده « بل - اترو » طلب دارد از « ایتی - مردوک - بلتو » پسر « نبو - ایه - ایدین » از خانواده اگیبی. از اولین روز ماه ایارو، به نقره فوق الذکر ۱۱/۵ مینا، یک شکل در هر مینا در ماه اضافه شود (به عنوان بهره) دو سفته قبلی برای چهارده مینا نقره را شامل نمیشود.

شاهدان: « ایتی - نبو - بلتو » پسر

کاتب: « نبو - شوم - ایدین » پسر

مکان و تاریخ: هومادشو، روز نوزدهم از ماه نیسانو (فروردین)، سال اول برزیه، شاه

سرزمین ها ^۲

سند دوم:

« نیم مینا نقره سفید متعلق به « نبو- شوم - اوسور » پسر « شپیک - زری » از خانواده « میسریه » بدهی « نبو - شوم - اوسور » پسر « موشزیب - مردوک » از خانواده « شومو - لیبشی » به هر مینا یک شکل نقره در ماه اضافه می شود (به عنوان بهره) از ماه اول سیمانو او بهره را خواهد پرداخت. همراه او بهره را خواهد پرداخت.

شاهدان: « ندین » پسر « بلتو » از خانواده « شومو - لیبشی »

^۱ - رلف نورمن شارپ: فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی، صص ۳۵ و ۳۶

^۲ - ماریا بروسوس: شاهنشاهی هخامنشی، ص ۹۵

کاتب : « نبو - ایه - ایدین » پسر

بابل ، ایارو (اردیبهشت) سال به تخت نشستن برزیه ، شاه بابل ، شاه سرزمین ها^۱
 بردیای دروغین برای جذب قلوب مردم اقداماتی کرد از جمله اینکه تا سه سال مردم را از پرداخت مالیات و خدمت سربازی معاف کرد. داریوش با همدستی شش تن از بزرگان پارس گنومات مغ را به قتل رسانید و بر تخت شاهی تکیه زد. او در بند ۱۳ کتیبه بیستون ماجرا را اینگونه شرح میدهد :

«هیچکس یارای گفتن چیزی درباره گنومات مغ نداشت تا من رسیدم. پس از آن من از اهورا مزدا مدد خواستم. اهورا مزدا به من یاری ارزانی فرمود. آنگاه من با چند مرد آن گنومات مغ و آنهایی را که برترین مردان دستیار او بودند کشتم. شاهی از او ستاندم. بخواست اهورا مزدا من شاه شدم. اهورا مزدا شاهی را به من عطا فرمود.»^۲

داریوش در کتیبه بیستون خود را اینگونه معرفی میکند : (ستون ۱ بند ۲)
 «داریوش شاه گوید : پدر من ویشتاسپ ، پدر ویشتاسپ آرشام ، پدر آرشام ، آریارمنه ، پدر آریارمنه چیش پیش ، پدر چیش پیش هخامنش بود .»^۳

داریوش اول در بدو سلطنت با مشکلات عدیده ای رو به رو بود. غیبت طولانی کمبوجیه از ایران که حدود چهارسال طول کشید ، اخباری که در غیاب او منتشر می شد ، به تخت نشستن بردیای دروغین و کارهایی که او در آن مدت برای جلب رضایت مردم کرد ، از نفوذ مرکز در ممالکی که تازه جزء ایران شده بودند کاست. حس استقلال طلبی و تجزیه را تحریک نمود و هرکدام از ممالک تابعه در صدد برآمد از ایران جدا شده و مستقل گردد. بنابراین هریک از آنها خود را یکی از دودمان شاهان سابق خوانده ، دعوی سلطنت کرد. در این باره خود داریوش در ستون ۴ بند ۲ کتیبه بیستون می گوید :

« یک سال پس از آنکه شاه شدم نوزده جنگ کردم. بخواست اهورا مزدا من آنها را زدم و نه شاه را گرفتم.»^۴ و بعد یکی یکی آن ها را نام می برد. این شورش ها به شدت وحدت کشور را تهدید میکرد. بلافاصله پس از به قدرت رسیدن داریوش ایلامی ها سر به شورش برداشتند. ظاهراً قیام ایلامی ها چندان گسترده نبوده زیرا داریوش به سادگی آن را سرکوب کرده است ولی قیام بین النهرین در مرکز امپراتوری به مراتب گسترده تر بود.

۱ - ماریا بروسویس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۹۵

۲ - رلف نورمن شارپ : فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ، ص ۳۸

۳ - رلف نورمن شارپ : همان ، ص ۳۲

۴ - رلف نورمن شارپ : فرمانهای شاهنشاهی هخامنشیان ، ص ۶۴

هرودوت در کتاب سوم خود میگوید :

«بابلی ها بلافاصله پس از کشته شدن اسمردیس (بردیای دروغین) علیه داریوش قیام کردند.»^۱

بر مبنای متن پارسی باستان و ایلامی کتیبه بیستون « نیدینتوبل » نامی خود را پسر آخرین شاه بابل نبونید خوانده و به نام نبوکد نصر سوم به تخت نشسته است. (nidinto-Bel). این در حالی بود که تنها هفده سال از سرنگونی نبونید می گذشت. نقش نیدینتوبل در نگاره بیستون به مردی مسن می ماند. بنابر یک سند بابلی از سپار ، نیدینتوبل در سوم اکتبر سال ۵۲۲ ق.م در بابل شاه بوده است. دیگر اسناد نیدینتوبل از شهرهای بابل و بوریسیا و با عنوان « شاه بابل ، شاه کشورها » ست .^۲ داریوش شخصا عازم سرکوب قیام بابل شد. نبرد اول در کرانه های دجله رخ داد. در متن پارسی باستان کتیبه بیستون آمده است :

« ... مردی بابلی ، « نَدیت بَئیرَ » نام پسر « ائینَ بَئیرَ » او در بابل برخاست. چنین مردم را بفرفیت که من « نبوکد رَجَر » (یعنی نبوکدنصر) پسر « نبونَ ئیتَ » (نبونید) هستم. پس از آن همه مردم بابل به طرف او گرویدند. بابل نا فرمان شد. او شاهی را در بابل گرفت. »^۳

سپس در ادامه می گوید :

« پس از آن من رهسپار بابل شدم. به سوی آن « نَدیتَ بَئیرَ » که خود را « نبوکد رَجَر » میخواند سپاه « نَدیت بَئیرَ » دجله را دست داشت. آنجا ایستاد. دجله به جهت آن ها قابل کشتیرانی بود. پس از آن من سپاه را بر مشک ها قرار دادم. پاره ای بر شتر سوار کردم. برای عده ای اسب تهیه کردم. اهورا مزدا به من یاری ارزانی فرمود. به خواست اهورا مزدا دجله را گذشتیم. آنجا سپاه « نَدیت بَئیرَ » را بسیار زدم و آنگاه جنگ کردیم. »^۴

یعنی به عبارت دیگر ، داریوش سواره نظام را به کمک زورق های چرمی از دجله گذرانده است و چند روز بعد در منطقه « زرنَه » در امتداد فرات به پیروزی دیگری دست یافته است. بخشی از سپاهیان بابل به آب افتاده و غرق شدند. ستون اول بند ۱۹ کتیبه بیستون می گوید :

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۴۲۷

^۲ - محمد.آ.دانداما یوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۱۵۶

^۳ - رلف نورمن شارپ : فرمانهای شاهان هخامنشی ، صص ۴۰ و ۴۱

^۴ - رلف نورمن شارپ : همان ، صص ۴۰ و ۴۱

«پس از آن من رهسپار بابل شدم. هنوز به بابل نرسیده بودم شهری «زازان» نام کنار فرات، آنجا این «ندیت بئیر» که خود را نبوکدرجر میخواند با سپاه علیه من به جنگ کردن آمد. پس از آن جنگ کردیم. اهورا مزدا به من یاری ارزانی فرمود. بخواست اهورا مزدا من سپاه «ندیت بئیر» را بسیار زدم. بقیه به آب انداخته شد. آب آنرا برداشت»^۱

در ستون دوم بند اول ادامه می دهد که :

«پس از آن «ندیت بئیر» با سواران کم گریخت. رهسپار بابل شد. پس از آن من رهسپار بابل شدم. به خواست اهورا مزدا هم بابل را گرفتم، هم آن «ندیت بئیر» را گرفتم. پس از آن من «ندیت بئیر» را در بابل کشتم. «و در بند دوم ادامه می دهد که :

«مادامی که من در بابل بودم این کشورها نسبت به من نافرمان شدند، پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تگوش، سکائیة.»^۲

بنابراین همزمان با اقامت داریوش در بابل به تدریج اخبار ناخوشایندی از پارس و ماد و ایلام و مرگیان و پارت و سرزمین سکاها در آسیای میانه و مصر به دست وی میرسید و نبردهای خونین متعددی برای بقاء سلطنت هخامنشیان در چهار گوشه امپراتوری رخ داد. قیام هایی که پس از قیام ایلام و بابل رخ داد به طور خلاصه عبارت بود از قیام «وهیزداته» در پارس که با نام «بردیه» پسر کوروش قیام کرد و مناطق وسیعی از جنوب و جنوب شرقی فلات ایران را تحت کنترل خود درآورد و توسط داریوش سرکوب شد قیام «فرورتیش» در ماد که علاوه بر ماد، مناطق آشور قدیم، ارمنیه، پارت و هیرکانی را تصرف کرد، قیام ساگارتی ها در غرب ماد، در نواحی منطبق بر آشور قدیم با مرکزیت اربل نیز متاثر از قیام فرورتیش بود. پس از آن قیام پارت و هیرکانی بود که ویشتاسپ پدر داریوش شهربان آنجا بود. بعد قیام ارمنستان رخ داد که سرکوب آن حدود هفت ماه به درازا کشید.^۳ همزمان با درگیری داریوش در ارمنستان و سایر کشورها، بابل برای دومین بار قیام کرد. رهبری قیام را این بار «آرخه» نامی بر عهده داشت که خود را نبوکدنصر چهارم پسر نبونید میخواند. وی در روایت پارسی باستان و ایلامی کتیبه بیستون ارمنی و در روایت بابلی آن اورارتویی خوانده شده است.

داریوش در ستون سوم، بند ۱۴ کتیبه بیستون در رابطه با قیام دوم بابل می گوید :

^۱ - رلف نورمن شارپ : فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی، ص ۴۲

^۲ - رلف نورمن شارپ : همان، ص ۴۳

^۳ - محمدآ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۱۶۲

« چون در پارس و ماد بودم ، باز دومین بار بابلیان نسبت به من نافرمان شدند. مردی « آرَخ » نام ارمنی پسر « هَلَدیت » ، او در بابل برخاست. سرزمینی « دوبال » نام ، او در آنجا به مردم دروغ گفت که من بخت النصر پسر « نبونثیت » هستم. پس از آن بابلیان نسبت به من نافرمان شدند و به سوی « آرَخ » رهسپار شدند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد. » سپس در بند ۱۵ میگوید :

« پس از آن من سپاهی به بابل فرستادم. « ویدفرنا » نام پارسی ، بنده من ، او را سردار آنان کردم. چنین به آنها گفتم : فراروید ، آن سپاه بابلی را که نمیخواهد خود را از آن من بخواند بزنید. پس از آن « ویدافرنا » با سپاهی رهسپار بابل شد. اهور امزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورا مزدا « ویدافرنا » بابلیان را بزد و بسته آورد. آنگاه آن آرَخ را که به دروغ خود را بخت النصر میخواند و مردانی را که یاران برجسته او بودند گرفت. فرمان دادم این آرَخ و مردانی را که یاران برجسته او بودند در بابل به دار آویخته شدند. ^۱ »

همانگونه که دیده میشود در متن پارسی باستان کتیبه آمده است که او از منطقه دوبال (دوبله) برخاست. در متن ایلامی افزوده شده است که دوبله در بابل بوده است اما در روایت بابلی به جای اشاره به دوبله میگوید « آرَخ » در شهر « اور » در بابل برخاست. ^۲ به هر صورت اسناد بابلی را از ۲۳ اوت ۵۲۱ ق.م با نام نبوکد نصر چهارم تاریخگذاری کرده اند. از اسناد بدست آمده از بابل ، سیپار و یورسیپا در شمال و اوروک در جنوب برمی آید که وی همه سرزمین بابل را تحت کنترل خود در آورده بوده است. (حدود سه ماه)^۳ اعلل اصلی شورش های بابل را میتوان حس استقلال طلبی، مالیاتهای سنگین و فشار های اقتصادی ناشی از سیاست مالیاتی داریوش دانست که در فصل پنجم به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در مورد قیام ساگارتی در غرب ماد در نواحی منطبق بر آشور قدیم به مرکزیت اربل که متأثر از قیام فرورتیش در ماد بود ، داریوش در ستون دوم سطور ۷۸-۹۲ کتیبه بیستون میگوید :

« مردی « چیره تخمه » نام ، ساگارتی او نسبت به من نافرمان شد. چنین به مردم گفت : من از ساگارتیه شاه هستم از تخمه هووخستره پس از آن من سپاه پارسی و مادی را فرستادم. من یک مادی به نام « تَخْمَسَپَده » ، بنده من ، او را سردار آنان کردم. چنین به

^۱ - رلف نورمن شارپ : فرمانهای شاهان هخامنشی ، صص ۶۲ و ۶۳

^۲ - محمد آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۱۶۴

ایشان گفتم: فراروید. سپاه نافرمان را که نمیخواهد خود را از آن من بخواند بزنید. پس از آن «تَخْمَسَپَدَه» با سپاه رهسپار شد. با «چیشره تخمه» جنگ کرد. اهورا مزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورا مزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بزد و چیشره تخمه را گرفت و به سوی من آورد. پس از آن من هم بینی و هم گوش او را بریدم و یک چشم او را کردم. دست بسته در کاخ من نگاه داشته شد. همه مردم او را دیدند. پس از آن او را در اربل دار زدم.^۱

متن داریوش ذکری از طغیان یهودیان به میان نیاورده است اما بنا به نظر برخی پژوهشگران کلام زکریا، حَجّی، توصیف اوضاع سیاسی آغاز سلطنت داریوش و حاوی نشانه هایی از قیام علیه پارسیان و تشکیل دولت مستقل است. این پژوهشگران معتقدند حَجّی، زکریا و زروبابل فرماندار جودیه در دو قیام بابل به رهبری «نیدنیتوبل» و «اَرَخ» دست داشتند. پارسیان بعداً «زروبابل» را برکنار کردند. دانداماویف از قول اومستد میگوید زروبابل باید به عنوان شورشی اعدام شده باشد زیرا نام او را در منابع تاریخی ۵۱۹ ق.م به بعد نمی بینیم.^۲

آتش اغتشاشات که به مدت چندین ماه تقریباً در همه بخش های پهناور شاهنشاهی داریوش برافروخته شد به منزله اعلام خطری بود که به شاه جوان هشدار می داد که باید دولتی بر روی مبنای مستحکم تری بنا کند. تمایلات آزادپخواهانه ملل مختلف که در طی حوادث اخیر تجلی کرده بود به نظر می رسید ثابت کرده باشد که فقط قوم پارس میتواند مورد اعتماد کامل پادشاه قرار گیرد. بنابراین سیاستی عاقلانه از سوی داریوش اعمال شد و آن این بود که هر ملت، زبان، خصایص، مؤسسات، مذهب و هنر خود را حفظ کند، مصالح مملکتی را که خود در آن سهیم است در نظر گیرد ولی به هر حال فردی پارسی که نماینده شاه بزرگ است باید بر آن ها حکومت کند بنابراین همه شاهنشاهی به بیست ایالت تقسیم شد به نام ساتراپی که در رأس هر کدام یک شهریان قرار گرفت. این صاحب منصبان عالی رتبه که عموماً از میان افراد خانواده های بزرگ پارسی و حتی از میان خویشاوندان شاه انتخاب می شدند مستقیماً امور را زیر نظر شاه اداره میکردند. داریوش نزد هر شهریان فرماندهی برای کل قوای مقیم در آن ایالت نصب کرد که او نیز مستقیماً زیر نظر شاه قرار داشت و به موازات این دو منصب دیگری هم ایجاد کرد. آن عامل عالیمرتبه تحصیل مالیات بود.

^۱ - رلف نورمن شارپ: فرمانهای شاهان هخامنشی، صص ۵۲ و ۵۳

^۲ - محمد. آ. دانداماویف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۱۶۹

طبق فرمان‌های شاهی همه ایالات، هریک مطابق ثروت خود می‌بایست سالیانه مبلغی معین را به خزانه سلطنتی بپردازند. علاوه بر این پرداخت‌ها که بیشتر با فلزات گرانبها صورت می‌گرفت هدایای دیگری هم تقدیم می‌شد. داریوش نرخ مالیات‌ها که پیش از او به خواست ساتراپ‌ها و حاکمان محلی بستگی داشت به دقت مشخص کرد و برای نظم دادن بیشتر به وضع مالیه عمومی اوزان و مقادیر را در سراسر قلمرو حکومت خود یکنواخت ساخت.^۱ در زمان داریوش فقط بابل به تنهایی یک هزار تالان نقره مالیات می‌داد در حالیکه ثروتمندترین ساتراپی‌های ایران یعنی ماد میزان مالیاتی که می‌پرداخت فقط ۴۵۰ تالان بود.^۲ داریوش برای وصول مالیات‌ها و همچنین برای تحکیم روابط اقتصادی بین نواحی مختلف امپراتوری سیستم پولی واحدی به وجود آورد که ظاهراً از لیدی اقتباس کرده بود. پایه این سیستم سکه طلا یا «دریک» بود که از طلای خالص بود و سکه نقره هم «شِکِل» نام داشت. ضرب سکه‌های طلا جزء اختیارات شاه بود ولی فرمانروایان ایالات و پادشاهان کوچک محلی که استقلال داخلی داشتند می‌توانستند سکه نقره ضرب کنند. با آنکه کوروش متوجه لزوم ضرب سکه بود فرصت این کار را نیافت و جانشین او کمبوجیه نیز در دوران کوتاه پادشاهی خود گرفتار شورش‌ها و لشکر کشی‌ها بود و فرصت پرداختن به امور داخلی را نیافت اما داریوش اول پس از برقراری نظم در امپراتوری به تشکیلات امور داخلی و تقسیمات مملکتی پرداخت. از جمله اقدامات دیگر داریوش ایجاد شبکه راه‌ها و جاده‌هایی بود که بخش‌های مختلف امپراتوری را به هم مرتبط می‌ساخت. از جمله جاده‌های مهم که در امور نظامی و سیاسی و اقتصادی اهمیت ویژه‌ای داشت یکی جاده شاهی بود که شوش را از طریق بین‌النهرین به سارد و افسوس در کنار دریای مدیترانه متصل می‌ساخت و دیگری بابل را به هند ارتباط می‌داد.^۳ در بین راه، چاپارخانه‌ها و آب‌انبارها و کاروانسراهایی ساخته شد تا نیازهای سپاهیان، قاصدان دولتی و بازرگانان برآورده شود. همچنین در راستای ایجاد یک سازمان اداری منظم نیاز به دبیرانی بود که این دبیران اغلب آرامی‌ها بودند و چون آرامی‌ها زبان فراگیری در شرق دریای مدیترانه داشتند، زبان آرامی زبان اداری و دیوانی هخامنشیان شد. داریوش همچنین به اجرای عملیات ساختمانی وسیعی دست زد از جمله ساختن تخت جمشید، صدور فرمان حفر کانال سوئز و بازسازی معبد «اَن» در اوروک و کتیبه سه زبانه بیستون داریوش در راستای اصلاحاتی که انجام داد خودش به شهرهای بزرگ مثل شوش و

۱- آملی کورت: هخامنشیان، ص ۱۳۵

۲- میخائیل دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۰۴

۳- آملی کورت: پیشین، ص ۱۳۴

بابل سفر میکرد تا خود بر روند پیشرفت امور نظارت کند. او همچنین وقت و انرژی زیادی صرف توسعه نظامی میکرد. پیش از او اکثر سربازان شاهنشاهی هخامنشی از بومیان بودند که از ایالت امپراتوری مانند بابل، آشور و ایلام و دیگر بخش هایی خاور نزدیک به خدمت گرفته میشوند. داریوش سنتی را بنیان گذاشت که بعد از او نیز ادامه یافت. او برای تکمیل سپاه خویش مزدوران خارجی را هم به خدمت گرفت.^۱ در واقع تا پیش از داریوش تشکیلات و ترتیبات همان بود که آشوری ها ایجاد کرده بودند. ترتیبات و تشکیلات آشوری در دنیای بین النهرین آن روزگار رایج بود تا زمان داریوش که اصلاحات عمده ای صورت گرفت. داریوش همچنین در بابل مقرر کرد تا فدیة روزانه مردوک خدای بابلیان که کوروش میزان آن را به شدت بالا برده بود همچنان به او برسد.^۲ او در نوروز هر سال به معبد بابل می رفت و دست مردوک را میگرفت.^۳ داریوش مللی را که سر به فرمان ار می نهادند مورد احترام قرار می داد و آن ها را در کلیه آداب و رسوم خود آزاد می گذاشت. ملل مغلوب مانند بابلیان قوانین خاص خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کردند. در زمان داریوش و پس از انجام اصلاحات، بابل که تجدید سازمان یافته بود از فساد و رشوه تصفیه شد و مالیات های سنگین بر آن تحمیل گردید و شدیداً زیر نظر شاه قرار گرفت و بعد از شورش های نخستین در بقیة دوران سلطنت داریوش ساکت و آرام بود.^۴ در فصل بعد اوضاع بین النهرین را در دوران هخامنشیان بیشتر مورد بررسی قرار می دهیم.

خشایارشا در بین النهرین

پس از مرگ داریوش، پسر او خشایارشا جانشین وی شد. میان آخرین سند تجاری که در دست است و نام داریوش اول را دارد و نخستین سندی که با پادشاهی خشایارشا تاریخگذاری شده (دسامبر ۴۸۶ ق.م) کمتر از یک ماه فاصله است.^۵ خشایارشا در زمان پدرش به ولیعهدی برگزیده شده بود و حدود دوازده سال نیابت سلطنت بابل را داشت و سالها ساتراپی بابل را اداره کرده بود.^۶ یکی از نخستین اندیشه های وی فرو نشاندن شورش مصر بود که در زمان پدرش آغاز شده بود. خشایارشا پس از سرکوب قیام مصر تدارک لشکرکشی به یونان را آغاز

۱ - دان ناردو: بین النهرین باستان، ص ۹۷

۲ - والتر هینتس: داریوش و ایرانیان، ص ۳۶۶

۳ - فرهنگ مهر: دیدی نو از دینی کهن (فلسفه زرتشت)، تهران، جامی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۷

۴ - جورج رو: سرگذشت عراق باستان، ص ۴۴۸

۵ - آلبرت او مستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۲۹

۶ - رومن گیر شمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۱۳

کرد اما در این زمان بابل قیام کرد. انگیزه قیام، مانند قیام مصر، مالیات‌های سنگین و نیز هزینه بسیار بالای پادگان‌های نظامی پارسی مستقر در بابل بود و البته حس استقلال طلبی را نیز نباید نادیده گرفت. رهبری این قیام را شخصی به نام «بل - شیمانی» (Bel-shimanni) به عهده داشت که بنابر اسنادی که از دوره او بدست آمده علاوه بر بابل، بوریسیا و دلبت (Delbat) را نیز به کنترل خود درآورده بود است.^۱ در برخی مدارک بابلی به تاریخ ماه اوت (آگوست) سال ۴۸۲ ق.م از «بل شیمانی» به عنوان شاه بابل نام برده شده است که یا عنوان «شاه بابل» را دارد یا «شاه بابل، شاه سرزمین‌ها» و به نظر میرسد او فقط مدت کوتاهی در قدرت بوده ولی تلاش وی در جلوس به تخت سلطنت، خشایارشا را وادار کرده که قبل از لشکر کشی به یونان اقدام فوری به عمل آورد. سند بابلی زیر یکی از این اسناد است:

«موراشوی کاتب اینچنین گفت: در روز اول ماه «اولولو» (شهریور) سال به سلطنت رسیدن [بل شمانی، شاه بابل پیش از نبو-اپلو - ایدینا] مدیر اصلی «ا - ایمی - انو» و «نیدینتو...» ساکن معبد «ا - ایمی - انو» به «نبو - اهو - ایتنو»ی کاتب: چرا دیگر وظیفه کاتب را انجام نمی‌دهی؟

«نبو - اهو - ایتنو» چنین گفت: کار تمام شده است. من دیگر کار کتابت را قبول نمیکنم.

پس «نبو - اهو - ایتنو» و «موراشو» با هم صحبت کردند و از روز اول ماه «اولولو»، سال سلطنت رسیدن «بل شمانی»، پادشاه بابل، نوشتن درآمدها، تمام آن به موراشوی کاتب، پسر «بل - ایدینه» پسر خانواده «دیبی» محول شد و نوشتن صورت هزینه‌ها، همه آن به «نبو - اهو - ایتنو»ی کاتب پسر «اورش - کسیر» از خانواده «دیبی» محول شد. درآمد و هزینه از ماه ادارو و از سال نخست تا آخر ماه ابو «مرداد» آنچه متعلق به «نبو - اهو - ایتنو» بود... کار آنها... «نبو - بولسیو» و همکارانش....

«دیلبات»، روز اول از ماه اولولو (شهریور) سال به سلطنت رسیدن بلشمانی، شاه بابل^۲ خشایارشا در اقامتگاه تابستانی شاهان هخامنشی از قیام بابل آگاه شد. قیام مزبور به آسانی و ظرف مدت کوتاهی سرکوب شد اما به زودی شورش دیگری در بابل به رهبری شخصی به نام «شَمَش - اَریبه» (shamash - Eriba) درگرفت. اسنادی با همان عناوین به نام او

^۱ - جورج رو: سرگذشت عراق باستان، ص ۴۴۹ - همچنین محمدآ. داندامیوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۳۲

همچنین والتر هینتس: داریوش و ایرانیان، ص ۲۳۲ و ایلیا گرتیوچ: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۴۴۴

^۲ - ماریا بوریسیوس: شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۴۳

در بوریسیا به ماه سپتامبر و در بابل به ماه اکتبر تاریخگذاری شده اند.^۱ شورشیان ، کنترل بابل ، بوریسیا ، دلبت و چند شهر دیگر را بدست گرفتند. خشایارشا این بار سرکوبی شورش بابل را به «مگابیزوس» سپرد. محاصره بابل چندماه به درازا کشید تا آنکه سرانجام در مارس ۴۸۱ ق.م نیروهای پارسی موفق به ورود شهر شده و شورش را سرکوب کردند.^۲

بنا به عقیده برخی مورخان که به گفته های منابع یونانی استناد کرده اند خشایارشا در فرونشاندن این ظغیان خشونت بسیار نشان داد . بسیاری از مورخان یونانی به ویژه کتزیاس در داستانهایی که درباره خشایارشا نقل میکنند میگویند خشایارشا در بابل مرتکب بی حرمتی هایی شده است و حتی هروودوت میگوید به دستور خشایارشا مجسمه زرین مردوک را از معبد اساگیلا خارج کردند و کاهنی را که میخواست مانع این کار شود نیز به قتل رساندند.^۳ ممکن است این کار به این دلیل صورت گرفته باشد که پس از آن مدعی دیگری در بابل خود را شاه نخواند ، چرا که بر اساس سنت های باستانی بابل هرکس به عنوان شاه بابل در آنجا به قدرت می رسید می بایست در مراسم اولین روز سال ، دست مردوک را میگرفت و از این طریق به پادشاهی خود مشروعیت می بخشد از طرفی بابل علاوه بر اهمیت اقتصادی و سیاسی در بخش امور مذهبی و فرهنگی نیز نقش مهمی ایفا میکرد و مرکز اینگونه امور بود. معابد بابل از جمله معبد مردوک در خارج از محدوده کشور نیز مورد احترام بودند. بنابراین خشایارشا تصمیم گرفت برای همیشه اهمیت سیاسی بابل را از بین ببرد و برای همین منظور مجسمه مردوک را از معبد اساگیلا خارج کرده است. او با این کار ، قدرت و عظمت بابل را تا حد زیادی از بین برد و مرکزی را که ممکن بود عناصر ناراضی در آنجا اجتماع کنند متلاشی ساخت. با آنکه ممکن است که روایت هایی که حاکی از هتک حرمت معبد مردوک باشد بعدها بوسیله کاهنان بابلی عهد اسکندر جعل شده باشد اما خشونت خشایارشا در دفع شورش بابل را ظاهراً نباید به کلی عاری از حقیقت دانست چرا که وی به قدری از شورش بابل در آستانه یک لشکر کشی خارجی رنجیده بود که از آن پس عنوان « شاه بابل » را از عناوین خود حذف کرد و به عنوان « شاه سرزمین ها » بسنده کرد^۴ و به این ترتیب بابل در ردیف ساتراپی های عادی قرار گرفت و مقام و منزلتش تنزل یافت.

^۱ - آلبرت او مستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان ، ص ۲۳۰

^۲ - محمدآ.داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۳۳

^۳ - هروودوت : تاریخ هروودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج ۱ ، ص ۱۸۷

^۴ - ایلپا گرشویچ : تاریخ ایران (دوره هخامنشیان) ص ۴۴۹ - همچنین والتر هینتس : داریوش و ایرانیان ، ص ۲۳۲ -

میخائیل دیاکونوف : تاریخ ایران باستان ، ص ۱۱۰

کوروش کل قلمرو بابل و سرزمین‌های غرب فرات را در یک ساتراپی ادغام کرده بود. هرچند ساتراپی مزبور را در زمان داریوش به دو قسمت تقسیم کردند اما هر دو بخش عملاً از بابل اداره میشدند چرا که شهریان ابرنهر همواره در قبال بابل مسئول بود. در این زمان به دستور خشایارشا بابل در ساتراپی جدید آشور ادغام و ابرنهر به یک ساتراپی مستقل تبدیل شد که در سالهای بعد موقعیتی ممتاز در میان ساتراپی‌های هخامنشی پیدا کرد.^۱ در واقع با این اقدام خشایارشا بود که عنوان «شاه بابل، شاه سرزمین‌ها» نیز مفهوم خود را از دست داد. در اسناد دیوانی ۴۸۱ ق.م به بعد عنوان «شاه سرزمین‌ها» به کار رفته است.

خشایارشا در کتیبه «دثوه» خود می‌گوید مجبور بوده شورش را در یکی از سرزمین‌ها فرو بنشانند. به دنبال خشایارشا به سرزمین اشاره میکند که در آن اهورا مزدا را نمی‌پرستیدند بلکه خدایان دروغین یا دیوان را پرستش می‌کرده‌اند. در مقابل، خشایارشا پرستشگاه‌های آنان را ویران کرده و کیش اهورا مزدا را جایگزین کیش آنان کرده است. این نکته را چنین تعبیر کرده‌اند که خشایارشا تسامح مذهبی نداشته و کیش اهورا مزدا را به مردم تحمیل کرده است. خشایارشا نام آن سرزمین را نبرده است.

خانم ماریا بروسوس عقیده دارد که ممکن است غرض خشایارشا اشاره به رویدادی خاص نبوده باشد بلکه می‌خواسته بر وفاداری به شاه اشاره کند. عدم وفاداری به شاه موجب شورش می‌شود و این به معنای ناآرامی در شاهنشاهی است و به سختی مجازات می‌شود. تساهل مذهبی زمانی اجرا میشود که صلح برقرار است. در غیر این صورت پرستشگاه‌های آنان که شورش کرده‌اند تخریب می‌شود. یعنی وفاداری نسبت به شاه موجب رواداری و تساهل مذهبی در برابر آئین‌های محلی و مراسم دینی است و عدم وفاداری به معنی سلب این آزادی است.^۲

«در بین این سرزمین‌ها جایی بود که پیشتر دیوان پرستش میشدند. پس به خواست اهورا مزدا من پرستشگاه دیوان را نابود کردم و چنین اعلام کردم: دیوان نباید پرستش شوند. در آنجایی که پیش تر دیوان پرستش میشدند من اهورا مزدا را مطابق با راستی و احترام پرستیدم.»^۳

به هر صورت، میزان خساراتی را که به بابل رسیده مشکل می‌توان ارزیابی کرد. اگر واقعا هروdot حدود بیست سال بعد از این واقعه از بابل دیدن کرده باشد میتوان نتیجه گرفت که

۱- محمد.آ.داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۳۴

۲- ماریا بروسوس: شاهنشاهی داریوش، ص ۲۲۴

۳- رلف نورمن شارپ: فرمانهای شاهان هخامنشی، ص ۱۲۱

شهری که توصیف کرده خسارات چندانی ندیده بوده و داندامایوف هم میگوید از داده های باستان شناختی برمی آید که خانه های مسکونی آسیب ندیده اند اما مسیر فرات را دست کم برای مدتی تغییر دادند تا بخش مسکونی شهر را از پرستشگاه های آن جدا کنند.^۱ پارسیان تعدادی از کاهنان را اعدام کردند اما ظاهراً خسارات چندان به معابد وارد نکردند چون از اسایلا و دیگر معابد در متون بعدی نام برده می شود. بنابراین احتمال دارد که تنها بخشی از آنها آسیب دیده و در اثر عدم توجه و تعمیر در سده های بعدی بیشتر صدمه دیده باشند تا ویرانی عمدی.^۲ پارسیان همچنین اشیاء زیادی را از خزانه معابد آنجا که توسط پادشاهان آشور و بابل اهدا شده بود به تخت جمشید انتقال دادند. باستان شناسان مهرهای سلطنتی با نقش خدایان « آدَد » و « مردوک » را در خزانه تخت جمشید یافته اند.^۳

بابل پس از این سرکوب ، موقعیت خود را به عنوان یک شهر مقدس و نیز یک مرکز مهم اقتصادی تا حد زیادی از دست داد که این دومی را از کاهش ناگهانی متن های تجاری در میابیم اما به رغم این وضعیت ، بابل کماکان موقعیت خود را به عنوان یکی از اقامتگاه های شاهانه پس از شوش و اکباتان حفظ کرد. قطعاتی از چند کتیبه از داریوش دوم و اردشیر دوم را در بابل یافته اند.

شاهان هخامنشی همچنین باغهایی با عمارت های ایوان دار در بابل ساخته بودند. اردشیر سوم چنان که خواهیم دید در ۳۴۵ ق.م فرمان احداث کاخی مشابه به آپادانای شوش و تخت جمشید را در بابل صادر کرد و همچنین داریوش سوم پیش از آغاز پادشاهی مدت زیادی در بابل می زیست. از آناباسیس گزنفون برمی آید که بابل حوالی سال ۴۰۰ ق.م بار دیگر به سرزمینی ثروتمند و مرفه تبدیل شده بوده است.

پس از سرکوب شورش ها و برقراری آرامش در امپراتوری ، خشایارشا که بیشتر به زندگی مجلل درباری تمایل داشت خود را به ساختن کاخ ها و انبیه مشغول میکرد تحت فشار اطرافیان خود و علیرغم میل باطنی اش تصمیم گرفت نقشه پدرش را در حمله به یونان عملی کند .بنابراین دستگاه مهیب جنگی که توسط داریوش ساخته شده بود را به کار انداخت. کسانی که در لشکرکشی خشایارشا به یونان تاثیر گذار بودند دو گروه بودند : یکی تبعیدی های آتنی که از کشور خود رانده شده بودند و به دربارشوش پناهنده شده بودند و دیگر ، بعضی از بزرگان پارس که رونق کار خود را در شروع جنگ می دیدند. لشکرکشی

^۱ - محمد.آ.داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۳۳

^۲ - جورج رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۴۴۹

^۳ - محمد.آ.داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۳۴

خشایارشا به یونان حوالی سالهای ۴۸۰ - ۴۷۹ ق.م صورت گرفت و در متون تاریخی یونانی این جنگ به عنوان جنگ مادی خوانده میشود. آنها لفظ مادی را عموماً برای اشاره به پارسیان به کار می‌برند. هرودوت در ترکیب لشکر خشایارشا در کتاب هفتم خود از آشوریان و کلدانیان نیز نام می‌برد.^۱ در این لشکر کشی ایرانی‌ها توانستند وارد آتن شوند ولی پس از شکست نیروی دریایی ایران در سالامیس، خشایارشا به ایران بازگشت و به توطئه درباریان به قتل رسید.

اردشیر اول هخامنشی در بین‌النهرین

خشایارشا تا سال ۴۶۵ ق.م حکومت کرد ولی در همین سال او و پسر ارشدش بوسيله توطئه کنندگان درباری به قتل رسیدند و بین دو پسر دیگر خشایارشا یعنی اردشیر و ویشتاسپ نبردی بر سر جانشینی درگرفت. ویشتاسپ بر آسیای مرکزی و ایران شرقی تکیه داشت. جنگهای داخلی در حدود سه سال ادامه یافت و سرانجام در سال ۴۶۲ ق.م ویشتاسپ در باکتريا کشته شد و اردشیر اول که یونانیان او را دراز دست می‌نامیدند به تخت نشست.^۲ در این ایام وضع ممالک شاهنشاهی هخامنشی سخت آشفته بود و مردم بابل نه تنها زیر بار مالیات خسته و فرسوده شده بودند بلکه بر اثر فشارهای پیاپی به خصوص بعد از سرکوب شورش‌های پیشین سخت ناراضی بودند.^۳ پس از سرکوب شورش‌هایی که در باکتريا و نواحی شرقی ایران به رهبری ویشتاسپ رخ داده بود در حدود سال ۴۶۰ ق.م شورش دیگری در مصر رخ داد بدین ترتیب که یک شاهزاده لیبیالی به نام «ایناروس»، مصری‌ها را که از هخامنش، ساتراپ ایرانی مصر ناراضی بودند گرد آورد و از آتنی‌ها برای مقابله با ایرانی‌ها کمک خواست. آتنی‌ها هم چند فروند کشتی به کمک آنان فرستادند اما سرانجام ایرانی‌ها غالب شدند و شکست سختی به آتنی‌ها وارد کردند و بار دیگر حکومت هخامنشیان در مصر تثبیت شد. پس از آن بار دیگر مسأله یونان مطرح شد. ایرانی‌ها شکست سختی خوردند. فتح فینیقیه توسط یونانی‌ها برای هخامنشیان سنگین بود، در نتیجه از رقابت‌های بین آتن و اسپارت استفاده کردند و اسپارت را علیه آتن تقویت مادی کردند. در نتیجه آتن هیأتی به ریاست کالیاس به شوش فرستاد و معاهده صلحی به امضاء رسید. (۴۴۸ ق.م)

^۱ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ج ۲، ص ۷۸۵

^۲ - میخائیل دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۱۱

^۳ - مرتضی‌راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، ج اول، ص ۴۳۷

اردشیر اول در سالهای آغازین سلطنت خود در شوش می زیست ولی پس از چندی، بابل را پایتخت خود قرار داد.^۱

اردشیر فقط « شاه سرزمین ها » بود. یعنی عنوان « شاه سرزمین ها » داشت. او در بابل سیاست پدرش را دنبال کرد. پس از سرکوب شورش های بابل در زمان خشایارشا جشن مهم سال نوی بابلی تا مدتی برگزار نشد اما اردشیر اول جانشین وی در حدود سال ۴۶۲ ق.م به کاهنان مردوک اجازه از سرگیری این آئین را داد و مقداری از دارایی های آنان را بازگرداند^۲، اما کارمندان عالیمرتبه و قضاوت از پارس ها انتخاب می شدند و املاک مزروعی بیشتر در تصرف پارس ها قرار داشت و در این دوره ایرانیان در بین النهرین نفوذ بیشتری یافتند^۳. هیأت مغان نیز در آنجا اهمیتی یافتند. سکنه محلی زیر بار مالیات بسیار ناراضی و آماده عصیان بودند. شهریان سوریه شورش کرد و پس از دو شکستی که بر سپاه شاهنشاه وارد آورد با گرفتن امتیازاتی به نفع خویش با وی صلح کرد.^۴

اردشیر اول در تعقیب سیاست های کوروش و داریوش نسبت به قوم یهود روشی مبتنی بر وفق و مدارا و تسامح در پیش گرفت. بر طبق روایت تورات ، اردشیر در هفتمین سال سلطنت خویش به عزرا کاهن قوم یهود اجازه داد با عده ای از یهودیان بابل برای نظارت بر امور معبد به اورشلیم عزیمت کند. چند سال بعد که نشانه ای از احتمال طغیان فلسطین بر ضد سلطه پارس ها به وی گزارش شد در بیستمین سال سلطنت هم نعمیا را که از خواجگان حرم بود دستور داد تا به اورشلیم برود و از جریان امور گزارشی برای وی بیاورد^۵. رفتار او نسبت به یهودیان چنان مبتنی بر تسامح بود که بعدها او را از جانب مادر به این قوم منتسب کردند. در هر صورت بابل در این سالها کانون فعالیت یهودیان بود و تجارتخانه های یهودیان در آنجا اعتبار بسیاری داشت. اردشیر در سال ۴۲۴ ق.م درگذشت . یکی از آخرین متون بابلی در دوره سلطنت اردشیر اول سندی است که از «هَشَبَه» (محلی نامعلوم) بدست آمده است:

«هلیلی» پسر «اَقَبی - ایللی» و به «ریموت- نینورته» پسر «مورائنو» گفت: لطفا به ما ۱ کور ۲ (پان) ۳ سوت ارزن بدهید و ما به شما ۳۰۰ مرغابی می دهیم بزرگ و

۱- عبدالحسین زرین کوب: روزگاران، ص ۱۱۳

۲- جان کرتیس: بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ص ۴۰ و همچنین آلبرت او مستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۳۸۶

۳- رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۱۹

۴- کلمان هوار: ایران و تمدن ایرانی، ص ۷۱

۵- عبدالحسین زرین کوب: پیشین، ص ۱۱۳

کوچک. «ریموت - نینورته» حرف آن‌ها را شنید و ۱ کور ۲ (پان) ۳ سوت ارزن به آنها خواهد داد و در پانزدهم نیسانو (فروردین) آن‌ها ۳۰۰ مرغابی بزرگ و کوچک به او خواهند داد.

شاهدان :

کاتب :

مکان : هَشَبَه

تاریخ: هفدهم شَبَتو (بهمن ماه) سال ۴۱ سلطنت اردشیر اول ، شاه سرزمین‌ها^۱
ولیعهد اردشیر ، پسرش خشایارشای دوم بود که فقط ۴۵ روز سلطنت کرد و بدست «سگدیانوس» برادر ناتنی اش کشته شد. به دلیل همین کوتاهی دوران سلطنت است که هیچ مدرکی بابلی که اشاره به سلطنت خشایارشای دوم داشته باشد بدست نیامده است. سگدیانوس نیز بدست برادر ناتنی دیگری به نام «أخوس» سرنگون شد و دوره حکومت او نیز کوتاهتر از آن بود که مدارک تجاری به نام وی ثبت شود. أخوس به سلطنت رسید و نام « داریوش دوم» را اختیار کرد.

داریوش دوم و جانشینش اردشیر دوم در بین‌النهرین

همانگونه که اشاره شد «أخوس» در بابل به کمک نجیب زادگان درباری به سلطنت رسید و نام داریوش دوم را اختیار کرد. کلیه حوادث داخلی و خارجی دوران سلطنت داریوش دوم هخامنشی گواهی میدهد که حکومت هخامنشیان رو به ضعف و سستی نهاده بود. در دربار ، دسیسیه‌ها و فتنه‌هایی صورت میگرفت که ملکه مقتدر «پریزاتیس» محرک و موجد آنها بود، در نتیجه یک رشته شورش‌هایی در برخی ایالات شاهنشاهی بوقوع پیوست.^۲ این ملکه در تمام نیرنگ‌ها و دسائس دربار داریوش دست داشت. به طور کلی در زمان این شاه ، زنان و خواجه سرایان نفوذ زیادی در امور دولتی داشتند. از این جهت بود که شورش‌هایی در ممالک تابعه روی داد. از جمله یاغی گری «آرسیت» برادر شاه که به کمک یونانی‌ها یاغی شد ولی داریوش به یونانی‌ها پول داده و بر آریست غلبه کرد.^۳

از محتوای نوشته‌های گزنفون چنین استنباط می‌شود که یکی از وقایع آخر سلطنت داریوش دوم شورش کردوخ‌ها یا کردوک‌ها بوده است. این مردم در کوه‌های نواحی علیای

۱ - ماریا بروسیوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۶۰

۲ - میخائیل دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۱۳

۳ - حسن پیرنیا : تاریخ ایران قبل از اسلام ، تهران، نشر نارمک ، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸

دجله در سمت چپ آن می زیستند و برخی نویسندگان آن ها را با نیاکان کرد های امروزی یکی میدانند. شاه مجبور شد خودش جهت دفع آن شورش لشکرکشی کند. این لشکرکشی او منجر به پیروزی نشد و بیماری داریوش کار دفع این شورش را ناتمام گذاشت. او آخرین روزهای عمر خویش را در بابل گذراند. پس از مرگ داریوش دوم ، همسر او ملکه پریزاتیس (پروشات) که فرزندش کوروش را بیش از فرزند دیگرش اردشیر دوست می داشت و میخواست تاج پادشاهی پس از داریوش نصیب او گردد ، پس از مرگ داریوش او را از آسیای صغیر احضار کرد و کوروش به امید اینکه مادرش او را ولیعهد خواهد کرد به سوی قصر سلطنت پدر شتافت. دلیل ملکه این بود که مدعی بود کوروش را در زمان ملکه بودن به دنیا آورده است زمانی که اردشیر را به دنیا آورده هنوز ملکه ایران نبوده است. اما داریوش فرزند ارشد خود ، اردشیر را جانشین خود اعلام و کوروش را والی آسیای صغیر کرده بود. به هر حال در سال ۴۰۵ ق.م کوروش صغیر با شنیدن خبر بیماری پدرش داریوش دوم و به امید وعده های ملکه پریزاتیس به بابل عزیمت کرد. موقعی به بابل رسید که دیر شده بود و پدر بدرود حیات گفته بود و برادرش اردشیر دوم برای تاجگذاری آماده می شد اما فرزند کوروش صغیر، تیسافرن که همراه کوروش وارد بابل شده بود به اردشیر خبر داد که برادرش کوروش ، نسبت به او سوء نظر دارد^۱. بنابراین حکم اعدام کوروش صادر گردید اما با وساطت مادرش ، ملکه پریزاتیس که هنوز در دربار قدرت و نفوذی داشت از مرگ حتمی نجات یافت. ملکه نه تنها زندگی فرزندش را نجات داد بلکه او را در مقام فرمانروایی آسیای صغیر ابقاء کرد.

کوروش پس از ورود به آسیای صغیر اعلام استقلال کرد و مدعی پادشاهی گردید و تعداد زیادی یونانی را نیز با خود همراه کرد و به طرف بابل به راه افتاد. گزنفون آتنی هم جزء فرماندهان یونانی بود که به خدمت اسپارت ها درآمد و از فرماندهان قشون آتن در این لشکرکشی بود. کوروش با این قشون به طرف بابل رهسپار شد و تا بین النهرین با هیچگونه مقاومتی رو به رو نشد ولی در حدود نود کیلومتری بابل در محلی به نام « کوناکسا » در سال ۴۰۱ ق.م نبردی با نیروهای اردشیر انجام داد که طی این نبرد کوروش کشته شد و سپاه او متفرق گردید.^۲ تیسافرن با خدعه و نیرنگ رؤسای آنها را کشت. یونانیان رؤسای دیگری برگزیدند که یکی از آنها گزنفون بود. او توانست پس از مذاکرات اجازه مراجعت قشون یونانی را کسب کند و آنها توانستند از طریق بین النهرین و ارمنستان خود را به حدود دریای سیاه برسانند.

^۱ - میخائیل دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۱۴

^۲ - محمد. آ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۲۸

ملکه پریزاتیس که املاک زیادی در بابل داشت پس از شورش کوروش کوچک علیه اردشیر دوم و کشته شدن وی در نبرد کوناکسا برای بازگرداندن پیکر کوروش راهی بابل شد و با پافشاری اردشیر را وادار ساخت برای کوروش آئین‌های رسمی سوگواری در کشور برگزار کند. اردشیر سرانجام مادر خود ملکه پریزاتیس را به جهت مسموم کردن همسرش «استاتیرا» برای مدتی به بابل تبعید کرد اما او تا پایان عمر جایگاه ویژه‌ای در دربار هخامنشی داشت. در زمان پادشاهی اردشیر دوم وضع داخلی شاهنشاهی هخامنشی نابسامان بود. مالیات‌های سنگین مردم ممالک تابعه را به عصیان واداشته بود. مصر از زمان جلوس اردشیر مستقل شده بود و عملیات دامنه‌داری که برای تسخیر آن به عمل آمد منجر به شکست شد. شاهنشاهی به تدریج تجزیه می‌شد. پس از مصر، قسمتی از قبرس و سپس فنیقیه و سوریه یکی پس از دیگری استقلال خود را اعلام کردند.^۱ شهربانان یاغی که شاهد انحطاط دولت هخامنشی بودند ممالک تحت فرمان خود را غارت می‌کردند. وضع شاهنشاهی بیش از پیش آشفته‌تر گردید. شاه با از دست دادن ایالات غربی و مصر نصف در آمد خود را از دست داد. مصر که با اسپارت و شهربانان یاغی متحد شده بود ضد شاه قدم برداشت و به سوی سوریه حرکت کرد و در همان هنگام «داماتس» شهربان عاصی، از فرات گذشته بود. وخامت اوضاع چنان بود که اردشیر خود فرماندهی قشون را عهده دار شد. شورش سرکوب گردید و خطری که برای شاهنشاهی وجود داشت از بین رفت اما جنبش‌ها همچنان ادامه یافت.

سنگ نوشته‌های سلطنتی که از زمان شاهنشاهی اردشیر دوم هخامنشی باقی مانده تحول جالبی را نشان می‌دهد و آن این است که در این کتیبه‌ها برای نخستین بار در دوره هخامنشی در کنار نام اهورا مزدا به نام دو ایزد دیگر یعنی میترا (مهر) و آناهیتا (ناهید) برم‌بخوریم. اردشیر در هریک از مراکز شاهنشاهی یعنی سارد، اکباتان، پارس، دمشق و بابل تندپسی از مهر و ناهید نصب کرد و همچنین ساختمان کاخی به سبک ایرانی در بابل را نیز به او نسبت می‌دهند.^۲ در اینکه ایرانیان غرب، میترا را پیش از عهد اردشیر دوم هخامنشی ستایش می‌کرده‌اند تردیدی نیست و مدتها پیش از اردشیر دوم در میان مادها نامهایی می‌یابیم که با کلمه میترا ترکیب یافته‌اند مثل میتردادس، میترباتس، میترگاتس و مانند آن. هروودت نیز از یک رب النوع پارسی موسوم به میترا نام می‌برد و میگوید پارسیان پرستش آن را از تازیان و آشوریان فرا گرفته‌اند.^۳ هرچند آرتور کریستن سن معتقد است که هروودت

^۱ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۲۶

^۲ - آملی کورت: هخامنشیان، ص ۷۴

^۳ - هروودت: تاریخ هروودت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۱۶۳

در اینجا میترا را با آناهیتا اشتباه گرفته است چرا که آناهیتاست که ستایش او تا حدی تحت تاثیر مراسم ستایش رب النوع بابل به نام « ایشتار » قرار گرفته بود^۱، اما به هرحال از این اشاره هرودوت پیداست که هر دو خدای مذکور در عهد هرودوت در غرب ایران پرستش می شده اند. مری بویس معتقد است که اردشیر تندیس هایی از آناهیتا در شهرهای مهم امپراتوری قرار داد و ستایش آنها را بر مردم تکلیف کرد و در حقیقت با رایج کردن این کیش شمایل پرداز بود که پرستشگاه ها را هم برافراشتند^۲. اردشیر دوم سرانجام در ۳۹۵ ق.م پس از چهل و پنج سال پادشاهی در هشتاد و شش سالگی در گذشت. آرامگاه او در تخت جمشید است.

اردشیر سوم و آخرین پادشاه هخامنشی داریوش سوم در بین النهرین

بعد از گذشت اردشیر دوم، اردشیر سوم به تخت نشست. او در ابتدای فرمانروایی خود برای تحکیم قدرت و از بین بردن رقبای احتمالی دست به کشتار عده زیادی از شاهزادگان از جمله برادران و خواهران و عموزادگان خویش زد و تصمیم گرفت شورش های ایالات را به شدت سرکوب نماید و دوباره نظم را در امپراتوری برقرار سازد. او ابتدا قیام کادوسی ها در شمال ایران را فرونشاند و عصیان شهربانان را با قاطعیت سرکوب کرد. به آتن که از برخی یاغیان جانبداری می کرد شدیداً اخطار کرد و دولت آتن از بیم تهدید های اردشیر سپاهیان خود را فرخواند و از حمایت یاغیان دست برداشت. اردشیر برای فتح دوباره مصر اقدام کرد ولی نخستین لشکری او به مصر با شکست مواجه شد. بلاخره مصر فتح شد. در این دوران در شهرهای فنیقیه شورش رخ داد. رهبر این شورش فردی از اهالی صیدون بود که مزدوران یونانی از طریق مصر به او کمک می رساندند. در ابتدا او بر نیروهای ایرانی پیروز شد اما پس از پیشروی نیروهای اردشیر به سوی شهر صیدون به همشهریان خود خیانت کرد و شهر را تسلیم نمود. او اعدام شد و قسمتی از صیدون در آتش سوخت. مردم شهر نیز از موطن خود تبعید شدند و به بابل و شوش برده شدند^۳. قطعه ای از رویداد نگاری در بابل از واقعه ای در سال چهاردهم اردشیر سوم خبر می دهد. متن به خوبی حفظ شده و به شرح زیر است :

«سال چهاردهم سلطنت اوماسو (umasu) که نام سلطنتی او «ارتک شتسو» (artaksatsu) (اردشیر) است. در ماه تشریتو غنائمی را که شاه در صیدون بدست آورده بود

^۱ - آرتور کریستین سن : مزدپرستی در ایران قدیم ، ترجمه ذبیح الله صفا ، تهران ، هیرمند، ۱۳۸۳، ص ۷۱

^۲ - مری بویس : زردشتیان ، باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسکر بهرامی، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۱ ، ص ۹۰

^۳ - آملی کورت : هخامنشیان ، ص ۷۵

به بابل و شوش آورد. در همان ماه در روز سیزدهم چند اسیر جنگی از میان آنها وارد بابل شدند. در روز شانزدهم زنان زیبایی اسیری از صیدون که شاه به بابل اعزام کرده بود رسیدند و در روز رسیدن، آنها به کاخ سلطنتی برده شدند.^۱

این لوحه نه فقط اهمیت سیاسی اخیر شهر بابل را که در سطح شوش، پایتخت دیگر امپراتوری ذکر شده روشن می‌سازد بلکه نشان می‌دهد که رویداد نگاران در آخرین ثلث حکومت هخامنشیان در بابل هنوز مشغول به کار بوده‌اند. اردشیر سوم در ۳۳۸ ق.م به تحریک «باگواس»، خواجه مورد اعتماد دربار که مصری‌الاصل بود توسط پزشک مخصوص خود مسموم شد.^۲ وی را در تخت جمشید به خاک سپردند. تنها کاخ بزرگ ساخته اردشیر سوم، آپادانای بابل است. همچنین ایوان و پلکانی نیز به کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید افزود که کتیبه‌ای سه‌زبانه از او در بردارد. پس از او جوان‌ترین پسرش، «آرسس» جانشین وی شد که بعد از دو سال توسط یک خواجه به قتل رسید. سرانجام «کودومانوس»، شهربان ارمنستان و از نوادگان داریوش دوم در ۳۳۶ ق.م توسط باگواس، خواجه همه‌کاره دربار با نام داریوش سوم بر تخت نشست. در این زمان در یونان، پس از فلیپ فرزند بیست ساله اش اسکندر به جای او بر تخت نشست. اسکندر شاگرد ارسطو بود و نقشه پدرش را که حمله به آسیا بود دنبال می‌کرد. همزمان، گرفتاری‌هایی برای هردو حکومت پیش آمد. بدین ترتیب که مصر بار دیگر علیه هخامنشیان عصیان کرد و اسکندر نیز سرگرم فرونشاندن شورشی شد که در شمال مقدونیه بر پا شده بود. داریوش به مصر رفت و غائله را خاتمه بخشید و به پایتخت بازگشت.

در این زمان آتنی‌ها و اسپارتی‌ها از وی کمک خواستند تا در مقابل خطر اسکندر ایستادگی کنند. داریوش و اطرافیانش که به اهمیت موضوع پی نبرده بودند کمک مختصری کردند که کارساز نشد و اسکندر با فتح سراسر یونان نیروی برتر غرب شد. اسکندر تهاجم خود را به سمت شرق در بهار ۳۳۴ ق.م آغاز کرد و از تنگه داردانل وارد خاک آسیا شد. اولین تلاقی مهم بین سپاه او و ایران در کنار رود گرانیکوس که در نزدیکی تنگه داردانل به دریای مرمره میریزد اتفاق افتاد که به پیروزی مقدونی‌ها انجامید.^۳ به دنبال این پیروزی راه آسیای صغیر گشوده شد و اسکندر تقریباً به آسانی این منطقه را در نوردید و لیدیّه و فریگیّه، کاپادوکیّه، کیلیکیّه و سایر ایالات آسیای صغیر را یکی پس از دیگری تسخیر کرد و به حدود

۱- ایلیا گرشویچ: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۴۴۲

۲- محمد.آ.داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۵۳

۳- محمد.آ.داندامایوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۶۰

سوریه رسید. در کنار شهر کوچک «ایسوس» در سوریه با مقاومت شدیدی رو به رو شد تا راه او به سوریه مسدود شود. جنگ ایسوس اهمیت سوق الجیشی بسیاری داشت زیرا از این طریق به بین النهرین راه می یافتند و دروازه ایران به روی مقدونی ها گشوده می شد. بدین جهت داریوش خود در آن نبرد شرکت کرد با این وجود نتیجه جز شکست ایرانیان نبود و در سال ۳۳۳ ق.م دروازه سوریه نیز گشوده شد. در این جنگ داریوش گریخت و خانواده او با غنائم بسیار بدست پارمنیون سردار اسکندر افتادند.

پس از فتح سواحل شرقی مدیترانه در سوریه و فنیقیه، اسکندر متوجه مصر شد. در این زمان، داریوش که پیشروی و پیروزی اسکندر را می دید برای تامین صلح حاضر شد تمام سرزمین های غرب فرات را با ده هزار تالان نقره به اسکندر ببخشد و دختر خود، استاتیرا را که در اسارت مقدونی ها به سر می برد به ازدواج اسکندر درآورد اما اسکندر داریوش را موظف به تبعیت دانست که برای پادشاه پارس پذیرفتنی نبود.

به هرحال اسکندر پس از تسخیر سراسر بخش های غربی شاهنشاهی پارس در بین النهرین به طرف مصر رفت. مردم مصر که از تسلط پارسیان ناراضی بودند، اسکندر مدتی در مصر توقف کرد و سپس به جانب بین النهرین به راه افتاد. در این مدت هخامنشیان کار عمده ای برای رویارویی با او انجام نداده بودند. اسکندر مصر را ترک کرد و تقریباً بدون مانع وارد بین النهرین شد. اسکندر پس از عبور از رود فرات به طرف بابل نرفت بلکه به طرف دجله حرکت کرد و به سمت شمال رفت و در نزدیکی «گردون» از دجله گذشت (در شمال اربل) دو سپاه در گوگامل در نزدیکی اربل واقع در شمال بین النهرین با یکدیگر رو به رو شدند. این نبرد سرنوشت ساز که داریوش خود نیز در آن شرکت داشت در پائیز سال ۳۳۱ ق.م اتفاق افتاد.^۱ اسکندر و یارانش به خوبی میدانستند که چون در خاک ایران هستند اگر شکست بخورند راه بازگشتی نخواهند داشت بدین جهت نهایت تلاش خود را به کار بردند. اسکندر با وجود جراحاتی که برداشت پیروز شد و پس از ضبط خزانه اربل به طرف بابل رفت که شهربان آن «مازئوس» سردار نبرد گوگامل، شهر را بدون مقاومت تسلیم کرد. اسکندر به معبد مردوک رفت و کاهنان را گرمای داشت. او خود «مازئوس» را به سمت ساتراپ بابل تعیین کرد که البته این کار تا حدی به منزله پاداش عمل او بود که شهر را تسلیم کرده بود. مازئوس از وفادارترین خدمتگزاران شاه ایران به شمار می رفت و اخیراً فرماندار بین النهرین و سوریه شده بود و با شجاعت جنگیده بود. ظاهراً او در بابل علائق خانوادگی داشته است و شاید دلیل

^۱ - حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج دوم، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲۳ - همچنین محمد.آ. داندمايوف:

اینکه شهر را بدون درگیری با استحکامات نیرومندش تسلیم کرد این بود که آنرا از خطر نابودی نجات دهد.

اسکندر از سوی شهروندان بابلی به گرمی استقبال شد. او که همچون کوروش کبیر دریافته بود که برای حفظ سرزمین‌های یک امپراتوری وسیع احترام به مقدسات و عقاید مذهبی ملت‌های تحت فرمان ضروری است پس از ورود به بابل برای مردوک قربانی کرد و فرمان مرمت معبد او را صادر کرد. به هر حال اسکندر پس از مدت کوتاهی اقامت در بابل به شوش رفت و آنجا را نیز به تصرف خود درآورد.

اسکندر دستور داد خانواده داریوش در قصر شوش مستقر گردند و خود به پیشرفت نظامی ادامه داد و وارد تخت جمشید شد. در آنجا مانند شوش، اسکندر گنجینه‌ای گرانبها به دست آورد. پس از مدتی پاسارگاد نیز به تصرف اسکندر در آمد. اسکندر حرکت خود را به سوی شرق ادامه داد. در این لشکرکشی‌ها که چند سال طول کشید سپاهیان اسکندر تا رود گنگ در هند و سرزمین باختر در شمال شرق پیش رفتند. اسکندر پس از فتوحات شرقی به بابل بازگشت و دستور تهیه مقدمات برای لشکرکشی به عربستان را صادر نمود. او در رود فرات سوار کشتی شد تا در مسیر آبراه‌های آن به کاوش بپردازد و نظام زهکشی آنرا بهبود بخشد. در اواسط تدارک مقدمات برای لشکرکشی به عربستان بود که اسکندر ناگهان بیمار شد و در سال ۳۲۲ ق.م در بابل درگذشت.

در فصل بعد به بررسی اوضاع اداری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین‌النهرین در دوران فرمانروایی هخامنشیان می‌پردازیم.

فصل پنجم: بین‌النهرین در عصر هخامنشی

ارتباط میان ایرانیان و مردمان بین‌النهرین پس از سال ۵۳۹ ق.م گسترده‌تر شد، یعنی زمانی که بابل بدست پارسیان فتح شد و تبدیل به یکی از مهمترین مراکز فرهنگی و اقتصادی امپراتوری هخامنشی گردید که مرزهای آن از شمال غربی هند در شرق تا دریای اژه در غرب و ارمنستان در شمال تا منطقه کم عمق نیل در جنوب گسترده بود.

فرهنگ بابل باستان در طول دو سده تسلط پارسیان گسترش یافت. اخترشناسی، ریاضی و سایر علوم تحت فرمانروایی هخامنشیان پیشرفت ویژه‌ای داشت. توفیقات آن از جمله بزرگترین پیشرفت‌های تأثیرگذار تمدن باستان به شمار میرود. در همان دوران حقوق بابل به شکوفایی رسید. تحولات چشمگیری نیز در روابط اجتماعی و اقتصادی کشور روی داد. دستگاه اداری در بابل افزون بر دربار شاهی، که پاییز و زمستان را در بابل به سر می‌برد به میزان گسترده‌ای از خدمات دبیران محلی در نگارش آرامی و اکدی سود برد. اگرچه نمایندگان دولت در بابل هخامنشی زبان آرامی را به کار می‌بردند، زبان اکدی به عنوان زبان فرقه‌های دینی و منابع پزشکی و ریاضی و تا حدی اسناد حقوقی باقی ماند.

در بابل هخامنشی به همراه ساکنان بومی و شمار قابل توجهی از مصریان، سامیان غرب و مهاجران آسیای صغیر و دیگر بخش‌های امپراتوری، گروهی نیز از ایرانیان (پاس‌ها، مادها، آریه‌ای‌ها، سکاها و ...) بودند که سمت‌های رسمی دولتی داشتند و یا سرباز بودند و یا کسانی بودند که به هر دلیل در این کشور زندگی می‌کردند. به این ایرانیان غالباً به عنوان طرفین قرارداد، شاهد و مقامات دستگاه اداری شاهی در اسناد بابلی اشاره شده است. بدین ترتیب شمار انبوهی از اسامی خاص، عناوین رسمی، حقوقی، اصطلاحات فنی و تخصصی در اسناد بابلی ثبت شده است. بنا بر این اسناد بابلی از اهمیت خاصی برخوردارند زیرا تنها از بین‌النهرین منابع متنوعی در دست داریم که ما را به بازسازی اشکال گوناگون روابط اجتماعی و اقتصادی این دوره قادر می‌سازد. این منابع شامل اسناد اداری، اقتصادی، حقوقی و تجاری، نامه‌های خصوصی و مکاتبات رسمی است. این اسناد بویژه در دوره‌ای از نیمه دوم سده ششم تا ربع اول سده پنجم پیش از میلاد فراوان‌ترند. در این میان اسناد بایگانی شرکت تجاری موراشو که محل اصلی آن در نیپور بود برای موضوع این پژوهش از اهمیت ویژه‌ای

برخورد دارند. بسیاری از این اسناد منتشر شده است. در حدود شش هزار سند بابلی از دوره هخامنشی مربوط به معابد و بایگانی های خصوصی تا کنون انتشار یافته است. این اسناد به خط میخی و به زبان اکدی نوشته شده اند. اسناد بایگانی دولتی معمولاً بر روی پوست نوشته شده بودند و در شرایط اقلیمی بین النهرین باقی نمانده اند.

بابل هخامنشی موضوع مطالعات بسیاری از دانشمندان بوده است. در آغاز قرن بیستم هوزینگ متوجه اهمیت اسناد بایگانی مورشو برای بازسازی تاریخ ایرانیان در بابل و مطالعه اصطلاحات اداری ایران باستان شد. استولپر بسیاری از واژه های ایرانی را در اسناد مورشو و دیگر متون بابلی پژوهیده است. زادوک همکاری بسیار ارزشمندی در این مطالعات کرده است. بویژه اینکه شمار بسیاری از نامهای ایرانی را در اسناد بابلی کشف کرد و درصد تقریبی ایرانیان را در بابل تخمین زد. راجع به حقوق خصوصی بابلی و موسسات اجتماعی عصر هخامنشی تک نگاری گارداسکیا درباره شرکت مورشو و همچنین تحقیقات داندامایوف نیز از اهمیت ویژه ای برخوردارند.

در این فصل کوشیده شده تا با بررسی این اسناد و پژوهش ها، نظام اداری و قضایی، اجتماعی و حقوقی، اقتصادی و تجاری و فرهنگی بین النهرین در دوره هخامنشی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

نظام اداری

پس از پیروزی پارس ها و تسلط آنها بر بین النهرین، کوروش کبیر به بابلی ها اجازه داد شیوه های سنتی خود را در امور اداری ادامه دهند و توقفی در اجرای امور حقوقی و اقتصادی بابل روی نداد. بابل به عنوان یکی از پایتخت های شاهی همراه با شوش، تخت جمشید و اکباتان به اقامتگاه زمستانی شاهان هخامنشی تبدیل شد و حتی مقامات بلند پایه بابلی جایگاه خود را در دستگاه اداری حفظ کردند. کوروش عنوان رسمی «شاه بابل، شاه سرزمین ها» را برای خود برگزید و این عنوان تا اوایل فرمانروایی خشایارشا از سوی جانشینان او تقلید شد. شاهان نخستین پارس «شاه انشان» و یا «شاه پارسه» بودند. عنوان اولی یادآور لقب سلطنتی شاهان ایلامی است که شاهان انشان و شوش بودند. اختیار کردن این لقب نشان دهنده این است که شاهان نخستین مایل بودند جانشین شاهان ایلام دانسته شوند. به هر صورت کوروش پس از فتح بابل عنوان «شاه بابل، شاه سرزمین ها» را برای خود برگزید. کوروش بر خلاف سیاست شاهان آشوری رفتار کرد و ملیت هر قوم مغلوب را محترم شمرد و به ملل مغلوب اجازه می داد دین و قوانین و رسوم خود را حفظ کنند. از این رو پس

از فتح بین‌النهرین و به خصوص بابل امور اداری در نتیجه تغییرات سیاسی آن سرزمین دچار دگرگونی نشد.^۱ این سیاست در حقیقت راهی موثر جهت انسجام بیشتر و محدود کردن مخالفت‌ها و شورش‌های محلی علیه پادشاه بود. فاصله زمانی بین آخرین سند تجاری و مالی که تاریخ آن زمان پادشاهی نبونید است و اولین سند تجاری زمان کوروش فقط چهارده روز است و این نشان می‌دهد که در روند سند نویسی کاتبان بابلی وقفه‌ای ایجاد نشد. از روی اسناد می‌توان دریافت که قضات، داروغه‌ها و سایر مقامات اداری در شغل‌های خود باقی ماندند و حتی از نخبگان شهر در اداره امور استفاده کردند. همانگونه که در فصل پیش گفته شد کوروش بلافاصله پس از فتح بابل اداره آنجا را به گوبارو، سردار گوتیوم و فاتح بابل سپرد اما چنانکه دیدیم او مدت کوتاهی پس از فتح بابل درگذشت. پس از او کوروش، فرزندش کمبوجیه را به حکومت بابل منصوب کرد که البته اداره شهر بابل و نواحی شمالی آن تحت کنترل کمبوجیه بود و بخش‌های دیگر همچنان تحت اداره «نبو - اِخه - بولیت» باقی ماند که از زمان نبونید منصوب شده بود. او مقام خود را به مدت چهار سال پس از فتح بین‌النهرین توسط پارسیان، حفظ نمود اما کوروش در سال ۵۳۵ ق.م بابل سرزمین‌های آن سوی فرات را در یک ایالت ادغام و گوباروی پارسی را به عنوان حاکم آن منصوب کرد.^۲ وی تا اواخر سال ۵۲۵ ق.م در این سمت باقی ماند.

آنچنان که از اسناد حقوقی یافت شده در اوروک بر می‌آید گوبارو در کنار اداره امور کشوری و لشکری استان تحت فرمان خود، از اقامتگاه خویش در بابل به جهت قدرت و اعتبار ویژه‌ای که داشت نقش فعالی در دادرسی‌های حقوقی ایفا می‌کرد و در جایگاهی بود که می‌توانست مستقیم در امور معبد اِنا (Eanna) در اوروک که پیش از آن مانند دیگر معابد بابلی خودگردان بود مداخله کند. گوبارو در شمار شش نجیب زاده پارسی بود که برای سرنگونی بردیای دروغین به داریوش پیوستند و توانستند او را مغلوب سازند.

داریوش در ۵۲۰ ق.م یک پارسی به نام «اوشتانو» را به عنوان حاکم بابل و ابرنهر منصوب کرد. گل‌نوشته‌هایی که از او به عنوان شهربان یاد کرده‌اند متعلق به دوره‌ای میان ۵۲۰ ق.م تا ۵۱۶ ق.م هستند. چندی پس از سال ۴۸۶ ق.م و بعد از تحولات سیاسی و شورش‌هایی در زمان پادشاهی خشایارشا در این منطقه رخ داد، بابل و بازمانده سرزمین

۱-لئونارد ویلیام کینگ: تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ص ۲۷۵ - همچنین: ماریا بروسیوس: ایرانیان عصر باستان، ص ۷۰

۱- محمد. آ. داندایوف: ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دلحقی، تهران، ققنوس، ۱۳۹۱، ص

آشور در هم ادغام شدند و ابرنهر به صورت ایالتی جداگانه در آمد. در فهرست ساتراپی های هخامنشی که به وسیله هرودوت فراهم شده « بابل و بازمانده آشور » ساتراپی نهم به شمار آمده در حالیکه ساتراپی « آنسوی فرات » (ابرنهر) ساتراپی پنجم بوده است.^۱

ساختار اداری امپراتوری هخامنشی بیش از همه همانند ساختار اداری آشور بود که ایرانیان مسلماً عناصری از آن را از طریق مادیها وام گرفته بودند. فرمانروای کشور « بِل پخاتی » (Bel – P ekhati) بود که « پخاتو » هم خوانده می شد.^۲ همان عنوانی که « گوبارو » و « اشتانو » فرمانروایان ایرانی بابل و سرزمین های آنسوی فرات در نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد داشتند.

ساتراپی بابل به دو قسمت تقسیم شده بود که هریک به وسیله یک مقام رسمی محلی با عنوان بابلی « پقدو » (paqadu) اداره می شد. عنوان « شَکَنو » (shaknu) که پیش از این به فرمانروایان آشوری بابلی اطلاق می شد در دوره هخامنشی معمولاً برای مدیران تخصص های گوناگون ، نظامیان و یا گروه های قومی وابسته به سازمان شاهنشاهی به کار می رفت.^۳

هرچند سنت های محلی اداری بابلی در اصل پس از پیروزی ایرانیان منقطع نشد ، به مرور تغییرات مهمی هم در نظام اداری و هم در عناوین مقامات رسمی ایجاد شد. این تغییرات احتمالاً مربوط به اصلاحات مهم داریوش بود که در نتیجه آن اساساً نظام اداری نوینی ایجاد شده بود. این نظام تا پایان عصر هخامنشی بدون تغییر باقی ماند. پارس ها پس از این اصلاحات در تشکیلات دولتی برتری داشتند و سمت های بسیار مهم نظامی و غیر نظامی در دست پارسیان بود. با این همه ، فرمانروایان شهرها و قضاوت در بین النهرین معمولاً بابلی بودند و سایر سمت های پائین تر غالباً به وسیله نمایندگان دیگر ملت ها نظیر مصری ها ، ایلامی ها ، یهودیان و غیره اشغال میشد .

اصلاحات اداری و قضایی ایرانی باستان که به مرور در اسناد بابلی ظاهر می شوند تا حدی نشان دهنده تغییراتی است که در ساختار اداری کشور رخ داده است. داریوش با انجام اصطلاحات عمده و وضع قوانین جدید که برخی از آن ها را از قوانین ملل تابعه اقتباس کرده بود ، پایه های امپراتوری را استحکام بخشید. سازمان مالیاتی منظم ، توسعه و ترمیم راه ها ، ترتیب اوزان ، مقادیر و مقیاس ها ، ضرب سکه ، تقویت بازرگانی داخلی و خارجی و تشویق

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۱، ص ۴۰۰

^۲ - محمد.آ.دانداما یوف : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ص ۱۷

^۳ - محمد.آ.دانداما یوف : ایرانیان بابل هخامنشی ، ص ۱۷

بازرگانان و سرانجام توسعه کشاورزی و صنعت ارکان امپراتوری را انسجام بخشید ، یکی از مهمترین اقدامات داریوش اول تاسیس اداره مالیات بود زیرا ایالات می بایست از سویی نیازهای مالی خود را برآورده سازند و از سوی دیگر مالیاتی را به مرکز گسیل دارند که جوابگوی مخارج سپاه ، ادارات ، دربار ، بنای کاخ های عظیم و غیره باشد.

در دوره بابل نو بخش عمده در آمد های دولت از مالیات ها تامین میشد. اما مقدار و ابعاد آن کاملاً مشخص نیست. این مالیات ها معمولاً به صورت غیر نقدی پرداخت می شد اما ارزیابان دولتی ارزش آن ها را بر اساس نقره محاسبه می کردند. افزون بر آن ، گروه های خاصی از جمعیت (مثل بازرگانان) مالیات خویش را به نقره می پرداختند.^۱ در اوایل دوران هخامنشی مالیات به معنای دقیق کلمه وجود نداشت و مردم به جای پرداخت مالیات منظم ، پیشکش ها و هدایایی به شاه می دادند. پیش از داریوش اول ، در دوران کوروش و کمبوجیه هنوز نظام منظم مالیاتی بر مبنای محاسبه توانایی اقتصادی کشور های تابعه امپراتوری هخامنشی وجود نداشت و فقط همان هدایا و پیشکش ها از مردم دریافت میشد. همانگونه که میدانیم داریوش در راستای اصطلاحات خود ، امپراتوری را به بیست ساتراپی تقسیم کرد و اداره هر ساتراپی را به یک فرماندار سپرد و برای هریک خراجی ثابت معین کرد.^۲ به این ترتیب برای ممالک تابعه امپراتوری بر اساس موقعیت منطقه ای مالیاتهای جنسی و نقدی وضع شد که به صورت شمش طلا ، نقره ، پارچه و اشیاء و ظروف گرانبها ، سنگ های قیمتی ، ابزار فلزی ، غلات و حتی چهارپایان به خزانه دربار پرداخت میشد. میزان مالیات های نقدی ساتراپی ها بر اساس اراضی زیر کشت هر منطقه و حاصلخیزی آن تعیین می شد و متناسب با متوسط محصول دائمی آن بود. بدین منظور اراضی به دقت اندازه گیری و بر اساس میزان محصول طبقه بندی می شد. نقشه هایی از مزارع بابلی باقی مانده که معمولاً آن ها را به صورت چهارگوش یا سه گوش نشان می دهد و حاوی اطلاعاتی درباره سطح زیر کشت آن ها ، تعداد نخل های خرما ، وضعیت حقوقی زمین و بناهای احداث شده در آن زمین است.^۳ در دوره هخامنشی مالیاتی که اخذ می شد سنگین بود. بابل ، یکی از ثروتمندترین ساتراپی های امپراتوری هخامنشی به شمار می رفت. ساتراپی بابل سالانه مبلغی در حدود

^۱ - مجید یوسف زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج دوم ، ص ۶۰

^۲ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ص ۱۹۹

^۳ - محمد. آ. داندامایوف : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ص ۲۲

یک هزار تالان (تقریباً سی تن) نقره می پرداخت .^۱ در حالیکه جمع مالیات نقدی همه سرزمین های مفتوحه ۷۷۴۰ تالان بود .^۲

شاید یکی از دلایل شورش های مکرر بابل در سالهای اولیه تسلط پارسیان همین اعمال مالیاتهای سنگین بوده است. هرودوت می گوید شاه ایران علاوه بر مالیات ، شاهنشاهی پهناور خود را از لحاظ تامین آذوقه لازم برای دربار و ارتش خود به نواحی مختلفی تقسیم کرده بود و از دوازده ماه سال ، منطقه بابل به تنهایی چهار ماه این آذوقه را فراهم می ساخت حال آنکه بقیه سراسر آسیا ، تامین هشت ماه را به عهده داشتند .^۳ برخی از مردم که قادر به پرداخت مالیات نبودند مجبور می شدند در ازای گرو گذاشتن خانه و زمین خود از رباخواران وام دریافت کنند و حتی فرزندان خود را به بردگی به معبد بسپارند. قطعاً فشار ناشی از مالیات های سنگین در ایجاد نارضایتی و شورش ها در این دوره نقش داشته است. بر دیا نیز بر همین مبنا برای جلب حمایت مردم آن ها را به مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف کرده بود. همچنین در شورش مصر در زمان ایناروس ، مصریان با گردآوردن کل نیروهای خود سر به شورش برداشتند و پارسیانی را که مامور گرفتن خراج در مصر بودند را بیرون راندند.^۴ دو اصطلاح ایرانی باستان مربوط به مالیاتهای شاهی در اسناد بابلی آمده است. یکی از آنها واژه (Uppajatu) است که معنای آن را « سهم » می دانند. در بابل این واژه در دو سند مربوط به دوران داریوش اول به کار رفته است. به طوری که از این گل نوشته ها بر می آید به معنی « سهم شاهی » است که به شکل های جنسی پرداخت می شد. دومین اصطلاح واژه (Baru) است. این واژه در اسناد موراشو مرتباً به کار رفته و اختصاص به نوع خاصی از مالیات برای شاه دارد که برای اقطاع تعیین شده بود .^۵

هر دو سند مربوط به شهر اور هستند و در سال ۳۹۹ ق.م نوشته شده اند. این اسناد ، به کار گرفتن دو پسر بچه برای حمل (Baru) (مالیات یا هدایای) بردگان معبد در طول مراسم ورود اردشیر دوم به شوش ثبت کرده اند.

مصرف عمده وجوهی که بابت مالیات می گرفتند عبارت بود از هزینه نگهداری سپاه ، استقرار امنیت ، ایجاد نیروی دریایی قوی و تجهیز کشتی های جنگی و تجاری ، احداث راه ها ، ساختمان پل ها ، سد ها و کانال ها ، احداث کاخ ها و پرستشگاه ها و غیره . برخی

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ص ۴۰۰

^۲ - محمد.آ.دانداما یوف : پیشین ، ص ۲۳

^۳ - هرودوت : پیشین ، ص ۱۹۲

^۴ - پیر بریان : امپراتوری هخامنشی ، ترجمه ناهید فروغان ، ج دوم ، تهران ، نشر قطره ، ۱۳۸۰ ، ص ۱۲۸۴

^۵ - محمد.آ.دانداما یوف : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ص ۲۳

محققان معتقدند که کشورهای تابعه امپراتوری، مخصوصاً کشورهای صنعتی علاوه بر انواع مالیات نقدی و غیر نقدی، هنرمندان و کارگران متخصص را برای ساختن و تزئین کاخ‌ها به پایتخت اعزام می‌داشتند و این نوع مالیات را مالیات «بازو» می‌خواندند.^۱ اگر این نظر پذیرفتنی باشد باید دانست که اینگونه مالیات به ندرت اتفاق می‌افتاده چرا که پس از کشف و ترجمه لوح‌های گلی از خزانه تخت جمشید مشخص شده که به این کارگران و هنرمندان دستمزدی فراخور پیشه و هنرشان پرداخت می‌شده است.

شاهنشاهی هخامنشی متشکل از شمار وسیعی از مردمان گوناگون با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف بود. هر ساتراپی به زبان رایج خود گفتگو می‌کرد و نوشته‌های اداری کماکان به خط خودشان نوشته می‌شد. همانطور که در مورد اسناد بابلی دیده می‌شود. پارسیان یک زبان واحد را به ساتراپی‌ها تحمیل نکردند بلکه امور اداری آنها اساسی چند زبانی داشت. به عنوان مثال اگر چه ایلامی خط ایلامی خط اداری مورد استفاده در تخت جمشید بوده اما کاتبان بابلی نیز بنابر برخی اسناد در همان دستگاه اداری مشغول به کار بوده‌اند.^۲

پیدا شدن پانصد لوح گلی به خط و زبان آرامی در بایگانی تخت جمشید نشان می‌دهد که استفاده از خط و زبان‌های مختلف برای حکومت مشکلی به وجود نمی‌آورده است. با این همه اینطور تصور می‌شود که خط و زبان آرامی به طور وسیعی در شاهنشاهی مورد استفاده قرار می‌گرفته و شاید در دیگر زبان‌ها برتری داشته است. حتی گفته‌اند که آرامی به خصوص در اواخر شاهنشاهی هخامنشی زبان میانجی بوده است. تعداد زیادی حکم و فرمان در اسرائیل کشف شده‌اند که منشأ آنها احتمالاً اسنادی بوده که به زبان آرامی نوشته شده بودند. بقایای این اسناد را در غاری کشف کرده‌اند. این اسناد در پایان دوره هخامنشی در سامریه نوشته شده و توسط پناهندگان در غارها پنهان نگه داشته شده‌اند.^۳ آن‌ها نشان دهنده اهمیت زیاد زبان و خط آرامی در کاربردهای اداری بوده‌اند. از قرن دوازدهم پیش از میلاد مردم آرامی زبان در غرب بین‌النهرین نفوذ کرده و نیرو گرفتند و شهریار نشین‌های کوچکی پایه‌گذاری کردند که شاید مهمترین آنها در سوریه در محل دمشق بود. آرامیان در بین‌النهرین، همانند سوریه گرفتار تاخت و تاز آشوریان بودند و از یک لحاظ توانستند بر مهاجمان و فرمانروایان خود چیره شوند و آن رواج یافتن خط الفبایی آرامی بود که برای

^۱ - علی سامی: تمدن هخامنشی، ج دوم، ص ۵۷

^۲ - ماریا برسیوس: شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۶۵

^۳ - ایلینا گرشویچ: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۹۴

نوشتن بر روی پوست یا پاپیروس مناسب تر بود. این خط به تدریج جای خط میخی کهن را که یادگار سومر و اکد بود و بیشتر بر گل و سنگ نوشته می شد، گرفت.^۱

در دوره بابل نو بخش هایی از مکاتبات دولتی که به اطراف و اکناف فرستاده می شد به خط آرامی بود. این موضوع بی تردید آشکار می سازد که چرا بایگانی های پادشاهان بابلی نو بدست ما نرسیده است. زیرا مدارکی که بر روی پوست یا پاپیروس نوشته می شد (به خط آرامی) در شرایط جوی بین النهرین به آسانی از میان می رفت اما کاتبان خط میخی در خدمات اداری هنوز نقش فعالی بر عهده داشتند و لقب برخی از آنان کاتبان شاهی یا کاتبان دربار بود.^۲ در دوره هخامنشیان پشت نویسی آرامی بر روی الواح میخی از لحاظ تعداد افزایش پیدا کرد. کلمات آرامی وارد زبان اکدی شدند و اصطلاحات آرامی غالباً در متون حقوقی بابلی متأخر دیده شده اند. با وجود اینکه خط و زبان آرامی به عنوان زبان میانجی در دوره هخامنشیان گسترش یافت اما در بابل دوره هخامنشی هنوز آثار و تألیفات قدیم، مخصوصاً آثار مذهبی را به زبان های اکدی و سومری می خواندند و می نوشتند. ستاره شناسان و ریاضی دانان بابلی که موفقیت هایی کسب کرده بودند مانند سابق از خط و زبان اکدی استفاده می کردند.^۳

علیرغم اصلاحاتی که در نظام اداری هخامنشیان در بین النهرین صورت گرفت، نظام حقوقی در بابل تحت فرمانروایی هخامنشیان دستخوش دگرگونی های اساسی نشد. به کارگیری قوانین سنتی ادامه یافت اگرچه بسیاری از مراکز و مؤسسات عمومی به تدریج تحت تاثیر ایرانیان قرار گرفتند. بر اثر اصطلاحات اداری، پاره ای تحولات به ویژه در حقوق خصوصی بابل رخ داد. پیش از هخامنشیان، حمورابی در کنار قانون گذاری جدید در قلمرو پادشاهی خویش، بنیانگذار نظام های تازه ای در رسوم دادگاه ها نیز بود. در زمان فرمانروایی او و جانشینان او اختلافات میان شهروندان در حضور قضاتی محلی به دادرس گذاشته میشد که در دروازه ها یا حیاط معابد می نشستند. اعضای این دادگاه ها را صاحب منصبان محلی تشکیل می دادند مثل شهردار یا گروه ها و مقامات دیگر.^۴

تأپیش از عهد حمورابی رسم بر این بود که دادگاه در معابد تشکیل می شد. این تمایل برای غیر روحانی کردن جریان دادرسی از مدتها پیش آغاز شده بود و این فرایند در دوران

۱ - ریچارد نلسون فرای : میراث باستانی، ص ۹۴

۲ - مجید یوسف زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین، ج دوم، ص ۶۰

۳ - میخائیل دیاکونوف : تاریخ ایران باستان، ص ۱۳۲

۴ - مجید یوسف زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین، ج ۲، ص ۳۶

حمورابی سرعت گرفت. نامه های رسمی حمورابی نشان می دهد که او پیوسته به شکایات مردم و تقاضای آنان برای دادرسی گوش فرا می داد و در تعقیب آن ، فرامین و دستورالعمل هایی به مأموران محلی صادر و رهنمودهایی به آنان ابلاغ می نمود. بنابراین نخستین گام در انتصاب قضات محلی در نواحی گوناگون در این زمان برداشته شد که تحت عنوان « قضات شاه » خوانده می شدند و تنها مراسم یاد کردن سوگند را که به ندرت اتفاق می افتاد به مقامات قدیمی تر معابد واگذار کرده بودند.

در آشور باستان هم وضع به همین منوال بود و طرفین درگیر در یک اختلاف که شخصاً قادر به حل مسئله خود نبودند به حضور یکی از صاحب منصبان اداری رفته و از او درخواست رسیدگی و حل اختلاف خویش را می کردند. تقاضای رسیدگی معمولاً به شهردار ، قاضی بزرگ و یا وزیر تسلیم می شد. در دوره هخامنشیان عالی ترین قدرت های قضایی کشور شهربان ها بودند و بسیاری از آرای مربوط به موارد حقوقی به وسیله قضات شاهی اتخاذ می شد. در این دوره رقابت دیرینه میان دربار و مراکز دادرسی عمومی در شهرهای بابل سرانجام با شکست مراکز دادرسی عمومی پایان یافت و دیگر تنها دعاوی ملکی و جرائم خصوصی که جنبه محلی داشت تحت حوزه قضایی آنان قرار گرفت.^۱ قضات ایرانی الاصل از اوایل فرمانروایی داریوش اول در بابل حضور داشتند. در بسیاری از اسناد بایگانی مورشو مربوط به نیپور که تاریخ آنها نیمه دوم قرن پنجم ق.م است از قضات ایرانی الاصل یاد شده است.

با آغاز فرمانروایی داریوش اول شماری از اصطلاحات حقوقی ایرانی در اسناد بابلی به کار رفته است. از آن میان می توان به واژه « داته » (Data) اشاره کرد . این اصطلاح واژه ایست برگرفته از فارسی باستان به معنی قانون و اصطلاح برگرفته از آن « داتَه برَ » (Data Bara) که به احتمال زیاد به معنی قاضی بود.^۲

در اسناد بابلی نیمه دوم قرن پنجم ق.م و دوره های پس از آن به چهار شخص به این عنوان اشاره شده در حالیکه یکی از آنها نام ایرانی « جاماسپ » داشته و سایرین دارای نام مرسوم بابلی بوده اند.

در یک جریان دادرسی مردی به نام « گیمیلو » (Gimilu) از آشوب بابل استفاده کرد و مقداری دام و حیوانات را که به معبد اوروک تعلق داشت برای خود برداشت که روی این حیوانات علامت ستاره که تعلق آن ها را به معبد نشان می داد وجود داشت. بدون اجازه

۱ - محمد.آ.دانداما یوف : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ص ۲۰

۲ - محمد.آ.دانداما یوف : همان ، ص ۲۱

معبد ، تعدادی گوسفند از چراگاه املاک این معبد بدست آورده و چوپان خود را وادار ساخته بود پنج گوسفند ماده از معبد ایشتار سرقت کند و از پیشکار معبد دیگر سه گوسفند ، هر یک به یک شِکِل خرید و برادر او یک بزغالنه نشان دار از معبد لارسا گرفته بود. گیلیمبو در ماه هشتم سال ۵۳۸ ق.م تحت محاکمه قرار گرفت و چهار نفر از دبیران معبد برای ادای گواهی احضار شدند و بلاخره حکم محکومیت گیمیلو صادر شد که در برابر هریک گوسفند سرقت شده ، شصت گوسفند تسلیم نماید و جمع محکومیت وی به ۹۲ گاو و ۳۰۲ گوسفند و یک شِکِل طلا و ده شِکِل نقره بالغ شد. او درخواست تجدید نظر نمود اما این درخواست مردود گردید.^۱

نظام اقتصادی

شواهد باستان شناسی نشان می دهد که در بیشتر مناطق بین النهرین ، دوره های بابلی نو و هخامنشی نشان دهنده آغاز یک دوره رشد ، استقرار مجدد و کشت سرزمین هایی است که به مدت زیادی متروک مانده بود. تاریخ اقتصادی بابل در نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد به سبب وجود بایگانی موراشو نسبتاً مشخص شده است. فعالیت های شرکت موراشو وابسته به تغییرات و تحولاتی بود که به وسیله ایرانیان در سیاست های ملکی بابل به وجود می آمد. اسناد تجاری یافت شده در بابل می توانند تصویر جامعی از حیات اقتصادی بین النهرین در دوران هخامنشی ارائه کنند. بیشتر این اسناد به دو مجموعه متعلق هستند، کهن ترین آنها شامل اسنادی هستند که خاندان « اگیبی » نگاه داشته بودند. این اسناد نشان می دهند که این بازرگانان مقیم بابل چگونه توانسته بودند با اجاره دادن زمین هایشان و وام دادن پول صاحب ثروت و مکنّت شوند. این حقیقت که آنان با دربار فرمانروایان مراوده و داد و ستد داشتند ثابت میکند که استقرار فرمانروایی پارس بدون وقوع هرگونه شکاف و گسست اقتصادی یا اجتماعی در حیات مردم بابل صورت گرفته بود.

تجارتخانه اگیبی فعالیت های بازرگانی خود را در پایان قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد آغاز کرد و تا آغاز قرن پنجم ق.م به فعالیت خود ادامه داد.^۲ زمینه فعالیت این تجارتخانه خرید و فروش زمین ، خانه و برده بود. اگیبی همچنین به کارهای بانکداری از جمله نگهداری سپرده های مردم ، پرداخت و دریافت سفته و ضمانتنامه ، پرداخت بدهی مشتریان و تهیه سرمایه فعالیت های بازرگانی فعالیت میکرد. ظهور بانکهایی خصوصی یکی

^۱ موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۱۵۱

^۲ - مجید یوسف زاده : تاریخ تمدن و فرهنگ بین النهرین ، ج دوم ، ص ۶۷

از پدیده های جالب اقتصادی در این دوره بوده است. در خلال سده ششم پیش از میلاد ، معاملات خصوصی در بابل رونق گرفت و پاره ای از خانواده های سرمایه دار نظیر خانواده اگیبی در بابل با خرید و فروش املاک ، معامله برده ، ایجاد مؤسسات اعطای وام ، شرکت های بازرگانی و کشاورزی و عملیات بانکی ثروت هنگفتی بهم زدند.

در لوح های مربوط به زمان فرمانروایی داریوش اول گزارش هایی درباره فعالیت های بانک متعلق به پسران اگیبی وجود دارد که در آن زمان مدیر و مالک این بانک فردی بوده به نام « ایتی مردوک بالاتو » که لقب شاهانه و قدیمی « ایسیس » را داشت. او در اولین مسافرتش به اکباتان در ۵۳۷ ق.م مجبور شده بود مقداری پول وام بگیرد.^۱ خانواده اگیبی اصلاً یهودی بودند و نام بنیانگذار این بانک در زبان عبری یعقوب بوده است. « ایتی مردوک بالاتو » که در بالا ذکر شده فرزند او بوده و نام فرزند وی هم تحت عنوان بابلی «مردوک نازیر آپال» در کتیبه ها آمده است.^۲

از زمانی که یهودیان به این منطقه وارد شدند ، به فعالیت های مختلف تجاری، صنعتی و کشاورزی روی آوردند. یک سند پیدا شده است که نشان میدهد « مردوک نازیر آپال » به دو نفر وامی می دهد به این شرط که سود حاصل از این وام را نصف کنند ولی مسئولیت حفظ سرمایه مشترک بوده است.

بانک دیگری در قرن هفتم پیش از میلاد به نام « ارانو » وجود داشته است. این بانک ها در آن دوره پول را با بهره بیست درصد وام می دادند.^۳ اگر وام گیرنده اعتبار داشت که با سند ساده معامله انجام می شد و اگر مورد شک بود وجه التزام و جریمه سختی در سند قید می شد تا چنانچه سر موعد پرداخت نشود به بهره افزوده گردد یا شخص دیگری ضامن بدهکار می شد تا در سررسید وام پاسخگو باشد. اگر طرف معتبر به نظر نمی رسید خانه ، زمین و یا برده از او گرفته می شد و پس از اینکه بدهی مسترد می شد رهن برگشت داده می شد.^۴

مجموعه دیگر اسناد تجارتخانه خاندان « مورا شو » را در بر می گیرد که مباشران املاکی مقیم در بابل و نیپور بودند. واژه های اسناد متعلق به این خاندان در قیاس با واژگان اسناد اگیبی که تاریخشان به پیش از فرمانروایی خشایارشا بر میگردد با توجه به کاربرد پر

۱- جان مانوئل کوک : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۶۳

۲- علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج دوم ، ص ۱۳۵

۳- علی سامی : همان ، ص ۱۳۵

۴- مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج اول ، ص ۴۴۱

شمار واژگان پارسی مانند مناصب ، خراج ها ، گونه های مختلف زمین و غیره گواهی دهنده ایرانی شدن بیشتر این اسناد است. بایگانی کشف شده که متشکل از ۷۳ لوحه است و در ۱۸۹۳ م در نیپور واقع در جنوب شرقی بابل از زیر خاک بیرون کشیده شد درباره مؤسسه مورشو اطلاعات خوبی در اختیار ما قرار می دهد. مرکز این مؤسسه در نیپور بوده ، گرچه فعالیت خود را تا بابل ، شوش و مراکز دیگر توسعه داده بوده است.^۱ این مؤسسه وام می داد و بهره می گرفت اما فعالیت های اصلی آن در عرصه بانکداری برای اعطای امتیازات کشاورزی و بنگاه های اداره املاک بود. مؤسسه مورشو دارای زمین ها ، آبراهه ها ، وسایل و ابزار تولید بود و می توانست حیوانات و همچنین بذر برای کشاورزی و ابزار آلات و تجهیزات برای استفاده از آب را تامین کند. این شرکت املاک مالکان بزرگ را که خود در جای دیگری می زیستند اداره می کرد. قطعات زمین را اجاره می داد ، کارگر استخدام میکرد ، مالیاتها را می پرداخت و اجاره ها را تحویل بانک می داد. زمین داران کوچک معمولاً در مجمعی به نام «هاترو» (Hatru) گرد می آمدند و این سازمانی بود که از دیرباز در بابل برای تقسیم آب و نگهداری و تعمیر آبراهه ها که نیاز به همکاری جمعی داشت مرسوم بود. کار شرکت مورشو این فایده را داشت که سازماندهی کارآوری را تامین می کرد. دوره ای که لوحه های بایگانی به آن مربوط می شود به مدت پنجاه سال است که از سال ۴۵۵ ق.م شروع شده و سه پسر و سه نوه مؤسس شرکت در آن کار کرده اند. از این لوحه ها همچنین برمی آید که در هفتاد سال پایان عمر شاهنشاهی بابل ظاهراً آرام بوده است.

شرکت مورشو گویا از معاملات مربوط به زمین بیشتر سود می برده تا از بازرگانی و بیشتر سرمایه آن در راه حفر قنوات و تهیه آب برای کشاورزان و اینگونه امور در گردش بود. از نوشته هایی که در کاوش ها به دست آمده مشخص می گردد که مؤسسه مزبور پول را با نرخ بهره چهل درصد وام می داده و مشتری آن بیشتر ملک داران و کشاورزان بودند که در برابر گرو گذاشتن ملک وام می گرفتند. زمین و بذر و سایر امکانات را در اختیار کشاورز قرار می دادند و مقدار مشخصی محصول از او طلب می کردند. اگر کشاورز به هر دلیلی دچار کسری پرداخت می شد به او جریمه های سنگین تعلق می گرفت و به محض عدم پرداخت به موقع دیون قسمتی از دارایی او توسط بانک مصادره می شد. به این ترتیب کشاورز کوچک پیوسته ضعیف تر و بانک پیوسته غنی تر می شد و زمین و اموال بیشتری به دست می آورد. هخامنشیان این روش را تعدیل کردند. به این صورت که اگر کشاورز نمی توانست محصول

^۱ - جان مانوئل کوک : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۳۵۴

تعیین شده را به اندازه بپردازد و دچار کسری پرداخت می‌شد، این کسری برای او محاسبه میشد و در سالهایی که محصول زمین بهتر بود از او این کسری را می‌گرفتند.^۱ از بانک مورشو در زمان داریوش دوم نیز مدارکی بدست آمده و متصدی آن را دوره «انلیل نادین شوم» نوشته‌اند.^۲ ولی در سال ۴۱۷ ق.م بانک پسران مورشو بسته می‌شود و گویا اعمال ناپسندش باعث شده داریوش دوم امر به انحلال آن بدهد.

در دوره سلطنت داریوش اول در سایه تمرکز و امنیت نسبی فعالیت های اقتصادی در سراسر شاهنشاهی گسترش یافت. بررسی اسناد نشان میدهد که سطح قیمت ها که در آغاز شاهنشاهی هخامنشی به کندی و آرام آرام بالا می رفت از آغاز پادشاهی داریوش به سرعت رو به افزایش نهاد در صورتی که در میزان دستمزد ها تغییر چندانی حاصل نشد در نتیجه قدرت خرید مردم به شدت پائین آمد و همین امر در بروز شورش های پی در پی در ساتراپی بابل و از هم پاشیدگی اقتصادی در دوره های بعد کمک فراوان نمود.

به طوریکه اشاره شد در دوره کوروش کبیر و کمبوجیه قاعده ثابتی در پرداخت مالیاتها وجود نداشت و پرداخت ها بیشتر به صورت هدایا و پیشکش هایی در غالب اجناس و کالاهای مختلف صورت میگرفت. در دوره داریوش که اصلاحات گسترده ای صورت گرفت برای هر ساتراپی مالیات مشخصی تعیین شد که هم میزان این مالیات ها بالا بود و هم به صورت نقدی جمع آوری می شد به طوریکه اگر مالیاتهای سنگین آن دوره را مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که از ساتراپی های مختلف همواره نهی از نقره و طلا به مرکز امپراتوری روان بود. بیشترین مقدار مالیات هم به ساتراپی بابل اختصاص یافت. به طوریکه که از کتیبه های هخامنشی برمی آید هخامنشیان از دوره داریوش اول به صورت غیر مستقیم اخذ مالیات و خراج نواحی مختلف را به مقاطعه کارانی نظیر پسران اگیبی و مورشو و عده ای دیگر واگذار می کردند و این مقاطعه کاران تجارت پیشه خراج هر محل را به نقره گردآوری کرده و به خزانه شاهی تحویل می دادند و در مواردی حتی اهالی را به نفع خویش غارت می کردند. از کتیبه های میخی قرن پنجم ق.م بر می آید که یکی از ماموران ساتراپی بابل علیه اعمال این مالیات بگیران شکایت کرد و خطر محاکمه و محکومیت ایشان پیش آمد ولی مورشو و پسران، رشوه کلانی به ماموران دولتی دادند و از دادرسی رهایی یافتند. رشوه مزبور عبارت بود از مقدار زیادی جو، گندم، شراب و تعداد زیادی گاو و گوسفند و غیره.^۳

۱- هاید ماری کخ: از زبان داریوش، ص ۳۱۹

۲- علی سامی: تمدن هخامنشی، ج دوم، ص ۱۳۶

۳- مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی، ج اول، ص ۴۴۳

به این ترتیب چون مالیاتهای سنگین را از زر و سیم می گرفتند و این مالیات بیشتر از ملک داران و صاحبان مشاغل تولیدی و صاحبان حرف جمع آوری میشد، نیاز این قشر به وام جهت فعالیت اقتصادی بیشتر افزایش یافت. در میان بابلی ها وام دادن پول یکی از پرسودترین حرفه ها به شمار می رفت.^۱ در بعضی موارد وام دهنده مرکز تجاری، تاسیس می کرد که چندین نسل در خانواده او دوام می یافت و بخش بزرگی از اموال کشور در اختیار آن شرکت قرار می گرفت همانند موسسه اگیبی و موراشو. این موسسات به افراد مختلف و صاحبان مشاغل تولیدی و بازرگانان و کشاورزان وام می دادند و اسناد مربوطه را هم در کوزه های سفالی بایگانی می کردند که بخش بزرگی از اطلاعات ما از زندگی اجتماعی و اقتصادی بابل مدیون همین اسناد بایگانی شده است.

در ابتدا بهره وام ها به صورت جنسی و بعد به صورت نقدی دریافت می شد. نرخ بهره این وام ها در ابتدای امپراتوری هخامنشی و تسلط پارسیان حدود ۲۰ درصد بود.^۲ وقتی نیاز صاحبان حرف و مشاغل تولیدی و بازرگانان و کشاورزان به وام افزایش یافت و تقاضا برای وام بالا رفت این موسسات اعطای وام نرخ بهره خود را افزایش دادند به طوریکه نرخ بهره وام که در زمان نبوکد نصر ده درصد بود و در ابتدای دوره هخامنشی به ۲۰ درصد رسیده بود همچنان افزایش یافت و در اواخر سده پنجم ق.م به بیش از چهل درصد رسید.^۳

بدین ترتیب صاحبان مشاغل تولیدی، بازرگانان، صنعتگران و کشاورزان و غیره مجبور شدند جهت توسعه فعالیت اقتصادی خود، وام هایی با سود بالا دریافت کنند و نتیجتاً کالای تولیدی خود را نیز با قیمت بیشتری در بازار عرضه کنند تا هم مازاد سودی را که می پردازند جبران کنند و هم بتوانند از پس پرداخت مالیات برآیند. در نتیجه قیمت اجناس و کالاها به سرعت افزایش یافت.

در حالیکه هزینه های خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر ضروریات زندگی از اواخر عهد داریوش سیر صعودی طی می کرده میزان درآمد و دستمزد طبقه کارگر جامعه افزایش نیافته و به این ترتیب روز به روز از قوه خرید اکثریت مردم جامعه کاسته می شد. یکی از عوامل مهمی که جلوی افزایش دستمزد طبقه کارگر جامعه را می گرفت این بود که در این دوره همانطور که پیش تر اشاره شد در سایه تمرکز و امنیت نسبی و اقتدار و اصلاحاتی که در زمینه توسعه راه ها و ضرب سکه و غیره صورت گرفت. فعالیت های اقتصادی و تجاری

Rev.A.H.sayce : 'Babylonians and Assyrians Life and customs', london, john C. Nimmo , 1-1899, chapter 1

^۲ - ادوارد شی پرا : الواح بابلی ، ص ۱۱۶

^۳ - جان ماننل کوک : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۳۵۵

رونق بیشتری پیدا کرده بود و موسسات تجاری فعالیت های اقتصادی خود را گسترش داده بودند و به طبع یکی از این فعالیت ها خرید و فروش برده بود که بازار آن رونق بیشتری یافته بود. علاوه بر آن به عقیده اومستد در اثر بالا بودن نرخ بهره وام ها و مالیاتها روز به روز بر تعداد بردگان اضافه میشد.^۱ بسیاری از مردم آزاد که قادر نبودند وام های خود را در موعد مقرر بپردازند به صورت برده در می آمدند و گاهی پدران ، فرزندان خود را می فروختند. در میان الواح زیادی که به ما رسیده اسناد زیادی به چشم می خورد که حکایت از خرید و فروش بردگان دارد.^۲

بررسی میزان دستمزد ها نشان می دهد که متوسط دستمزد ماهیانه یک کارگر غیر ماهر در حدود ۱ شِکِل بوده که این پول تنها برای تغذیه او و خانواده اش کافی بوده است. در سندی مربوط به سال هیجدهم سلطنت داریوش اول دستمزد یک چوپان ماهی یک شکل بوده است.^۳ لوح ها نشان می دهند که دستمزد ها افزایش کمی داشته است. در سال سوم کمبوجیه یک قصاب برای یک ماه کار یک شکل دستمزد می گرفت. حتی کارگران ماهر نیز دستمزدشان تفاوت چندانی نداشت مثلاً در سال اول کمبوجیه یک نقاش که روی گچ دیوار نقاشی می کرد نیم شکل دستمزد می گرفت. به نظر می رسد افزایش تعداد بردگان در این دوره و استفاده از آنان جلوی بالا رفتن دستمزد کارگران آزاد را گرفته و کارگران آزاد به رقابت با بردگان پرداختند.

در دوران داریوش اول پرداخت دستمزد کارگران بیشتر به صورت جنسی صورت می گرفت. از یک لوحه ایلامی تخت جمشید بر می آید که در زمان فرمانروایی خشایارشا یک سوم دستمزد ها نقدی محاسبه می شد و مقارن سالهای پایانی پادشاهی وی دو سوم دستمزد ها نقدی پرداخت می گردید اما در عمل پرداخت جنسی دستمزد ها همچنان ادامه داشت. به این ترتیب ادامه همین سیاست اقتصادی فشار در طبقات پایین جامعه را افزایش داد و به شورش و قیام بابل و دیگر ملل بین النهرین منتهی شد و زمینه را برای پیروزی اسکندر یا هر متجاوز خارجی فراهم گردانید. هرودوت در پایان سده پنجم پیش از میلاد می نویسد فقر، اهالی بابل را مجبور کرده بود دختران خود را بفروشد و بعید نیست که پس از هرودوت وضع بدتر هم شده باشد. در طول یک قرن پس از مرگ داریوش اول هزینه های زندگی دو برابر شد بی آنکه تغییری در میزان دستمزد ها به وجود آید. اجاره یک خانه

^۱ اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۱۰۵

^۲ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۱ ، ص ۴۹۲

2-Rev.A.H.sayce : " Babylonians and Assyrians Life and customs " , chapter 6

معمولی از پانزده شکل در ماه در زمان کوروش به چهل شکل در دوران پادشاهی اردشیر اول رسید.^۱ مطالعه قراردادهای اجاره و فروش ، افزایش چشمگیر قیمت ها را نشان می دهد. گیرشمن مینویسد :

« در اواخر دوره اردشیر دوم وضع شاهنشاهی موجب یاس و بدبینی بود. مالیات، بومیان را خرد می کرد و آنان را به عصیان وادار می نمود. جنگ طبقاتی توسط مزدوران گرسنه در گرفت و آن را با خشونت خفه کردند. »^۲

در دوران هخامنشیان زنان و اطفال هم در کارهای تولیدی شرکت داشتند. ظاهراً در مورد دختران و پسران مزد مناسب با سن آنها پرداخت میشده است. طبق نظر اومستد و گیرشمن در دوره خشایارشا سطح دستمزدها مقداری پایین آمد و قیمت ها بالا رفت و در نتیجه قدرت خرید کارگران کاهش یافت. به طور کلی مزد کارگران مرد بیشتر از کارگران زن بوده است. همچنین مزد پسران بیشتر از دختران بوده اما در مواردی هم دستمزد برخی زنان بیشتر از مزد مردان بوده و از این معلوم می شود که تخصص هم تاثیری در میزان دستمزد داشته است. در میان صاحبان تخصص یعنی کارکنان فنی کارگاه ها بیشترین دستمزد ها به زره ساز، زرگر و مس کار داده می شده و دستمزد کارگران ساختمانی کمتر از سایرین بوده است. دستمزد شراب سازان و آبجوسازان نیز زیاد بوده است. در الواح خوانده شده حداکثر دستمزد کارگران تولیدی ۷/۵ شکل و حداقل ۱/۴ شکل بوده است. حقوق سربازان بیش از کارگران بود. حقوق ماهیانه سربازان در دوره خشایارشا در حدود ۲۰ شکل بوده است.^۳ در سال ۴۸۳ ق.م « اسپاتینس » مزدی را که برای پرداخت ۳۱۳ کارگر برای شش ماه لازم است گزارش میدهد و بار دیگر برای ۴۷۰ کارگر مزد یک ماهه را گزارش می دهد. از این مزد به ۶۶ تن یک شکل ، به ۱۱۲ تن سه چهارم شکل و ۲۹۲ تن نیم شکل پرداخت شده است.^۴ بررسی اسناد نشان می دهد که بهای یک برده که در حدود سال ۶۰۰ ق.م حدود ۴۰ شکل نقره بود پنجاه سال بعد به ۵۰ شکل رسید.^۵ در دوران پادشاهی کمبوجیه قیمت متوسط یک برده به ۸۰ شکل رسیده بوده است. در دوره هخامنشی مواد غذایی مهم تعرفه ای رسمی و دولتی داشتند که احتمالاً داریوش تعیین کرده بود و در زمان خشایارشا و اردشیر اول نیز دست نخورده باقی ماند. این قیمت ها با قانون شاهانه تنظیم شده بودند. اگر قیمت

^۱ - یوسف مجید زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین، ج اول ، ص ۳۶۷

^۲ - رومن گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۹۳

^۳ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران، ج اول ، ص ۵۱۴

^۴ - مرتضی راوندی : همان ، ص ۵۱۰

^۵ - جورج رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۴۴۳

ها را با قیمت‌هایی که در بابل پیش از تسلط پارسیان معمول بود مقایسه کنیم معلوم می‌شود که قیمت‌ها خیلی بالا کشیده است. بابل یک کشور صنعتی و تجاری بود که در آن صنایع زیادی می‌شود که قیمت‌ها خیلی بالا کشیده است.

بابل یک کشور صنعتی و تجاری بود که در آن صنایع زیادی تولید و معاملات بسیاری انجام می‌گرفت. همچنین صنعت بافندگی در بابل بسیار متری بوده است. چندین سند، خرید و فروش پشم در آن دیار را ثابت می‌کند. یکی از این اسناد نشان می‌دهد که بلشرز پسر نبونید هم تاجر پشم بوده است. سندی مربوط به دوران سلطنت کمبوجیه نشان می‌دهد که قیمت هر کیلو پشم در بابل آن زمان ۵ شکل بوده است. توانگران برای یک دست لباس حدود پانزده شکل پشم خریداری می‌کردند که با رنگ ارغوانی رنگ‌رزی می‌شد. بنابراین معلوم است که طبقه کارگر با حقوق ماهیانه یک شکل نقره با چه سختی می‌توانسته یک دست لباس تهیه کند.

سندی از سال سیزدهم پادشاهی نبونید نشان می‌دهد که ۱۸ گوسفند ۳۵ شکل قیمت داشته است. در ابتدای تسلط پارسیان قیمت گوسفند افزایش یافت و در سال ششم سلطنت کوروش به حدود ۴ شکل و در دوران سلطنت کمبوجیه به ۷ شکل رسید.^۱ بنابراین با این حساب می‌توان دریافت که طبقه کارگر و کم‌مزد جامعه قادر به تهیه گوشت روزانه نبودند. محصول عمده بابل جو بود که بیشتر در املاک موقوفه پرستشگاه‌ها و معابد کشت می‌شد و بهای آن متفاوت بود. گندم کمتر کاشته می‌شد و خوراک توانگران بود. قیمت خرما ارزان‌تر از جو بود و کارگران هرگاه نمی‌توانستند برای معیشت روزانه خود جو تهیه کنند از خرما به آسانی استفاده می‌کردند که قیمت آن نیز در دوران هخامنشیان افزایش یافت.^۲

فلزات در بابل گرچه از خارج وارد میشد اما قیمت آن نسبتاً ارزان بود و نسبت به زمانهای قدیم‌تر قیمت آن پائین‌تر رفته که علت آن هم احتمالاً تسهیلاتی بوده که در طرز استخراج معادن به عمل آمده بود است. بابل مرکز فروش فرش، پارچه، پرده و لباس بود و تجارت چرم و پوشاک و کفش رونق بسیار داشت. کفش‌های زنانه بابلی معروف بود و همچنین زین اسب بسیار استادانه در بابل ساخته میشد. وسایل خانگی مثل انواع ظروف، چاقو و کاسه و غیره که از جنس مس یا برنز ساخته میشدند گران بودند. در اواخر سلطنت کمبوجیه یک

1-Rev.A.H.sayce : " Babylonians and Assyrians life and customs ", chapter6

۲ - والتر هیتنس : داریوش و ایرانیان، ص ۳۴۵

کاسه مسی و یک جام ۹ شکل قیمت داشته و در همان زمان بر اساس سند دیگری دو کاسه مسی ۲۲ شکل قیمت داشته است.^۱

اگر بتوان به متون نوشته شده پس از تصرف بین النهرین توسط پارس ها اعتماد کرد نبونید در طول دوران پادشاهی خود یک دهم جمعیت بابل را کشت اما اگر این متون را صرفاً به منظور خوشایند شاهنشاه هخامنشی نوشته باشند مسلماً باید با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرند. نبونید در کتیبه های خود مدعی است بابل در زمان او شکوفا شد. در حدود ۳۰۰ مدرک حقوقی از دوران این پادشاه گواهی به تداوم رونق اقتصادی است اما متون جدیدتر بابلی او را مسبب تیره روزی مردم بابل می دانند.

در دوره پادشاهی داریوش مداخله روزافزون دولت در زندگی اقتصادی کشور آشکار است. زمانی که نمودار قیمت ها را بررسی میکنیم اثرات این مداخله را در سوداگری می بینیم. این نمودارها نشان میدهد که سراسر دوره کلدانی و اول هخامنشی سطح قیمت ها آهسته بالا می رفت ولی خیز بالا رفتن قیمت ها در آغاز پادشاهی داریوش شدت یافته است. بابلی ها به تبعیت از سومری ها با همسایگان خود ارتباط داشتند و با آنها روابط متقابل بازرگانی و سیاسی برقرار میکردند. تجارت بین النهرین شهرت جهانی داشت. به طور کلی دو نوع معاملات تجاری توسط بازرگانان بین النهرین صورت میگرفت: تجارت برون مرزی با سرزمین های دور دست و تجارت درون مرزی میان شهرهای مختلف بین النهرین. تجارت خارجی در مرحله نخست اهمیت قرار داشت و تجار محصولات بین النهرین را برای معاوضه در برابر کالاهای مورد نیازی مانند فلز، سنگ، الوار، ادویه جات و عطریات به کشورهای دور و نزدیک صادر میکردند. هر دو نوع تجارت، مستقیم و غیر مستقیم در بالا بردن معیار زندگی در بین النهرین سهم بزرگی داشت و بالاتر از آن به نفوذ تمدن و فرهنگ بین النهرین در سرزمین های دیگر کمک موثری می کرد. پیش از هخامنشیان روابط بازرگانی بین بابل و ایلام از دیرباز برقرار شده بود ولی پیروزی های حمورابی در غرب بازار هایی تازه بر روی بازرگانانش گشود و روابط تازه ای میان بابل و غرب برقرار شد. بازرگانان بزرگ از اعضای طبقه عالی جامعه بودند. ضمن آنکه خود در بابل اقامت داشتند سوداگرانی را استخدام میکردند که کالاهایشان را با کاروان ها حمل کنند.^۲

در دوره هخامنشی بین ایران و بابل یک خط تجاری تأسیس شد. در اواخر قرن ششم ق.م از خانواده اگیبی و دیگران کسانی به جنوب غربی ایران برای فروش جو و لباس و خرید

1-Rev.A.H.sayce: " Babylonians and Assyrians life and customs ", chapter6

۲ - لئونارد ویلیام کینگ: تاریخ بابل از تأسیس تا غلبه پارسیان، ص ۱۷۲

برده و اجناس مختلف دیگر سفر می کردند و بلافاصله پس از فتح بین‌النهرین توسط پارسیان بازرگانان بابل شروع به سفر به اکباتان پایتخت مادها و شهرهای دیگر در شمال غرب ایران برای تجارت نمودند.^۱ گیرشمن می گوید: «از زمان ایجاد شاهنشاهی هخامنشی جهان در عصر اقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود. روابط تجاری بین نواحی که سابقا وجود نداشت مثلا بین بابل و یونان ایجاد شد و توسعه یافت.»^۲

تجارت در دوره هخامنشیان اهمیت زیادی داشت. این تجارت در شاهراه های بزرگی انجام میشد. راه اصلی تجاری از لیدی (سارد) آغاز میشد و آسیای صغیر را قطع میکرد و در فرات از رودخانه میگذشت. سپس به بابل منتهی میشد. از بابل چند راه به عمق کشور امتداد داشت، یکی به شوش و از آنجا به پاسارگاد و تخت جمشید می رفت و دیگری از بین‌النهرین شروع و به اکباتان پایتخت ماد و سپس به ری و ساتراپیهای شرقی منتهی میشد.^۳

بعد از فتح بین‌النهرین و به ویژه بابل توسط هخامنشیان نه تنها مردم بابل و ایران از بازرگانی با یکدیگر بیشتر برخوردار شدند بلکه با ساخته شدن راه های بازرگانی و نظامی و در سایه امنیت حاصله از سلطه هخامنشیان، داد و ستد آسان تر شد و بازرگانی توسعه یافت. در این دوره در اثر رواج مسکوکات تجارت به نواحی دور کشیده شد و فعالیت بانکها نیز توسعه یافت.

از جمله محصولات بازرگانی بابل در دوره هخامنشیان می توان به قالی، کاشی های قیمتی، زرگری، منسوجات قیر و همچنین شتر مرغ اشاره کرد. نفت و قیر از دوران بسیار کهن به طور خام و طبیعی شناخته شده بود و اقوام کشورهای باستانی خاورمیانه و ایران از ترکیبات و مواد آن برای رفع نیازمندی های زندگی و مصارف ساختمانی و طبی استفاده می کردند. آثار کشف شده در کاوش های جلگه بین‌النهرین، آثار متعلق به دوره سومر که قدیم ترین تمدن این سرزمین است و آثار ادوار بعدی نشان میدهد که مواد نفتی برای قیر اندود کردن روی ستون های چوبی کاخ ها و پرستشگاه ها و درون قایق ها، مومیایی کردن اجساد و مردگان، موی و سر مجسمه ها، ملاط دیوار ها، حوض ها و سدها، رنگ سیاه در نقاشی ها، ساختن مجسمه، سوخت و روشنایی، سحر و جادو، دارو، نصب جواهرات و چسباندن قطعات سفالی به کار می رفته است.^۴ در دیوار عظیم اطراف شهر بابل ملاط بین آجرها به

M.Dandamayev: "babylonia, history of babylonia in the median an Acheamenid period", Acta Iranica, 2, p 4

^۲ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۰۵

^۳ - میخائیل دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۲۲

^۴ - علی سامی: تمدن هخامنشی، ج دوم، ص ۱۴۴

جای گل و گچ، قیر بوده است. در مصر قدیم نیز این ماده را از بین النهرین وارد می کردند و برای مومیایی کردن اجساد و سایر نیازمندی های زندگی و پزشکی از آن استفاده میکردند. به طور کلی حجم تجارت در دوره هخامنشی از قرن های پیش بیشتر شد. بازرگانان بابلی در آسیای صغیر رنگدانه، آهن، مس، قلع و شراب تهیه میکردند.^۱

در سراسر دوره برتری بابل، خلیج فارس مصر بازرگانی بین المللی به شمار می رفت. تجارت تا اندازه ای از طریق دریا انجام می گرفت و قطعات بزرگ سنگ بیشتر از طریق آبی به بابل حمل می شد. اکثر مورخان یونانی معتقدند که بابلی ها وسایل مورد نیاز خود را که از عربستان و هندوستان تهیه میکردند از طریق خلیج فارسی حمل میکردند.

به لحاظ موقعیت سوق الجیشی نیز بابل در نزدیکی خلیج فارس، در کنار دجله و فرات قرار گرفته بود. بابلی ها در قرن هفتم پیش از میلاد نیروی دریایی بزرگی داشتند. اسناد آشوری نشان میدهد که به دستور پادشاه آشور، سناخریب، کشتی سازان فنیقی به نینوا آورده شدند تا کشتی های بزرگ بسازند و فنون کشتی سازی خود را به بومیان بیاموزند.^۲ حضور مستمر فنیقی ها در بین النهرین باعث شد آنان بتوانند به عنوان دریا نوردان ورزیده در سواحل و بنادر در خلیج فارس مشهور شده و هخامنشیان از آنان در نیروی دریایی خود استفاده کنند. از این رو می توان گفت که دریانوردی هخامنشیان دنباله تجارت دریایی ایلامی ها و بابلی هاست. سرگذشت کشتیرانی و تجارت دریایی در خلیج فارس با فروپاشی قدرت پادشاهی بابل و فتح مهمترین شهر بین النهرین بدست ایرانیان نه تنها دچار رکود و زوال نشد بلکه با اعمال سیاست های تشویقی و ترغیبی شاهان هخامنشی از جمله کوروش و داریوش به اوج خود رسید. در زمان هخامنشیان تمام سواحل و جزایر خلیج فارس تحت نفوذ ایرانیان قرار داشت. ملوانان ایرانی با کشتی های خود در سراسر آن با حمایت دولت مقتدر هخامنشی که کلیه دولتهای بزرگ آن زمان را از پای درآورده بود به سیر و سیاحت و تجارت مشغول بودند. زمانی که داریوش اول در هند بود کشتی هایی ساخته شد و داریوش، اسکیلکس، دریانورد یونانی را مامور کرد تا درباره خلیج فارس و دریای عمان به تحقیق بپردازد. این ماموریت برای ایران اکتشافات جغرافیایی مهمی در برداشت و توانست از طریق بنادر و جزایر خلیج فارس با سرزمین های دور دست از جمله عربستان، هندوستان و چین و آفریقا به تجارت بپردازد. در بند سوم کتیبه ای که از داریوش اول در کانال سوئز یافته اند چنین آمده است: «من پارسی هستم. از پارس مصر را گرفتم. فرمان کندن این ترعه را دادم.

1-M.Dandamayev: " commerce in the Achaemenid period ", Iranica, 1992,p2

۲- محمد باقر وثوقی: تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، ص ۳۰

از رودخانه ای به نام نیل که در مصر جاری است تا دریایی که در پارس می رود. پس از آن این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتی ها از مصر از وسط این ترعه به سوی پارس جاری روانه شدند. چنانکه مرا میل بود.^۱

در واقع آشنایی ایرانیان با دریانوردی و سکونت آنان در سواحل خلیج فارس باعث شد تا به اهمیت تجارت دریایی پی ببرند و از دوران حکومت کوروش اقداماتی را در جهت تسهیل بازرگانی انجام دهند. این اقدامات با روی کار آمدن داریوش وارد دور تازه ای شد. سه اقدام اساسی داریوش در سالهای نخستین حکومت تاثیر بسیار مهمی در ساحل نشینان خلیج فارس و تجارت دریایی آن بر جای گذاشت. اول آرام کردن ایالتهای پس کرانه ای خلیج فارس. دوم فتح هند و سواحل آن و اعزام یک گروه اکتشاف دریایی به خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای سرخ. سوم حفر کانال سوئز و اتصال خلیج فارس به دریای مدیترانه از طریق ایجاد یک آبراه بزرگ در مصر.^۲

این اقدامات بخشی از برنامه گسترده و کلی بازرگانی و اقتصادی داریوش محسوب میشد که لازمه آن ایجاد امنیت در نواحی پس کرانه ای و ایجاد راه آبی پیوسته از بنادر رودخانه سند تا بخش های شمالی دریای سرخ بود. با حفر کانال سوئز کشتی ها و دریانوردان خلیج فارس میتوانند کالاهای خود را به طور مستقیم به بنادر دریای مدیترانه حمل کنند و از آن طرف نیز فراورده های مورد نیاز خود را تامین کنند. از دیگر سو اسناد و مدارک تاریخی نشان میدهند که هدف اصلی داریوش از حفر کانال سوئز در وهله نخست رونق بخشیدن به تجارت بنادر خلیج فارس و در مراحل بعد تفوق دریایی در مدیترانه و سهولت حمل و نقل کالا در امپراتوری بزرگ هخامنشی بوده است.

بیشترین فعالیت اقتصادی در کشورهای تحت حاکمیت هخامنشیان، کشاورزی بود. بیشتر شهرهای امپراتوری با وجود رواج فعالیت های صنعتی، همچنان کشاورز بودند.^۳ در این دوره از طرف شاه به امر کشاورزی و وصول مالیات، از آن نظارت میشد. شاه در بخش هایی از کشور به گشت و گذار می پرداخت و اگر می دید در استانی درخت های بارور و زمین های دایر بسیار است به والی آنجا پاداش می داد. شاهان هخامنشی برای تشویق کشاورزان فرمان

^۱ - رالف نورمن شارپ: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۵

^۲ - محمدباقر وثوقی: تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۳۴
1-M.Dandamayer, "Economy in the Achaemenid period", p1

داده بودند هرکس زمین های بی حاصلی را آبیاری و آباد کند تا پنج پشت در آمد آن از آن او و بازماندگانش باشد.^۱ دکتر گیرشمن میگوید :

« در دوره هخامنشی کشاورزی رونق فراوان داشته و آنان مو را به دمشق ، کنجد را به مصر و برنج را به بین النهرین بردند و در کشت آن نباتات کوشش فراوان شد. »^۲

در بابل جو ، ارزن ، کنجد ، نخود فرنگی ، سیر و پیاز ، خیار ، سیب ، انار و زردآلو کشت می شد. همچنین بابل از نظر دام و احشام نیز غنی بود. ماکیان و ماهی نیز بخشی از غذای مصرفی مردم را تشکیل می داد و رودهای دجله و فرات مهمترین منبع ماهی به شمار می رفتند. در رابطه با فعالیت های کشاورزی ، آب مساله مهمی بود و آبیاری مصنوعی از طریق آبراهه ها از زمان نوسنگی در حاشیه های کشور مثل خوزستان و مناطق جنوبی انجام میگرفت و بدون شک این روش ها در دوران هخامنشیان نیز معمول بوده است. آنچه به هخامنشیان بیشتر نسبت داده میشود متداول کردن دو روش آبیاری مهمتر و موثرتر است که عبارت است از احداث سد و بند و آبراهه های زیر زمینی طولانی به نام قنات یا کاریز.^۳

هرودوت میگوید :

« در آشور بارندگی کم است و آب تنها می تواند ریشه گندم را مرطوب کند. بنابراین برای رشد و باردهی غلات باید کشتزارها را با آب رودخانه آبیاری کرد آن هم نه مانند مصر که طغیان نیل آب را خود به خود به مزارع می فرستند بلکه در اینجا آبیاری به کمک یک دستگاه یا با دست صورت می گیرد. سراسر بابل مانند مصر نهركشی یا کانال سازی شده است و عریض ترین کانال قابل قایقرانی است و آب فرات را به دجله پیوند می دهد و دجله همان رودی است که نینوا در کنار آن قرار دارد. آشور غنی ترین زمین ها را دارد زیرا برای کشت و پرورش گیاهان و درختان میوه مانند انجیر و تاک و زیتون کشاورزان کمترین رنجی نمی کشد و زمین چنان بارخیز است که در مورد غلات ، هر بذر دویست برابر بار میدهد. »^۴

در بین النهرین دوره هخامنشی بسیاری از کانال های بزرگ آبیاری متعلق به پادشاه بود که مباشران او آنها را اجاره می دادند. برخی از کانال های آبیاری نیز متعلق به معابد و افراد عادی بود. کانالهای سلطنتی اطراف نیپور به خانواده مورشو اجاره داده میشدند و آنها نیز آنها را به زمین داران کوچک تر اجاره می دادند. طی سندی در ۴۳۹ ق.م هفت زمین دار

^۱ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران، ج اول ، ص ۵۰۲

^۲ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۷۳

^۳ - ایلینا گرشویچ : تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۱۱۶

^۴ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ص ۱۱۶

قراردادی با سه نفر از اجاره کنندگان کانالهای سلطنتی بستند. یکی از این اجاره کننده ها خانواده مورا شو بودند. این قرار داد تصریح میکرد که اجاره کنندگان حق آبیاری زمین هایشان را با آب کانال ها به مدت سه روز در ماه داشتند. در عوض آن ها متعهد به پرداخت یک سوم برداشت محصول از مزارع آبی خود به عنوان مالیات آب و به عنوان بخشی از پولی که می بایست بابت هر قطعه زمین بپردازند می شدند.^۱ با توجه با اسناد آرامی و یونانی زمین های بزرگ در کشورها فتح شده به عنوان اموال موروثی در میان اعضای خاندان سلطنتی و اشراف پارسی توزیع می شد. شاهزاده های ایرانی زمین های زیادی در نزدیکی نیپور و جاهای دیگر داشتند. زمین های افراد خانواده سلطنتی و زمین های شاه اجاره داده میشدند. این زمین ها از پرداخت مالیات معاف بودند. به عنوان مثال در سال ۴۲۰ ق.م یک نماینده از خانواده مورا شو از شخصی که متصدی زمین های شاه بود درخواست کرد که یکی از زمین های شاه که دارای کانال آب بود و در نزدیکی نیپور قرار داشت برای مدت سه سال به او اجاره داده شود و در عوض اجاره کننده متعهد به پرداخت سالانه سی هزار لیتر جو سه هزار لیتر گندم و همچنین یک گاو نر و نه گوسفند گردید.^۲

چندین سند بابلی به زمین های متعلق به ملکه پریزاتیس همسر داریوش دوم اشاره میکنند که در منطقه نیپور واقع بوده و به خانواده مورا شو اجاره داده شده بودند. از روزگار قدیم در قسمت های غربی ایران و بین النهرین گاهی شاهان در جهت پرداخت حقوق سربازان خود به آنها قطعاتی زمین می دادند که این زمین ها در واقع متعلق به شخص شاه بود. آن ها حق نداشتند این زمین را بفروشند. در دوره هخامنشیان نیز بخش اداری دربار سربازان بومی را در زمین های دولتی مستقر می نمود. این زمین ها در مالکیت دربار بودند و این سربازان در این زمین ها یا کار می کردند و یا آنها اجاره می دادند و مالیات دولت را می پرداختند. در یک لوح بابلی مربوط به ۴۳۲ ق.م داریوش دوم ملکی را در بین النهرین به کسی داده بود که صاحب آن موظف بود به هنگام فراخوان شاه ، خود را سوار بر اسب با یراق و تجهیزات و اسلحه مورد نیاز یک سوار زره پوش معرفی کند.^۳

2- M.Dandamayer, " babylonia , history of babylonia in the median an Acheamenid period " ,p8

3 -M.Dandamayer, " babylonia , history of babylonia in the median an Acheamenid period " ,p8

۳- والترهیتنس : داریوش و ایرانیان ، ص ۳۳۲

در بابل قطعه زمین هایی در قبال خدمت نظام وظیفه به افراد واگذار می گردید که این زمین ها بنا به نوع دسته به زمین های ارابه داران و کمانداران تقسیم می شدند. بر آنها مالیاتی گوناگون می بستند و به اشکال مختلف به اجاره می دادند.^۱

پیش از هخامنشیان کشت زمین که درآمد عمده ثروت بابل را تشکیل میداد بیشتر در نتیجه کار بردگان و تحت نظارت طبقات برتر جامعه صورت میگرفت. رسم متداول در اجاره دادن زمین این بود که شخص اجاره کننده، مال الاجاره را به صورت جنسی میپرداخت و این کار را با تعیین مقدار مشخصی محصول انجام میداد یعنی به طور کلی یک سوم یا نیمی از آن را به مالک می پرداخت که بذر را به عنوان مساعده داده بود.^۲ در دوران هخامنشیان املاک پهناور به ویژه در بابل که متعلق به مالکان بزرگ بود به اجاره داران عمده کرایه داده میشدند و آنها نیز همان زمین ها را در قطعاتی کوچک تر اجاره می دادند. برخی زمین ها هم متعلق به خرده مالکان بود که در آنها کشاورزی می کردند زمین هایی هم که متعلق به خاندان شاهی بود معمولاً شامل بهترین بخش زمین های مصادره شده از فرمانروایان و اشراف کشورهای فتح شده ای بود که از تسلیم داوطلبانه خود به هخامنشیان سرباز زده بودند. از طرفی در بین النهرین از آنجا که شاه به عنوان نماینده خدا در روی زمین به شمار می رفت و خدایان هم در واقع مالک اراضی و املاک بزرگ بودند بنابراین قسمت عمده ای از املاک و اراضی تحت اداره مستقیم معابد قرار گرفته بود و این معابد در استفاده از این املاک و اراضی اختیارات وسیع داشتند.

در طول دوران هخامنشی تحولاتی در خط مشی معابد در بابل رخ داد. نخست اینکه هخامنشیان بر خلاف پادشاهان کلدانی سهم عشریه سالانه به معابد بابلی نمی پرداختند. افزون بر این شاهان کلدانی به ندرت در امور معابد مداخله می کردند در حالیکه در دوره هخامنشی معابد ملزم به پرداخت مالیاتهای قابل توجهی به شکل گوسفند، گاو، جو، کنجد، آبجو و غیره بودند و علاوه بر آن موظف بودند آذوقه مقامات دولتی را نیز فراهم کنند.^۳

معابد وظایف دولتی را نیز با ارسال بردگان خود (نظیر چوپان ها، کارگران، کشاورزان، باغبان ها، درودگران و غیره) برای کار در اراضی و املاک وابسته به کاخ ها در بابل و دیگر شهرها انجام می دادند. ماموران حکومتی پرداخت به موقع و دقیق مالیاتها و انجام وظایف معابد را زیر نظر داشتند. مقامات رسمی دولتی کار بردگان معابد را که برای انجام وظایف

۱- لیندزی آلن : تاریخ امپراتوری ایران ، ص ۲۱۹

۲- لئونارد ویلیام کینگ : تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه پارسیان ، ص ۱۵۷

۳- محمدآندامایوف : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ص ۳۱

دولتی گسیل شده بودند کنترل می کردند. برای مثال تعدادی از اسناد بابلی نشان می دهند که در دوره فرمانروایی کوروش و کمبوجیه معبد «ابیره» در سیپار و معبد «آنا» در اوروک به دستور ادارات دولتی موظف به ارسال کارگران خود برای احداث پردیس های سلطنتی در نزدیکی سیپار و اوروک شده بودند.^۱

بابل در دوره هخامنشیان همچنان به حیات اقتصادی خود ادامه داد اما پس از اسکندر کم کم عنوان پایتختی را از دست داد و بعد ها در دوره سلوکیان شهر جدیدی در نزدیکی آن بنا شد و به تدریج جمعیت و تجارت از بابل سوی این شهر گرایش پیدا کرد و بابل هرچه بیشتر رو به افول نهاد. با این حال بین النهرین همچنان منطقه ای پر رونق و آباد باقی ماند.

نظام اجتماعی

جامعه بابل باستان به سه طبقه اجتماعی تقسیم می شد: بالاترین طبقه وزیران، اعضای دربار، کارگزاران دولت و مالکان اراضی وسیع بودند. افراد این طبقه از سامی های غربی یا از نژاد اموری بودند که نخستین سلسله بابل را پایه ریزی کردند. طبقه دوم شامل گروهی زیاد از افراد آزاد بود که جزء اشراف به حساب نمی آمدند و در واقع میان طبقه اشراف و بردگان، طبقه متوسط را تشکیل می دادند و اگرچه الزاما فقیر نبودند و میتوانستند برده و ثروت داشته باشند در امتیازات طبقه بالا سهیم نبودند و از نژاد تابع به شمار می رفتند که بخشی از آنها سومری های کهن و بخش دیگر از سامی نژادها بودند که مدتها پیش در شمال بابل اقامت گزیده بودند و بر اثر مراوده و ازدواج، بخشی از خلوص نژادی خود را از دست داده بودند. اختلافی که این دو طبقه بزرگ را از هم متمایز می ساخت با توجه به مبالغی که به عنوان غرامت ناشی از صدمه دیدن و صدمه رساندن می پرداختند مشخص می شود.

اگر فردی از اشراف به دزدیدن گاو یا حیوانی دیگر یا یک قایق متهم می شد بایستی سه برابر ارزش آن را به عنوان جریمه بپردازد در صورتیکه اگر دزد از طبقه متوسط می بود جریمه او به ده برابر ارزش آن کالا افزایش می یافت و اگر پولی برای پرداخت نداشت او را به قتل می رساندند. فردی از طبقه اشراف می توانست تاوان دقیق آسیب هایی را که از یکی از افراد هم طبقه خود دیده مطالبه نماید در صورتیکه اگر همان آسیب را به فردی از طبقه متوسط می رساند غرامت را به صورت پولی می پرداخت. بنابراین اگر اشراف زاده ای چشم یا دندان فردی از طبقه خود را می کند در عوض چشم یا دندان او را می کنند و اگر یکی از اندام های هم طبقه خود را می شکست اندام مشابه را می شکستند اما اگر چشم فردی از

^۱ - محمد.آ.داندامایوف: همان، ص ۳۲

طبقه متوسط را بیرون می آورد یا عضوی از اعضای بدن او را می شکست او را به پرداخت جریمه ای نقدی محکوم می کردند. اگر دو فرد از یک طبقه با یکدیگر به مشاجره می پرداختند و یکی از آنها به حمله ناشایستی علیه دیگری دست می زد مهاجم را فقط جریمه میکردند اما اگر چنین حمله ای از سوی فردی از طبقه متوسط بر ضد یکی از اشراف صورت می گرفت مهاجم را در ملاء عام و در حضور انجمن به شصت ضربه تازیانه محکوم می کردند.^۱

سومین و پائین ترین طبقه، بردگان بودند که هر دو طبقه بالا مالکان آنها به شمار می رفتند. برده در نتیجه فروش، وصیت و یا در زمانی که به طور موقت جهت وام به گرو گذاشته می شد دست به دست می گشت. اگر برده ای از ارباب خود سرپیچی می کرد یا به یکی از اشراف حمله میکرد. به شدت مجازات می شد. در واقع ارزش برده در نتیجه شدت کیفرهایی معلوم می شود که به موجب ربودن یک برده از خانواده ارباب و بیرون بردن او از شهر اعمال می شد. در چنین مواردی مجازات مرگ اعمال می شد و هرگاه کسی برده فراری را پناه می داد با او به همان ترتیب رفتار می کردند. از سوی دیگر پاداشی معین از جانب صاحب برده به کسی داده میشد که برده فراری را گرفته و نزد او می آورد. بازار فروش برده رواج داشت و شمار آنها در پی اسیرانی که در جنگ ها می گرفتند پیوسته افزایش می یافت. بردگان حقوق زیادی نداشتند. تحت بعضی شرایط می توانستند از برخی حقوقی بهره مند گردند و آزادی خود را خریداری کنند. بدین ترتیب برده ای ماهر که در خدمت ارباب می توانست اموالی هم برای خود به دست آورد می توانست با رضایت ارباب آزادی خود را خریداری کند. برده خواه در اختیار یکی از اعضای طبقه اشراف، خواه در اختیار یکی از اعضای طبقه متوسط بود میتوانست با زنی آزاد ازدواج کند و در این صورت فرزندانش آزاد به شمار می آمدند و دارایی ارباب محسوب نمی شدند. گاه مردان آزادی که شدیداً مقروض بودند خود و خانواده شان را به بردگی دیگران در می آوردند تا قرض خود را بپردازند.

اشراف در مقایسه با پادشاه جایگاه پائین تری را داشتند اما تقریباً از همان تجملات و مزیت ها برخوردار بودند. این افراد شامل کاهنان، سرداران عالیمرتبۀ سپاه، مقامات مهم مانند منادیان قصر، مشاوران سلطنتی، والی ها و شهرداران بودند که همه این افراد عالیمرتبۀ مستغلات عظیمی داشتند. اراضی که گاه ده ها و یا صد ها هکتار مساحت داشتند و در خانه ای راحت با خدمتکاران بسیار زندگی میکردند. در دوران امپراتوری آشور، جامعه آشوری نیز

^۱ - لئونارد ویلیام کینگ: تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه پارسیان، ص ۱۵۵

شامل طبقاتی بود که در رأس این جامعه طبقاتی شاه، در پائین بردگان و در حدفاصل میان آنها طبقات اجتماعی متعدد قرار داشت.

دربار شاهی پس از شخص شاه بالاترین طبقه اجتماعی را به خود اختصاص می داد و به دنبال آن دربارهای ولیعهد و فرمانداران جای داشتند. پس از این گروه نوبت به اشراف، نجبا، صاحب منصبان، خانواده ها و منسوبین آنها و سران شهرهای عمده می رسید.

برده داری در آشور چندان گسترده نبود. در آشور دو نوع برده وجود داشت. یک نوع برده هایی بودند که از یک امتیازاتی برخوردار بودند برای مثال می توانستند با افراد آزاد ازدواج کنند، به داد و ستد بپردازند و به عنوان شاهد در دادگاه حضور یا بند اما نوع دیگر برده هایی بودند که بیشتر اسرای بیگانه بودند و به سخت ترین کارها گماشته می شدند.

در دوران تسلط هخامنشیان، طبقات اجتماعی جامعه شامل بلندپایگان بزرگ شاهنشاهی مانند ساتراپ ها، اعضای شورای شاهنشاهی و سرداران که متعلق به طبقه بالای جامعه یا طبقه شاهی بودند. اسناد و الواح تخت جمشید در زیر این طبقه حاکم سه طبقه اجتماعی را از هم متمایز می کنند. نخستین طبقه پارسیان یا ایرانیانی بودند که شمارشان هم زیاد بود و به اصطلاح آزادان یا کارگران آزاد گفته می شدند. طبقه دوم کارگران نیمه آزاد که معمولاً برای مدتی به کار اجباری فراخوانده می شدند و این نکته را داندامایوف با استناد به اسناد بابلی نشان داده است مثلاً لوحی از زمان داریوش به یک بابل اشاره دارد که برای یک سال بیگاری به ایلام فراخوانده شده است. طبقه سوم بردگان بودند که جیره آنها دو سوم جیره یک کارگر ساده نیمه آزاد بود.^۱

در ایران، در بین مادها رسمی وجود داشت که بر اساس آن یک فرد فقیر می توانست خود را در ازای تأمین غذا در اختیار فرد دیگری قرار دهد. موقعیت چنین فردی شبیه به یک برده بود اما به هر حال او می توانست هر زمانی که احساس میکرد از لحاظ غذایی تأمین نمی شود ارباب خود را ترک کند. بنابراین یک نوع برده داری بدوی در ایران وجود داشت. در نتیجه فتوحات هخامنشیان و ارتباط با بین‌النهرین تغییراتی در وضعیت برده داری پدید آمد و به استفاده فشرده از نیروهای خارجی بخصوص در بخش کشاورزی منجر شد که معمولاً یا اسیران جنگی بودند و یا علیه حکومت شورش کرده بودند یا خدمت در ارتش را رها کرده بودند. تعداد قابل توجهی از بردگان که برای اشراف و خانواده های سلطنتی کار می کردند از میان مردم ملل مغلوب بودند. بابل به تنهایی می بایست ۵۰۰ خواجه جوان به دربار

^۱ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۳۵۰

بدهد. تعدادی هم بردگانی بودند که از بازار خریداری میشدند. قرارداد فروش یک برده بابلی مربوط به دوره داریوش اول از تخت جمشید بدست آمده است. در سال ۵۲۸ ق.م یک زن برده که در ایلام خریداری شده بود در بابل فروخته شد. در سال ۵۰۸ ق.م در میان بردگان تجارتخانه آگیبی در بابل از یک زن برده نام برده شده است. در سال ۵۱۱ ق.م یک بابلی زن برده خود را که از اهالی باختر بود در سیپار فروخته است. این بردگان ظاهراً اسیران جنگی بوده اند. در بابل دوره هخامنشی اشراف و بزرگان پارسی به برده داران بزرگی تبدیل شدند.

بر اساس برخی اسناد، ایرانی ها برده های خود را در بابل می فروختند.^۱ در جامعه هخامنشی معمولاً با برده خوب رفتار می شد مگر اینکه از پیش اربابش می گریخت یا ادعای آزاد نژادی میکرد چه بسا کارهای مهم به او سپرده می شد و در موارد کمیابی هم آزاد می گشت. در میان لوح هایی که به ما رسیده سندهای فروش برده بسیار به چشم می خورد که گواه بر افزایش جمعیت بردگان در این دوره است.^۲ افزایش بیش از حد جمعیت بردگان در این دوره سختی هایی برای طبقه میانه پائین تر به وجود آورد. بردگان جای زنان و قشری از کارگران را در صنایع گرفتند و به این ترتیب سبب کاهش درآمد خانواده ها شدند که پیش تر به آن اشاره کردیم، به تدریج با گسترش صنایع و فنون و کشاورزی و نیاز بیشتر به نیروی کار انسانی جمعیت بردگان افزایش یافت و برده داری شدت گرفت و این بردگان به تدریج جای بسیاری از کارگران را در فنون و صنایع و فعالیت های اقتصادی گرفتند و به تدریج آرایشگر و نانویان برده به وجود آمدند و بردگان اجازه داشتند برای خودشان به سوداگری بپردازند.

از مدارک آن زمان تصویری کامل از زندگی خانوادگی در بابل بدست می آوریم زیرا وظایف اعضای خانواده نسبت به یکدیگر به وسیله قانون تنظیم شده بود و هرگونه تغییری در رابطه آن ها در برابر گواهان به طور قانونی به ثبت می رسید. مقرراتی دقیق درباره ازدواج و طلاق وجود داشت. هرگونه ازدواجی می بایست همراه عقدنامه ای با گواه شاهدان باشد و بدون این مقدمات لازم، زن به عنوان همسر به مفهوم قانونی به شمار نمی آمد.^۳ در میان سومریان و بابلیان و احتمالاً آشوریان ازدواج بیشتر برای تداوم سنت و حفظ نظم زندگی بود بنابراین ازدواج از بسیاری جهات نوعی معامله بود و برای حفظ آن قراردادی قانونی ضرورت داشت. قانون شماره ۱۲۸ در مجموعه قوانین حمورابی از این قرار است :

1-M. A. Dandamayev : 'BARDA and BARDADARI in Acheamenid period', Iranica, 1988, p3

^۲ - آلبرت اومستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۰۷

^۳ - لئونارد ویلیام کینگ : تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ص ۱۷۵

« اگر مردی همسر اختیار کند و با او قراردادی تنظیم نکند ، آن زن همسر او نیست .^۱ هر ازدواجی با مذاکره نمایندگان دو خانواده آغاز می شد . خانواده بیش از فرد اهمیت داشت و در واقع پیش از عروسی ، عروس و داماد نمی توانستند همدیگر را ببینند . بعد از عروسی ، زن می بایست در برابر شوهرش از بسیاری جهات کرنش می کرد چون جامعه بین النهرین ، جامعه ای مرد سالار بود .^۲ احتمال دارد که زنان در بعضی خانواده ها در تصمیم گیری ها با شوهرنشان مشورت می کرده اند اما در کل ، زنان شهروند درجه دو بودند که از جانب شوهران و پدرانشان به شدت کنترل می شدند و در بعضی موارد قانونی هم زنان با مردان برابر بودند . برای مثال زنان می توانستند صاحب زمین باشند ، در دادگاه اقامه دعوا کنند و حتی تقاضای طلاق بدهند . اما مردها بر امور مالی مسلط بودند و زن ها برای مشارکت در هر نوع معامله اقتصادی می بایست از شوهرنشان اجازه می گرفتند . زن فقط در صورت مرگ شوهرش و نبود پسری که کفیل او باشد می توانست امور مالی را بدست گیرد و خانه را اداره کند . مردان عموماً تک همسر بودند مگر در شرایط ویژه مثلاً اگر زنی بچه دار نمی شد ، شوهر می توانست زنی دیگر اختیار کند یا از خدمتکاران زن خانه صاحب فرزند شود . با این حال حتی در چنین شرایطی نیز موظف بود به همسرش احترام بگذارد و از لحاظ مالی او را حمایت کند و زن خدمتکار نمی توانست با بانوی اول خانه ادعای برابری کند . اگر زنی مرتکب زنا یا خلافی دیگر میشد قانون دیگر از او حمایت نمی کرد . یکی از قوانین حمورابی می گوید : « اگر همسر مردی در حال هم خوابگی با مرد دیگری دیده شود مقامات باید او را ببندند و به آب بیاندازند .^۳ »

در بخش دیگری از همین قانون آمده « اگر زن در اطراف پرده بزند و به خانه اش توجه نکند و شوهرش را خفت بدهد باید آن زن را به آب بیاندازند . » البته معمولاً مجازات زن با ضرب و جرح و یا انواع مجازاتهای جسمانی هم صورت می گرفت که در جامعه بین النهرین مجاز بود . یکی از قوانین آشوری از این قرار بوده است :

« مرد می تواند همسرش را شلاق بزند ، موهایش را بکشد و به گوش هایش آسیب بزند . این کارها هیچ ایرادی ندارد . »

احتمالاً اینگونه رفتارها در ارتباط با مسائل زناشویی در آشور بیشتر از سایر بخش های بین النهرین متداول بوده است . برخی زنان در کارخانه ها مشغول به کار بوده اند که این

^۱ - دان ناردو : بین النهرین باستان ، ص ۷۸

^۲ - دان ناردو : همان ، ص ۷۸

^۳ - دان ناردو : بین النهرین باستان ، ص ۷۸

کارخانه ها معمولا کارگاه های فرش بافی یا دوخت لباس بودند. در مجموع رفتار با زنان به عنوان شهروند درجه دو و انقیاد آنان در برابر مردان از مشخصه های جامعه بین النهرین بوده است. از حقوق و اختیارات زنان در جامعه دوران هخامنشی اطلاعات کافی در دست نیست ولی نمیدانیم که قوانین و مقررات جزایی و مدنی ایران مخصوصا از دوره داریوش به بعد کماکان تحت تاثیر قوانین مدنی بابل قرار گرفته است.

منابع بابلی اطلاعاتی درباره جنبه حقوقی پیوندهای ازدواج زوج های عادی به دست می دهند. روی هم رفته ۴۵ موافقتنامه ازدواج بابل شناخته شده است که تاریخ بعضی از این متون حد فاصل بین سلطنت کمبوجیه و سلطنت اردشیر سوم است و در مجموع چند قرن را در بر می گیرد و تصویری از موقعیت همسر، جهیزیه وی و یا وضعیت مالی وی در صورت طلاق ارائه می کند. متونی که به خصوص موافقتنامه هایی است بین شوهر و افراد خانواده عروس.

این موافقتنامه با درخواست مرد برای ازدواج با زن شروع می شود. در پاسخ، پدر یا برادر رضایت می دهند. در صورت خیانت زن، وی با خنجر آهنی کشته خواهد شد. اگر مرد تصمیم بگیرد همسر دومی اختیار کند باید به همسر اول مقدار معینی نقره بدهد و همسر اول می تواند به خانه خود بازگردد. جهیزیه زن می تواند شامل زمین و لوازم خانه باشد. برای مثال موافقتنامه ازدواج بین «ریموت - نبو» و «نبوزراوکین» پدر عروس مشخص میکند که جهیزیه او شامل سه باغ میوه، مزرعه کشت شده و اجناس خانگی باشد. جهیزیه «کسا» دختر «بل - اوبالیت» و جهیزیه همسر «اوگو دادادیتو» شامل یک سوم پیمانه جواهرات، یک جفت گوشواره طلا به ارزش یک شیکل، یک تختخواب بابلی، پنج صندلی، یک جام و یک دوری مفرغ بود. موافقت نامه در حضور چند شاهد مهر شده است.^۱

در دوره هخامنشی روابط متقابلی بین پارسیان و اقوام ملل تابعه وجود داشت. مثلا ساتراپ ها یا مقام های رسمی و فرماندهان از اقوام تابعه همسر بر می گزیدند و بی گمان ازدواج هایی میان اشراف محلی و زنان ایرانی نیز صورت می گرفته و خود شاه نیز گاه از اقوام تابعه زنایی غیر رسمی می گرفت. برای مثال اردشیر اول از سه زن بابلی اش صاحب فرزندان^۲ شد، دو پسر و یک دختر. دو پسر برای رسیدن به سلطنت با یکدیگر مبارزه کردند و پسر پیروز با عنوان داریوش دوم بر تخت نشست.

^۱ - ماریا بروسویوس: زنان هخامنشی، ص ۱۰۷

^۲ - آملی کورت: هخامنشیان، ص ۱۲۵

در بابل دوران هخامنشی بیگانگان مختلفی زندگی می‌کردند. بیگانگان در بابل می‌توانستند برای اداره امور خود انجمنی تشکیل بدهند. برای نمونه بنابر سندی متعلق به دوران فرمانروایی کمبوجیه، بخش معینی از شهر بابل که در آن مصریان اشکان داده شده بودند دارای مجمعی از بزرگان مصری بود که درباره زمین‌های متعلق به برخی کارمندان مصری دستگاه سلطنت تصمیم‌گیری می‌کرد. اقلیت‌های قومی خودگردان دیگر، از یهودیان تبعیدی در بابل تشکیل یافته بود که بزرگان و شیوخ آنها درباره مسائل داخلی خویش تصمیم می‌گرفتند.

در برخی بخش‌های امپراتوری گونه‌های متفاوتی از سازمان‌های سیاسی حاکم بود. در برخی ساتراپی‌ها فرمانروایی محلی در امور داخلی خویش از حق خودگردانی بهره‌مند بود. ساکنان آزاد شهر بویژه در بابل، آن‌هایی که در نزدیکی حومه شهر و مناطق روستایی مالک زمین بودند برخوردار از حق عضویت در انجمن‌های مدنی بودن که امکان حاکمیت و قضاوت را در مسائل مالی و دیگر جرائم محلی داشتند. این افراد در آئین‌ها و مراسم معابد محلی شرکت می‌کردند.

هرودوت بابلیان را مردمی معطر معرفی می‌کند که زیر تونیک پشمی و بالاپوش سفید کوتاه، تونیک نخی بلندی می‌پوشیدند. آنها گیسوانی بلند داشتند که با نوعی کلاه بند یا شب کلاه می‌پوشاندند. این نقش دقیقاً در نقوش برجسته آپادانا در تخت جمشید تصویر شده است. دیواره شرقی کاخ آپادانا در تخت جمشید از نگاره‌های متعددی پوشیده شده است. بخش جنوبی این جناح از نگاره‌سی و سه هیأت‌نمایندگی ملل گوناگون تشکیل شده است. هریک از این هیأت‌ها از سه تا نه نفر تشکیل شده که هرکدام حیوان یا کالایی به همراه دارند. هیأت‌نمایندگان بابل شش نفرند که چهار کاسه قواره‌ای پارچه و گاوی کوهان دار را حمل می‌کنند. کلاهی نوک بلند و منگوله دار بر سر دارند و ادامه جامه بلندشان را بر روی شانه راست خود انداخته‌اند.^۱ طبق اطلاعات بدست آمده از حفاری‌ها، بابلی‌ها از سنجاق سینه، گوشوار، دستبندهای آهنی، مفرغی و نقره‌ای استفاده می‌کردند. همچنین هر بابلی مهری مخصوص داشت.^۲ علاوه بر نقش‌های سنتی بین‌النهرین که برای تزئین مهرها استفاده می‌شد نقوش جدیدی را هم پارسیان رواج دادند. هیأت آشوریان در بخش‌های جنوبی دیواره آپادانا هفت نفرند که دستاری متشکل از چند رشته باریک بر سر دارند و شالی بر کمر پیچیده‌اند و چهار کاسه و دو مشک یا پوست بره و یک قواره پارچه یا شال در

۱ - رضا مرادی غیاث آبادی: تخت جمشید، تهران، نشر نوید شیراز، ۱۳۷۹، ص ۴۲

۲ - جان کرتیس: بین‌النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ص ۴۵

دست دارند. سردار گروه دست خود را تا نیمه بلند کرده است و تمام گروه نیم چکمه هایی به پا کرده اند که بند آنها را به شکل مزینی گره زده اند. دو نفر انتهای این هیأت دو کوچ بزرگ و زیبا را هدایت میکنند.

در بابل دوره هخامنشی نمایندگان بسیاری از ملت ها سکونت داشتند. در عهد فرمانروایی نبوکد نصر دوم گروهی از ایلامیان در بابل به سر می بردند که عده ای از آنها احتمالاً از اسرا بودند. متنی از بایگانی سلطنتی از یک گروه ۷۱۳ نفری ایلامی یاد میکند که سهام روغن را در بابل دریافت می کرده اند.^۱ همانگونه که از اسناد متعلق به دوران فرمانروایی نبونید آخرین پادشاه بابل مشهود است ایلامیان در شهرهای گوناگون بابل می زیستند. طبیعی است که در دوران فرمانروایی هخامنشیان روابط میان بابلی های و ایلامی منظم تر شده بود. در خلال حکومت هخامنشیان بسیاری از بابلیان در شوش، پایتخت ایلام می زیستند. در یک سند اکدی که در شوش در سال ۴۴۷ ق.م نوشته شده با شمار متعددی از بابلیان به عنوان طرف قرارداد یا شاهد اشاره شده است. نه سند حقوقی به زبان اکدی فروش برده ها و موضوع وام ها را گزارش می کنند. تاریخ این اسناد میان چهارمین سال فرمانروایی کمبوجیه و بردیاست. شش سند از این اسناد از بایگانی تجارتخانه اگیبی در بابل بدست آمده است. همه طرفین قرارداد، شاهدان قرار داد و دبیران به جز چند استثنا بابلی هستند.^۲ به طوری که از گل نوشته های خزانه تخت جمشید بر می آید بسیاری از بابلی ها مسئولیت های اداری داشتند و یا در زمره کارگران دربار سلطنتی در جنوب غرب ایران بودند. شماری از گل نوشته های تخت جمشید متعلق به سده های ششم و پنجم پیش از میلاد به دبیران بابلی اشاره می کنند. در عهد هخامنشی ارتباط تنگاتنگ تجاری میان بابل و ایلام وجود داشت. برخی اسناد نشان میدهند که شرکت اگیبی نمایندگان تجاری در ایلام داشت. برخی اسناد حاوی شواهدی درباره استخدام کارگران ایلامی در املاک معابد بابل هستند. همه این متون و اسناد ثابت میکنند که ایلامی ها در شهرهای بابل می زیستند و گروهی از ایلامی ها برای کارهای فصلی به آنجا می رفتند.

شواهدی نیز مبنی بر سابقه حضور مادها در خدمت معابد بابلی پیش از فتح آن توسط پارس ها وجود دارد. هنگامی که بین النهرین بوسیله پارس ها گشوده شد و همانند مادها تبدیل به یکی از ساتراپی های هخامنشی شد، بازرگانان بابلی مشغول معاملات گوناگون در ماد شدند. برخی از اسناد تجارتخانه اگیبی در اکباتان پایتخت ماد و سایر مناطق غرب

۱ - محمد.آ.دانداما یوف : ایرانیان در بابل هخامنشی، ص ۱۳۷

۲ - محمد.آ.دانداما یوف : همان، ص ۱۷۵

ایران نوشته شده بودند. در عهد هخامنشیان، بسیاری از مادها به عنوان مقامات دولتی، سربازان سلطنتی و نیز اشخاص عادی در بابل حضور داشتند. در اسناد اداری و تجاری بابل مربوط به عهد هخامنشی از سکاها یاد شده است و در نیمه دوم سده پنجم ق.م یک مستعمره نظامی از «کیمری ها» در اطراف نیپور وجود داشته است. این کیمری ها اقطاع خود را به تجارتخانه مورشو اجاره می دادند و نماینده مورشو اجاره آنرا به دارنده اقطاع و مالیات آن را به شاه می پرداخت. کیمری ها که نام آنها در اسناد نیپور آمده معمولاً نامهای بابلی داشتند. سکاها در سده پنجم ق.م سنت های بابل را پذیرفتند و غالباً بر فرزندان خود نامهای سامی نهادند. یک سند مربوط به سال ششم فرمانروایی کمبوجیه (۵۲۴ ق.م) که در اوروک کشف شده اشاره می کند که عده ای از سکاها در بابل به عنوان سرباز خدمت میکردند. در اسناد بابلی از ایرانیان شرقی هم یاد شده است. هندی ها هم در اسناد بابلی نام برده شده اند. از محتوای برخی اسناد استنباط می شود که مغان ایرانی در عهد هخامنشیان در بین النهرین ظاهر شدند. متأسفانه این متون معمولاً شرح نمی دهند که این مغان چگونه به کار گرفته می شدند. هرچند آنها احتمالاً به منظور اجرای مراسم دینی برای پارس ها و مادهایی که به عنوان مقامات سلطنتی، سرباز و غیره در بابل سکونت داشتند به بابل می آمدند اما این مغان به انجام وظایف اداری نیز می پرداختند. نامه ای از بایگانی معبد «آنا» در اوروک گزارش می دهد که یکی از مغان مقرر بود تا آردهای انبار شده ای را کنترل کند که متعلق به همان معبد بوده است.^۱ نامه ای دیگر از همان بایگانی گزارش می دهد که یکی از مغان با یکی از دبیران معبد برای سرپرستی گروهی از کارگران معین شده بودند. یک متن از بابل که در سال ۴۹۶ ق.م نوشته شده اشاره میکند که آذوقه هایی برای یکی از مغان ارسال شده تا به کارگزاران دربار سلطنتی و برخی مقامات دربار تحویل دهد. بنابر سندی دیگر یکی از مغان در عهد داریوش اول صاحب مزرعه ای در بابل بوده است.^۲ مغان محدودیتی در تماس با مردم محلی نداشتند و اسناد بابلی شاهد ارتباط آنها با مقامات دولتی و کارگران بابلی است. بابل در عهدشاهان کلدانی کشوری با جمعیتی آمیخته بود و با سیلی از قبایل آرامی پوشیده بود که در کنار ساکنان بومی آن زندگی میکردند. پادشاهان کلدانی همچنین هزاران نفر را از صنعتگران و زندانیان جنگ از کشورهای مختلف را به بابل تبعید کردند. یک نامه بابلی شرح میدهد که: «در نیپور مردمی از زبانهای گوناگون تحت حمایت پادشاه اند.»^۳

^۱ - محمد.آ.داندامایوف: ایرانیان در بابل هخامنشی، ص ۱۹۰

^۲ - محمد.آ.داندامایوف: همان، ص ۱۹۰

^۳ - محمد.آ.داندامایوف: همان، ص ۱۹۴

پیش از اشغال بین النهرین توسط پارس ها بسیاری از خارجیان در بین النهرین زندگی می کردند. در میان این غریبه ها علاوه بر گروهی از زندانیان جنگی که به رتبه بردگی تنزل یافته بودند شماری نیز به عنوان داوطلب مهاجرت کرده بودند. هنگامی که بین النهرین تبدیل به یکی از ساتراپی های هخامنشی شد این سرزمین حاصلخیز برای مهاجرت پذیرا شد و بسیاری از خارجی ها در آنجا ساکن شدند. این خارجیان نه تنها شامل ایرانیان بلکه مصری ها ، فنیقی ها ، ایلامیان ، یهودیان ، کادیانی ها ، فریگیه ای ها ، لیدیایی ها و غیره بودند. شمار ایرانیان در بابل به تدریج رو به افزایش رفت. پیش از فتح بین النهرین توسط پارس ها تنها اندکی نامهای ایرانی در متون بابلی یافت می شود. شمار ایرانیان در اسناد بابلی مربوط به زمان کوروش و کمبوجیه بسیار اندک است و این ایرانیان ، غالبا مقامات رسمی سلطنتی بودند. در عهد داریوش اول آمار نامهای ایرانی در منابع بابلی رشد قابل توجهی داشته است. شمار بزرگی از نامهای ایرانی در اسناد سده پنجم ق.م بدست آمده که در میان آنها پارس ها ، مادها ، سکاه ، آریه ای و نمایندگان بسیاری از دیگر قبایل ایرانی وجود داشته است.^۱ ایرانیان در موارد متعددی بر فرزندان خود نامهای بابلی ، آرامی یا مصری می نهادند. از سوی دیگر برخی بابلی ها بر فرزندان خود نام ایرانی می نهادند. خارجیان در آغاز اقامت خود در بابل هویت ملی ، زبانهای مرسوم و سنت ها و آئین خود را حفظ کردند و به مرور خود را با سنت ها و فرهنگ جدید عادت دادند. غریبه ها رفته رفته در جمعیت بومی آنجا ادغام شدند و به زبان آرامی که زبان مرسوم گفتگو در بین النهرین بود تکلم کردند. آنها با هم اتحاد تجاری برقرار کردند و ازدواج های میان گروهی صورت دادند. زبان آرامی برای مردمی که از سراسر امپراتوری به بابل آورده بودند زبانی ساده و آسان برای ایجاد ارتباط به شمار می رفت. این خارجی ها نقش های فعالی در زندگی اقتصادی و اجتماعی ایفاء می کردند. مالک خانه بودند ، سهمی از قطعه زمین های دولتی داشتند ، دارای اموال موقوف بودند و گروهی در دستگاه اداری سلطنتی خدمت می کردند.

نظام فرهنگی

انسان ها در عهد بسیار قدیم از هر نژاد هر قوم ، همواره نگاهشان به آسمان بود و ستاره ها را خدایان و آسمان را جایگاه خدایان می پنداشتند. شاید به دلیل اینکه برای بسیاری از پدیده های طبیعی جوابی پیدا نمی کردند و دلیل حوادثی چون سیل ، زلزله ، صاعقه ، کسوف ، خسوف ، قحطی و خشکسالی و غیره را نمیدانستند در آسمان به دنبال علت می گشتند و

^۱ - محمدآ. داندامایوف : ایرانیان در بابل هخامنشیان ، ص ۱۹۴

نگاهشان به آسمان بود. کلدانیان نیز در ابتدای امر به خدایان متعدد معتقد بودند و این خدایان را در میان ستارگان آسمان جستجو می کردند. این ستاره ها هر کدام جلوه ای از یک نیروی نامرئی در نظر آنان به شمار می رفت و علامت ستاره در اکثر کتیبه های آشوری و بابلی به معنی خداوند آمده و علامت ستاره را در برابر نام خداوند رسم میکردند و مقصود این بود که پس از این علامت بایستی نام خداوند ذکر شود. علامت ستاره در زبان سومری « دینگیر » خوانده می شد (Dingir) و وقتی اقوام سامی کتابت را از سومری ها اقتباس کردند علامت ستاره را در زبان خود « ایلو » (Ilu) نامیدند. این لفظ و الفاظ اله و الله در عربی و الوهیم در عبری از همین لفظ ایلو به معنی ستاره اشتقاق یافته است.^۱

پادشاهان بین‌النهرین خود را خدایانی در قالب انسان نمی دانستند (البته به جز استثناهایی مثل نرام سین نوه سارگن اکدی که خود را دینگیر - نرام سین یعنی نرام سین آسمانی می نامیدند). این فرمانروایان می خواستند بین خود و خدایانشان نوعی ارتباط برقرار کنند تا بر دشمنان و پیروان خود تاثیر بگذارند. به این ترتیب متون رسمی و آثار هنری اغلب با شیوه های مختلف به مردم القاء می کردند که پادشاهان برگزیدگان آسمانی هستند. (اشاره به هاله نور گرد پادشاه یا معرفی او به عنوان پسر خداوند و استفاده از صفات بزرگی چون پادشاه آسمان و زمین و تمهیدات هنری چون به تصویر کشیدن پادشاه در جایگاه خداوند یا بلند بالاتر تصویر کردن اون نسبت به مردمان گرداگردش) این ارتباط منحصر به فرد با خدایان مستلزم آن بود که پادشاه عالیتین کاهن خداوند و نیز بالاترین مقام حکومت باشد. تصور بر این بود که برای سعادت کشور پادشاه باید کاملاً در حفاظ باشد و از او مراقبت شود. پزشکان و کاهنان ویژه ای که مدعی بودند توان تفسیر نشانه های آسمانی را دارند مدام گرد او را میگرفتند ، به استثنای مواقعی که پادشاه در اتاق خصوصی اش بود و حتی در آن زمان نیز عده ای همواره در نزدیکی او حضور داشتند. همچنین ستادی متشکل از مقامات رسمی دربار و نگهبانان مسلح به دقت بر رفت و آمدها به نزد پادشاه نظارت می کردند تا چشم زخمی به او نرسد. پادشاه بین‌النهرین نوعاً وظایف و مسئولیت های متعدد و گوناگونی داشت. نخست و مهمتر از همه فرمانده کل قوا بود با اختیار آغاز کردن جنگ ها و برخی از جمله پادشاهان آشوری در طرح نقشه جنگ نیز کمک می کردند. پادشاه به هنگام بار دادن ، والی ها و مقامات حکومتی را تعیین می کرد ، مقامات عالیمرتبه و سفرای دیگر کشورها را به حضور می پذیرفت و به برخی تقاضاها و شکایات مردم رسیدگی می کرد. مسئولیت نظارت

^۱ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۲۷۸

بر اجرای قوانین و مجازاتها بر عهده او بود. در واقع بسیاری از فرمانروایان بین النهرین با شور و اشتیاق مجموعه قوانینی تدوین میکردند (حمورابی یک نمونه از آنهاست)

در بابل پس از کاسی ها که زبان محلی، مذهب و رسوم بابلی ها را پذیرفته بودند، خدایان محلی کاسی همراه با خدایان بومی بین النهرین پرستش می شدند. در دوران هخامنشیان خدایان ایرانی قدم به دره دجله و فرات نهادند. از زمان پادشاهی اردشیر اول سندهای بابلی داریم که نشان می دهد شمار بسیاری از مردم خدایان بیگانه را می پرستیدند و گرامی می داشتند. در میان آنها میترا، شَمش آرامی، یهوه یهودی و ایسیس مصری دیده می شوند.^۱ در این میان یک نوع درهم آمیختگی دینی به وجود آمد. شاهان هخامنشی احترام زیادی به امور مذهبی داشتند. کوروش و داریوش در برابر ادیان آزاد منشانه رفتار میکردند. هخامنشیان به ساکنان مناطق تحت فرمان خود اجازه میدادند اعتقادات و باورهای خودشان را دنبال کنند و همچنین هخامنشیان بر مرمت و حفظ بناهای مذهبی تاکید داشتند. هرچند شاهان هخامنشی خدای بزرگ خود، اهورا مزدا را ستایش می کردند با این حال به خدایان ملل شکست خورده نیز با احترام برخورد میکردند و سعی در جلب عنایت آنها را داشتند. بنابراین شاهان مزبور نه تنها ایزدان ایرانی بلکه ایزدان مصری، بابلی، یونانی و سایر ملت ها را محترم می شمردند. در واقع سیاست شاهان هخامنشی ایجاب می کرد با مذاهب گوناگون ملل تحت فرمان خود و خدایان اقوام مختلف رویه ای مثبت در پیش گیرند.

برخی اسناد که از پرستشگاه های بابلی بدست آمده نشان می دهند که میان حکومت و پرستشگاه ها، منافع مشترکی وجود داشته است.^۲ برخورد ملاطفت آمیز شاهان هخامنشی نسبت به یهودیان از تورات مشخص است. پس از کوروش، پسرش کمبوجیه گرفتاری های بسیار داشت و فرصت نیافت تا به مساله یهود بپردازد و در نتیجه دشمنان اسرائیل به مخالفت و کارشکنی پرداخته و نگذاشتند بازسازی اورشلیم به پایان برسد و این کار تا سال دوم پادشاهی داریوش معطل ماند. وقتی داریوش به قدرت رسید قوم بنی اسرائیل دوباره به کار ساختمان اورشلیم پرداختند ولی اقوام ساکن آن منطقه مانع کار شدند. داریوش فرمانی مبنی بر رفع مزاحمت از یهودیان صادر کرد. در دوران اردشیر اول مخالفان یهود باز نامه های شکایت آمیز علیه ساختن اورشلیم به دربار پارس فرستادند. وقتی داریوش دوم به پادشاهی رسید بنای اورشلیم دوباره آغاز شد و در زمان اردشیر دوم به عزرا کاهن یهودی اجازه داده

^۱ - آلبرت او مستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۶۳۴

^۲ - لیندزی آلن : تاریخ امپراتوری ایران ، ص ۲۳۱

شد او و کسانی از قوم یهود که هنوز در بابل بودند به اورشلیم بروند و در بنای معبد با دیگر افراد بنی اسرائیل همکاری کنند.

فرهنگ و جهان بینی کهن بابل در طول دوره هخامنشی به گسترش خود ادامه داد. اگرچه دوران هخامنشیان به دوران هماهنگ سازی فرهنگ ها و ادیان ملل گوناگون شناخته شده به نظر می رسد فرهنگ بابلی چندان تحت تاثیر دیگر فرهنگ های امپراتوری قرار نگرفت.

آئین خاکسپاری و مراسم تشییع جنازه آداب و رسوم مهمی برای شناخت تمدن های باستانی اند. این آداب و رسوم به ما امکان می دهد از اعمال مذهبی مردم و نتیجتاً بخشی از فرهنگ آنان را درک کنیم. این طور که هرودوت نوشته است پس از مرگ کاساندان ، سوگواری رسمی اعلام شد.^۱ (کتاب دوم بند ۱) داریوش دوم ، اخوس نیز برای پدرش اردشیر مدتی سوگواری رسمی اعلام کرد. مردم به نشانه سوگواری سر خود را می تراشیدند. افراد ارتش پارس به نشان سوگواری برای « ماسیتیس » سر خود را تراشیدند و حتی یال اسبان خود را بریدند. تنها مدارک قابل قیاس ما درباره مراسم خاکسپاری و آئین های سوگواری از منابع بابلی دوره نبونید بدست می آید. ممکن است شباهت هایی که در توصیف دوره سوگواری برای افراد خانواده سلطنتی بابل وجود دارد به ما این امکان را بدهد که از آن به عنوان مدرکی برای پیدا کردن تصویری از آئین سوگواری هخامنشیان استفاده کنیم. در سالنامه نبونید آمده است که مردم در مدت سوگواری همسر شاه سر خود را تراشیدند.^۲ (سال هفتم ، ستون سوم ، سطر ۴-۲۳) این سند اطلاعات هرودوت را درباره آئین های باستانی تایید میکند و در مدخلی پیش از این، مرگ « آددگوپی » مادر نبونید را در « دورکوراشو » ثبت کرده است. (سالنامه های آشوری و بابلی ، سال هفتم ، ستون دوم ، سطر ۱۴-۱۳) بر اساس این گاهنامه، نبونید و سپاهش سه روز سوگواری کردند و پس از آن مردم اکد یک دوره سوگواری کردند. آیین خاکسپاری مربوط به مرگ مادر شاه با جزئیات بیشتر بر سنگ یادمانی که نبونید نصب کرده توصیف شده است. از این نوشته دو نسخه پیدا شده است : یکی در سال ۱۹۰۶ م در حران و دیگری هم ۵ سال بعد در همان شهر. طبق این نوشته مردم در مدت سوگواری لباسهای خود را در می آوردند و خود را می زدند. مردمی که از سراسر بابل جمع شده بودند در بخشی از مراسم عزاداری برای احترام به مرده ، حیوانات ، عمدتاً گاو و گوسفند قربانی می کردند. در ستون های یک و دو چنین به نظر می رسد که

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۲۳۳

^۲ - ماریا بروسیوس : زنان هخامنشی ، ص ۱۳۳

گوینده متن مادر شاه باشد که در سطر های آغازین خود را « ادد گوپی » مادر نبونید مینامد. در متن به دفعات به مناسبات نزدیک اددگوپی و نبونید با این عبارت اشاره شده است: « نبونید ، تنها پسر من ، فرزند تن من »^۱

خود نبونید نیز این عبارت را بعدها به کار برده است : « نبونید ، پادشاه بابل ، پسر وی ، از شکم وی بیرون آمده »

در حالیکه اددگوپی از ایمان مذهبی پسرش و خودش نسبت به « سین » خدای ماه صحبت میکند ، نبونید با برگزاری مراسم خاکسپاری شایسته برای مادرش از زندگی مذهبی او تجلیل به عمل می آورد. طبق این متن، برنامه به شرح زیر بوده است :

« قبل از اینکه جسد در جایی مخفی به خاک سپرده شود ، آغشته به روغن های خوشبو ، ملبس به لباس های گرانبها و مزین به سنگهای قیمتی شده بود. سپس مقدمات سوگواری با قربانی کردن گاو و گوسفند در جلو آرامگاه شروع شد. شاه و صاحب منصبان عالی مقام از سراسر امپراتوری گرد آمده بودند تا در این سوگواری که هفت روز طول کشید شرکت کنند. مردم برای سوگواری خاکستر به سر می ریختند. جامه از تن بیرون می آوردند و خود را می زدند. در پایان مدت سوگواری ، مردم سر خود را تراشیدند و بعد از دعای خیر پادشاه بازگشت به شهرهای خود را آغاز کردند. »^۲

یکی از شیوه های تدفین ، تدفین ساده در زمین بود که جسد را با حصیر یا تکه سفالی می پوشانند. روش دیگر گور خمره ای بود ولی معمولی ترین شیوه ، تدفین در تابوت سنگی بود که شبیه وان حمام بوده است. مجموعه ای از اشیاء کوچک از جمله دستبند ، پیکره ، مهر ، بشقاب و قمقمه های سفالی را برای استفاده در جهان پس از مرگ همراه جسد دفن می کردند.^۳

اخلاق و عادات و رسوم مذهبی و دیگر پدیده های فرهنگی انسان در طول تاریخ همواره در تغییر و تحول بوده است . هرودوت در کتاب اول خود در مورد قوانین و آداب و رسوم در آشور و بابل اینگونه می گوید:

« در هر دهکده سالی یکبار همه دختران دم بخت را در محل معینی گرد می آوردند و مردان دور آنان حلقه می زدند. جارچی یکی یکی آنان را بالا می برد و می فروشد و کار خود را نیز از زیباترین دختر شروع می کند. قیمت اولی از همه بیشتر است و سپس نوبت

۱- ماریا بروسیوس : زنان هخامنشی ، ص ۱۳۴

۲- ماریا بروسیوس : همان ، ص ۱۳۵

۳- جان کرتیس : بین النهرین و ایران در دوره هخامنشی ، ص ۴۷

دومی است تا آخر. منظور از این داد و ستد، زناشویی است. بابلی‌های ثروتمندی که به سن زناشویی رسیده باشند بر سر خرید زیباترین کالای حراجی با یکدیگر رقابت می‌کنند. جوانانی که به خاطر زیبایی ازدواج نمی‌کنند بر عکس برای ازدواج با زشت‌ترین دختران مبلغی نیز دریافت می‌کنند زیرا پس از اینکه دختران زیبا فروش می‌روند متصدی حراج نام زشت‌ها و حتی دختران عاجز را می‌خواند تا داوطلبی با دریافت مبلغی حاضر شود با او ازدواج کند. مبلغی که از فروش زیبا رویان بدست می‌آید صرف جهیزیه و پرداخت و جه خریدار دختران زشت یا معلول می‌شود. هیچکس حق ندارد دختر خود را به کسی که خود دختر مایل نباشد شوهر دهد و هیچ خریداری نیز حق ندارد بدون سپردن ضمانت برای ازدواج دختری را که خریده است به خانه خود ببرد. همچنین اگر احیاناً زن و مردی با یکدیگر ناسازگاری داشتند قانون به مرد حق می‌دهد پولش را بازستانند. مردان روستاهای دیگر نیز اجازه دادند در چنین مراسمی شرکت کنند. اما این قانون مدتهاست که متروک شده و در عوض چاره تازه‌ای شنیده‌اند تا جلوی بد رفتاری با دختران خود یا بردن آنها را به خارج از کشور توسط بیگانگان بگیرند و آن خودفروشی همه دختران طبقه پائین دست است که پس از فتح بابل به بدبختی و تنگدستی افتاده‌اند.^۱

وی در ادامه می‌گوید :

« رسم خردمندان دوم آن‌ها چنین است : چون اصلاً پزشک ندارند بیماران خود را در کوچه و بیابان در معرض عبور رهگذران می‌گذارند. مردمی که یا خود بیماری مشابهی داشته باشند یا بیماری مشابهی را دیده‌اند به فرد ناخوش نزدیک می‌شوند و تجربیات خود را در اختیار او می‌گذارند یعنی توصیه‌های لازم و داروهای را که می‌شناسند که بیماری همسان خود آنان یا دیگری را درمان کرده است، تجویز میکنند. هیچکس حق ندارد از کنار بیمار بگذرد و به راه خود ادامه دهد احوال و چگونگی بیماری او را پرسیده باشد. »^۲

اینگونه آداب و رسوم مردمان بین‌النهرین در طول زمان تحول یافته و در دوره هخامنشیان چنانکه هرودوت نیز می‌گوید برخی از این رسوم متروک شده بود. هرودوت در شرح آداب و رسوم بابلی‌ها که احتمالاً در دوره هخامنشیان دیگر چندان رایج نبوده و یا منسوخ گردیده بود می‌گوید :

« شرم‌آورترین قانون یا رسم بابلیان آن است که هر زنی باید یکبار در عمر خود به معبد آفرودیت برود و با مردی ناشناس درآمیزد. به طور کلی انجام این رسم چنین است که

^۱ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول ، ص ۱۹۵

^۲ - هرودوت : همان ، ص ۱۹۵

زنان در صحن مقدس معبد با نواری بسته به دور سر می نشینند. راهرویی با طناب در گرداگرد آنان ایجاد شده تا مردان داوطلب بتوانند به آسانی دور آنان بچرخند و انتخاب دلخواه خود را انجام دهند. زنی که در اینجا می نشیند حق بازگشت به خانه را ندارد دگر آنکه مردی سکه ای به دامنش بیندازد که نشانه آن است که می خواهد در بیرون معبد با او بخوابد. مردی که سکه را می اندازد فقط باید این جمله را بگوید: «از الهه مولیتا (نام آشوری افرو دیت) یاری می خواهم.» مبلغ سکه هر چه باشد زن حق امتناع ندارد چون آن سکه مقدس شده است. آنگاه زن در پی اولین مردی که سکه انداخته می رود و حق ندارد دست رد به سینه هیچکس بزند. پس از آنکه کار انجام شد، زن وظیفه خود را نسبت به الهه انجام داده است و دیگر با هیچ مبلغی حتی گزاف نباید اغوا شود. زنان زیبا زود به خانه برمیگردند اما زنان زشت باید زیاد انتظار بکشند تا تکلیف شرعی خود را انجام دهند. برخی زنان سه یا چهار سال در معبد می مانند. در برخی جاهای جزیره قبرس نیز مشابه این رسم وجود دارد.^۱

گزنفون در پایان کتاب کوروشنامه خود ضمن بیان آداب و اخلاق ایرانیان روزگار پارسیان، دوره خود را با دوره کوروش مقایسه کرده و می گوید:

«پارسیان امروزه و ملل زیر دستشان نسبت به خدایان بی قید تر شده اند، نسبت به والدین خود بی اعتنا ترند. عدل و انصاف را کمتر رعایت میکنند. در میدان جنگ بر خلاف ایام گذشته کمتر دلیری و شهامت نشان میدهند. چنانکه کسی خلاف عقیده است قدری به خود زحمت بدهند و از نزدیک طرز کار آنها را بررسی کند تا به صدق آنچه گفتم پی ببرد.»^۲

اکدیان، آشوریان، بابلیان و دیگران، بسیاری از تصورات و آئین های اجتماعی شان را از سومریان الهام گرفتند و بعدها مادها و پارس ها نیز ابعاد گوناگون این فرهنگ سنتی بین النهرین را با سنت های ایرانی خود در آمیختند. درباره سنن بین النهرینی ها علاوه بر گاه شماری های فرمانروایان، بعضی نامه های شخصی و معدودی قوانین و نیز بیان نامه های درباری بر روی لوح و همچنین معدودی از نوشته های یونانی ها و دیگران موجود است. در مدارس بابل نجوم و طب و الهیات تدریس می شد. طالس و فیثاغورت از این مراکز علمی کسب علم می کردند. صاحبان آراء و عقاید گوناگون در این شهر جمع می شدند و به تبلیغ معتقدات خود می پرداختند.

^۱ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۱، ص ۱۹۶

^۲ - گزنفون: کوروشنامه، ص ۲۷۶

در پایان اینگونه جمع بندی می کنیم که سرزمین بین النهرین ، به خصوص بابل در این دوره مرکز تبادل افکار و آراء علمی سراسر خاورمیانه بوده است. دربار شاهنشاهی هخامنشی ارزش زیادی برای علم و دانش قائل بود. از آثار هنری که از عهد هخامنشیان بر جای مانده می توان به مظاهر هنر ملی پی برد. معماری دوره هخامنشیان ترکیبی بود از زمان حال و گذشته ملل مختلف چرا که فرمانروایی هخامنشی به گونه ای بود که نوعی همجوشی نژادی و فرهنگی را به وجود آورده بود. توسعه علوم نجوم و ریاضی که بیشترین دوران تجلی و پیشرفت آن در ربع آخر سده پنجم پیش از میلاد آغاز شد و نیز تحولات اندیشه های دینی بابلی مدیون توسعه سنت های بومی آن بود. تغییرات چشمگیری در نظام اداری کشور رخ داد و بسیاری از موسسات عمومی به تدریج تحت نفوذ ایرانیان در آمدند. بسیاری از اصطلاحات اداری و حقوقی ایران باستان در اسناد بابلی منعکس شده است.

در نظام زمین داری تحولاتی رخ داد. زمین هایی که ازبومیان گرفته می شد در اندازه های بزرگ به عنوان املاک موروثی بین اعضای خانواده سلطنتی و اشراف توزیع می شد. برخی از این اراضی در زمره املاک شاه بودند. همه این املاک از پرداخت مالیات معاف بودند. معابد بابلی که از استقلال قابل توجهی در عهد کلدانیان برخوردار بودند اینک تابع امپراتوری شدند. این معابد ملزم به پرداخت مالیاتهای سنگین به صورت انجام کارهای دولتی با اعزام بردگان خود برای کار در املاک وابسته به کاخ ها بودند. خلاصه اینکه در دوران هخامنشی بسیاری از بیگانگان چنانکه دیدیم در بین النهرین ساکن شدند و در طول فرمانروایی هخامنشیان به تدریج هویت ملی خود را از دست دادند و طی سده ها در درون مردم محلی جذب شدند. در فصل بعد به بررسی تاثیر فرهنگ و تمدن بین النهرین بر فرهنگ و تمدن پارسیان و همچنین تاثیر متقابل فرهنگ و تمدن پارسیان بر مردمان بین النهرین در طول دوران تسلط هخامنشیان بر این منطقه می پردازیم.

فصل ششم: اثرات متقابل فرهنگ و تمدن هخامنشیان و بین‌النهرین بر یکدیگر

ایران در دوران تاریخ کهن خود با موقعیت خاص جغرافیایی اش نه تنها از لحاظ سیاسی و اقتصادی بلکه از لحاظ فرهنگی و تمدنی همچون چهار راهی بوده که بر سر آن، افکار شرق و غرب با یکدیگر تلاقی میکرده و این تلاقی و برخورد سبب ایجاد تحولات فرهنگی و هنری می شده است. ایران همیشه نقش رابط را در ایجاد و تکوین این فرهنگ ها ایفا میکرده و خود در این میان با تلفیق و ایجاد هماهنگی و نهادن اصالت قومی و ملی در آن ، فرهنگ و تمدن خود را ساخته که گاهی جهانی و بر شرق و غرب پرتو افکن می شده است. پیش از آنکه این سرزمین وارد مرحله تاریخی خود شود همین نقش را ایفا میکرده که آثار آن را از هزاره سوم پیش از میلاد مشاهده میکنیم. فرهنگ بین‌النهرین باستان که از زمان سومری ها و اکدی ها شکل گرفت ، در هزاره دوم و اول پیش از میلاد به اوج خود رسید. در پی حوادث سیاسی که پس از سومری ها و اکدی ها به وقوع پیوست ، بابلی ها و آشوری ها به قدرت رسیدند و وارث فرهنگ و تمدن پیشینیان شدند و طی قرون پانزدهم و چهاردهم پیش از میلاد هنر آشوری تحول یافت. در جریان جنگ و ستیزهایی که ایرانیان با ساکنان بین‌النهرین داشتند مثلا در جریان لشکرکشی های شاهان آشوری به سرزمین مادها آثاری از تمدن و فرهنگ بین‌النهرین به ایران رسید. همانگونه که ابراهیم پور داوود در فرهنگ ایران باستان میگوید :

« در دوران پیکار و جنگ ، تمدن از کشوری به کشور دیگر میرسد ، چنانکه در تاخت و تاز اسکندر به ایران ، بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان به اروپا راه یافت و در استیلای عرب بر سوریه و مصر عراق و ایران ، در تمدنی از این کشورهای کهنسال بر روی تازیان گشوده شد. »^۱

^۱ - ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان ، ص ۱۰۵

آشوریان تنها به لشکر کشی و خونریزی نپرداختند بلکه در همان حال به هنر و دانش نیز علاقه داشتند. مهمترین بخش هنری آنها نقش برجسته هایی است که پیش از آن در بین النهرین به این شکوفایی نرسیده بود. گل نوشته ها و سنگ نبشته های آشوری مانند بابلی ها خدمت بزرگی به شناخت جنبه های تاریخی آن دوران کرده است. ضمن آنکه در معماری هخامنشی ها نیز چنانکه خواهیم دید اثر زیادی داشتند و آثاری از فرهنگ و تمدن آنها از طریق مآدها به هخامنشیان رسید.

از آن سو با زوال امپراتوری آشور در اواخر سده هفتم پیش از میلاد فرهنگ و هنر آنان از بین نرفت. بابل از لحاظ فرهنگ و تمدن به برتری خاص رسید. پیشرفت های بابلی ها در زمینه های معماری، پزشکی، ستاره شناسی و علوم دیگر برای تمدن های بعد آسیا بسیار آموزنده و سودمند بود. ساکنان بین النهرین باستان شیفتگان شعر و هنر و موسیقی نیز بودند. موسیقی در مراسم دولتی یا پرستشگاه ها به افتخار خدایان نواخته می شد. ساکنان بین النهرین از آغاز تاریخ خود در ساختن صنایع دستی، سفالگری، کنده کاری و صنعتگری تسلط داشتند. ساکنان بین النهرین با ریختن گل نرم در قالب های مستطیلی که کف نداشت خشت درست می کردند، سپس قالب را بلند کرده، خشت به جا می ماند تا در آفتاب خشک شود، تا حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد خشت سازان تکنیک سفالگری در پختن گل در کوره را فرا گرفته و سپس آجر براق تولید کردند.^۱

پیگیری ریشه و پیشینه هنرها در فرهنگ ها و تمدن های گوناگون همواره کاری بس دشوار و پیچیده به شمار می آید. در دوران هخامنشیان با ذوق و سلیقه ای که سردمداران این دودمان داشتند و با در هم آمیختن هنرهای گوناگون هنر ویژه ای به وجود آوردند که در تاریخ هنر جایگاه مهمی دارد. نباید فراموش کرد که تاریخ فرهنگ و هنر گسترده ای که به طور کلی به عنوان فرهنگ و هنر ایرانی نامیده می شود با دودمان آریایی و هخامنشی و پادشاهی کوروش آغاز نمیشود. بدون هرگونه تعصب و بر پایه یافته ها و داده های علمی فراوان آشکار است که این سرزمین از کهن ترین پایه ها و کانون های مهم و فرهنگی، حتی چند هزار سال پیش از آنکه نامی از آریائیان در میان باشد، بوده است. آریائیان نیز مانند دیگر اقوام که در دوران های بعدی به این سرزمین آمدند در آغاز دارای فرهنگ و تمدنی ابتدایی بودند اما با بهره گیری از فرهنگ کهن این سرزمین و همچنین ویژگی های نیرومند خود توانستند نقش مهمی در تاریخ این سرزمین بازی کنند. دولت هخامنشیان وارث تمدن

^۱ - فیلیپ استیل: تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین، ص ۳۰

های قومی بود. آنها در شاهنشاهی خود ترکیبی از این تمدن‌های قدیم به وجود آوردند. قلمرو آنان شمال بین‌النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر، شهرها و جزایر یونانی و قسمتی از هند بود. اگر هخامنشیان این ممالک را به گفته گیرشمن با سطح تمدن خود تطبیق می‌دادند، سیرقه‌قربایی به شمار می‌رفت.^۱

آنان به منزله تازه‌واردان در اجتماع ملل از تفوق تمدن‌های قدیم آگاه بودند. بنابر استقلال داخلی وسیعی که در زمان کوروش اعطا شد و بنابر سیاست زیرکانه داریوش، این فرهنگ‌های قدیم محفوظ ماند و شاید هم در توسعه ثبات و استقرار حکومت موثر شدند. در این میان نقش ایلامی‌ها را نیز نباید کم رنگ دانست. شوش مرکز تلاقی دو تمدن مهم بود که هریک بر دیگری تاثیر بسیار داشته است. یکی تمدن جلگه بین‌النهرین و دیگری تمدن فلات ایران. گذشته از جنبه‌های فرهنگی و تمدنی، ایلام و به خصوص شهر شوش از مراکز عمده تجاری و اقتصادی محسوب می‌شده که این خود در گرفتن و پراکندن افکار و فرهنگ دیگران و یا خودش بسیار موثر بوده است. ایلام در زمان شکوفایی با آسیای صغیر و هند روابط تجاری و فرهنگی و تمدنی داشته و از برخی نفوذهای فرهنگی این سرزمین‌ها متأثر بوده است. نقش مصر را نیز در این تبادلات فرهنگی و تمدنی نباید نادیده انگاشت. بر اساس الواح کشف شده، پادشاهان میتانی آشور و بابل دختران خود را به عقد ازدواج فراعنه مصر در می‌آوردند و در صدد دوستی و اتحاد با آنان بودند. یکی این نامه‌ها جنبه صمیمانه روابط بین‌المللی را در این زمان آشکار می‌سازد. دولت میتانی در عین اعتلای قدرت خود، ظاهراً نواحی جنوبی آشور را ضمیمه کرده و تا مدتی بر نینوا حکمرانی نموده است. در زمان فرمانروایی «دوشراتا» (Dushratta □) مجسمه مقدس ایشتر نینوا را به عنوان احترام به: «آمون حتپ سوم» به مصر فرستاد. نامه‌ای را که وی با این الهه به مصر ارسال کرده نیز در دست است که در آن آورده است:

«در روزگار پدرم، بانو ایشتر به آن سرزمین رفت و چون در آنجا سابقاً زیسته و مردم به او احترام گذاشته‌اند امیدوارم فرعون مصر همچنان به او احترام بگذارند و به او اجازه دهد که با خوشی و شادمانی بازگردد.»^۲

می‌توان تصور کرد که این نخستین بار نبوده که ایشتر به مصر رفته و د و میتوان نتیجه گرفت که به گمان آنان یک رب النوع هنگام اقامت در یک کشور خارجی با اجازه خودش و در صورت خوشرفتاری با او آن کشور را از سعادت و کامیابی برخوردار می‌ساخت.

۱- رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۳۵

۲- لئونارد ویلیام کینگ: تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ص ۲۱۱-۲۱۰

بعدها «رامسس دوم» خدای خود به نام «خونسو» را با ماموریتی مشابه به «خَته»^۱ فرستاد تا دختر پادشاه هیتی را که میگفتند جن زده شده است معالجه کند.^۲ این نشان می دهد که فرمانروایان دولت های بزرگ نه تنها دختران خود را بلکه خدایان خود را با یکدیگر معاوضه میکردند. این ارتباط و بررسی آن از این لحاظ اهمیت دارد که نشان میدهد برخی عناصر فرهنگی و تمدنی را بین النهرینی ها در پرتو چنین ارتباطاتی داد و ستد نموده اند. در ادامه این فصل تاثیر متقابل فرهنگ و تمدن بین النهرین و پارسیان را بر یکدیگر از جنبه های مختلف معماری و هنر، آداب و رسوم، عقاید و باورهای مذهبی و جنبه های دیگر مورد بررسی قرار می دهیم.

معماری

هنر و معماری ایران در دوره هخامنشی التقاطی بود بدین معنا که تأثیرات و الهاماتی از منابع بسیار گرفته بود. سنگ نبشته های شاهان هخامنشی حاکی از این است که بنای کاخ ها بدست هنرمندان و کارگرانی صورت گرفته که از گوشه و کنار ساتراپی های هخامنشی گرد آمده بودند. این هنرمندان شامل معماران، سنگ تراشان، فلزکاران و غیره بودند که با برنامه های منظم و حساب شده به ایجاد آثار هنری برای هخامنشیان می پرداختند. نمونه ای از این بناها، کاخ داریوش در شوش است که نخستین بار لوفتوس (Loftus) بین سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۲ میلادی آنرا حفاری کرد. بناهای دیگر شامل بناهای پاسارگاد و تخت جمشید می باشند.

مجموعه پاسارگاد بدستور کوروش بزرگ در سالهای ۵۵۹-۵۵۰ پیش از میلاد ساخته شد و شامل کاخ پذیرایی، کاخ اختصاصی و بناهای دیگر است. در حدود ۵۵۰ متری شمال کاخ اختصاصی، بنای برج مانندی مشهور به «زندان سلیمان» دیده می شود. اما بزرگترین بنای آن، دژی است که بر روی تپه ای در شمال دشت پاسارگاد ساخته شده و امروزه «تخت سلیمان» نامیده می شود و سرانجام آرامگاه سنگی کوروش بزرگ است. پاسارگاد را در واقع باید یک «کاخ باغ» دانست.

پیشینه ایجاد کاخ باغ ها به پیش از هخامنشیان باز میگردد که در این میان می توان به باغ های پرستشگاه های بین النهرین اشاره کرد ولی مشهور ترین این کاخ باغ ها بی شک باغهای معلق بابل بودند که به دستور پادشاه بابل نبوکدنصر دوم ساخته شده بود. نمونه

^۱ - (خته در شرق رود هالیس، در دشت آناتولی قرار داشت)

^۲ - لئونارد ویلیام کینگ: همان، ص ۲۱۲

مشهور اما همانند تر با پاسارگاد باغهایی بودند که پیش از باغهای معلق بابل، پادشاه آشور، سناخریب فرمان ساخت آنرا داده بود^۱ (۷۰۴-۶۸۱ ق.م). تخت جمشید هم مجموعه کاخ‌هایی است که در ۴۵ کیلومتری شمال شیراز قرار دارد و بدستور داریوش اول هخامنشی ساخت آن آغاز شد و بوسیله شاهان بعدی ادامه یافت. اینک بخش‌هایی از معماری هخامنشیان را که متأثر از فرهنگ و هنر بین‌النهرین بوده است را مورد بررسی قرار میدهیم تا بدانیم هخامنشیان چه قسمتهایی از هنر معماری خویش را از بین‌النهرین اقتباس کرده‌اند.

دیوار در معماری هخامنشی

وضعیت طبیعی دشت رسوبی جنوب بین‌النهرین و کم بودن سنگ و آوار در آن منطقه باعث می‌شد که بین‌النهرینی‌ها در آغاز برای ساختن بناهای بزرگ از خاک رسوبی استفاده کنند که از یک سو بر اثر عقب‌نشینی خلیج فارس و خشک شدن مناطق جنوبی بین‌النهرین بر جای مانده بود و از سوی دیگر رودهای دجله و فرات آنرا به منطقه سرازیر می‌کردند. کاربرد سنگ در معماری قدمت کمتری دارد. اندازه خشت‌ها در مناطق و دوره‌های تاریخی گوناگون بوده است. خشت‌های معمول هخامنشی به شکل مربع ۳۲ × ۳۲ سانتی‌متر و ضخامت ۱۰ تا ۱۳ سانتی‌متر بوده‌اند.

خشت‌های آشوری با طول و عرض ۳۲ تا ۳۸ سانتی‌متر و ۶ تا ۱۰ سانتی‌متر ضخامت و همچنین آجرهای بابلی به این اندازه نزدیک‌تر هستند.^۲ شیوه و شکل ساخت دیوارها و باروها در معماری هخامنشی جالب توجه است.

یک گونه مهم از دیوارهایی که در بناهای هخامنشی دیده می‌شود دیوارهایی هستند که دارای فرورفتگی و برآمدگی‌اند. نمونه این گونه دیوارها را در تخت جمشید مثلاً در دو سوی خیابان مشهور به سپاهیان یا در بخش‌هایی در کاخ شاهی شوش می‌توان دید. مردم باستانی بین‌النهرین پس از ساخت نخستین دیوارهای پرستشگاه‌های بزرگشان متوجه سستی دیوارهای خشتی و گلی آن‌ها شدند و دست به چاره‌ای زدند که تبدیل به یک شیوه کاربردی و تزئینی نسبتاً پایدار در معماری شد. شاید کهن‌ترین کاربرد این روش در «معبد هفتم اریدو» باشد. دیوارهای نازک بنا از بیرون (و شاید هم از درون) با پشت‌بندهایی تقویت شد. شاید این پشت‌بندها که در فواصل مساوی در پشت دیوارها ساخته میشدند تقلیدی

۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، شیراز، نشر رخسید، ۱۳۹۰، ص ۳۶

۲ - هاید ماری کخ: از زبان داریوش، ص ۱۹۰

بودند از دسته های ایستاده نی که تکیه گاه دیوار های خانه های نی ای بودند و گویا همین شیوه را نیز مصریان برگرفتند. گرچه این روش، نخست برای استحکام بخشی بنا بود اما کم کم به یک شیوه تزئینی مهم بدل شد زیرا با سایه روشن هایی که در ردیف های منظم آنها ایجاد میکردند به نیایشگاه یا بنا گیرایی بیشتری می بخشیدند. طرح های دیگری نیز با همین شیوه ساخت اجرا می شده مثلاً کاربرد نیم ستون های برجسته در سطح دیوار .

چنین دیوارهایی را در تخت جمشید می بینیم. دیوارهای بازسازی شده ای که مثلاً در بخش جنوب شرقی ایوان شرقی آپادانا یا در سازه های محوطه جنوبی و بیرونی تختهگاه وجود دارد از این دست هستند. در این مورد با نیم ستونهای چسبیده و پیوسته ای روبرو هستیم و آشکار است که منظور اصلی ، تزئین و ادامه یک رسم دیرین معماری است تا استحکام بخشی دیوارها.

پیشینه کهن این شیوه در معماری در بین النهرین دیده شده است. در پرستشگاه اوروک (نیمه دوم هزاره چهارم ق.م) نیم ستونهایی وجود دارد که با هزاران مخروط موزائیک به طرز بسیار زیبایی پوشیده شده اند.^۱

سکو یا صفه در معماری هخامنشی

ساختن بنا بر روی سطحی بلند تر از سطح زمین پیشینه ای کهن داشت و از این شیوه به ویژه برای ساخت دژها استفاده می شد تا توانایی دفاعی بیشتری داشته باشند. ممکن بود بنا را بر روی پشته های خاکی بسازند اما سکوهایی خشتی نیز وجود داشت. چنانکه برخی پرستشگاه های بین النهرین از کهن ترین دوران تا دوره های جدید تر بر روی سکوهایی خشتی بنا می شدند.^۲ میل به ساختن سکوهایی بلند در بین النهرین به مرور چندان افزایش یافت که حتی از خود ساختمان اصلی هم بلند تر و بزرگتر شد.

هخامنشیان الگوهای گوناگونی پیش رو داشتند اما باید دید بیش تر از کدام موارد پیروی کرده اند. بابلیان سکوهایی بزرگی می ساختند تا بنا را از رطوبت زمین دور نگه دارند و گفته شده هخامنشیان از آنها چنین شیوه ای را فرا گرفته اند؛^۳ اما نباید فراموش کرد که در بین النهرین (بوژه در بخش های جنوبی) بدلیل کم یاب بودن سنگ ، از آن کمتر در بناها استفاده می شده و در این میان، آشوری ها با دسترسی بیشتری که به معادن سنگ داشته اند بناهای متفاوتی ساخته اند.

^۱ - مهرزاد موسوی : جستاری در پیشینه هنر هخامنشی ، ص ۴۴

^۲ - جورج رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۷۵

^۳ - ریچارد نلسون فرای : میراث باستانی ایران ، ص ۱۳۷

در شهر سارگون (دور - شاروکین) سکوهایی ساخته شده که در آن از سنگهای تراش دار نیز بهره گرفته اند. هخامنشیان در ساخ کاخ شاهی شوش نیز از چنین سکوهایی استفاده کردند. داریوش در همان لوح خود میگوید که به چه دشواری تختگانی مناسب برای ساخت کاخ آماده شده است. اما در پاسارگارد بهترین نمونه یک سکو را می توان دید زیرا برخلاف کاخ هایی که در میان دشت برپا شده اند ، کاخ یا دژی با استفاده از همین روش سکوسازی روی تپه ای بنا شده که امروزه به « تخت سلیمان » مشهور است. چون در خود ایران تختگاه کهن تری با این ویژگی ها و همانند با نمونه پاسارگارد دیده نشده برخی به نمونه های ساده تر آشوری بعنوان الگو اشاره کرده اند. پس بدون در نظر گرفتن دژهای مادی و با توجه به شباهت سکوهایی لیدی که کمی قدیمی ترند ، آنها را می توان پیش زمینه مناسبی برای هخامنشیان دانست. به عبارت دیگر هخامنشیان در ساخت چنین سکوها یا صفه هایی از نمونه های آشوری تأثیر پذیرفتند. اورارتویی ها نیز خود در ساخت صفه تحت تأثیر آشوریان بودند.

دیفنه های زیر پی بنا

در بین النهرین کارهای ساختمانی بویژه در مورد پرستشگاه ها همراه با تشریفات و مراسم ویژه ای انجام می شده است. یکی از مهم ترین این مراسم، گذاشتن پیکرک ها یا حتی حیوانات قربانی در زیر پی بناها بود. در کاوش های « نمرود » یک حیوان (احتمالاً غزال) را در پی ساختمان سلطنتی پیدا کرده اند. یا در «اور» استخوانهای پرندگان کوچک را همراه با پیکرک هایی در جعبه هایی سفالی در پی ساختمانی خاک کرده بودند.^۱ بطور کلی این کار شاید برای نگهداری بنا و دور کردن موجودات اهریمنی صورت می گرفته است. گذاشتن پیکره های کوچک سنگی در زیر پی بنا گویا از زمان سومری ها آغاز گردید.^۲ اما در ساختمان های مهم انواع فلزی نیز استفاده میشد. دو نمونه جالب پیکرک های «گل میخ» ماندی متعلق به دوران دودمان سوم اور (اواخر هزاره سوم ق.م) هستند. شاید بتوان میان این کار مردمان بین النهرین و کتیبه گذاری شاهان هخامنشی رابطه ای دید. در سال ۱۳۴۹ خورشیدی در زیر جرزهای دو سوی تالار شاهی (کاخ شوش) دو لوحه سنگی یافت شد که در هر شش طرف آنها مطالب مهمی بویژه درباره ساخت کاخ شوش نوشته شده بود. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی

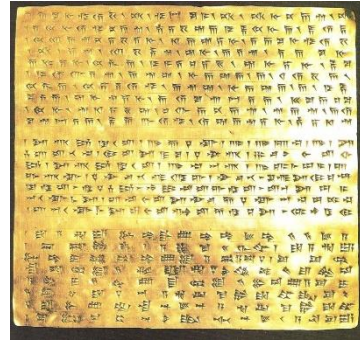
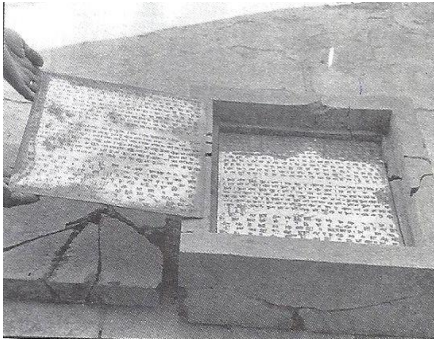
^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین : فرهنگنامه خدایان ، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان ، ترجمه پیمان متین ، تهران

، امیرکبیر ، ۱۳۸۳ ، ص ۸۴

^۲ - یوسف مجیدزاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج ۳ ، ص ۸۴

نیز هنگام پی برداری یکی از خانه های محله سر قلعه در تپه هگمتانه دو لوح از زر و سیم یافت شدند.

شاید مهمتر از آن لوحه هایی باشد که در سال ۱۹۳۳ میلادی بوسیله کرفتر (Kerfetter) در تخت جمشید پیدا شد. بدستور داریوش در زیر پی چهار گوشه تالار آپادانا لوحه هایی قرار داده بودند که بدبختانه دو تای آنها در طول زمان دزدیده شده و تنها دوتای دیگر (در دو گوشه شمال شرقی و جنوب شرقی) باقی مانده بودند. آنها عبارت بودند از دو جعبه سنگی که هر کدام از آنها دو لوح زرین و سیمین به اندازه خشت های معمول هخامنشی (۳۳ × ۳۳) قرار داشت. بر روی این لوح ها به سه خط و زبان ایلامی ، بابلی و پارسی باستان نام سرزمین های تحت فرمان داریوش آمده است و از این دست ، لوح های دیگری نیز با نام شاهان هخامنشی وجود دارد. نصب لوحه های خشتی یا سنگی در زیر پایه های بنا و کاخ های شاهان از دیرباز در بین النهرین معمول بوده است و آشوریان نیز الواحی در پایه های کاخ های خود دفن می کردند و شاهان هخامنشی نیز این رسم را از آنان اقتباس کرده اند.^۱



شکل ۶-۱: لوحه زرین یافت شده در زیر پی گوشه شمال شرقی تالار آپادانی تخت جمشید

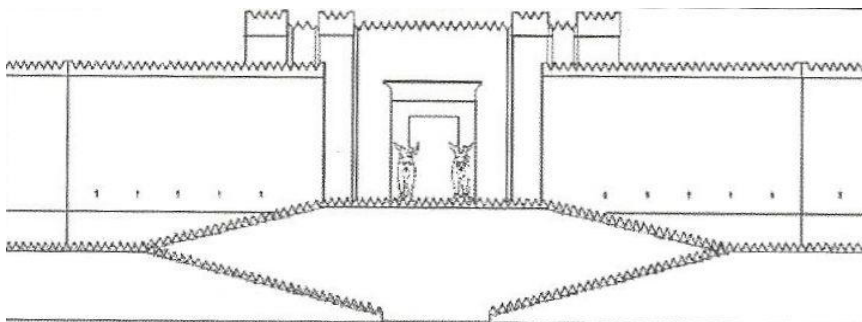
اگر پیشینه این کار را به همان دفن قربانی یا پیکرکهای یاد شده در زیر بنا های کهن تر بین النهرین برسانیم و آنرا شیوه ای دیگر از سنت های قدیم در نظر بگیریم فلسفه آن نیز تا حدی روشن می شود. در این صورت می توان پنداشت همانگونه که پادشاه اور (اورنامو) در حال آوردن نخستین ظرف گل برای ساخت پرستشگاه بانو «ینانا» است ، داریوش نیز به پیروی از سنت های گذشته و طی مراسمی با دستان خود این لوحه ها را در پی تالار آپادانا

^۱ - ادوارد شی یرا : الواح بابل ، ص ۱۳۰

قرار داده است. یعنی در واقع همان کاری که امروزه نیز بزرگان و دولتمردان با زدن نخستین کلنگ در ساخت و سازها انجام می‌دهند.^۱

پلکان

در تخت جمشید راه پله‌های زیادی در ورودی کاخ‌ها دیده می‌شود که کما بیش همه آنها همانند یکدیگرند و به یک شیوه ساخته شده‌اند. چیزی که ما به آن توجه داریم شکل کلی یعنی حالت قرینه و دو سویه بودن آن است. پلکان ورودی تخت جمشید در جبهه شمال غربی ساخته شده و در هر سو دارای ۱۱۱ پله است. بدین ترتیب که ۶۳ پله در ردیف اول قرار دارد و پس از یک پاگرد بزرگ یک ردیف ۴۸ پله‌ای دیگر نیز وجود دارد. هر پله دارای ۷ متر طول، چهل سانتی متر پهنا و ده سانتی متر بلندی است. بسیاری این نوع پلکان را یک نوآوری معمارانه بدست هخامنشیان دانسته‌اند. این سخن تا حدودی درست است زیرا در هیچ جای دیگر نمونه‌ای به این زیبایی و شکوه دیده نشده ولی شاید ما می‌باید دنبال نمونه‌های ابتدایی‌تری به عنوان پیشینه این هنر باشیم. برخی پیشینه آنرا در بین‌النهرین دانسته‌اند.^۲



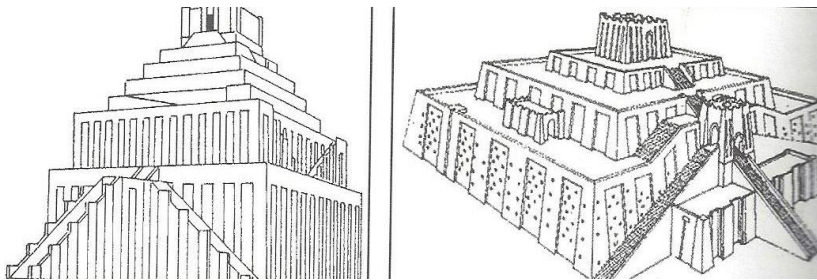
شکل ۶-۲: نمای بازسازی شده از پلکان دوسویه ورودی تخت جمشید

یکی از کهن‌ترین نمونه‌های این گونه پله‌های دو سویه (البته به صورت کوچک‌تر و ابتدایی‌تر) در کاوش‌های شهر اوروک (اواخر هزاره چهارم ق.م) و میان دو محوطه مقدس

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۵۵

^۲ - کلمان هوار: ایران و تمدن ایرانی، ص ۸۳

«آنو» و «اینانا» به دست آمده است.^۱ در آنجا یک سکوی ستون دار وجود داشته که دو پلکان کوچک دو سویه در پایین آن، واردین را به بالا و درون تالار هدایت می کرده است. در دوران های جدیدتر با شیوه ای تازه در پله سازی روبرو می شویم. در زیگوراتهای مشهور شهرهای اوروک یا اور که بدست «اورنامو» بنیانگذار دودمان سوم اور ساخته شده اند از سه پلکان برای رسیدن به بخش بالایی استفاده کرده اند. در زیگورات اور که امروزه در سکوی بازسازی شده آن باقی است هرکدام از سه راه دارای صد پله است.



شکل ۶-۳: (پلکان های دوسویه) طرح بازسازی شده زیگورات شهرهای اور و بابل در بین النهرین

گذشته از پلکان روبرویی بنا، دو راه پله دیگر که به صورت موازی به خود زیگورات چسبیده اند می توانند پیش زمینه مناسبی برای رسیدن به پلکان های تخت جمشید باشند. با وجودی که امروزه از زیگورات مشهور بابل اثری نیست اما در بازسازی خیالی نیز که از آن کشیده شده چنین پلکان هایی در نظر گرفته شده است. در آشور زیگوراتهای متفاوتی نسبت به بابلیان می ساختند. سه راه پله ای که برای رسیدن به بالای برج ها ایجاد می کردند در آشور تبدیل به یک شیوه دیگری شده است و در طراحی که از زیگورات «آنو-آدد» کشیده شده است پلکان های دو سویه را به گونه ای تصویر کرده اند که بسیار همانند پلکان های هخامنشی در تخت جمشید است. این زیگورات بوسیله پادشاهان آشور «آشور- رش - ایشی» اول (۱۱۳۲-۱۱۱۶ ق.م) و «تیگلات پلیسر اول» (۱۱۱۵-۱۰۷۷ ق.م) ساخته شده است.

^۱ - آنتوان مورتگان: هنر بین النهرین باستان، ترجمه زهرا باستی و محمد رحیم صراف، تهران، سمت، ۱۳۷۷، ص ۸



شکل ۴-۶: مقایسه پله‌های دوسویه در معماری هخامنشی با پله‌های دو سویه زیگوراتهای بین‌النهرین

کتیبه‌های روی بنا

رسم نگاشتن مطالبی بر در و دیوار بنا در واقع از کهن‌ترین دوران تاریخی بین‌النهرین آغاز می‌شود. شاهان و فرمانروایان این کار را بویژه در پرستشگاه‌ها انجام می‌دادند تا همگان از آن آگاه شوند. این نوشته‌ها می‌توانست نام و القاب بانی یا تعمیر کننده بنا باشد یا با توجه به کاربرد زیاد آنها در پرستشگاه‌ها، یاد و سپاس از خدایائی ویژه و ... باشند. چون در بین‌النهرین معمولاً اینگونه نوشته‌ها را بر روی خشت و آجرهای کار شده در رو بنا می‌نوشتند ممکن بود تعداد زیادی را در بر گیرد. «اونتاش-گال» پادشاه ایلام در ساخت زیگورات چغازنبیل (سده سیزدهم پیش از میلاد) با گذاشتن تعداد زیادی از آجر نوشته‌های تکراری نشان داد که به این سنت کهن بسیار علاقمند است.

هخامنشیان در پاسارگارد و تخت جمشید معمولاً کتیبه نویسی را بر سنگ جرزه‌های ورودی ترجیح می‌دادند. آشوری‌ها نیز گرچه کتیبه‌های فراوانی در کاخ‌های خود کنده‌اند اما بیشتر آنها را در سطح پایین‌تری مثلاً در میان پاهای گاوهای سنگی نگهبان ورودی‌ها می‌نگاشتند.^۱

کاشی‌های لعاب‌دار و رنگی در معماری هخامنشی

بهترین و بیشترین آجرهای لعاب‌دار از کاخ شوش بدست آمده‌اند و اینک در موزه لوور و ایران نگهداری می‌شوند. نقوش انسانی و حیوانی این آجرها از جنبه‌های گوناگون مهم هستند. زیبایی آنها بخاطر استفاده از رنگهای مختلف و همچنین به سبب برجستگی

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری پیشینه هنر هخامنسی، ص ۵۹

آنهاست. یعنی خود نقوش برجسته تر از زمینه هستند و این نشان دهنده مهارت زیاد هنرمندان آن دوره میباشد زیرا هرکدام از آجرها بصورت قالبی جداگانه ساخته و سپس سر جای خود نصب میگردیده اند.

یکی از بهترین آن نقشها صف سربازان جاویدان را نشان می دهد که بخاطر نشان دادن جزئیات بسیار مهم هستند. رنگ متن و اصلی آجرهای لعاب دار دوره هخامنشی بیشتر زرد، سبز و قهوه ای می باشد و لعاب روی آجرها از گچ و خاک پخته تشکیل شده است. در بین النهرین پیش از تاریخ موارد اندکی از آن وجود دارد. مثلا در دوره اوروک در تزیین دیوارها و ستون های معبد موزاییک از تکه های کوچک سنگ و سفال لعابدار رنگارنگ استفاده کرده بودند.^۱ اما استفاده واقعی و گسترده از این شیوه تزیین از هزاره دوم پیش از میلاد به بعد آغاز می گردد. در اواسط هزاره دوم ق.م یکی از شاهان دودمان کاسی در بابل، پرستشگاهی در اوروک ساخت که نمای بنا با آجرهای برجسته قالبی پوشانده شده بود و نقش ایزدان و ایزدبانوان را نشان میداد. این هنرنمایی یک نوآوری بسیار مهم در این رشته بود به گونه ای که بعدها مورد پیروی دیگران قرار گرفت. حتی ایلامیان نیز که به گونه ای پیشگام این کارها بودند این هنر را فراگرفتند و در تزیین بنا از آن استفاده کردند. گرچه استفاده از آجرهای لعابدار و منقوش در معماری سنتی ایران (سده ۸-۷ ق.م) بندرت وجود داشته اما باید گفت که هخامنشیان در این مورد کاملاً تحت تأثیر هنر بابلی و ایلامی قرار داشتند. حتی رنگهای آبی، سفید، زرد، سبز و سیاهی که در آجرهای لعابدارشان بکار برده اند همانند بابلیان و ایلامیان بوده است. در خود نقش هم با وجود طرح های تازه ای که دادند از نقوش بابلی نمونه برداری کرده اند و این البته قابل انتظار است چرا که باید به یاد داشت که در کتیبه بنای شوش از آجرکاران بابلی سخن رفته است.

^۱ - یوسف مجید زاده: تاریخ و تمدن بین النهرین، ج ۳، ص ۱۳



شکل ۵-۶: کاشی‌های لعاب دار و رنگی هخامنشی

یکی از بهترین بناهایی که در این مورد می‌بایست الگوی مناسبی برای هخامنشیان بوده باشد، بی شک بنای با شکوه نبوکدنصر دوم (۶۰۴-۵۶۲ ق.م) در بابل می‌باشد. در ساخت دروازه اصلی شهر بابل سه مرحله هنری میتوان دید. در مرحله نخست نمای ساختمان را آجرهای ساده با نقش برجسته حیوانات تزیین می‌کرد. در دومین دوره از آجرهای لعابدار البته بدون برجستگی استفاده شده بود. در سومین مرحله است که نما را با آجرهای لعابدار برجسته می‌پوشانند.^۱

^۱ - مجید یوسف زاده: تاریخ و تمدن بین‌النهرین، ج ۳، ص ۲۳۱

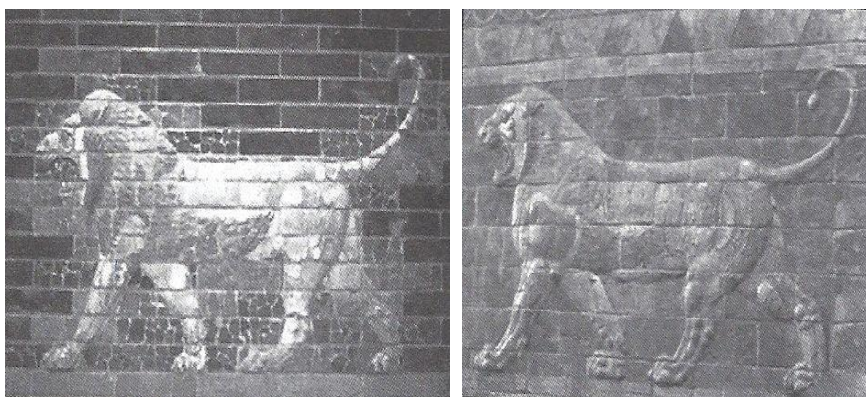


شکل ۶-۶: آجر لعابدار هخامنشی (شوش)

عقیده بر این است که بابلی ها مدت‌ها پیش از هخامنشیان کاشی سازی را می دانستند و این صنعت از بابلی ها اقتباس شده است. در آثار هنری مربوط به تمدن جلگه بین النهرین نوشته هایی بدست آمده است که فرمول تهیه مواد تشکیل دهنده لعاب کاشی و طرز تهیه رنگهای مختلف را یاد می دهد.^۱ بجز حیوانات افسانه ای، نقوش گاوها و شیرها به نمونه های هخامنشی بسیار نزدیک هستند. مثلاً صف شیرها در آجرهای لعابدار بابلی بسیار مورد علاقه هخامنشیان قرار گرفته بود. شیرهای نر صف کشیده هخامنشی با حالتی ترسناک و دم هایی برافراشته به آرامی می گذرند. یعنی همان حالتی که ما در شیرهای بابلی می بینیم. البته در اینجا یال شیر نمایان تر است و دم آنها نیز در دیوارهای « دروازه ایشدار » پایین آمده اما در آجرهای لعابدار کاخ شاهی باز همان حالت افراشته را داراست. با وجود آجرهای لعابدار منقوش آشوریان در خورساباد (آشور جدید) بیشتر متوجه ارتباط نزدیک هنری آنها با بابلی ها می شویم. مثلاً همین نقش شیر در آنجا نیز وجود دارد اما همانندی آن با نمونه های بابلی بسیار زیاد است و از اینجا متوجه تکامل و انتقال این هنر به هخامنشیان می شویم. رنگهای بسیار زیبایی که در آجرهای لعابدار هخامنشی استفاده شده باعث درخشش و نمایان تر شدن نقوش شده است. بابلی ها از دیر باز کاشی سازی و چگونگی نگه داشتن درخشش آنرا می دانستند و با دادن حرارت زیاد رنگ کاشی را ماندنی می کردند.^۲

^۱ (علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج دوم ، ص ۲۰۶

^۲ - کلمان هوار : ایران و تمدن ایرانی ، ص ۱۰۲ - همچنین آلبرت اومستد : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۲۳۱



نقش شیر از آجرهای لعابدار هخامنشی در شوش نقش شیر از آجرهای لعابدار کاخ نبوکدنصر دوم در بابل

شکل ۶-۷: مقایسه آجرهای لعابدار هخامنشی و بابلی

نقاشی بر روی دیوار در خاور نزدیک هنری بوده بسیار کهن که ساکنان بین‌النهرین با آن آشنایی کامل داشتند. نقاشی‌های دیواری معابد در دوران آغازین نگارش بهترین شاهد این ادعاست. به احتمال زیاد نقاشی دیواری به همان اندازه که در مصر اهمیت داشت در بین‌النهرین نیز از اهمیت خاصی برخوردار بوده است اما از آنجا که نقاشی‌های دیواری مصر بیشتر در خدمت معابد و آرامگاه‌ها بود و از طرفی این بناها سنگی و آب و هوای منطقه خشک و کم‌باران بود گذشت زمان تأثیر چندانی در نابودی آنها نداشته حال آنکه در بین‌النهرین و سرزمین‌های مجاور که اساس معماری را خشت تشکیل می‌داد باران‌های سیل‌آسا و طغیان رودخانه‌ها بسیاری از آنها را از بین برده است. بدبختانه از نقاشی‌ها و اصولاً رنگهای این دوره آثار مهم چندانی بدست نیامده است ولی می‌توان حدس زد که در و دیوار کاخهای آنان نیز همانند آشوریان دارای نقاشی‌های فراوان بوده است. بنابراین نقاشی بر روی دیوار نیز اقتباسی از بین‌النهرین بوده است.

سرستون‌های هخامنشی

داریوش در ساخت کاخ اختصاصی خود از شیوه کاخ نبوکدنصر تقلید کرده است که دارای حیاط‌های داخلی بوده و در آنها تالارها و اتاق‌هایی وجود داشته محاط به دالان‌هایی طویل که نگهبان‌ها می‌توانستند از آنجا کوچکترین حرکات را مراقبت کنند.^۱ ضمن همه تأثیرگذاری معماری آشور در معماری هخامنشی یکی از تفاوت‌های بناهای هخامنشی نسبت به

^۱ - رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵۸

بناهای آشوری این است که چون ستون سازی نزد آشوری ها اهمیت نداشته به آن توجهی نکرده اند ولی در بناهای هخامنشی به ستون سازی و تعداد زیاد ستون اهمیت داده شده که احتمالاً اقتباسی بوده از معابد مصری.

کهن ترین تالار های ستون دار هخامنشی در پاسارگاد بنا شده اند. در تخت جمشید جنگلی از ستون ها برپا داشته بودند که نشان دهنده علاقه هخامنشیان در کاربرد ستون در معماری بوده است. اما در مورد سر ستون ها باید توجه داشت که با توجه به یافته ها سر ستون های پاسارگاد شامل دو نوع شیر (ساده و شاخ دار) ، گاو و یک مورد جالب یعنی اسب می باشد. در تخت جمشید هم با این تنوع سر ستون ها روبرو هستیم. به جز پیکرده های شیر شاخدار و گاو دو گونه تازه شامل پیکر گاو با سر انسان و شیر با سر شاهین نیز ساخته شده اند. درست است که هیچ نمونه کهن تری از این سر ستون های دو سویه هخامنشی بدست نیامده اما از سوی دیگر نمی توان باور داشت که چنین طرح زیبا و پخته ای بدون پیش زمینه قبلی به یکباره بوجود آمده باشد. یک اثر جالب و کوچک از حیوانات پشت به هم داده در سومر پیدا شده است.^۱ در واقع بین النهرینی ها نشان داده اند که به این گونه قرینه سازی های هنری علاقه مندند. مثال دیگر تا حدودی متفاوت است زیرا نه فلزی است و نه اثری جداگانه و مستقل است. اشاره به بخشی از سنگ تراشی سنگ یادمان پیروزی «اَنتوم» پادشاه لاگاش (نیمه دوم هزاره سوم ق.م) است که به سنگ «یادمان کرکس ها» مشهور است. در این نقش برجسته ، خدای پشتیبان شاه لاگاش به گونه ای نمادین اسرای دشمن را در توری گرفتار کرده و در بالای آن پرنده ای شیر سر را در دست گرفته است. پاهای پرنده بر روی دو شیر به هم پیوسته قرار گرفته که شبیه طرح مورد نظر ماست.^۲

۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی ، ص ۸۶

۲ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۸۶



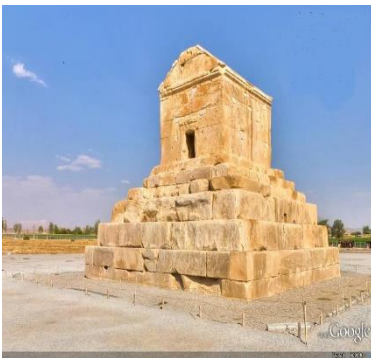
شکل ۶-۸: سرستون‌های قرینه در معماری هخامنشی

گروهی در پیشینه شکل این سرستون‌ها به نقوش آشوری اشاره میکنند و در این هنر هخامنشی رنگ و روی آشوری می‌بیند. بویژه از زمان پژوهش‌های قدیمی به نقش یک بیرق در نقش برجسته‌های خورس آباد اشاره می‌شد که در آن دو گاو بزرگ پشت به هم داده‌اند. البته برای یافتن نقوشی در راستای این موضوع نیاز به چنین تشابهات دوری نیست و در بین همین آثار آشوری نمونه‌های بهتری می‌توان آورد. مثلاً در نقش برجسته‌ای دیگر دوازده نماد خدایان نقش شده‌اند و در این میان نماد «نرگل» به شکل ستون کوتاهی با دو سر گاو پشت به هم داده است.^۱ بنابراین به احتمال زیاد پیشینه شکل ظاهری این سرستون‌های هخامنشی به بین‌النهرین باز می‌گردد.

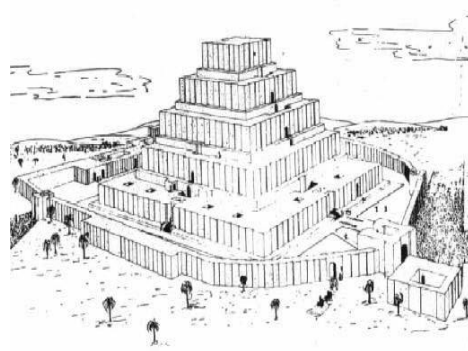
^۱ - مهرزاد موسوی: همان، ص ۸۷

آرامگاه کوروش کبیر

بنای معروف به آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد قرار دارد. کل بنا به بلندی یازده متر با سنگهای تراشیده سفید که بوسیله بست های آهنی محکم تر می شدند ساخته شده است. بخش اول این بنا از شش پله یا سکوی روی هم تشکیل شده که از پایین به بالا به تناسب کوچک تر می شوند. بخش دوم آن اتاقکی مکعب مستطیل با سقفی شیب دار (شیروانی شکل) است که به احتمال زیاد جای قرار دادن تابوت بوده است. شکل کلی بنا انسان را به یاد زیگورات های پلکانی شکل می اندازد که در بین النهرین از کهن ترین دوران تمدن ساخته می شدند. ساختن زیگورات برای خدای حامی شهر بود و نقشه ای چهار گوش و ارتفاعی میان ۲۰ تا ۳۰ متر داشت. سالم ترین زیگورات باقی مانده در بین النهرین متعلق به «نانا» خدای ماه در «اور» است.^۱ در ساختمان آرامگاه کوروش از زیگوراتهای بین النهرینی تقلید شده است.^۲



آرامگاه کوروش کبیر



طرح کلی زیگوراتهای بین النهرین

شکل ۶-۹: شباهت طرح کلی آرامگاه کوروش کبیر به زیگوراتهای بین النهرین

نقش برجسته ها

هرگاه نام هنر هخامنشی به میان می آید، انسان بیدرنگ به یاد نقش برجسته های آنها به خصوص در تخت جمشید می افتد. در هنر هخامنشی، نقش برجسته ها جزئی از کاخ بودند

^۱ - مجید یوسف زاده: تاریخ تمدن و فرهنگ بین النهرین، ج سوم، ص ۸۵

^۲ - ارنست هرتسفلد: ایران در شرق باستان، ص ۲۲۱ - همچنین محمدآ. داندمايوف: تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص

و در حقیقت بدون آنها، کاخ‌ها تمام می‌نمود. زیرا در اینجا نیز مانند آشوریان پیکرتراشی و نقاشی بخشی یا شاخه‌ای از معماری به شمار می‌رفت. با وجود تأثیرات فراوانی که سنگ تراشان مصری، ایونی و لیدیایی داشتند باید گفت هخامنشیان در این مورد بیشتر پیرو سنت‌های بین‌النهرین، به خصوص آشور بوده‌اند. شیوه‌ای که در نشان دادن موجودات و به ویژه انسان اجرا شده مانند چهره نیم رخ و از رو به رو و همچنین چرخش بدن و پاهایی که از پهلوی نقش شده‌اند و ... دست‌مایه‌هایی هستند که از دیرباز در هنر بین‌النهرینی و مصری آفریده شده بود. در اینجا هنر آشوری می‌بایست بیشترین تأثیر را داشته باشد زیرا در کاخ‌های آشوری نیز نقش برجسته‌ها نقش مهمی در کل معماری داشتند به خصوص نقش برجسته‌هایی که در عصر سارگون خلق شدند بسیار متعدد و چشمگیر بودند و همین امر سبب شد که قرن هفتم پیش از میلاد به گفته پور داوود به عصر طلایی تندیس‌های دیواری بدل گردد.^۱ در این قصرها در هر اتاق و راهرویی هزاران نقش برجسته بود که جزئیات صحنه‌های مربوط به زندگی و فتوحات پادشاهان را نشان می‌داد. اما با این حال تفاوت‌هایی نیز وجود دارد:

برای آشوریان، نقش برجسته در واقع یک هنر دو بعدی بود که بر سطح سنگ به کار بسته می‌شد و هنرمندان در ساختن آن از اصول نقاشی و کنده‌کاری سود می‌جستند و در نتیجه به جنبه شکل‌دهی و تجسمی آن چندان توجهی نداشتند.^۲ به جز تفاوت‌هایی که در شیوه تراش نقوش میان هنر آشوری و هخامنشی وجود داشت در موضوعات نیز کاملاً یکسان نبودند. در آنجا خوی خشن و جنگجوی آشوریان آشکارا در نقش برجسته‌ها نشان داده شده است زیرا بیشترین موضوعات شامل جنگ‌ها، چپاول‌ها، کشتارها و حتی شکنجه‌هاست (البته جنبه روانی آن یعنی ترسی که به این واسطه به نمایندگان دیگر دولت‌ها و دشمنان آشور منتقل می‌شد را نباید نادیده گرفت). اما هخامنشیان با وجودی که در گسترش امپراتوری خود خواه ناخواه به چنین جنگ‌ها و کشتارهایی پرداخته‌اند از نشان دادن این صحنه‌های خشن در کاخ‌های خود پرهیز کرده‌اند. در مورد سنگ‌تراشی‌های ایونی و یونانی نیز باید گفت گرچه در آغاز آشکارا تحت تأثیر هنر مصر بودند اما به زودی هنر خود را به رخ جهانیان کشیدند. توجهی که یونانیان به جزئیاتی همچون رگ‌ها و عضلات داشتند و همچنین برجستگی بیشتر نقش‌ها نسبت به زمینه و ... تفاوت‌های مهمی بود که هخامنشیان به آن دست نیافتند اما هنر هخامنشیان در این زمینه ویژگی‌های خود را داشت. نقش برجسته

^۱ - ابراهیم پور داوود: آناهیتا، به کوشش مرتضی گرجی، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، افراسیاب، ۱۳۸۰، ص ۵۹

^۲ - مجید یوسف زاده: تاریخ و تمدن بین‌النهرین، ج ۳، ص ۱۸۹

های هخامنشی برای نخستین بار در خاورمیانه تنها یک طرح سطحی نیست که زمینه آن تراشیده شده باشد بلکه نقش ها کاملاً حالتی برآمده و سه بعدی دارند و این تقریباً ویژه هنر هخامنشی بوده است.

ویژگی دیگر اینکه همانگونه که در پیکره های دوران پادشاهی کهن مصر دیده می شود شکل اندامها از ورای جامه ها مشخص و پیداست. البته نمایان ساختن فشاری که در شانه ها و بازوی اندام ها بر پارچه وارد آمده و آنها برجسته تر ساخته را نیز نباید نادیده گرفت. در مورد رنگها هم باید گفت که نقش برجسته های سنگی هخامنشی نیز معمولاً رنگ آمیزی شده بودند که امروزه اثری از آن باقی نمانده است. مهمترین نکته در مورد کیفیت نقش برجسته های هخامنشی به ویژه در تخت جمشید چگونگی نشان دادن چین و چروک لباس هاست زیرا شیوه ای که آنان به کار بردند تا پیش از آن دست کم در خاورمیانه بی سابقه بود. در هنر بین النهرین که در برخورد نخست شیوه پیکرتراشی هخامنشی بازتابی دگرگون شده از آن به نظر می رسد چین لباسها به گونه ای ساده و به صورت خطوط نشان داده شده است، در نقش برجسته ای از «اورنامو» (۲۱۱۲ - ۲۰۹۵ ق.م) بانی سلسله سوم اور و نیز تندیس از «گودآ» پادشاه لاگاش (تقریباً در همان حدود زمانی) چنین چینی هایی (البته به صورت ابتدایی تر) بر روی رداهای آنها دیده می شود.^۱ کمی بعد در زمان حمورابی چین هایی پرداخته می شود که تا حدودی متفاوت از نمونه های پیشین است. با این همه هنوز تا رسیدن به شیوه هنری دوران هخامنشی راه زیادی مانده بود.

نقش انسان بالدار در پاسارگاد

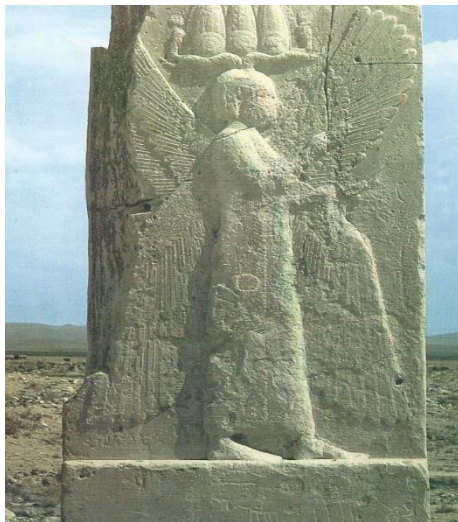
از نقش برجسته های پاسارگاد آثار بسیار کمی باقی مانده است و همان ها نیز در وضعیت بسیار بدی هستند اما همین نقش برجسته های در حال نابودی برای ما بسیار مهم هستند زیرا هم از نظر شیوه کار و هم از دید موضوعی با نمونه های تخت جمشید متفاوتند و از سوی دیگر از روی آنها می توان مراحل نخستین سنگ تراشی هخامنشی را پیگیری کرد. در این میان شاید مهم ترین و قدیمی ترین نقش برجسته هخامنشی همان باشد که به «انسان بالدار» معروف است. این نقش برجسته بر جرز سنگی درگاه شمالی کاخ شرقی پاسارگاد قرار داشته است. گذشته از قسمت بالایی سنگ که شکسته و گویا دارای نوشته ای با عنوان «منم کوروش، شاه هخامنشی» به خط میخی بوده، بلندی امروزی آن به ۲/۹۰ متر (بلندی

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۱۳۰

اصلی آن ۵۰/۳ متر) و پهنای آن ۵۸/۱ متر می باشد.^۱ متأسفانه از نقش قرینه آن اثری باقی نمانده ولی اینکه از میان تمام نقش برجسته های پاسارگاد تنها این یکی بر پا ایستاده خود جالب است. بالهایی که برای نقش انسان بالدار در نظر گرفته شده در واقع نشان دهنده فرازمینی بودن اوست. این بالها را باید آشوری دانست.^۲ فرشتگانی که در نقوش برجسته آشور، شاه را همراهی میکنند دارای چنین بالهایی هستند و این ما را بر آن می دارد که انسان بالدار پاسارگاد را نیز یک فرشته بدانیم. شباهت آن با نمونه بالهای آشوری حتی در برخی جزئیات نشان دهنده الگو برداری هخامنشیان از آنهاست اما در همان حال تفاوت هایی نیز دیده می شود مثلاً بالهای پائینی فرشتگان آشوری کوتاهتر است و البته مورد مهم این است که بر خلاف چنین نگهبانان آشوری که رو به سوی بیرون کاخ دارند، انسان بالدار پاسارگاد رو به درون بنا دارد.



پیکر بالدار آشوری (سده هشتم ق.م)



پیکر بالدار پاسارگاد (سده ششم ق.م)

شکل ۶-۱۰: مقایسه نقش انسان بالدار پاسارگاد با نمونه آشوری

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۱۳۴

^۲ - ویلیام کالیکان: باستان شناسی و تاریخ هنر مادی ها و پارسی ها، ص ۸۳ - همچنین چان کورتیس: بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ص ۶۲

نقش برجسته های کاخ بار در پاسارگاد

در کاخ بار پاسارگاد چند نقش برجسته بر جرزهای ورودی یا خروجی بنا وجود داشته که امروزه تنها بخش های پائینی آنها باقی مانده است. نقش درگاه شمالی این کاخ عبارت است از پاهای مردی در جلو و پاهای موجودی ترکیبی (پرنده-انسان) که در پشت سر او در حال حرکت است. در نقوش دیگر هخامنشی هم این پاها البته در موجودات دیگر دیده می شود مثلاً در شیردال هایی که بر آجرهای لعاب دار شوش نقش شده اند یا موجود افسانه ای که با شاه یا پهلوان هخامنشی در تخت جمشید نشان داده شده است. البته در تخت جمشید پاها لاغرتر هستند. چنین موجودی با چنگالهای بزرگ در هنر بین النهرین به ویژه در بابل و آشور نیز وجود داشت. از نقوش کهن بین النهرین معمولاً چنین پاهایی را با تنه یا سر شیر نمایش می دادند که در حال نبرد با خدایی به نام «نینورتا» (Ninurta) است.^۱ در نقش دیگری که در جرز ورودی جنوب شرقی کاخ بار قرار دارد در بخش جلو، نقش یک «مرد - ماهی» و در پشت او یک «گاو - مرد» در حال بیرون رفتن از کاخ هستند. موجودی با ترکیب گاو و انسان به چند شکل می توانست نشان داده شود. در اینجا نیز دوباره تاثیر هنر آشوری و بابلی نمایان است.

به هر روی نقش موجودی که نیمه پائینی آن گاو و بخش بالایی انسان است از دوره های کهن تاریخی در سومر و ایلام نیز رایج بوده است و در بسیاری از موارد او را در حال نبرد یا کشتن شیر و یا حتی گاو نمی بینیم. ولی شباهت های نقش برجسته پاسارگاد با نمونه های بابلی و آشوری زیاد است. دُم «گاو-مرد» پاسارگاد تفاوت هایی با نمونه آشوری و نقش گاو های تخت جمشید دارد. خط نوار مانند باریکی که در میان دو نقش دیده میشود در واقع مرز جداکننده ای نیست بلکه نیزه یا درفشی است در دستان «گاو-مرد» چنانکه در دستان «گاو - مرد» بابلی نیز چنان میله ای دیده می شود. به هر روی گرچه نیمه بالایی نقش پاسارگاد از میان رفته اما با توجه به شواهد و نمونه های کهن تر کمابیش باید شکلی همانند با نمونه های بین النهرین می داشته است. اما نقش «مرد - ماهی» تا حدودی ناشناخته تر و جالب تر است. نقش او در دروازه نشان دهنده جنبه جادویی این موجود است. چنانکه در آشور هم نقش او را در دروازه ها و پرستشگاه ها می بینیم. نخستین بار چنین پیکره ای در هنر دوره کاسی در بابل نمایان می شود و سپس به آشور رسیده است و در

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۱۴۰

دوران نو آشوری و نو بابلی رواج می‌یابد.^۱ این شکل در واقع نشان دهنده پیکره ای است که یک پوست ماهی را در بر کرده باشد به گونه ای که سر ماهی همچون کلاهی بر سر قرار می‌گیرد. دست ها و قسمت جلو بدن نیز آزاد می‌باشد و کلا شاید بتوان گفت که این پوست به صورت یک شغل پوشیده می‌شد، چنانکه در نقوش بین‌النهرینی به ویژه آشوریان دیده می‌شود و در برخی موارد نیز به همراه موجود « گاو - مرد » نشان داده می‌شد. این لباس ماهی در حقیقت می‌بایست از پارچه یا چرم درست می‌شده و در زمانهای مختلف اندازه های گوناگونی می‌داشته است. البته این تنها پوشش جانوری نبود که استفاده می‌شد.



شکل ۶-۱۱: نقش انسانی با ردای ماهی و موجودی با پایهای گاو در دروازه تالار بار پاسارگاد که منشأ آشوری دارد

یکی دیگر از این گونه پوشش ها استفاده از پوست شیر بوده است. آنچه که مشخص است از این گونه لباس ها در مراسم آئینی خاص استفاده می‌کرده اند. حتی پیکره های کوچک این «مرد-ماهی» را نیز برای دور کردن موجودات اهریمنی در پی خانه های خود دفن می‌کردند. در بسیاری از نقوش این «مرد-ماهی» او را در حالی می‌بینیم که یک ظرف (دلو) را در دست دارد که احتمالاً از مایع درون آن برای تطهیر استفاده می‌کرده و این احتمال وجود

^۱ - جرمی بلک - آنتوبی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نماد های بین‌النهرین باستان، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲

دارد که در دست «مرد - ماهی» پاسارگاد نیز چنین ظرفی بوده است. در مورد ماهیت این موجود، برخی آن را نقش «اِا» (Ea)، خدای آبهای بین النهرین دانسته اند.^۱ ولی این سخن تا حدودی درست می نماید زیرا «اِا» یا «انکی» با وجود پیوند تنگاتنگی که با آبها یا دریاها دارد بیشتر به شکل مردی با کلاه شاخ دار نشان داده شده که ظرفی یا آبی که در آن در حال فوران است را در دست دارد و در حالتی دیگر آبهایی از شانه های او فوران می کند که گاهی ماهیانی نیز در این آبها دیده میشود نماد یا شکلی از او بیشتر «بز - ماهی» یا بزی با دُم ماهی است.^۲

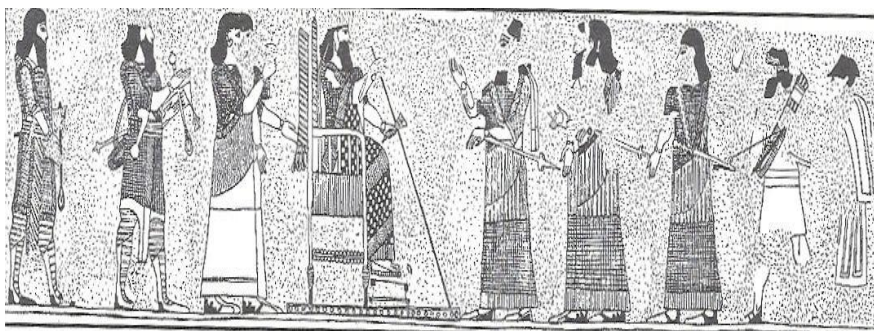
بنابراین «مرد - ماهی» را باید موجودی جداگانه دانست که خود دارای نیروهای جادویی است و با ظرفی که معمولاً در دست دارد نقش یک تطهیر کننده ظاهر می شود. در نقوش و اساطیر بین النهرین موجودی دیگر نیز وجود دارد که نیمه پائینی آن ماهی است و بخش بالایی آن دارای تنه، دستان و سر آدمی است و به نامهای «مرد دریایی» یا «پری دریایی» مشهور است.

نمایش باریابی در نقوش تخت جمشید

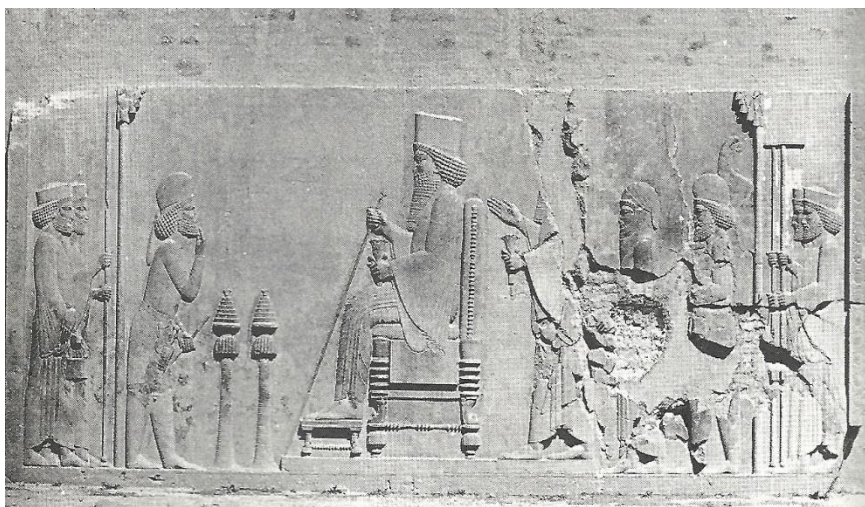
از این صحنه، دو نقش برجسته مهم و یکسان اما در دو جهت وجود دارد که اینک یکی در کاخ خزانه و دیگری در موزه ایران باستان نگهداری می شوند. نخستین موضوع در مورد این نقش خود نمایش «باریابی» است. باردهی شاهان در گذشته زمانها، مکانها و مناسبت های مشخصی داشته است اما در اینجا شاهد یک صحنه بارِ درباری هستیم نه بار عام که در آن همه گروه های مردم می توانستند حضور یابند. در اینجا شاه در مرکز نقش در زیر سرا پرده ای زیبا نشسته، بزرگزاده ای را به حضور می پذیرد و جانشین شاه در پشت سر او قرار گرفته است. سلاح دار، ندیمان و نگهبانان شاه نیز در این صحنه نمایش داده شده اند. چنین صحنه ای را به احتمال زیاد می بایست از تاثیرات آشوریان دانست. در نقوش که از نمایش باردهی شاهان آشور برجای مانده است شباهت های بسیاری را میتوان دید. تخت بلند صندلی مانند، کرسی کوچک زیر پا و عصای بلندی که به صورت کج در دست راست گرفته می شده یکی از نشانه های پادشاهی بوده و حتی شاخه گل کوچکی که گاهی در دست شاهان آشور دیده می شود و به طور کلی شیوه نشستن همگی همانند رسم و سنت شاهان آشوری است. البته

^۱ - علی سامی: پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی، انتشارات بنیاد فارس شناس، ج اول، ۱۳۷۵، ص ۷۳
^۲ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین، ص ۱۲۹ - همچنین فلیکس ژیران: اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، کاروان، ۱۳۸۲، ص ۶۷

ناگفته نماند که خود شاهان آشور نیز وارث سنت های کهن تر بین النهرین پیش از خود بودند. در مورد یافتن تاثیر پذیری های دیگر در همین نقش برجسته جزئیات ریزی وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.



شکل ۶-۱۲: نمایش باریابی شاه آشور، نقاشی دیواری در کاخی از تل بوریسیا

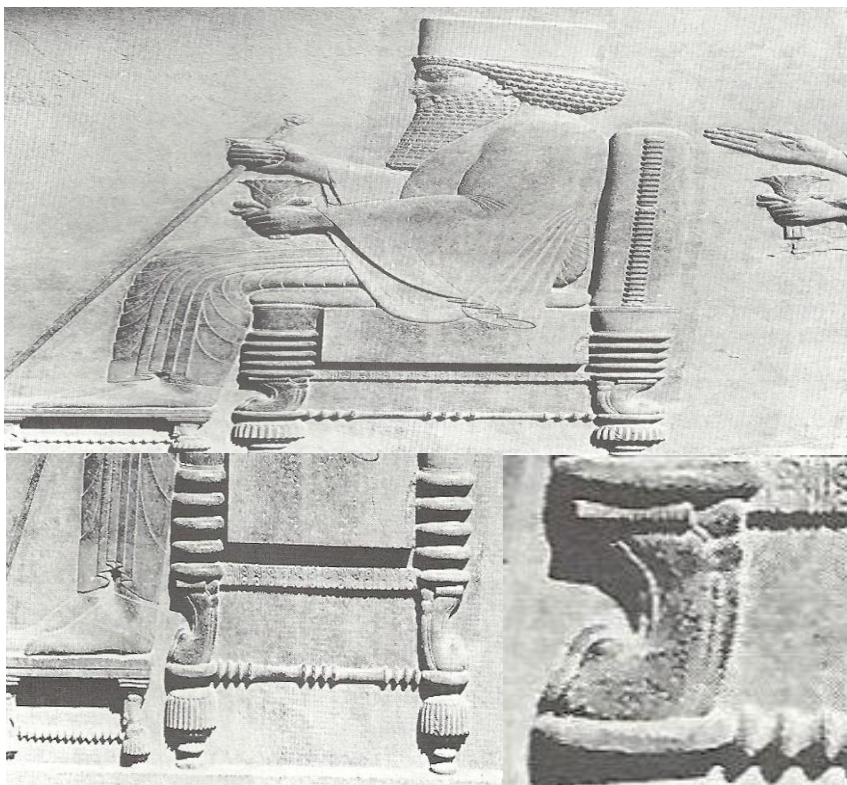


شکل ۶-۱۳: نقشی از باریابی شاه هخامنشی

الف) تخت : تخت یا صندلی پادشاه دارای پشتی بلند و بر خلاف تخت های آشوری بدون کناره یا جای دست می باشد. مهمترین بخش این تخت و کرسی قسمت پائین آنهاست که به شکل پای شیر و در کرسی ها به شکل پاهای سم دار (گاو) است. حتی صندلی کوچکی نیز که در نقش برجسته پلکان شرقی آپادانا یکی از خدمتکاران شاهی به همراه می آورد نیز به همین شکل است. پیشینه کهن اینگونه تزئین پایه های تخت ها یا صندلی ها تا

حدودی روشن است. حتی در کهن ترین آثار سومری نیز پایه های حیوانی شکل برای صندلی شاهان و بزرگان در نظر گرفته شده بود. به طور کلی با توجه به فراگیر بودن آن ، این طرح به صورت تزئینی هنری در آمده و بسیار معمول شده بود. شاید این کار در آغاز جنبه آئینی داشت و شاید بتوان ریشه آنرا به نقوشی رساند که در آنها خدایان و ایزد بانوان را نشسته و یا ایستاده بر پشت جانوران نشان می دادند و شاید به همین خاطر است که برخی از صندلی ها و یا پایه های آنرا کلا به شکل یک حیوان می ساختند یا نقش آنها را در کناره ها یا جلوی صندلی نقش می کردند و باز شاید به همین دلیل باشد که این پایه های حیوانی معمولا به شکل پاهای شیر یا گاو ساخته می شدند زیرا با توجه به اهمیت این دو حیوان در همان نقوش نامبرده نیز خدایان بزرگ معمولا بر روی این دو حیوان نشان داده می شدند.^۱ با این حال در اینجا نیز به احتمال زیاد هخامنشیان از نمونه های آشوری الگو برداری کرده اند. از دیگر نکته ها در مورد تخت شاه هخامنشی تزئینات مار پیچی است که بر روی نوار افقی باریک میان پایه ها دیده می شود. یافتن ریشه چنین طرحی دشوار است ولی در آثار بین النهرین می توان آنرا دید. مهمتر و همانند تر از همه با این تزئینات هخامنشی ، چندین نمونه آشوری است که به ویژه به همان شکل در پایه تخت شاهان آشور دیده میشود. در این میان روند تکاملی آنرا نیز میتوان شاهد بود. مثلا در پایه تخت آشور نصیر پال دوم (۸۸۳- ۸۵۹ ق.م) تنها دوتا (جفت) از این تزئینات دیده می شود ولی در پایه تخت سارگون دوم (۷۲۱- ۷۰۵ ق.م) که نمونه هخامنشی بسیار به آن نزدیک است مارپیچ ها تمام سطح نوار میان پایه ها را پوشانده اند. حتی در تزئینات دیگری مانند قسمت های فنی شکل قسمتی از پایه تخت های هخامنشی تاثیر هنر آشوری آشکار است. از این موارد پیداست که شاهان هخامنشی چقدر در پی ادامه سنت های هنری گذشته بوده اند.

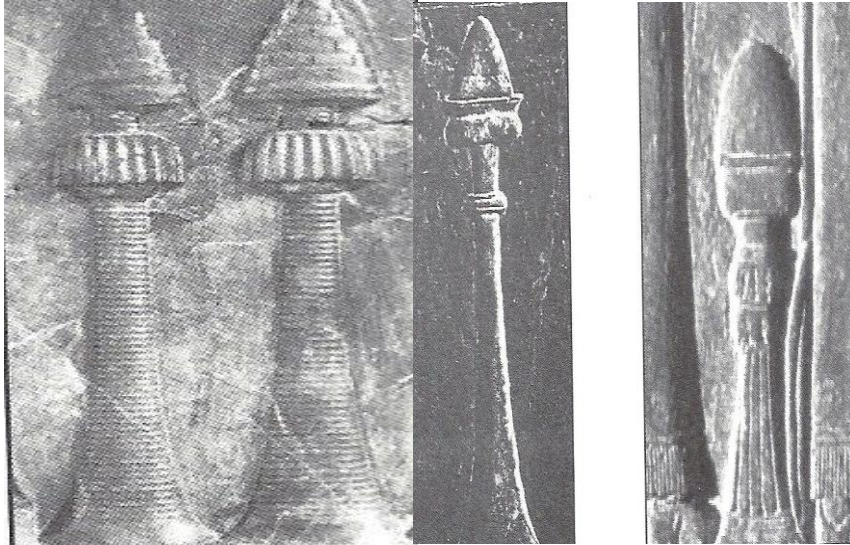
^۱ - مهرزاد موسوی : جستاری در پیشینه هنر هخامنشی ، ص ۲۰۱



شکل ۶-۱۴: نقش صندلی شاه و شکل پایه های آن که بصورت پای شیر نقش شده است (تخت جمشید)

ب) عود سوز: در میان نقوش تخت جمشید تنها در نمایش باریابی است که عودسازهایی را میتوان دید. این عودسوزها می بایست در مراسم تشریفاتی سهم مهمی داشته باشند زیرا آنها را در پیش شاه قرار داده اند. این دو عودسوزی که به صورت جفتی کنار هم گذاشته اند به یک شکل و اندازه و به احتمال زیاد فلزی بوده اند. پایه های بلندی که داشته اند در میان باریکتر شده و بخش بالایی آنها دارای تزئیناتی به شکل برگ آویخته است یعنی همان تزئینی که در پایه تخت شاه نیز وجود داشت اما بالاترین بخش آن به شکل مخروط پلکانی درست شده است. قرار دادن عودسوز در مراسم و تشریفات، گذشته بسیار قدیمی تری دارد. مثلاً در نقشی از دوره دودمان کاسی در بابل (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد) عودسوز مشابهی را جلوی شاه بر تخت گذاشته اند. در نقوش آشوری نیز عودسوزی های مختلفی را در مجالس گوناگون می بینیم، مثلاً در نقوش زمان آشور بانیپال چند نوع عودسوز وجود دارد. شکل

بیشتر این عودسوزها کمابیش همانند و به نمونه های هخامنشی بسیار شبیه است و این نمیتواند تصادفی باشد.

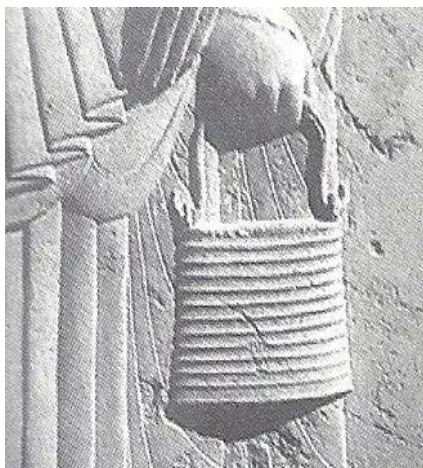


عودسوزهای هخامنشی (بخشی از نقش باریابی در تخت جمشید)

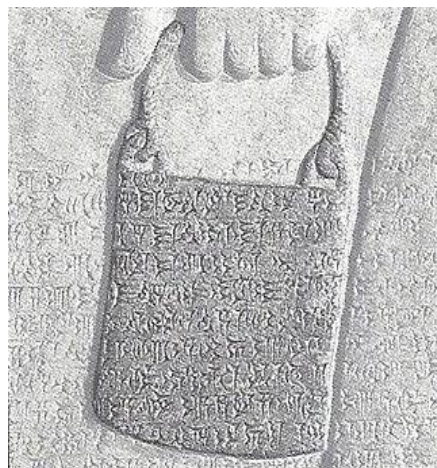
عودسوزهای آشوری (بخشی از نقش برجسته کاخ شمالی نینوا مربوط به آشوربانیپال)

شکل ۶-۱۵: مقایسه عودسوز های نقوش هخامنشی و آشوری

ج) ظرف (دلو) در همان نقش باریابی، سربازی است که ظرف دسته دار (دلو) را در دست گرفته و نزدیک عودسوز ایستاده است. به جز این در جایی دیگر (درگاه کاخ خشایارشا) نیز چنین ظرفی را ندیمی که عودسوز کوچکی حمل میکند همراه خود می آورد. گرچه این ظرف ها دارای همان تزئینات ویژه هخامنشی یعنی شیارهای افقی است اما به طور کلی در نقوش بین النهرین (به ویژه آشوری) نیز چنین ظرف هایی را در شکل ها و اندازه های مختلفی می توان دید.

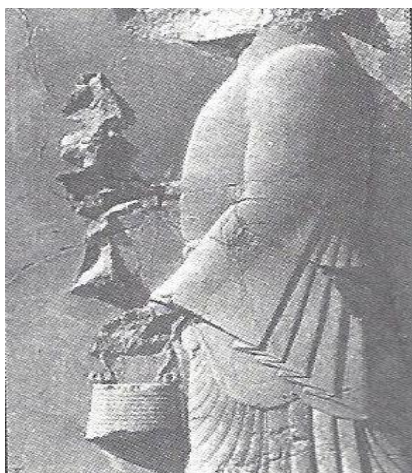


نقش ظرف هخامنشی (بخشی از نقشه برجسته
نمایش باریابی در تخت جمشید)



نقش ظرف آشوری (بخشی از نقش برجسته زمان
آشور نصیر پال دوم)

شکل ۶-۱۶: مقایسه نقش ظرف در نقوش هخامنشی و آشوری



نقش ظرف (دلو) در نقوش هخامنشی تخت



نقش ظرف (دلو) در نقوش آشوری، کاخ سارگن، خورسآباد

شکل ۶-۱۷: مقایسه نقش ظرف در نقوش هخامنشی و آشوری

نقش چتر و مگس پران

در نقوش هخامنشی و به ویژه در تخت جمشید شاه را در حالتهای مختلفی میتوان دید. یکی از بیشترین این حالتهای زمانی است که شاه را زیر چتری گرفته اند و ندیمی دیگر با مگس پرانی آسایش شاه را فراهم میکند. چنین صحنه های تشریفاتی البته میتواندست در هر درباری هر چند کوچک وجود داشته باشد اما موضوع به همین سادگی نیست. این دو وسیله در صحنه های مهمی همراه شاه هستند. به ویژه چتر را میتوان یکی از نشانه های شاهی دانست که ریشه در دوران پادشاهی کهن داشته است. حتی در زمان سارگون اکدی (۲۳۳۴ - ۲۲۷۹ ق.م) در نقشی، شاه را زیر چتری نشان داده اند.^۱



نمونه هخامنشی از تخت جمشید



نمونه آشوری (آشور نصیر پال دوم)

شکل ۶-۱۸: مقایسه نقش چتر در نقوش برجسته هخامنشی و آشوری

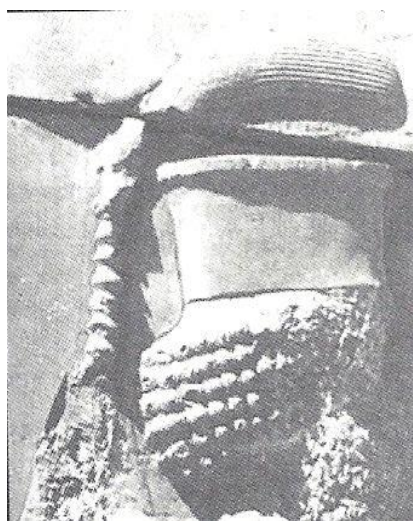
با توجه به شواهد، شاهان هخامنشی در این مورد نیز تحت تاثیر آشوریان بوده اند. با وجود فراوانی نقوش آشوری چنین صحنه هایی را بسیار می توان دید، حتی زمانی که شاه در ارابه شاهی ویژه مراسم آئینی سوار است، چتر دار او پشت سر اوست. در این نقوش، مگس پران شاهی نیز در بیشتر موارد کنار چتردار است (گرچه ممکن است جدا از هم نشان

^۱ - ارنست امیل هرتسلفد: ایران در شرق باستان، ص ۲۶۴

داده شوند (شکل مگس پران آشوری و هخامنشی کمابیش همانند یکدیگر است و به احتمال زیاد دسته نمونه آشوری نیز همانند نمونه هخامنشی از جنس فلزی بوده است.



نقش مگس پران در نقوش آشوری



نقش مگس پران در نقوش تخت جمشید

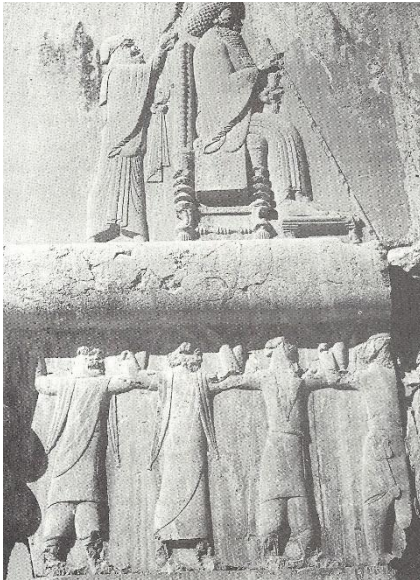
شکل ۶-۱۹: مقایسه نقش مگس پران هخامنشی با نمونه آشوری

نقش اورنگ بران

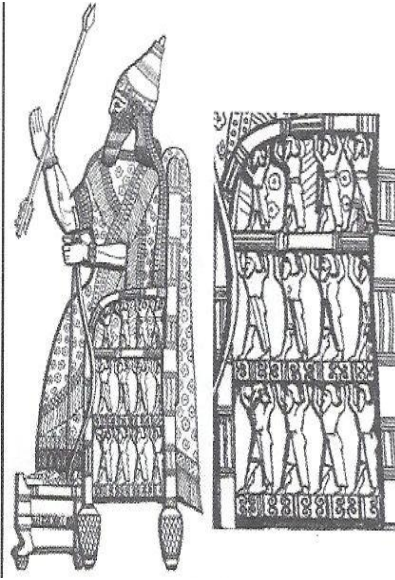
یکی از مهمترین و مشهور ترین نقوش هخامنشی که به بهترین صورت نشان دهنده قدرت و گستره شاهنشاهی هخامنشی است صحنه معروف به « اورنگ بران » است که در چندین جای تخت جمشید به زیبایی نشان داده شده است. در این نقوش هر یک از نمایندگان اقوامی که شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل می دهند به صورتی نمادین با دو دست خود، تخت یا اورنگ شاه را (که بر تختی جدا بر بالای آن نشسته) بر فراز سر بالا برده اند. آشکار است که در اینجا ما با صحنه ای نمادین رو به رو هستیم نه نمایشی واقعی. این نقش که بسیار هم مورد علاقه شاهان هخامنشی بوده به طور کامل برداشتی از هنر آشوری است. کهن ترین نمونه این نقش مایه احتمالاً مربوط به زمان سناخریب (۷۰۴ - ۶۸۱ ق.م) است.^۱ در یکی از نقش برجسته های کاخ جنوب غربی وی در نینوا که صحنه ای از پیروزی بر شهر « لاکیش

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۲۰۹

« را نشان میدهد (در فلسطین) شاه بر تختی نشسته و ردیف اسرا و دارایی های چپاول شده دشمن شکست خورده از برابر او می گذرند. اما صحنه مورد نظر ما در کناره های تخت شاه نقش شده اند. در اینجا نیز مانند نقوش هخامنشی نمایندگان از مردمان تحت فرمان امپراتوری آشور را می بینیم که با هر دو دست خود تخت شاه را بلند کرده اند.



نقش اورنگ بران بر درگاه تالار صدستون
خشایارشا در تخت جمشید



نقش اورنگ بران بر کناره تخت سناخریب، از
نقوش کاخ جنوب غربی وی در نینوا

شکل ۶-۲۰: مقایسه نقش اورنگ بران هخامنشی و آشوری

صف هدیه آورندگان

به جز نمایش اورنگ بران صحنه دیگری در نقوش هخامنشی وجود دارد که هدف اصلی آن نیز نشان دادن قدرت و گستره امپراتوری هخامنشی است که همان صف یا ردیف هدیه آورندگان است که نمایندگان ملت های تحت فرمان را در حال آوردن اشیاء و یا حیواناتی از سرزمین خود نشان می دهد. بهترین صحنه از این نمایش همان است که در پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید نقش شده و از آن به درستی به عنوان شاهکاری در سنگ تراشی یاد می شود. هخامنشیان نخستین کسانی نبودند که چنین نمایش هایی برای نشان دادن بزرگی و قدرت خود پیاده کرده باشند. یکی از نخستین نقوش هایی که صفی از آورندگان هدایا را

نشان می دهد نقشی است بر ظرفی سنگی متعلق به اواخر دوره اوروک (هزاره چهارم ق.م) که از همان شهر باستانی اوروک به دست آمده است.^۱ در این راستا ، بهترین نمونه و الگوی هخامنشیان برای چنین صحنه هایی از هدیه آورندگان ، آشوریان بودند زیرا تا پیش از پارسیان آشوریان تنها مردمی بودند که توانستند امپراتوری پهناوری را با چیرگی بر اقوام گوناگون تشکیل داده و مردمان تحت فرمان را خراج گذار خود کنند. یکی از نمونه های قدیمی این نقش مایه در هنر آشوری ، سنگ یادمان آشور نصیر پال یکم (۱۰۵۰ - ۱۰۳۲ ق.م) است اما نقوش برجسته صف های بزرگ باجگذاران در دهلیز کاخ سارگون دوم (۷۲۱ - ۷۰۵ ق.م) در خورس آباد نمونه مشابه تری با نقوش هخامنشی را نشان می دهد. همچنین سنگ یادمان شلمنصر سوم (۸۵۸ - ۸۲۴ ق.م) نیز در این مورد مهم است.



شکل ۶-۲۱: نقش هدیه آورندگان در تخت جمشید

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشین[هنر هخامنشی، ص ۲۱۱



شکل ۶-۲۲: نقش هدیه آورندگان برای شلمنصر سوم پادشاه آشور (سدهٔ نهم ق.م)

در کل گرچه اینگونه صحنه ها در هنر آشوری همان موضوع و هدف مورد نظر را در هنر هخامنشی می رساند اما یک تفاوت اساسی هم وجود دارد و آن اینکه از نقوش باج آوران هخامنشی آرامشی ویژه برمیخیزد و در اینجا خبری از شیوه خشن و ترسناک آشوری در به خاک انداختن و خوار کردن مردمان باجگزار امپراتوری در برابر شاه هخامنشی نیست.



نقش هدیه آورندگان در کاخ سارگن دوم پادشاه آشور در خورساباد

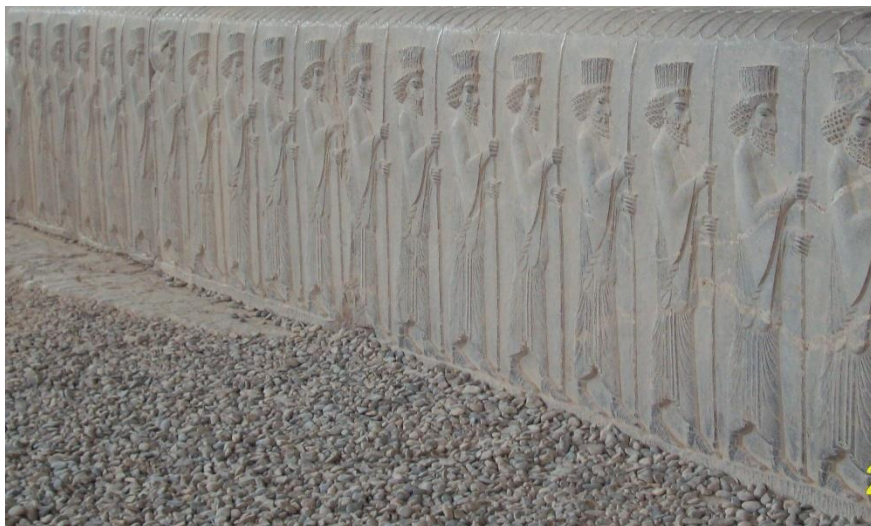


نقش هدیه آورندگان در تخت جمشید

شکل ۶-۲۳: مقایسهٔ نقش هدیه آورندگان هخامنشی با نمونهٔ آشوری

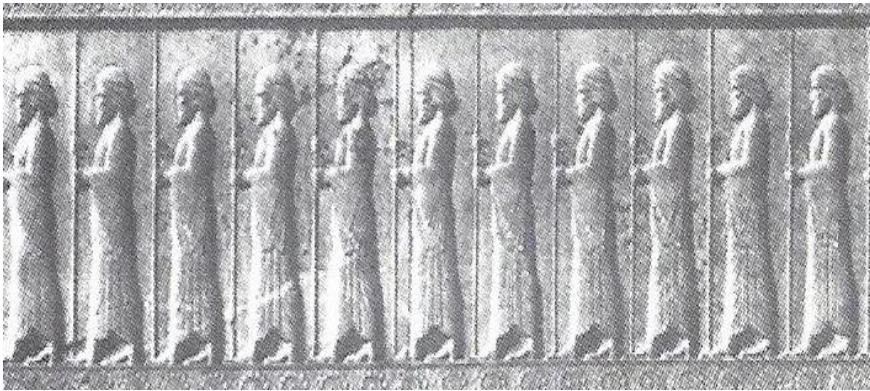
صف سربازان

طولانی‌ترین نقش برجسته‌های تکراری هخامنشیان، ردیف سربازان گارد شاهنشاهی را نشان می‌دهد که البته باز تأکیدی است بر توان نظامی و نشان دادن نیروی فراوان ارتش شاه. بهترین نمونه این نمایش مهم نیز در پلکان شرقی آپادانای تخت جمشید نقش شده است. در واقع آنها میخواستند با نشان دادن رژه با شکوه این سربازان، نظم، ترتیب و در همان حال قدرت نیرومندترین سپاه آن روزگار را به رخ دشمنان خود کشیده و به آنها هشدار دهند.



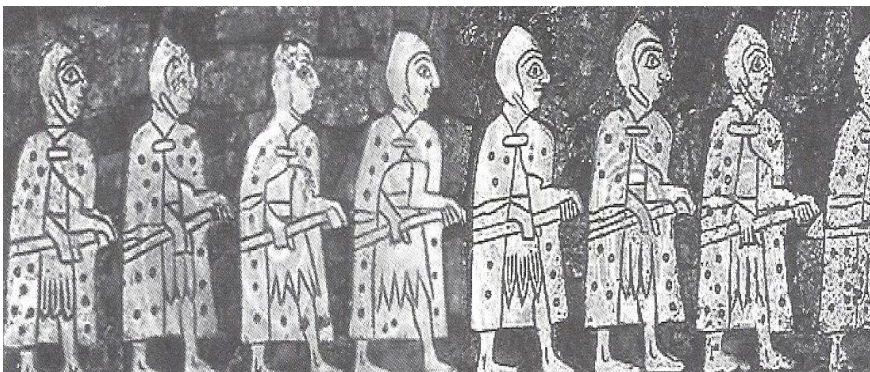
شکل ۶-۲۴: نقش ردیف سربازان در تخت جمشید

در نقوش کمانداران و نیزه داران بر آجرهای لعاب دار شوش، رنگ‌ها و طرح‌ها از یکنواختی کلی آن می‌کاهد ولی در اینجا (با توجه به پاک شدن رنگ‌ها) آن اندازه‌ها و حالت‌های طولانی و یکسان بسیار نمایان‌تر است. پاره‌ای به این شیوه هنر خرده گرفته‌اند اما چیزی که از دید ما صف طولانی و خسته‌کننده سربازان همانند می‌باشد در نظر هخامنشیان نشان دهنده نیروی اصلی این شاهنشاهی بوده است. البته در این میان، اجرا و ادامه سنت کهن خاورمیانه را نیز باید بسیار مهم دانست زیرا نشان دادن لشکریان با تجهیزات یکسان و منظم، بهترین گونه از نمایش قدرت دولت‌ها بوده و هست. حتی در نقوش سومری چنین شیوه‌ای از نشان دادن قدرت را میتوان دید.



شکل ۶-۲۵: نقش ردیف سربازان هخامنشی در پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید

برای نمونه میتوان به ارتش «آنتوم» (اواسط هزاره سوم ق.م) پادشاه لاگاش در سنگ یادمان معروف به «سنگ یادمان کرکس ها» با نقوش سربازان یکسان اشاره کرد.^۱ با توجه به نبود سواره نظام در آن دوران (دوران سومریان) چنین سپاهیان پیاده نظامی با تجهیزات مناسب به منزله ماشین جنگی خطرناکی به شمار می رفته اند. ناگفته پیداست که آشوریان نیز با توجه به کاربرد بنیادی که ارتش در اداره امپراتوری گسترده آنها داشته اهمیت زیادی به چنین صحنه ها و نمایش هایی از توان نظامی خود می داده اند.



شکل ۶-۲۶: نقش ردیف سربازان سومری از گورستان شاهی اور (نیمه نخست هزاره سوم ق.م)

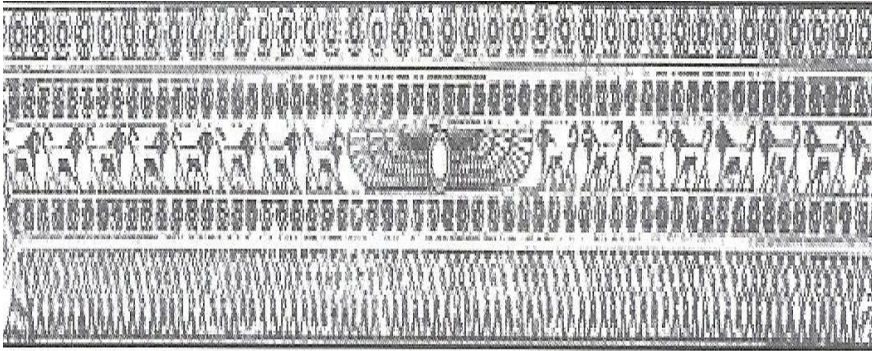
^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۲۱۴

صف شیران و گاوان

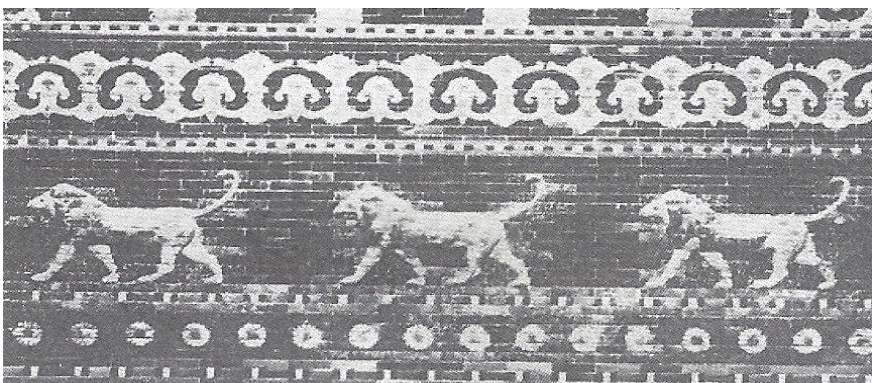
به جز صف سربازانی که به آن پرداختیم یک نقش مایه دیگر از این نوع که بسیار مورد پسند شاهان هخامنشی بوده ردیفی از شیرها یا گاوها در پشت سر یکدیگر بود. در مورد این طرح آزادی عمل بیشتری برای هنرمندان وجود داشت زیرا با توجه به اینکه این طرح نقش مایه تزئینی مهمی برای تزئین بر روی وسایل و اشیاء و ... بوده است، در نقش برجسته های تخت جمشید نیز به فراوانی دیده شده است. در بخش آجرهای لعاب دار به شباهت نقوش شیر و گاو هخامنشی با نمونه های آشوری و بابلی اشاره کرده ایم. یکی از بهترین جاهای کاربرد این نقش در حاشیه نوار مانند زیر صفحه اورنگ بران در نقوش آرامگاه هاست و این البته طرحی بوده که حتما سرپرده شاهی را نیز تزئین می کرده است زیرا در نقش برجسته ها نیز به خوبی دیده میشود. در تزئینات بسیار ریزتر نیز کاربرد این نقشمایه را میتوان دید که از جمله مهمترین آنها حاشیه دوزی لباسهای شاهان بوده است. این مورد را از روی خراشیدگی بسیار ظریفی که در برخی نقش برجسته ها روی لباس شاه ایجاد کرده اند می دانیم. اگرچه هخامنشیان در مورد صف شیران و گاوان در آجرهای لعاب دار شوش تحت نفوذ بابلیان بوده اند اما در آنجا شیوه کلی هنر، الگو برداری شده و در واقع امکان دارد که در مورد برخی تزئینات مانند همین صف شیران و گاوان نقش مایه های هنری هنرمندان اورارتویی نیز سهمی داشته اند زیرا اینگونه طرح ها از جمله تزئینات مورد علاقه آنان نیز به شمار می رفته است. گرچه اورارتوها خود در این زمینه ها معمولا زیر نفوذ هنری بین النهرین بوده اند.



شکل ۶-۲۷: نقش صف شیرها و گاوها در نقوش برجسته هخامنشی (تخت جمشید)



شکل ۶-۲۸: نقش صف شیرها در نقوش اورنگ بران کاخ صد ستون خشایارشا



شکل ۶-۲۹: نقش صف شیرها بخشی از آجرهای لعابدار کاخ نبوکدنصر دوم (بابل)

نبرد شیر و گاو

شیر و گاو دو حیوانی هستند که نه تنها در ایران بلکه از دیرباز در بیشتر تمدن های مهم اهمیتی ویژه و بیش از سایر حیوانات داشته اند. در هنر هخامنشی به فراوانی به نقوش شیر و گاو بر می خوریم. یکی از این نقوش های مهم و مورد پسند آنها صحنه نبرد شیر و گاو بوده که در هنرهایی مانند نقوش مهرها، فلزکاری و ... به کار می رفته است. در مورد نقش برجسته ها نیز باید گفت که این نقش همراه با صحنه نبرد یک پارسی با حیوانات، خشن ترین جلوه های تصویری در تخت جمشید را به وجود آورده است. در تخت جمشید این صحنه معمولاً گوشه های مثلثی شکل پلکان ها را پر می کرد. تفسیرها و برداشت هایی که از این صحنه

کرده اند کم کم به داستان پردازی رسیده است. نظریه هایی مانند نبرد شاه با دشمنان خود یا جنگ پارس ها و مادها و ... بسیار دور به نظر می رسد اما این نظر که پیروزی شیر بر گاو در واقع نشانگر چیرگی بهار بر زمستان و به گفته دیگر پیروزی مهر (خورشید) بر ماه است طرفداران بیشتری دارد. در تفسیر ستاره شناسی آن ، شیر را نماد برج شیر (اسد) و در ارتباط با خورشید، و گاو را همان برج گاو (ثور) دانسته اند و گفته شده هنگامی که در صورتهای فلکی ، خورشید به منزل گاو می رسد بر آن چیره می شود.



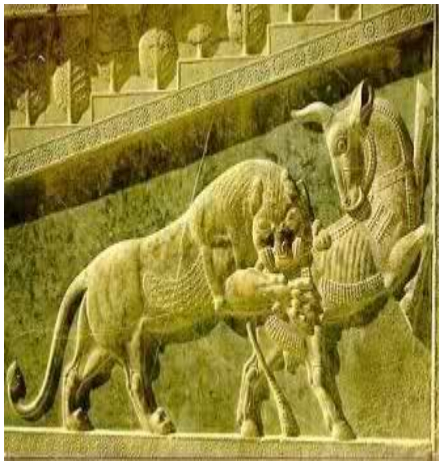
شکل ۶-۳۰: نبرد شیر و گاو در تخت جمشید

یکی از نمونه های پیش از تاریخی ظرف سنگی است که از شهر اوروک بدست آمده و در دو سوی آن به صورت قرینه صحنه حمله شیری به یک گاو تراشیده شده است.^۱ شباهت این نقش با نمونه هخامنشی بسیار جالب است زیرا در اینجا نیز شیر بر دو پای خود ایستاده و بر پشت گاو پنجه انداخته است و در ضمن چهره شیر نیز از رو به رو نشان داده شده است. این نقش مایه بعدها حالت نمادی تری به خود گرفت و تا حدود زیادی شکل و مفهوم نخستین خود را از دست داد. در برخی از همان نقوش کهن همیشه این شیر نیست که بر گاو پیروز است. مثلاً در نقش مهری از شوش دو صحنه دیده می شود در یکی شیری دو گاو را بر گرفته و از سوی دیگر نیز گاوی بر دو شیر چیره شده است. که در حقیقت چنین نمایشی میتواند

^۱ - یوسف مجید زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج ۳ ، ص ۲۲

نشان دهنده یک تعادل یا توازن طبیعی باشد، چیزی که والترهیتنس آن را توالی تابستان و زمستان می دانست.^۱

در صحنه مورد نظر ما در تخت جمشید یک نکته مهم چهره شیر است که آنرا از رو به رو نمایش گزارده اند. البته این مورد موضوع تازه ای نمی باشد. در بیشتر مهرهای دوران سوم دودمانهای قدیم بین النهرین صورت شیرها به شیوه تمام رخ است.^۲ این شیوه در دوره های بعد نیز ادامه یافت و شاید همین نکته نیز نشانه ای باشد از بازماندن این سنت کهن تا دوران هخامنشی و اینکه ما بتوانیم این نقش مایه را تقلیدی از سنت های کهن تر بین النهرین بدانیم. در واقع خطوط چهره شیرهای منقوش در تخت جمشید و به طور کلی در هنرهای دیگر هخامنشی، به برخی نقوش هنرهای ظریف تر آشوری بسیار شباهت دارد. سربرگشته گاو برای دفاع از خود نیز که در بسیاری از نقوش کهن تر دیده می شود در واقع یک ویژگی هنری شناخته شده است که تا دوره های هنری جدیدتر به ویژه در هنر بومی ایران هم ادامه یافت.



نبرد شیر و گاو از نقش برجسته های تخت
جمشید

نبرد شیر و گاو روی ظرفی از سنگ آهک از شهر
اوروک در بین النهرین

شکل ۶-۳۱: نقش نبرد شیر و گاو

^۱ - والترهیتنس: دنیای گمشده ایلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۵

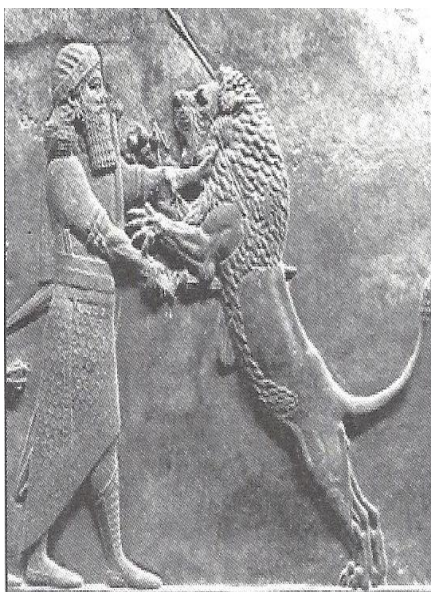
^۲ - ارنست امیل هرتسفلد: ایران در شرق باستان، ص ۲۵۸

نبرد پارسی با حیوانات

همانگونه که گفته شد به همراه صحنه نبرد شیر و گاو، نمایش جنگ هایی از انسان و حیوان، هنرنمایی های خشونت آمیز در نقوش تخت جمشید هستند. این صحنه ها که بر جرزهای ورودی کاخ صد ستون و حرمسرا دیده می شوند همگی شامل نبرد انسانی یا یک موجود واقعی یا افسانه ای است. اما نمایش کلی آنها یکی است. یعنی این فرد که لباس پارسی به تن دارد با یک دست شاخ یا موهای سر حیوان را گرفته و با دست دیگر خنجری را در شکمش فرو می کند.



نبرد شاه هخامنشی با شیر در تخت جمشید



نقش نبرد آشوربانیپال با شیر

شکل ۶-۲۲: مقایسه نقش نبرد انسان و شیر در نقوش هخامنشی و آشوری

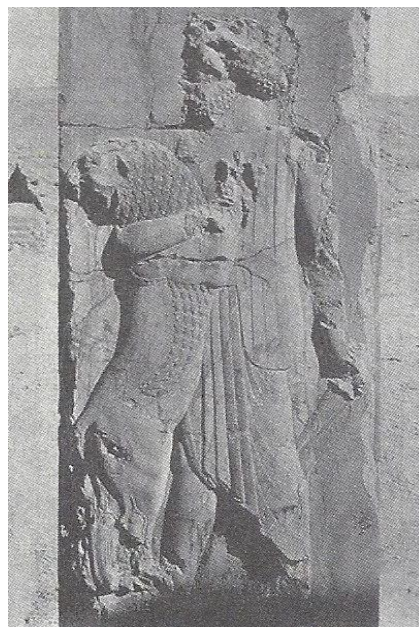
جنگ با موجودات ترکیبی (مثلا موجودی با سر و تنه شیر شاخ دار و بال دار، پاهای پرنده و دم کژدم) را چگونه باید برداشت کرد؟ گویی این پارسی که برخی آن را شاه و یا یک پهلوان پنداشته اند به رزم نماینده بدی ها رفته و از این روست که برخی در اینجا به نبرد خیر و شر اشاره می کنند. اما در صحنه هایی که این پارسی با یک شیر یا گاو طبیعی

در نبرد است موضوع چندان غیر واقعی نیست و البته این حیوانات نه تنها اهریمنی نیستند بلکه مورد احترام نیز بوده اند. شاید در اینجا موضوع نبرد با شیر را باید متفاوت و جداگانه دانست. زیرا اصولاً شکار شیر به عنوان نماینده وحشی ترین و نیرومندترین حیوانات و نیز گاو وحشی، یکی از هنرنمایی های شاهان و پهلوانان در درازای تاریخ بوده است. شاهان هخامنشی نیز در نشان دادن چنین صحنه هایی از پیشینیان پیروی کرده اند. کهن ترین نمونه ای که تا کنون یافت شده به نام «نخستین سنگ یادمان» مشهور است. بر تکه سنگ نسبتاً کوچکی متعلق به دوره اوروک با دو صحنه جدا رو به رو هستیم. در اینجا مردی که شاید شاه بوده باشد یک بار با نیزه و بار دیگر با تیر و کمان شیری را از پای درآورده است. چنین سوژه مناسبی البته شاهان و بزرگان را وادار می داشت تا هنرمندان را برای نقش و ایجاد آن وادار کنند. در این مورد نیز هخامنشیان تحت تاثیر هنر و نقوش آشوری بودند. زیرا در آنجا شکار یا نبرد با شیر یکی از تصویرهای فراوان و مورد توجه شاهان آشور در هنرها و به ویژه در نقش برجسته هایشان بوده است.^۱ حتی در صحنه های دیگری از نقوش تخت جمشید نیز که مرد پارسی یا شاه، گردن و دست شیری را به راحتی گرفته و بلند کرده (درگاه غربی صد ستون یا تچر) در واقع به جای پهلوان آرمانی در نقوش بین النهرین نمایان شده است. پهلوانی (افسانه ای) که از دوران کهن در نقوش بین النهرین پدیدار می شود و دیگر بار در نقوش آشوری نو جان تازه ای می یابد ویژگی های ظاهری شاه را دارد.

^۱ - لیندزی آلن: تاریخ امپراتوری ایران، ص ۱۵۶



نقش نبرد با شیر (کاخ سارگن) در خورساباد



نقش نبرد با شیر (کاخ تچر) در تخت جمشید

شکل ۶-۳۳: مقایسه نقش نبرد با شیر در نقوش هخامنشی و آشوری

نقش مایه درخت

می دانیم که درخت نزد ایرانیان و از جمله پارسیان بسیار گرمی بوده و برخی از درختان مانند چنار، نخل و یا سرو حالت تقدس داشته اند. شاید از این روست که نقش درخت مقدس یا «درخت زندگی» یکی از کهن ترین و پایدارترین نقوش و نمادها در ایران و بین‌النهرین به شمار می رود. به هر روی در نقوش کهن ایلام و بین‌النهرین ما همواره به شکل درختی (درخت زندگی) برمی خوریم که معمولا در مرکز قرار دارد. به مرور زمان نقش این درخت زندگی کم کم حالت انتزاعی و غیر واقعی یافت. به گونه ای که کمتر به درخت شباهت داشت. البته درختان فراوانی که در نقوش برجسته تخت جمشید دیده می شوند را اگرچه نمی توان همان درختان زندگی دانست، اما می توانند جایگزینی برای آن به شمار آیند. استفاده از درخت به عنوان نقوش حاشیه ای و پر کردن فضای خالی نگاره در پیش از هخامنشیان نیز وجود داشته و برای نمونه می توان به برخی نقوش بابل و آشوری اشاره کرد. درختان که در نقوش تخت جمشید جزء پرکارترین سنگ تراشی ها هستند شباهت زیادی به سرو دارند اما

میوه های آن همانند میوه کاج است و از این رو بسیاری آن را کاج دانسته اند. شاید همین نا مشخص بودن درخت اشاره ای باشد به مقدس بودن درخت و ادامه همان سنت کهن در نقش درخت زندگی در باورهای بین النهرین.

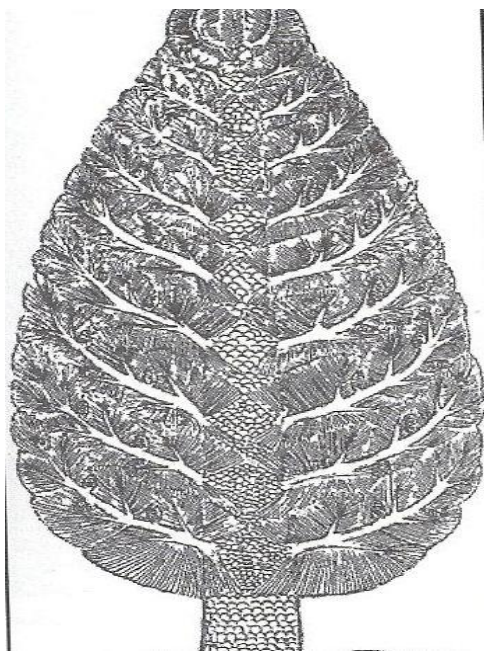


نقش درخت در نقش برجسته های تخت جمشید

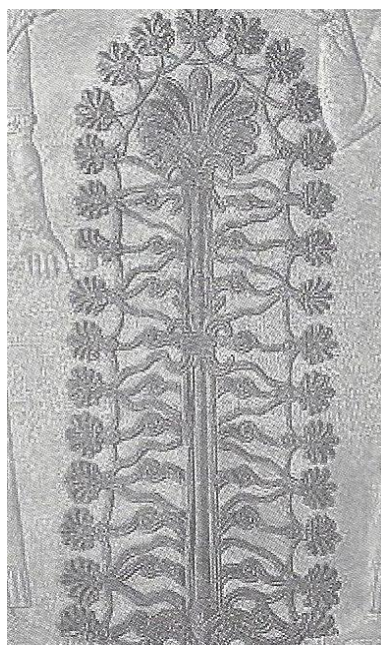


نقش درخت در نقش برجسته کاخ شمال غربی
آشورنصیر پال دوم در نمرود

شکل ۶-۳۴: مقایسه نقش درخت در نقوش برجسته هخامنشی و آشوری

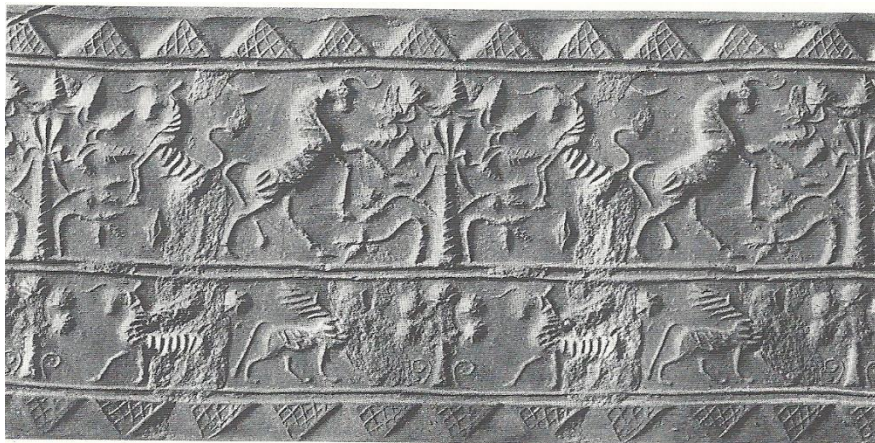


نقش درخت در نقوش برجسته تخت جمشید



نقش درخت از کاخ آشورنصیرپال دوم

شکل ۶-۳۵: مقایسه نقش درخت در نقوش هخامنشی و آشوری



شکل ۶-۳۶: نقش درخت در مهر استوانه ای بابلی



شکل ۶-۳۷: نقش درخت مقدس در یک مهر استوانه ای آشوری



شکل ۶-۳۸: نقش درخت در مهرهای استوانه ای آشوری

گوی بالدار - پیکر بالدار (فَرَوَهَر)

شاید مشهورترین نماد یا نشانی که از هخامنشیان به جا مانده است پیکر یا گوی بالدار باشد که امروزه معمولاً «فَرَوَهَر» نامیده می‌شود. این نقش مایه ای بود که در تزئین هنرهای بسیاری (مهرها، ظروف فلزی و ...) کاربرد داشت، ولی بهترین نمونه‌های آن را در نقش برجسته‌های تخت جمشید میتوان دید. در این نقوش با دو گونه متفاوت رو به رو هستیم. یکی دایره ای است با دم و بال که خورشید یا گوی بالدار نامیده شده و در گونه ای دیگر، پیکره ای انسانی درون این دایره یا گوی قرار گرفته است. این گونه‌های نوع دوم گرچه در شکل بالها، دم، زائده‌های کناری دم، اندازه و ... دارای تفاوت‌های اندکی هستند ولی به طور کلی همگی طرح یکسانی دارند. نکته مهم در مورد حضور این نشان در نقش برجسته‌های تخت جمشید همراهی آن با شاه است زیرا در هر جا که شاه باشد گوی یا پیکره بالدار نیز بر فراز سر شاه دیده می‌شود و شاید معنی آن این باشد که شاه مورد پشتیبانی خدا (و ایزدان) قرار دارد. بهتر است برای یافتن پیشینه این نقوش، با گوی بالدار آغاز کنیم زیرا آشکار است که این طرح دارای قدمت کهن تری نسبت به پیکر بالدار است.

آسمان پهناور به همراه انبوه ستارگان و اجرام آسمانی همواره برای مردمان باستان خاستگاه باورها، آئین‌ها، نگاره‌های آئینی و جشنی بوده است. آسمان برای انسان اولیه جایگاه خدایان و سرچشمه قدرت و نیروهای حاکم بر سرنوشت او دانسته می‌شد. او به ناچار سرچشمه همه رویدادهای نیک یا ناگوار پیرامون خود را در آسمان جستجو می‌کرد. زمین لرزه‌ها، سیل‌ها، خشکسالی‌ها و حتی جنگ‌ها و ویرانگی‌ها را به دیده شدن یا نشدن ستاره‌های خاصی نسبت می‌داد و با چنین توجیهاتی برای پرسش‌های خود پاسخی می‌یافت. آسمان برای انسان بانی همه رویداد‌های خوب و بد پیرامون او بود. رویدادهایی که خود نقشی در ایجاد یا رفع آن نداشت و نمیتوانست پاسخی در خور برای آنها بیابد. چنین بود که به مرور زمان و با داد و ستد‌های فرهنگی میان مردمان، برخی اجرام و پدیده‌های آسمانی جایگاهی نیک یافتند و به مرتبه‌خداایی رسیدند و برخی دیگر جایگاهی پست یافته و به مرتبه دیوان سقوط کردند. شاید بتوان گفت همین توجه به آسمان به عنوان جایگاه خدایان از یک سو و از سوی دیگر به خاطر توانایی پرندگان در پرواز و نزدیکی به آسمان باعث شد اکثراً تصاویر مربوط به نیروهای آسمانی را با بال مزین کنند و نقش‌های مقدس معمولاً بالدار باشند. مردمان باستان بر اساس تلقی و تصویری که از ستارگان و پدیده‌های کیهانی داشتند نگاره‌ها و نشان‌هایی را رسم میکردند و با به کارگیری آنها در زندگی روزمره کوشش میکردند تا خود را در پناه نیروهای قدرتمند و نیک آسمانی قرار دهند و یا از گزند

نیروهای مخرب در امان بمانند. گوی بالدار یکی از این نگاره ها و نشان هایی است که به فراوانی میان مردمان باستان به کار می رفته و نمونه های بسیاری از آن تاکنون شناخته شده است.



شکل ۶-۳۹: نقش پیکر بالدار در نقوش هخامنشی



شکل ۶-۴۰: نقش پیکر بالدار در نقوش آشوری در نقش برجسته کاخ شمال غربی آشور نصیرپال دوم از مرمر سفید در نیمرود

بیشتر پژوهشگران خاستگاه این گوی یا خورشید بالدار را سرزمین مصر باستان می‌دانند. در مصر، خورشید بالدار یک نقش مایه کهن و بسیار مهم بود زیرا نمادی برای «هوروس» (خدای خورشید) به شمار می‌رفت.^۱ به طور کلی خورشید، خدا یا نماد خدایان مهم در تمام فرهنگ‌های گذشته بود. مصریان باستان خورشید را به صورت پرنده و نیز به شکل حشره نمودار میکردند.^۲ وقتی که «هوروس» (خدای خورشید) می‌تافت، در شکل بازی بلند پرواز متجلی می‌گردید که در پهنه آسمان پرواز میکند. در بیشتر نقوش آنها نیز این خورشید بال دار در بالاترین قسمت و بر فراز نشان داده می‌شد. گرچه در تمدن‌های نزدیک تر به هخامنشیان نیز چنین نقش مایه‌ای وجود داشته ولی این گوی بالدار از مصر باستان به سوریه و از آن طریق به بین‌النهرین راه پیدا کرد. در آثاری که هخامنشیان در مصر برجا گذاشته‌اند این خورشید بالدار را به شکل و شیوه‌های مصری مثلاً به صورت خورشیدی با بالهای خمیده در بخش هلالی بالای سنگ نگاره‌ها نشان داده‌اند و البته تغییراتی نیز مانند دُم یا زائده‌های کنار دم در آن می‌دادند. در نمونه‌های مصری پیکره‌ای درون دایره قرار ندارد. چنان موضوعی ما را به یک نکته رهنمون می‌سازد و آن شکل نخستین چنین نقش مایه‌ای است. به هر روی این نقش مایه گوی بالدار در حدود میانه هزاره دوم پیش از میلاد به تمدن‌های آسیای غرب رسیده و بسیار مورد توجه آنها قرار گرفته است و

^۱ - جرمی بلک-آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین، ص ۳۰۷ - همچنین رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۷۸ - همچنین مری بویس: زرتشتیان، باورها و آداب‌های دینی آنها، ترجمه عسکر بهرامی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱، ص ۸۵

^۲ - جان بایرناس: تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۵۵

شاید نخستین بار در آثار هنری میتانی ها نمودار می شود.^۱ در نزد هیتی ها نیز این نقش بسیار نماد مهمی بود و همانند هخامنشیان بر فراز سر پادشاهان قرار می گرفت. هیتی ها آنرا از سوری ها گرفتند. این نماد به سرعت در بین النهرین و حتی حاشیه غربی ایران و ایلام نیز رواج یافت. مثلاً در مهری متعلق به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، اژی ژی (Egigi) فرمانروای ایلامی را می بینیم که دستهایش را به نشانه احترام و نیایش به سوی خدای خورشید بال دار (که البته دم نیز دارد) بلند کرده است.^۲ در بین النهرین این خورشید بالدار همان نماد خدای خورشید (شَمَش) بود که بنابر اسطوره ها خدای خورشید ریش دار با بازوهای کشیده در سپیده دم از درهای آسمان پدیدار می شد و پس از گردش در آسمان، شب هنگام از یک در افق غربی به داخل آسمان می رفت.^۳

نزد اورارتوها نیز، این نشان، نماد خدای خورشید آن ها به نام «شیوینی» بوده است. اورارتوها از لحاظ سبک معماری هم تحت تاثیر بین النهرین قرار گرفتند.^۴ یکی از صحنه های متداول و مهم در مورد این نقش مایه زمانی است که این نشان در میان یا بر دست موجودات افسانه ای نشان داده شده و گویی بوسیله آن ها نگهبانی می شود و همین موضوع نیز مورد پسند شاهان هخامنشی بوده و آنرا در نقوشی دیگر مانند مهرهای خود آورده اند.

حال به بخش مهم دیگر این نقش مایه بازمیگردیم که همان نقش پیکره درون گوی است. احتمالاً در پیشینه این طرح یعنی قرار دادن پیکری در درون این گوی بالدار در سوریه شکل گرفته است. نخستین نقش از خورشید بالدار با پیکر انسانی در میان آن مهری است که از سده سیزدهم پیش از میلاد بر جای مانده و در کتابخانه پاریس نگهداری می شود.^۵ این نقش مایه در بین النهرین بر خلاف بابلیان، بسیار مورد توجه آشوریان قرار گرفت و آنها به همان شکل های ساده گذشته بسنده نکردند. آشوریان این دگرگونی یعنی گذاردن پیکره درون گوی یا خورشید بالدار را به خوبی پذیرا شدند. شاید آنها چهره خدای بزرگشان «آشور» را در آن نقش می یافتند که تجلی تازه ای پیدا کرده بود. خدای بزرگ آشوریان، آشور نام داشت. این پیکره با اندک تغییراتی در دوره های پسین آشوری نیز همچنان بر جای ماند. در

^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین، ص ۳۰۷

^۲ - ملکزاده بیانی: تاریخ مهر در ایران، تهران، نشر یزدان، ۱۳۶۳، ص ۹۹

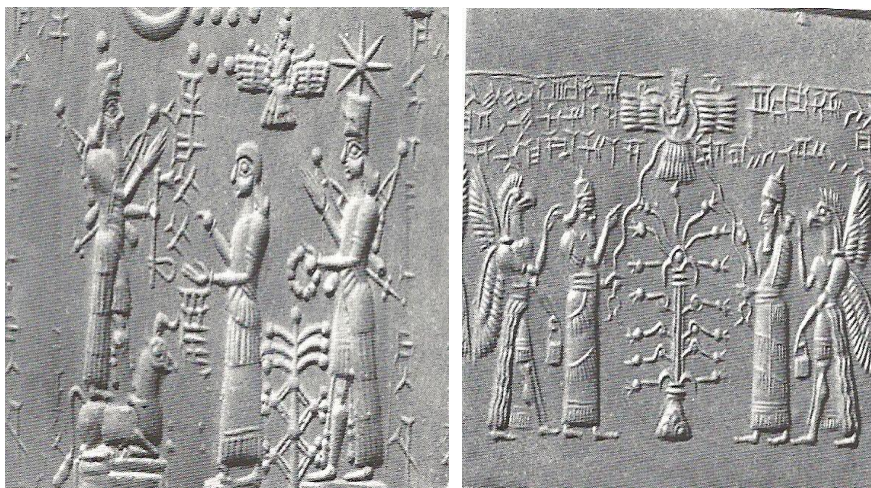
^۳ - جرمی بلک - آنتونی گرین: پیشین، ص ۳۰۴

^۴ - ریچارد نلسون فرای: میراث باستانی ایران، ص ۱۱۱

^۵ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۲۳۲

نمونه‌های مربوط به دوره آشور نصیر پال، پیکر در داخل گوی قرار گرفته ولی بعدها در حال برآمدن از گوی دیده می‌شود.

هرتسفلد معتقد است در آشور، نمادگوی بالدار اگر با تصویر پیکر درون آن باشد، مظهر خدای آشور است و اگر بردن تصویر پیکر باشد مظهر «شَمَش» خدای آفتاب است.^۱

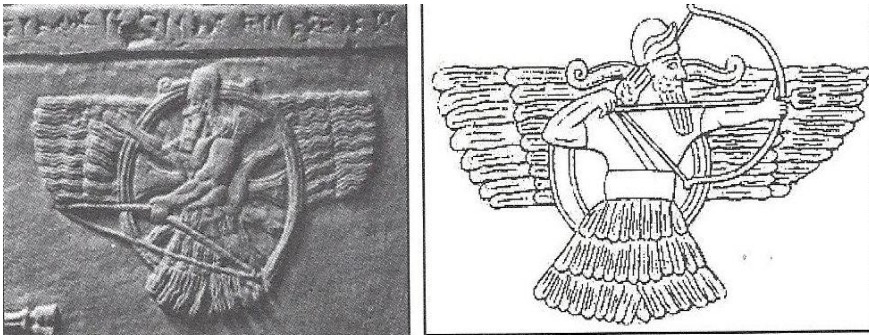


شکل ۶-۴۱: نقش پیکر بالدار در مهرهای استوانه‌ای دوره آشور

در آن نقوش آشوری که این ایزد درون خورشید بالدار دست به سلاح (کمان) می‌برد، به صورت پشتیبان عملی و نابود کننده دشمنان خود و دشمنان شاه آشور در آمده است. چنانکه در نقش‌هایی از زمان «توکولتی نینورتای دوم» (۸۹۰-۸۸۴ ق.م) یا آشور نصیر پال دوم این ایزد نیرومند به صورت عملی (با تیر اندازی) شاه را در کشتن دشمنانش یاری میکند و با همین شیوه‌ها بود که شاهان، خود را مورد پشتیبانی خدایان نشان می‌دادند. هخامنشیان نه تنها این نماد را از آشوریان می‌گیرند بلکه کاربردش را نیز دقیقاً اقتباس میکنند و آن را در بالای تصویر شاه می‌آورند. به عبارت دیگر این نماد یا نقش مایه را به عنوان نمادی از خدای خود، اهورا مزدا به کار می‌برند و تصویر آن به صورت نمادین، پیوند آسمانی اهورا مزدا را با شاه نشان میدهد.^۲

^۱ - ارنست امیل هرتسفلد: ایران در شرق باستان، ص ۲۶۰

^۲ - ارنست امیل هرتسفلد: همان، ص ۲۶۰



شکل ۶-۴۲: نقش پیکر بالدار از نقش برجسته های کاخ آشور نصیر پال دوم

در مَهْری که به هنگام خاک برداری پاسارگاد در سال ۱۳۴۰ یافت شد که استوانه ای شکل بوده و از سنگ تیره سبز رنگی ساخته شده و متعلق به دوران کوروش کبیر است نیز تصویری از این نقش مایه دیده می شود.^۱



شکل ۶-۴۳: نقش گوی بالدار در مهر استوانه ای هخامنشی

^۱ - مجید و هرام: "پژوهشی درباره نقش مهر داریوش بزرگ"، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۴، سال ششم، ص



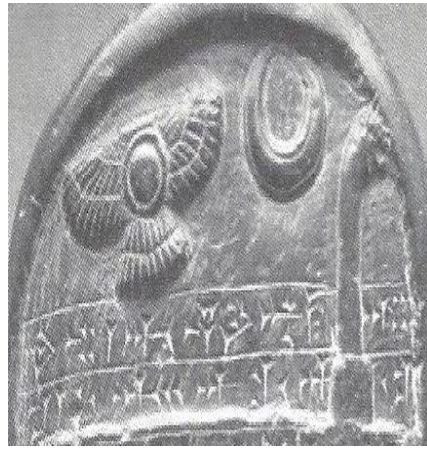
شکل ۶-۴۴: نقش گوی بالدار در یک مهر استوانه ای آشوری

در این میان جزئیاتی نیز وجود دارد که میتواند در بررسی پیشینه این نقش مایه مهم باشد. در نمونه های هخامنشی، پیکرهای درون گوی دارای ویژگی های متفاوتی (مانند چهره یا لباس) با نمونه های آشوری هستند. در مورد پیکر بالدار هخامنشی تنها کلاه پیکر در نقش برجسته بیستون تا حدودی متفاوت است که البته به نمونه های کهن تر بین النهرین شبیه است و شاید بتوان گفت بیانگر مرحله نخست هنر هخامنشی است. در دست پیکرهای بالدار هخامنشی با توجه به همان خوی نرم ایرانیان نسبت به آشوریان هیچگاه سلاحی دیده نمی شود و معمولاً گل یا حلقه ای بدست گرفته است که این حلقه در واقع همان حلقه قدرت و پادشاهی است که بعدها در نقوش زمان پارت ها و ساسانیان شاهان را در حال دریافت آن از خدایان می بینیم. به هر روی اگرچه این نشان حتی با پیکرهای درون آن در ایران پیش از هخامنشیان و مثلاً در نقوش مفرغ های لرستان پدیدار گشته بود اما این ها نیز می بایست تحت تاثیر هنر آشوریان قرار گرفته باشند. چنانکه هخامنشیان زیر این نفوذ هنری بودند. در پایان باید به یک نکته مهم اشاره کرد که بر خلاف آنچه بسیاری می پندارند، این نشان یا نماد در اصل هیچ ربط و پیوندی با آئین زرتشتی ندارد و تفسیرهایی که برخی برای این نقش مایه هخامنشی کرده اند و خواسته اند آنرا به گونه ای با این دین و باور پیوند دهند و حتی گفته اند سه بخش بالها یا دُم آن نشان سه اصل پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است، یا مثلاً دو دنباله آن بیانگر دو نیروی خوبی (سپنتامینیو) و بدی (انگره مینیو) است و ... بر هیچ پایه علمی استوار نیست و هیچ نشانی در کاربرد این نگاره در عصر ساسانی (زمان گسترش این دین) تا به دوران معاصر بدست نیامده است و آشکارا دانسته میشود که

نگاره گوی بالدار ارتباطی با دین زرتشتی نداشته و این موضوع از اسناد و مدارک و روش های پژوهشی به اندازه ای دور است که نیازی به تحلیل و نقد بیشتر از آن نیست.



خورشید بالدار از نقوش کاخ آشورنصیرپال دوم در
نمرود



بخشی از سنگ یادمان «مردوک-بلسو-ایکبی»
پادشاه بابل، سده نهم ق.م

شکل ۶-۴۵: نقش خورشید یا گوی بالدار در نقوش بین النهرین پیش از هخامنشیان

نگهبانان نمادین

الف (تندیس ها :

ناگفته پیداست که تمام بناهای مهم و به ویژه کاخ ها و پرستشگاه ها دارای پاسبان هایی بوده اند چنانکه امروزه نیز وجود دارند. اما این تنها برای بناهای مهم آن روزگار کافی به نظر نمی رسیده زیرا به باورهای آن مردمان برای جلوگیری از ورود (یا دور کردن) دیوها و موجودات اهریمنی نیاز به نگهبانانی با قدرتهای جادویی می بود.

خدایانی مانند « لوگل - ایره » (Lugal - Irra) و « مسلمته - اِآ » (Meslamte - ea) در بین النهرین وظیفه حفاظت از دروازه ها را داشتند و گاهی نیز تندیس هایی از آنان را در دو سوی ورودی ها خاک میکردند.^۱ اما این نگهبانان نمادین دروازه ها می توانستند

^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین، ص ۱۹۶

به شکل و شیوه های گوناگون نشان داده شوند. با توجه به اهمیتی که این باور کهن داشته است حتی برای دروازه های آسمانی خدایان نیز نگهبانانی در نظر گرفته اند. در برخی از نقوش خود پیکره های حیوانی را به عنوان نمونه ای از این محافظان نشان داده اند.

همانگونه که گفته شد این نگهبانان نمادین می توانستند در شکل، اندازه و جنس های گوناگونی باشند و معمولا در ورودی ها یا دروازه ها کار گذاشته می شدند. یک گونه از این نگهبانان در تخت جمشید تندیس های حیواناتی در اندازه های طبیعی هستند که بر روی سکوهایی در دو سوی پلکان های ورودی ها قرار می گرفتند. مثلا در برج شمال آپادانا قوچ های کوهی و یوزپلنگ هایی وجود داشته است.^۱ در این مورد شاید چنین تندیس هایی جنبه تزئینی نیز داشته اند ولی به طور کلی باید گفت این شیوه هخامنشیان ادامه همان سنت کهن در ساخت نگهبانان نمادین بوده است. یک نمونه تقریبا سالم از این دست، تندیس سگی نشسته است که روزگاری در ورودی برج جنوب شرقی آپادانا قرار داشته است. در همین مورد ویژه، سگ نشسته به عنوان یک نماد خدایی، نخستین بار در دوره بابلی کهن آشکار می شود و تا دوره های جدید ادامه می یابد.^۲ ولی موضوع تنها مربوط به سگ بودن این تندیس نیست. اصولا تندیس های حیوانات به ویژه شیر با همین حالت نشسته و آماده در تمدن های کهن پیشینه ای دیرینه دارد. در نخستین نمونه های بدست آمده، دو شیر سنگی بزرگی (از دوره نو سومری) هستند که در آن دوران از ورودی پرستشگاه «نکی» در اُریدو نگهبانی میکردند.

همانگونه که انتظار می رود این شیوه پیکرسازی به عنوان نگهبانانی نمادین در دوره های بعد ادامه می یابد و تقریبا تبدیل به جزء مهمی از بناهای مهم مثل پرستشگاه ها و کاخ ها میگردد. در شوش و جنوب بین النهرین که دسترسی به سنگ های مناسب کمتر بوده تندیس های سفالی و حتی چوبی جای نمونه های سنگی یا فلزی را به راحتی پر می کرد. شیرهای سفالی کهن بابل و همچنین شیرهای سفالین پرستشگاه شوش که با دهان های باز و نشان دادن دندان های خود ترس بیشتری را برای ارواح شرور و حتی مردم ساده ایجاد میکرده اند از این دست هستند. برخی از این تندیس ها همانند شیر بزرگی از گل پخته (مربوط به ایلام) که اکنون در موزه لوور نگهداری می شوند با حالتی نرم تر خوابیده اند و دست ها را جلو خود قرار داده اند. این حالت تا حدود زیادی تندیس های یوزپلنگ های تخت جمشید هستند زیرا آنها نیز در حالت خوابیده دست هایشان را روی هم گذاشته

۱ - هاید ماری کخ: از زبان داریوش، ص ۱۸۵

۲ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین، ص ۱۱۹

اند.^۱ در خود تخت جمشید پیکره های قوچ های کوهی و گاو های نر (در حیاط جنوبی آپادانا) نیز بدست آمده است.



تندیس سنگی سگ از تخت جمشید

تندیس شیر سفالی از بابل

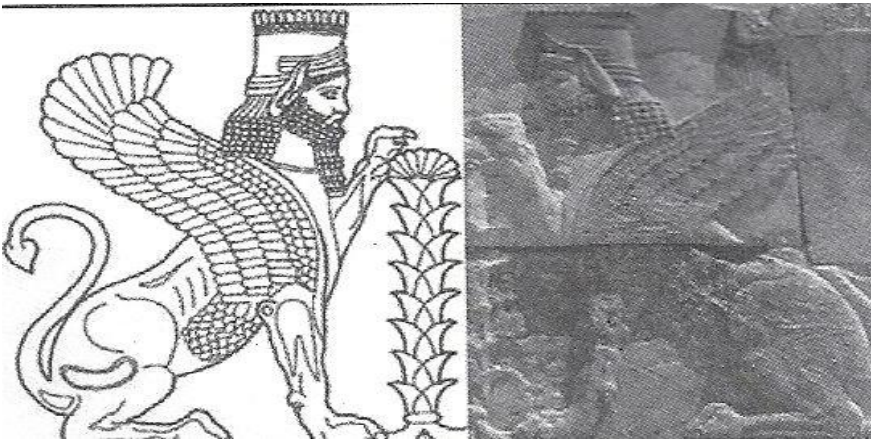
شکل ۶-۴۶: مقایسه تندیس های هخامنشی با نمونه بین النهرینی

ب) انسان - شیر (ابوالهول)

یکی دیگر از موجودات یا در واقع نگهبانان نمادینی که در هنر هخامنشی و به ویژه در نقش برجسته های تخت جمشید می بینیم موجودی است با سر انسان و تنه شیر بالدار که به صورت نشسته نشان داده شده است. چنین موجودی به ابوالهول مشهور شده است. با شنیدن این نام به یاد یکی از کهن ترین و معروف ترین و بزرگترین ابوالهول های شناخته شده می افتیم که با ۲۰ متر بلندی و ۷۲ متر طول در جلوی اهرام سه گانه مصر تراشیده و ساخته شده اند و آنها را می توان گونه ای از همان نگهبانان نمادین دانست که در آنجا مشغول نگهبانی از آرامگاه های فراعنه است. البته چنین موجودی مورد توجه بسیاری از تمدن های گذشته بوده است. در هنر هیتی ها چند نمونه از چنین موجودی در تندیس ها

^۱ - هاید ماری کخ : از زبان داریوش ، ص ۱۸۵

و نقش برجسته‌ها نشان داده شده است. اما هخامنشیان در این مورد می‌بایست بیشتر تحت تاثیر هنر بین‌النهرین بوده باشند. زیرا همانگونه که پیداست سر این ابوالهول‌ها (شامل ریش، چهره و موها) آشکارا نشانه‌هایی از هنر بین‌النهرین به ویژه هنر آشوری دارد. یکی‌کنده کاری که در نیمروود پیدا شده مربوط به اواخر سده هشتم پیش از میلاد است که روی عاج کنده شده است و ابوالهولی را نشان می‌دهد. ابوالهول از حدود ۱۵۰۰ ق.م در تصاویر بین‌النهرین پدید آمده است.



شکل ۶-۴۷: نقش ابولهل (اسفنکس) در تخت جمشید

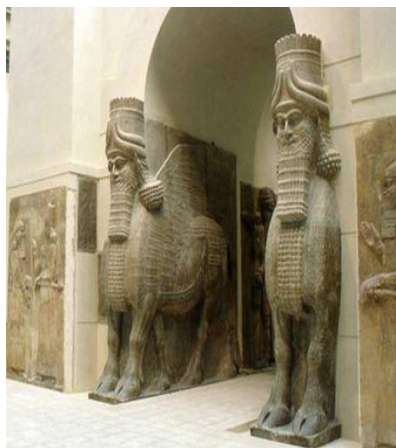
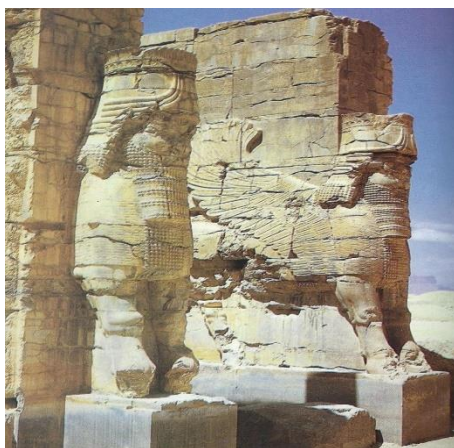


شکل ۶-۴۸: نقش ابولهل (اسفنکس) هخامنشی

مهمترین نگهبانان نمادین هخامنشی در کاخ ورودی تخت جمشید قرار دارند. در دو سوی کاخ یا دروازه ملل، دو درگاه بزرگ سنگی ساخته اند که در هر کدام از آنها دو گاو بزرگ و دو «گاو-مرد» در واقع جرزهای اصلی بنا را تشکیل می دهند. هر کدام از این درگاه ها ۱۰ متر بلندی و ۳/۸۲ متر پهنا دارند.^۱ در تخت جمشید در کاخ نیمه تمام و بخش شمالی کاخ صد ستون نیز با چنین درگاه هایی (گاوهای غول پیکر) روبرو هستیم اما چون نمونه دروازه ملل سالم تر، بزرگتر و مهم تر است آنرا مبنای گفتار قرار داده ایم. به هر روی چنین نگهبانانی به لاماسو (Lamassu) مشهورند. موجودات دیگری نیز لاماسو نامیده شده اند. همان مرد قهرمانی که در نقش برجسته آشوری (سارگون دوم) در خورساباد به شکل شاهان آشور در آمده و شیری زیر بازوی خود گرفته است.^۲ اما به طور کلی همین پیکره های بزرگ «گاو-مرد» و گاو ها به لاماسو مشهورند. گاوهای دروازه ملل تخت جمشید به صورت حیوانی طبیعی نشان داده شده اند. توجه به جزئیات سنگ تراشی این لاماسوها مانند شیوه نشان دادن ماهیچه ها، رگها و پیچ موها و به طور کلی حالت آن به نمونه های آشوری شبیه هستند. ایلامیان نیز از چنین نگهبانانی در بناهای خود استفاده میکردند. اورارتوها و ایلامی ها در این مورد تحت تاثیر آشوریان بودند. آشوریان نشان دادند که در این سبک هنری بیش از دیگران علاقه مندند. آنها گذشته از نگهبانان «گاو - مرد» از تندیس شیران نیز برای نگهبانی و دور کردن ارواح شرور و اهریمنی استفاده می کردند.

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۲۴۲

^۲ - آنتون مورتگات: هنر بین النهرین باستان، ص ۲۷۸



لاماسوهای آشوری خورساباد (سده هشتم ق.م) لاماسوهای هخامنشی در تخت جمشید (سده ششم ق.م)

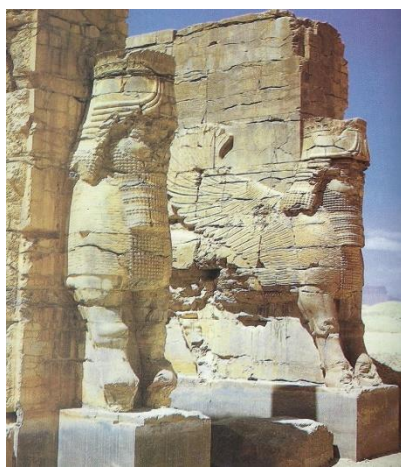
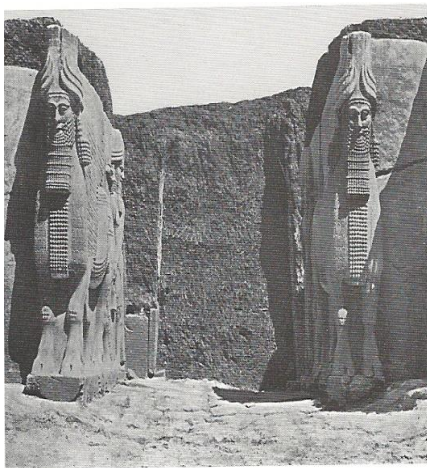
شکل ۶-۴۹: مقایسه لاماسوهای هخامنشی با نمونه آشوری

اما لاماسوهای شیر یا گاو - مرد بسیار بزرگی که آنها ساخته اند می بایست تاثیر زیادی در بیننده داشته باشد. در واقع از دوران نو آشوری است که لاماسوهای نگهبان شکل کامل خود را پیدا میکنند و در این میان، هنر زمان آشور نصیر پال دوم (۸۸۳-۸۵۹ ق.م) نقش مهمی داشت. چندین نمونه سالم شکسته از لاماسوهای سنگی زمان وی بدست آمده که نشان دهنده اهمیتی است که به این نگهبان نمادین در معماری آن زمان می داده اند. در تالار تخت کاخ شمال غربی وی در نمرود نگهبانی از تالار کاخ شاه در برابر موجودات اهریمنی بر عهده همین لاماسوهاست. گذشته از لاماسوهایی که به شکل گاو - مرد هستند نمونه هایی نیز از ترکیب شیر بالدار با سر انسان وجود دارد. در زمان سارگون دوم (۷۲۱-۷۰۵ ق.م) گونه تازه ای از این دست لاماسوها در خورساباد ساخته شد که تا حدودی با نمونه های پیشین (زمان آشور نصیر پال دوم) متفاوت بود به ویژه اینکه لاماسوهای گاو - مرد سارگون دقیق تر و بهتر تراشیده شده بودند و در جزئیات نیز ظریف تر بودند.^۱

دو جفت از این لاماسوهای مورد نظر، سرهای خود را در یک زاویه نود درجه برگردانده اند تا همه قسمت های مهم کاخ ها را زیر نظر گرفته باشند. استفاده از چنین پیکره های نگهبانی از زمان آشور نصیر پال دوم تا اسارهادون (۶۸۰-۶۶۰ ق.م) ادامه یافت ولی چنانکه انتظار می رود در کاخ های زمان آشور بانیپال اثری از آنها نیست. به هر روی لاماسوهای تخت جمشید از نظر هنری به نمونه های خورسا باد نزدیک ترند. دقت در جزئیاتی مانند موها، ریش ها و

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۲۴۶

همچنین کلاه های شاخ دار شباهت های دو نمونه را هرچه بیشتر آشکار می سازد. در اینجا چندان بی مورد نخواهد بود تا به نکاتی دیگر در مورد لاماسوهای هخامنشی و نمونه های کهن تر اشاره شود. در لاماسوهای تخت جمشید چنانکه در دروازه کاخ نیمه تمام نیز به خوبی دیده میشود پیکره ها با استفاده از قرار دادن بلوک های سنگی بزرگ و متوسط بر روی هم و سپس تراش آنها ساخته شده اند. اما این نمونه های آشوری به صورت یکپارچه از تکه سنگهای بزرگ ساخته شده و با زحمت بسیار از جایی دور برای کار گذاشتن آورده می شدند. البته باید توجه داشت که لاماسوهای تخت جمشید به نسبت بزرگترند و از این رو یکپارچه ساختن و حمل آنها نیز سخت تر بوده است. همچنین بر خلاف آشوریان که بسیاری از این درگاه های ورودی را به صورت تاق (هلالی) می ساختند هخامنشیان همواره پوشش تخت را می پسندیدند. این پیکره ها (ایرانی و آشوری) معمولاً بر روی سکوهایی بلند یا کوتاه سنگی قرار داشتند که گاهی نیز بخش یکپارچه پائینی و اصلی را تشکیل میدهد. چهره های انسانی لاماسوهای گاو – مرد هخامنشی کمابیش همان نمونه های آشوری را می نمایند. برخلاف شیرهای گران ، قیافه آرام و لبخند ملایم آنها در واقع با وظیفه مهم آنها که دور کردن موجودات اهریمنی و شرور است چندان همخوانی ندارد و شاید هم هدف بیشتر نشان دادن اطمینان خاطر و قدرت بوده تا ترساندن. گوشهای تیز گاو – مردهای دروازه ملل همانند لاماسوهای خورساباد برای قدرت بخشی بیشتر و شاید نشانه هشیاری این نگهبان نمادین بوده و مشخص تر از همه اینکه لاماسوهای آشوری با پنج پا نشان داده شده اند. گرچه این مورد آخری را برخی یکی از ویژگی های این موجود فرازمینی دانسته اند، میتوان آنرا از جنبه هنری نیز نگریست زیرا هرگاه این پیکره ها را از کنار بنگیریم همان چهارپای طبیعی را می بینیم. اگر بخواهیم به جزئیات هنری این پیکره های هخامنشی (گاو-مرد) بپردازیم شاید مشخص ترین و مهم ترین بخش ، بالهای آن باشد. اهمیت آن بیشتر به خاطر تفاوت بسیار آشکار بالهای خم شده با نمونه های آشوری است زیرا در این مورد بالهای این لاماسوهای آشوری به صورت صاف و تقریباً موازی با کمر جانور ادامه یافته اند. در واقع چنین بالهای افراشته ای که ما در نمونه های هخامنشی می بینیم در هنر بین النهرین دیده نمیشود و شاید یکی از دلایل آن قدمت کم این شیوه هنری باشد .



لاماسوهای هخامنشی در تخت جمشید (سده ششم ق.م) لاماسوهای آشوری خورساباد (سده هشتم ق.م)
شکل ۶-۵۰: مقایسه لاماسوهای هخامنشی با نمونه آشوری

حتی در هنر بومی ایران پیش از هخامنشی نیز بالهای گاو های بالدار و یا موجودات دیگر چنین حالت برگشته ای ندارند و تقریباً همیشه به صورت صاف بالا آمده اند. با پی گیری برای یافت پیشینه چنین بالهایی متوجه تمدن های غربی تر می شویم هیتی ها تمایلی به بالهای افراشته پیدا کرده بودند ولی در مورد ابوالهول ها، بالها گرچه نسبت به بالهای آشوری بازتر هستند ولی هنوز با نقوش هخامنشی متفاوتند و مرحله تکاملی دیگری نیز مابین این دو دیده می شود. شاید این مرحله میانی را باید در هنر فینیقی و همچنین مصر جست. زیرا همانگونه که در نقش انسان بالدار فینیقی می بینیم بالها همانند نمونه های بعدی هخامنشی است. به هر روی همین مورد جزئی نشان میدهد که هخامنشیان تا چه اندازه تمایل به آمیختن هنرهای گوناگون با یکدیگر داشته اند. چنانکه به پیروی از بابلیان استفاده از کاشی های لعاب دار و به شیوه آشوری به کار گیری سنگ تراشی های فراوان را در معماری کاخ های خود وارد کردند.



لاماسوهای آشوری خورساباد (سده هشتم ق.م) لاماسوهای هخامنشی در تخت جمشید (سده ششم ق.م)

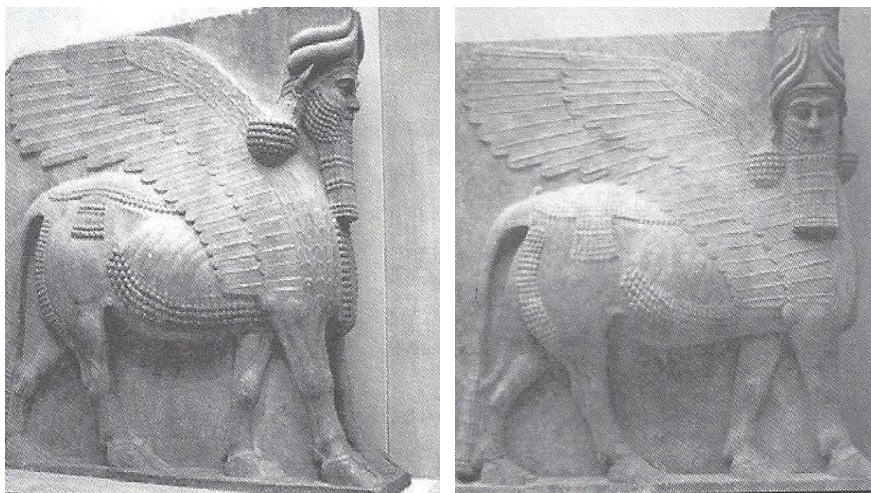
شکل ۶-۵۱: مقایسه لاماسوهای هخامنشی با نمونه آشوری

به هر صورت هخامنشیان در ساخت این گونه پیکره های سنگی از آشوری ها تاثیر پذیرفتند و این نگهبانان نمادین برای جلوگیری از ورود موجودات اهریمنی و دور کردن آنها کار گذاشته می شدند چنانکه آسارهادون پادشاه آشوری در ۷۰۰ قبل از میلاد دو عدد از این هیکل های تراشیده شده از سنگ را در مدخل کاخ خود نصب کرده بود و در کتیبه ای که از همان محل بدست آمده نوشته :

«من در دروازه این کاخ هیکل هایی قرار دادم که از ورود اجنه و ارواح و اشباح مودی جلوگیری نماید و در طریق و معبر شاه صلح و صفا را پایدار می دارند.»^۱

اما چنین به نظر میرسد که نصب این نگهبانان نمادین در کاخ های هخامنشی بیشتر جنبه تقلید داشته و هخامنشیان به پیروی از سنت های کهن به ساخت چنین نگهبانان نمادینی پرداخته اند و به احتمال زیاد نسبت به گذشتگان خود کمتر به چنین باورهایی ایمان داشته اند.

^۱ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۲۰۰



شکل ۶-۵۲: لاماسوهای کاخ ساگون دوم در خورساباد

نقش مایه های گل

بیشترین نقش مایه ای که در هنر هخامنشی و به ویژه در نقوش تخت جمشید به کار رفته شامل گل‌هایی است که به صورت تک تک نشان داده شده اند و در تخت جمشید تقریباً همه جا را با این نقش مایه آراسته اند. در هنر سنگ تراشی هخامنشی این گل ها نقش مایه مناسبی بودند برای پر کردن نوارها و حاشیه های نقوش اصلی و همچنین جهت تزئین اشیاء و لوازم دیگر. این گلها در تخت جمشید معمولاً دوازده پر هستند ولی نمونه های هشت پر یا شانزده پر نیز از آنها وجود دارد. این گلبرگ های دوازده تایی را بسیاری نشانه دوازده ماه سال دانسته اند. با این که این گفته تا حدود زیادی درست می نماید ولی همانگونه که در پیش نیز گفته شد نباید برای هر شکل و عدد هنری در تخت جمشید به دنبال تفسیر و برداشت خاصی باشیم. بدین ترتیب برای گل های هشت و شانزده پر باید چه تفسیرهایی کرد ؟ از آن گذشته اگر مورد گفته شده (دوازده ماه سال) درست باشد چندان مهم نخواهد بود زیرا چنان که خواهیم دید این گونه نقش ها پیشینه ای کهن تر از هنر هخامنشی دارد.

شاید نقوش گلها بر روی سفال ها یا مهرهای پیش از تاریخ (ایران و بین النهرین) را بتوان گونه ساده و ابتدایی تر همین نقوش گل در دوره های بعد دانست. از این روست که برخی گفته اند که این نقش مایه در یک دوران کوتاه یعنی از اواخر دوره اوروک و در ارتباط

با حیوانات ظاهر می شود.^۱ ولی این ها همه نقوش شبیه و نه یکسان با نقوش مورد نظر ما هستند در نقوش مهرهای میتانی نماد هفت طبقه به گونه ای چیده شده اند که یک گل را نشان می دهد.^۲ از این رو برخی هنر میتانی را خاستگاه واقعی این نقش مایه میدانند. به هر روی بعدها کاسی های بابل و آشوریان از نقش این گل در هنر خود استفاده کردند. آشوریان با نمونه های سفالی و فلزی آن پرستشگاه های خود را تزئین میکردند و چون در پرستشگاه ایشتار در آشور نمونه های چندی در آن پیدا شده برخی اینگونه گل ها را به این خدا بانو نسبت میدهند. درباره نقش پر کننده ای که این گلها در هنر نقش برجسته های تخت جمشید داشته اند باید گفت که پیش از آن نیز از این شیوه هنری استفاده شده بود. بسیاری از نقوش بابلی و به ویژه در آجرهای لعاب داری که در زمان نبوکد نصر دوم ساخته شده بود این نقش مایه را می توان دید.^۳ حتی برخی از این گل ها از نظر جزئیات هنری با نمونه های هخامنشی در تخت جمشید کاملاً یکسان هستند. این نیز یکی از موارد تاثیرپذیری هخامنشیان از هنر بین النهرین بوده است .



شکل ۶-۵۳: نقش گل در نقوش برجسته تخت جمشید

نقش برجسته بیستون

یکی از قدیمی ترین نقش برجسته های هخامنشی که در واقع نخستین یادمان زمان داریوش نیز هست نقش برجسته بیستون می باشد. این اثر در کنار جاده همدان - کرمانشاه قرار دارد و در حدود سال ۵۲۰ ق.م به دستور داریوش و به مناسبت پیروزی بر دشمنانش و رسیدن

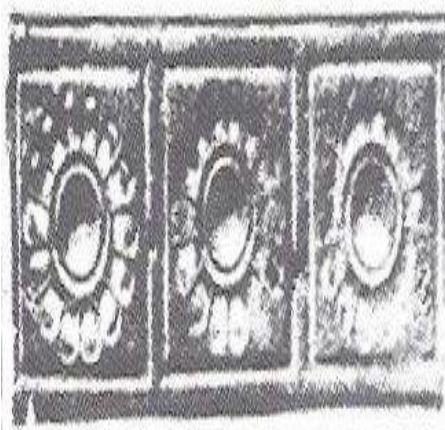
^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین : فرهنگنامه خدایان ، دیوان و نمادهای بین النهرین ، ص ۲۵۹

^۲ - جرمی بلک - آنتونی گرین : همان ، ص ۲۵۹

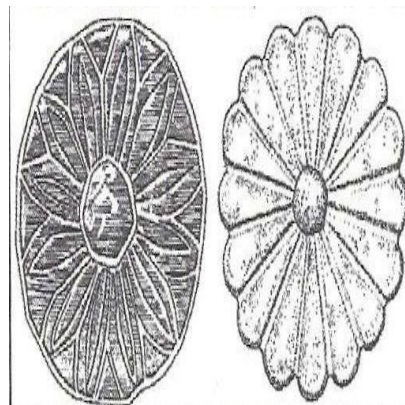
^۳ - مهرزاد موسوی : جستاری در پیشینه هنر هخامنشی ، ص ۲۵۱

به پادشاهی تراشیده شده است. بخش نقش برجسته آن به طول ۶ متر ، عرض ۳/۲۰ متر در بلندی حدود ۱۰۰ متری تراشیده شده است.

در این نمایش ، داریوش در حالی که یک پای خود را بر دشمن اصلی خود (گئومات یا بردیای دروغین) نهاده ، دست راست را به نشانه درود و احترام به نماد ایزدی بلند کرده است. در پیش او نیز نه تن از رهبران دشمنان شورش او را در بند نشان داده اند. در اینجا ، نخست این نقش را با نمونه های همانند و نزدیک به آن مقایسه میکنیم تا با پیشینه این کار آشنا شویم و سپس به موارد جزئی تر خواهیم پرداخت. در هنر مردم جنوبی بین النهرین به علت نبودن کوه و صخره های مناسب ، نقش برجسته های صخره ای نیز اهمیت چندانی نداشته است. حتی در سرزمین آشور (شمال بین النهرین) نیز که به کوه و صخره دسترسی داشتند و با وجود نقش برجسته های فراوانی که در کاخ هایشان ایجاد کرده اند چندان به نوع صخره ای آن علاقه مند نبوده اند. کهن ترین نقش برجسته صخره ای آشوری متعلق به تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۰۷۷ ق.م) است که بر روی صخره های نزدیک سرچشمه دجله تراشیده شد و اهمیت آن بیشتر به خاطر کتیبه آن است تا خود نقش آن ، زیرا ارزش هنری چندانی ندارد.^۱ اما سومریان با ایجاد نقش برجسته صخره ای در نزدیکی «در بند غار» (جنوب غربی سلیمانیه عراق) نشان دادند که اگر به کوه و صخره دسترسی بیشتری داشتند چندان هم به این کار بی علاقه نبودند.



نقش گل در پله معبد نبو در بورسیپا با نام و القاب
نبوکدنصر دوم

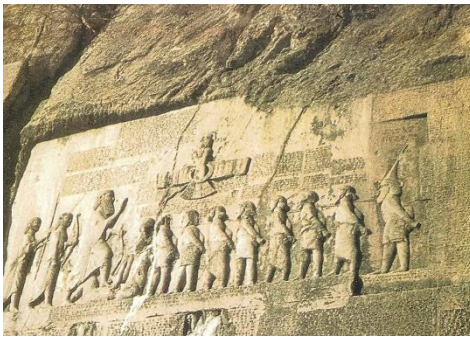


نقش گل در نقوش دوره آشور از پرستشگاه ایشتار
در شهر آشور

شکل ۶-۵۴: نقش گل در نقوش برجسته بین النهرین

^۱ - آنتوان مورتگات : هنر بین النهرین باستان ، ص ۲۲۹

این نقش برجسته را که پیش تر، از آن «نرام سین» پادشاه اکد (۲۲۵۴-۲۲۱۸ ق.م) می دانستند^۱، امروزه به شاهان نیرومند دودمان سوم اور «اورنامو» (۲۱۱۲ - ۱۰۹۵ ق.م) و یا «شولگی» (۱۰۹۴ - ۲۰۴۷ ق.م) نسبت می دهند. در این صحنه پیروزی، شاه قهرمان را با سلاح های جنگی در حال گذر از روی کشته های دشمنانش نشان داده اند. در همان منطقه ای که نقش برجسته بیستون قرار دارد، یعنی کوه های زاگرس، چند نقش صخره ای دیگر نیز وجود دارد که متعلق به همان هزاره سوم پیش از میلاد هستند. این ها همه می توانستند پیش زمینه و الگوی خوبی برای شاه هخامنشی برای ایجاد اثر خود بوده باشند ولی همانندترین نمونه به نقش برجسته بیستون، در سر پل ذهاب قرار دارد. در این نقش نیز یک صحنه پیروزی را تراشیده اند و با توجه به کتیبه آن متعلق به یک پادشاه «لولوبی» به نام «آنوبانینی» (Anou banini) است. شباهت کلی آن با نقش برجسته بیستون آشکار است. میتوان در نظر گرفت که به احتمال زیاد این نقش را داریوش نیز دیده بوده و شاید تحت تاثیر آن قرار گرفته بوده، به ویژه اینکه شاه لولوبی نیز همانند خود داریوش بر نه رهبر شورشی پیروز شده بوده و این را داریوش به ف ال نیک گرفته است.^۲



نقش پیروزی داریوش هخامنشی در بیستون (سده ششم

ق.م)



نقش پیروزی انوبانینی پادشاه لولوبی در

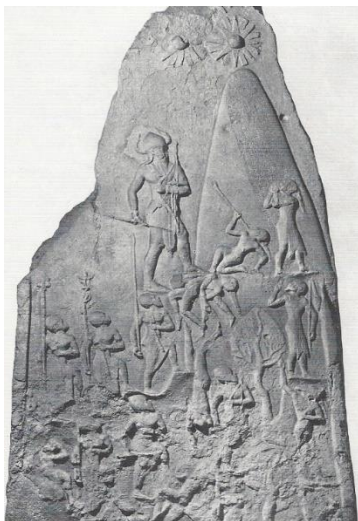
۱۵۰ کیلومتری غرب بیستون (حدود ۲۰۰۰ ق.م)

شکل ۶-۵۵: مقایسه نقش برجسته بیستون با نقش برجسته پادشاه لولوبی

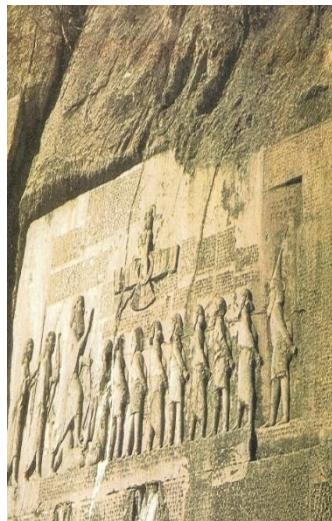
^۱ - ارنست امیل هرتسفلد: ایران در شرق باستان، ص ۱۹۱

^۲ - هایدماری کخ: از زبان داریوش، ص ۱۹

در اینجا چند مورد از جزئیات نقش برجسته بیستون را بیان خواهیم کرد. نخست چهره خود داریوش است. داریوش در بیستون دارای مو و ریش‌های فرفری (مجعد) است و این به طور کلی یادآور و همانند چهره‌های شاهان بین‌النهرین، به ویژه آشوریان است. مهمتر اینکه در آنجا حتی خدایان و فرشتگان (موجودات فرازمینی) را نیز به همین صورت نشان میدادند. در نقوش شاهان آشوری، موهای پشت سر ممکن است به این گردی و کوتاهی نباشند زیرا معمولاً موها در پشت، بلند و حالت مستطیلی یافته‌اند. آرایش موهای حلقه‌ای که روی پیشانی داریوش دیده میشود، گرچه در نقوش آشوری و بابلی وجود دارد اما نشانگر یک نوع آرایش بسیار قدیمی تری است که در نزد سومریان و اکدی‌ان نیز اجرا می‌شده است. شکل ریش نیز کاملاً شبیه نمونه‌های آشوری است. حتی حالت طبقه‌ای و تعداد طبقه‌های بخش پائینی آن با برخی ریش‌های آشوری همخوانی دارد. داریوش و به پیروی از او دیگر شاهان هخامنشی می‌خواستند چهره خود را به صورتی که در میان مردم آن زمان آشنا بود نشان دهند. این شکل در واقع بیشتر یک چهره آرمانی است تا حقیقی. هخامنشیان نیز بدینوسیله خود را با سنت‌های کهن پیوند می‌دادند و تقریباً با ادامه همان روش‌ها، خود را مورد حمایت خدا (خدایان) می‌نمودند تا در حقیقت برای خود مشروعیتی الهی بسازند. (چنانکه اشاره شد خدایان را هم به همین گونه نشان میدادند)



نقش پیروزی نرام سین پادشاه اکد



نقش پیروزی داریوش هخامنشی در بیستون (سده ششم ق.م)

شکل ۶-۵۶: مقایسه نقش برجسته بیستون با نقش برجسته پادشاه اکد

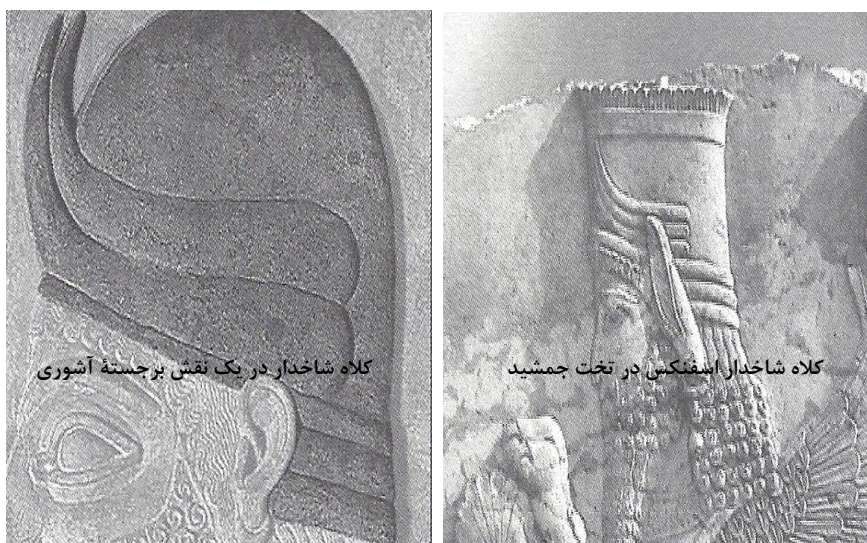
نیم تاجی که داریوش بر سر دارد مهم است، زیرا در نقوش بعدی شاهان در تخت جمشید هیچ گاه تکرار نمیشود. این نیم تاج که بالای آن به صورت کنگره ای است دارای تزئیناتی به شکل گل های ریز می باشد. استفاده از این گونه گل های تزئینی بر روی تاج تا سربند، پیشینه ای قدیمی تر دارد و بر روی بسیاری از سربندهای نیم تاج مانند بزرگان و شاهان آشوری و بابلی دیده شده است. در نقش برجسته بیستون مهمترین صحنه همان به خاک افتادن دشمن و پا گذاشتن شاه بر روی سینه اوست. همانگونه که در نقوش کهن تر نیز دیدیم این شیوه در به تصویر کشیدن چیرگی بر دشمنان در بین النهرین بسیار معمول و مشهور بوده است. شیوه در دست گرفتن کمان آنچنان که داریوش انجام داده نیز یک حالت نمادین و تقریباً معمول بوده است. گرچه با حالت نقوش کهن تا حدودی متفاوت است اما در دوره های جدیدتر بسیاری از شاهان در مراسم مهم، کمان خود را چنین در دست می گرفته اند. (نقش برجسته آشور نصیرپال دوم از کاخ شمال غربی وی در نمرود)^۱ داریوش حتی در خشونت که در سرکوب دشمنان بکار برده و در نقشمایه بیستون نیز میتوان آنرا دید از خشونت آشوریان در سرکوب دشمنان پیروی نموده است.

برخی نقوش و موضوعات دیگر در نقش برجسته های هخامنشی به جز نیم تاج داریوش در نقش برجسته بیستون که به آن اشاره شد، در بقیه نقوش بعدی در تخت جمشید و نقش رستم، شاه یک تاج یا کلاه استوانه ای بر سر داشت که البته در میان شاهان تفاوت های اندکی با هم داشتند اما شکل کلی آن همیشه ثابت بود. به گمان بسیار چنین پوشش استوانه ای شکلی از بابل برخاسته است. البته در نقوش مربوط به دودمان های نخستین بابل، شکل کلاه شاهان متفاوت است ولی به مرور زمان تغییرات زیادی در آنها به وجود آمد. در دوره های جدیدتر، شکل کلاه ها به نمونه های مورد نظر ما نزدیک تر شد. این کلاه های ساده از پائین به بالا باریک می شدند و یا به صورت استوانه ای پر تزئین بودند. در برخی از همین نمونه های قدیمی تر در لبه بالایی کلاه ردیفی از پر نیز وجود دارد. این شکل کلاه را بعدها آشوریان تغییراتی داده و با کلاه ویژه خود یکی کردند شاهان آشور از زمان آشور نصیر پال اول (۱۰۵۰-۱۰۳۲ ق.م) به بعد کلاه دوگانه آشوری - بابلی بر سر گذاشته اند.^۲ شباهت کلاه یا تاج شاهان هخامنشی با گونه ای از تاجهای اورارتویی نیز جالب است که البته خود آنها نیز تحت تاثیر بین النهرین بودند. گونه ای دیگر از کلاه ها را بر سر لاماسوها و ابوالهول ها می توان دید. این ها کلاه های معروف شاخ داری هستند که در بین النهرین

^۱ - مهرزاد موسوی: جستاری در پیشینه هنر هخامنشی، ص ۱۵۱

^۲ - آنتوان مورتگات: هنر بین النهرین باستان، ص ۲۲۹

قدمتی کهن دارد. این گونه کلاه‌ها در هر زمان می‌توانست دچار تغییراتی شود. بالای آن می‌توانست گرد، گنبدی شکل و یا تخت باشد. تعداد شاخ‌ها کم و زیاد می‌شد. اصلاً تصویر کلاه شاخدار که گاهی در نقوش بین‌النهرینی به تنهایی ظاهر میشد به عنوان نشانی مهم، نماد خدایان «آنو» (خدای آسمان) و یا انلیل و حتی آشور می‌توانست باشد.^۱ آنچه مشخص است، هخامنشیان این کلاه را همراه با موجوداتی که آن را بر سردارند از تمدن بین‌النهرین (به ویژه آشوریان) گرفتند.



شکل ۶-۵۷: مقایسه کلاه شاخدار هخامنشی و آشوری

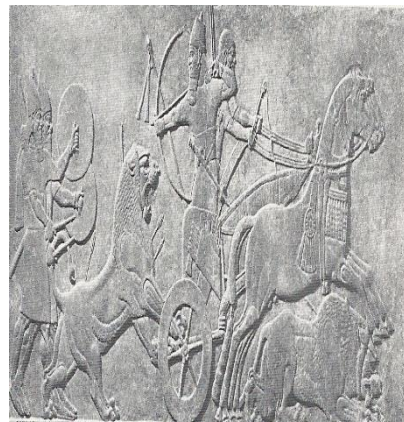
در نقش برجسته‌های پلکان شرقی آپادانا، در میان سربازان، بزرگان و کسانی که وسایل شاهی را می‌آورند دو گردونه یا ارابه دیده میشود که گذشته از جزئیات تزئینی، یکسان هستند. نخستین گردونه‌های جنگی واقعی را در نقوش سومریان میتوان یافت. بعدها آشوریان از این گردونه‌ها به عنوان یک نیروی جنگنده کارآمد استفاده کردند که بعدها مورد اقتباس هخامنشیان نیز قرار گرفت. از این وسیله مهم تنها در جنگ‌ها استفاده نمیشد. یکی از سرگرمی‌ها و ورزش‌های شاهان و بزرگان، شکار بود. صحنه‌های شکار با ارابه را به ویژه در مهرهای شاهان هخامنشی می‌توان دید. یکی از مشهورترین این مهرها، مهری است به نام

^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگ‌نامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین، ص ۱۷۰

داریوش که یک صحنه از شکار شیر را نشان می‌دهد. شکار با ارابه مورد علاقه شاهان پیش از هخامنشی نیز بود. شاهان آشور در این میان به ویژه سرآمد دیگران بودند. نقوش فراوانی از صحنه های انواع شکارها ، خودگویای علاقه آنهاست و در این میان شکار شیر البته بیشتر مورد توجه بوده زیرا در آن ، شاهان مهارت و دلیری خود را به رخ دیگران میکشیدند. در یکی از صحنه های آشوری همانند با نقش مهر داریوش ، شاه آشور ، آشور نصیرپال دوم (۸۸۳-۸۵۹ ق.م) سوار بر گردونه ای که به وسیله ارابه ران او هدایت می شود شیری را هدف تیرهای خود قرار داده است.

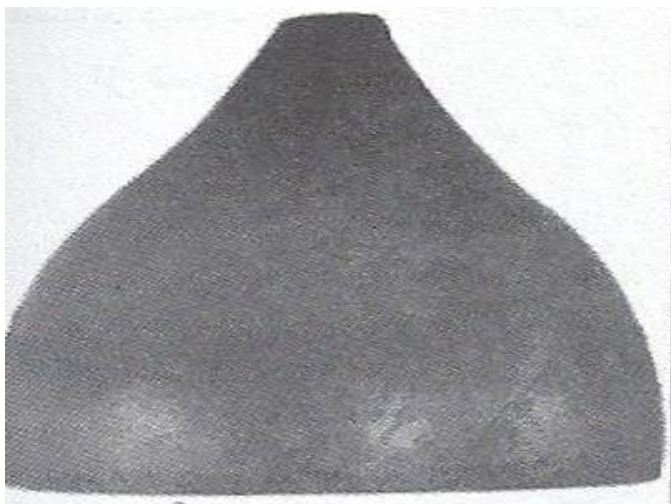


شکل ۶-۵۸: نقش داریوش در حال شکار (مهر داریوش)



شکل ۶-۵۹: نقوش آشوربانیپال در حال شکار (کاخ نینوا)

نکته دیگر در مورد کلاهخودهای مخروطی است که سربازان هخامنشی به کار می بردند. پیش از آنان ، این گونه خود ها را اورارتوها و آشوریان استفاده میکردند. شاید اورارتوها در



این مورد خود تحت تاثیر آشوریان بوده اند. از روی نقوش جنگی فراوان آشوریان پیداست که آنها چندین نمونه گوناگون خودهای جنگی داشتند و البته نمونه مورد نظر ما از جمله متداول ترین آنها بوده است.

شکل ۶-۶۰: کلاه خود هخامنشی متعلق به ۴۹۰ ق.م از المپیا در یونان



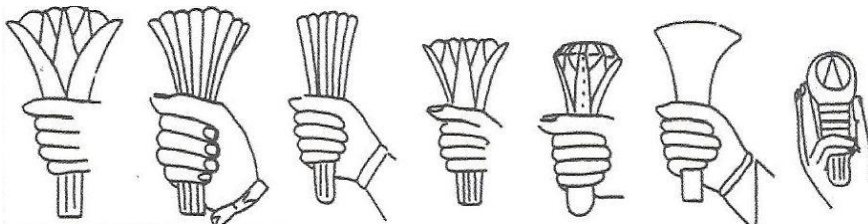
سرباز آشوری با کلاه خود مخروطی شکل



بخشی از سنگ یادمان پادشاه بابل (مردوک-اِپل-ایدین) دوم، سده هشتم ق.م

شکل ۶-۶۱: کلاه خودهای بین‌النهرینی

مورد دیگری که باید به آن اشاره کرد نقش گل نیلوفر در نقوش تخت جمشید است که آن را به ویژه در دست شاه و بزرگان می بینیم استفاده از نقش گل نیلوفر و اهمیت آن در بسیاری از تمدن های باستانی به چشم میخورد اما شاید بهتر باشد در این مورد نیز هخامنشیان را تحت تاثیر آشوریان بدانیم چرا که نقش این گل در بین النهرین و به ویژه در هنر آشوری کم نیست و شاید هخامنشیان با این واسطه با این گل آشنا شده باشند.



شکل ۶-۲: نمونه هایی از گل ها و غنچه های گل نیلوفر در دست بزرگان مادی و پارسی تخت جمشید

بر بخش بالایی آرامگاه های شاهان هخامنشی نمایندگان سرزمین ها تحت فرمان را میبینیم که به صورت نمادین تخت شاه را بلند کرده اند و پیش تر به آن اشاره نمودیم. نکته ای که در اینجا باید اضافه نمایم این است که بر فراز تخت ، شاه بر سکویی ایستاده و دست خود را به نشانه احترام به آتش مقدس و قرص یا هلال ماه که بر بالای آن است پیش آورده و در میان آنها و بالا نیز نگاره بالدار نقش شده است. این هلال ماه پیشینه کهن دارد. بابلیان به ویژه به ماه و این نقش علاقه بسیار داشتند و از نخستین دوران تاریخی خود آن را به عنوان نماد خدای ماه (سین) میشناختند و گاهی نیز آنرا با نقوش و تزئینات دیگر می آمیختند. اما از دوران بابلی کهن به ویژه در زمان کاسی ها این هلال ماه در درون دایره ای قرار گرفت. در هنر نو بابلی و نو آشوری نیز گاهی بالا تنه خدایی (احتمالاً سین) در حال بیرون آمدن از هلال دیده میشود^۱. این نقش مایه را به احتمال بسیار ، هخامنشیان از تمدن های کهن تر بین النهرین و به ویژه بابلیان فرا گرفته بودند.

^۱ - جرمی بلک - آنتونی گرین: فرهنگنامه خدایان ، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان ، ص ۹۵-۹۴



شکل ۶-۶۳: نقش هلال ماه (گوشه سمت راست) بخشی از نقش برجسته آرامگاه شاه هخامنشی در نقش رستم



شکل ۶-۶۴: نقش هلال ماه بخشی از سنگ یادمان پادشاه بابل (مردوک-بلسو-ایکبی) سده نهم ق.م

علوم و فنون

شاهنشاهی هخامنشیان در واقع دنباله سلطنت های آشور و بابل و ایلام به شمار میرفت. روش سیاسی این سلسله همان بود که پادشاهان بابل و آشور و ماد داشتند و بعد در نتیجه کردانی و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش به حد کمال رسید. روش سلطنت و شیوه آن در

اثر نفوذ فرهنگ بین النهرین و تقلید از دربارهای ملل همسایه در ایران مستقر گردید. یونانیان اعتقاد داشتند که شیوه دربار ایران از مادها اقتباس شده است و این موضوع را ساختار حکومتی هخامنشیان تأیید میکند و به وضوح بیانگر انتقال مضامین و درونمایه های فرهنگی است که به نظر میرسد بیشتر آشوری باشد تا بابلی، چرا که مادها نیز در این زمینه، خود تحت تاثیر آشوری ها بودند. هخامنشیان پس از شکست دادن مادها و ایجاد امپراتوری پارس، نظام اداری مادها را که خود تا حد زیادی برگرفته از نظام اداری آشور بود اقتباس کردند.^۱ به این ترتیب سازمان اداری مرکزی هخامنشیان در تکمیل سازمان اداری آشوریان بود. از الواح گلی تخت جمشید پیداست که کارگزاران پارسی دیوانسالاری پیشینیان خود را اختیار کرده بودند.^۲ سیستم پستی که هخامنشیان به کار گرفتند پیش از آن در بین النهرین پدیدار شده بود که بیشتر برای کارهای حکومتی و کشورداری از آن بهره می گرفتند و به احتمال زیاد آشوریان سیستم پستی را در قلمرو پهناور خود بسیار وسعت داده بودند و هخامنشیان در این راه، دنباله رو و تکمیل کننده راه ایشان بودند.^۳

اومستد می گوید سندهای معاملاتی دوره هخامنشیان تا حد زیادی از الگوهای بابلی پیروی میکرده است.^۴

بررسی این اسناد نشان میدهد که بابلی ها و ایرانیان تا چه اندازه تحت تاثیر فرهنگ یکدیگر قرار گرفته بودند. در قرن پنجم پیش از میلاد در نیپور، پارسیانی به نامهای (Artabbari)، (Bagdatu) و (Ishtubazanu) و دیگران به فرزندان خود نامهای بابلی دادند مثل نیدینتوبل (Nidintu . Bel) و بل ایبنی (Bel-ibini) و در مقابل، بابلی ها هم برای فرزندان خود نام های ایرانی می نهادند.^۵

چنین حالتی بیشتر در اثر ازدواج هایی که بین ایرانیان و مردمان بین النهرین صورت میگرفت رخ میداد. در زمان هخامنشیان بسیاری از کلمات زبان اکدی بین النهرین به زبان پارسی باستان راه یافت. تجارب و مهارتهای اداری و اقتصادی بابلی ها که در طول قرون بدست آمده بود برای هخامنشیان بسیار مفید بود و مورد استفاده قرار گرفت. بابلی ها در بوروکراسی دولتی اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم پیش از میلاد فعالیت زیادی داشتند و کاتبان بابلی

^۱ - محمدآ. داندامایوف : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ص ۴۱ - همچنین جورج رو : سرگذشت عراق باستان ، ص ۴۴۸

^۲ - ماریا بروسویوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۴۶

^۳ - ریچارد نلسون فرای : میراث باستانی ایران ، ص ۱۶۷

^۴ - آلبرت اومستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۹۶

1-M.dandamayev : " Babylonia , history of baby lonia in the median and acheamenid period",p10

در تخت جمشید و شهرهای دیگر ایران کار میکردند. هخامنشیان همچنین در به وجود آوردن یک ارتش منظم و فنون جنگی از الگوی بین‌النهرینی خود یعنی آشور متأثر بودند. بزرگترین دل مشغولی شاهان آشور جنگ و جنگاوری بود و آنها در طی قرون، تخصص‌های نظامی خود را به سطح بالایی ارتقاء داده بودند. دریانوردی هخامنشیان نیز در واقع تا حد زیادی دنباله تجارت دریایی بابلی‌ها بود. اسناد آشوری نشان میدهند که پادشاه آشور، سناخریب، کشتی سازان فنیقی را به نینوا فرا خواند تا فنون کشتی سازی خود را به بومیان بیاموزند. حضور مستمر فنیقی‌ها در بین‌النهرین سبب شد تا آنان به عنوان دریانوردان ورزیده در سواحل و بنادر خلیج فارس مشهور شده و هخامنشیان از آنان نیز در نیروی دریایی خود استفاده کنند.^۱ کشتیرانی و تجارت دریایی نه تنها با فروپاشی قدرت پادشاهی بابل و فتح مهمترین شهر بین‌النهرین توسط پارسیان دچار رکود نشد بلکه با اعمال سیاست‌های تشویقی و ترغیبی شاهان هخامنشی از جمله داریوش و کوروش به اوج رسید. همچنین در بحث فعالیت‌های اقتصادی میدانیم که سابقه صرافی در ایران به دوره هخامنشی می‌رسد. پس از آنکه هخامنشیان به بین‌النهرین دست یافتند و بابل که مرکز عمده بازرگانی دنیای باستان بود تحت تسلط هخامنشیان درآمد موسسات صرافی بابل در خدمت دولت هخامنشی درآمدند و این موسسات به تدریج در سراسر امپراتوری هخامنشی تاسیس شدند. بنابر قوانین حمورابی بابل نخستین کشوری است که در آن صرافی وجود داشته^۲ و این حرفه از بابل به دیگر کشورهای متمدن آن زمان و از جمله ایران راه یافت و این مورد را نیز می‌توان یکی از تاثیرات فرهنگ و تمدن بین‌النهرین بر هخامنشیان دانست.

کتابت و نگارش

هخامنشیان در زمینه خط و نگارش نیز تحت تاثیر همسایگان خود بودند. پور داوود می‌گوید:

«خط‌هایی که از زمانهای کهن در ایران رواج داشته، از خط میخی و آرامی گرفته تا خط پهلوی و اوستایی، هیچ یک بومی این سرزمین نبوده و از کشورهای همسایه به این سرزمین رسیده است. خود واژه دبیری که به معنی خط و نوشته است از لغات عاریه ای زبانهای ایران باستان است که از زبان بابلی به فارسی هخامنشی درآمده و از آن به زبان پهلوی و از پهلوی در فارسی به یادگار مانده است باید به یاد داشت که پیش از آنکه ایرانیان در این سرزمین

^۱ - محمدباقر وثوقی: تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۳۰

^۲ - منیژه ربیعی رودسری: بانک و بانکداری در ایران، تهران، دفتر پژوهشی‌های فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۴

سر و سامانی بگیرند و پادشاهی بزرگی بر سر کار آورند با دولتهای بزرگ آن زمان در غرب در تماس بودند که یکی از آنها بابل بود و دیگری آشور.^۱

از ساکنان بومی و قدیمی ایران قبل از آریایی ها ، قدیمی ترین آثار خطی البته به صورت اشکال و نقاشی در ایران مرکزی و فقط رومی الواح خشتی و مهرهایی دیده می شود که در تپه سیلک کاشان پیدا شده است. آریایی ها وقتی به فلات ایران آمدند خط و کتابت نداشتند.^۲ محققین، اختراع خط را به سومری ها نسبت می دهند . بعد اکدی ها که در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد قدرت یافتند خط را از سومری ها گرفتند و با تغییراتی که در آن ایجاد کردند برای نگارش زبان سامی خود از آن بهره گرفتند. پس از به قدرت رسیدن بابلی ها و آشوری ها همین خط برای نوشتن زبانهای سامی آنان به کار رفت. همچنین ایلامی ها خط میخی را برای نگاشتن لغات خود برگزیدند. خط سومری در ابتدا به صورت اشکالی بود مانند هیروگلیف مصری که بعدها ساده تر شد و به صورت اشکالی میخ مانند در آمد.^۳ خط میخی در بین ایلامی ها ، بابلی و آشوری ها رواج یافت . خط میخی سومری ها در حدود ۱۶۰۰ تا ۲۰۰۰ علامت داشت. بعدها بنابر تغییراتی که در آن به وجود آمد به ۶۰۰ تا ۸۰۰ علامت و در مراحل بعد به حدود ۳۰۰ علامت تقلیل یافت. سومری ها از راست به چپ می نوشتند. بابلی ها نخستین کسانی بودند که از چپ به راست نوشتند.^۴ خط هخامنشیان نیز خط میخی بود. قدیمی ترین نوشته مربوط به این دوره که تاکنون بدست آمده دو لوح زرین مربوط به آریامنه و آرشام و سپس کتیبه های مکشوف در پاسارگاد به نام کوروش کبیر است. هخامنشیان خط را نیز مانند بسیاری از پدیده های فرهنگ و تمدن از بین النهرین اقتباس کردند و در این مسیر هم مانند سایر رشته ها پیشرفت های شایانی کردند.^۵ گرچه علائم خط آنها مانند خطوط بابلی و ایلامی شکل میخی دارد اما در کل ، این علائم را نمیتوان ایلامی و یا بابلی دانست. خط میخی هخامنشی از خط میخی آشوری و ایلامی ساده تر بود زیرا خط میخی آشوری حدود ۷۰۰ حرف و خط میخی ایلامی حدود ۳۰۰ حرف داشت در حالیکه خط میخی هخامنشی تنها ۳۶ حرف داشت. تقلیل حروف و آسان نمودن کار نویسندگی ، خود یکی از کارهای برجسته هخامنشیان بود که با وجود اقتباس از خط دیگر یک تصرف به

^۱ - ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان ، ص ۱۰۲

^۲ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج اول ، ص ۵۲۶

^۳ - ابراهیم پور داوود : پیشین ، ص ۱۲۵

^۴ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج اول ، ص ۱۱۴

^۵ - کلمان هوار : ایران و تمدن ایران ، ص ۱۱۵ - همچنین ابراهیم پور داوود : فرهنگ ایران باستان ، ص ۱۳۱ -

همچنین جان کورتیس : بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی ، ص ۱۴

جا و تحول شگرفی در آن به وجود آورند و آنرا ساده و آسان نمودند. گفتنی است که خط میخی بابلی یا آشوری و خط میخی ایلامی از تعداد زیادی علائم که هر کدام جانشین الفاظ و معانی خاص بودند تشکیل می‌یافته است.

بنابراین تاثیر بین‌النهرین را جز در معماری در بسیاری از زمینه‌های دیگر فرهنگ هخامنشی می‌توان دید. نشانه‌ها و علائم تغییر کرده اما به طور کلی نظام نگارشی همان است. در هر صورت آنچه به تحقیق پیوسته و کتیبه‌های ایلامی و بابلی در کنار کتیبه‌های پارسی مؤید آن است این است که خط میخی هنگامی که بدست پارسیان افتاد در مراحل تحول خود بود و ذوق و سلیقه ایرانی و موقعیت زمانی ایجاب نمود تا جهت تسهیل در امر نویسندگی اصلاحاتی در آن صورت گیرد به نحوی که در زمان پادشاهان هخامنشی به طرز ساده و روانی در کتیبه‌ها مورد استفاده قرار گرفت. کتیبه‌های شاهان هخامنشی به خط میخی پارسی، ایلامی و بابلی می‌باشند. گرچه کاربرد خط میخی در سراسر دوره هخامنشی ادامه داشت اما رفته رفته جای خود را به خط دیگری به نام خط آرامی داد که یک زبان ساده سامی دیگری بود و خط بسیار ساده‌تری داشت و روی پوست نوشته می‌شد. خط میخی برای نوشتن اشکالاتی داشت زیرا می‌بایستی حتماً بر روی سنگ، کاشی، فلز، آجر، خشت و گل رس کنده و نقر می‌شد. به همین دلیل برای استفاده عموم و رفع احتیاجات مردم چندان مناسب نبود، از این رو خط آرامی متداول شد و تبدیل به خط بین‌المللی گردید. آرامی‌ها اقوام سامی بودند که در هزاره دوم پیش از میلاد در حوالی سوریه و فلسطین و مشرق اردن می‌زیستند و در حدود قرن پانزدهم ق.م در حوالی دمشق مستقر گردیده و همسایه فنیقی‌ها شدند و در قرون یازدهم و دهم پیش از میلاد در بین‌النهرین به قدرت رسیدند ولی در اواخر قرن دهم ق.م آشوریان آنها را سرکوب کردند و از قرن هشتم ق.م ضعیف و دست‌نشانده شدند. نخستین بار از این قوم در کتیبه نارام سین یاد شده است.^۱ استقرار و نفوذ آرامی‌ها در بین‌النهرین سبب شد تا خطی از الفبای فنیقی گرفته بودند و به آسانی میشد آنرا بر روی پوست نوشت و ساده‌تر از خط میخی بود در سراسر بین‌النهرین رواج یابد. پور داوود در این رابطه میگوید:

«در روزگار هخامنشیان خط دیگری به ایران راه یافت و رفته رفته جای خط میخی را گرفت و آن خط آرامی است. این خط از فینیقیه گرفته شده و توسط آرامی‌ها به سرزمین بابل و آشور راه یافته و از آنجا به ایران آمد.»^۲

۱ - علی سامی: تمدن هخامنشی، ج اول، ص ۲۶۰

۲ - ابراهیم پور داوود: فرهنگ ایران باستان، ص ۱۵۷

در واقع خط آرامی در اواخر سلطنت آشوری ها جنبه بین المللی یافت و در زمان هخامنشیان در سراسر امپراتوری رواج یافت.^۱ زبان و خط آرامی از ریشه زبانهای سامی بود.

وقایع نگاری

در جریان فتح بین النهرین ، پارسیان با مردمانی رو به رو شدند که سنت تاریخ نویسی و وقایع نگاری بسیار کهنی داشتند. پارسیان نیز تحت تاثیر این سنت بین النهرین شروع به ثبت و نگهداری و وقایع تاریخی نمودند که نمونه آن استوانه کوروش کتیبه بیستون و نسخه های آرامی است که به ساتراپی های هخامنشی فرستاده میشد استوانه کوروش کبیر در سال ۱۸۷۹ میلادی در بابل یافت شد. هیچ کتیبه دیگری از دوران هخامنشیان به این شکل نوشته نشده است. از این شکل معمولا آشوریان و بابلیان استفاده میکردند و احتمالا کوروش عمدا این سنت را ادامه داده تا خود را به پیشینیان وصل کرده باشد.^۲ انتشار و ثبت فرمان ها و یادمان های رسمی بر روی استوانه گلی از سابقه دیرین در بین النهرین برخوردار بوده است.^۳ بنابراین وقایع نگاری در دوره هخامنشی بر اساس الگوهای بابلی بود. پادشاهان آشور هم گرچه خونریزی و قتل را یک نوع عبادت می دانستند اما در پیشرفت فرهنگ به تناسب معلومات زمان خود و در تدوین اخبار و علوم مصر و کتابت حوادث روی آجرهای پخته به خط میخی یا کنده کاری روی استوانه های سنگی و گلی و نگهداری آنها جهد فراوان کرده اند و حتی آشور بانیپال در شهر نینوا پایتخت خود کتابخانه ای تاسیس کرده و در آن علاوه بر کتابهای عصر خود از کتابهای ازمن قدیم تر نیز استنساخ نموده و در آن جمع آوری کرده است.

پادشاه آشور گزارش جنگ ها را بر روی کتیبه های آجری نگاشته و به معبد می فرستاد. این امور سبب شد در معابد و کاخ های سلاطین آشوری مکان مخصوص برای نگهداری این کتیبه ها به وجود آید که به تدریج به بایگانی و آرشیو و سپس کتابخانه مبدل گردید. هخامنشیان همچنین سبک خاطره نگاری بابلیان را نیز اخذ کردند. در جریان نبرد سالامیس خشایارشا به منشی خود دستور داد تا نام کاپیتان هایی را که خدمت شایسته ای انجام داده بودند را همراه با نام پدر و زادگاهشان ثبت کند .

۱- محمد.آ.داندامایوف : ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی ، ص ۷۱

۲- ماریا بروسویوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۷۱

۳- رضا مرادی غیاث آبادی : منشور کوروش هخامنشی ، ص ۹

کترتایاس ادعا کرده که اطلاعات مورد نیاز خود را درباره هریک از شاهان هخامنشی از متونی که در بایگانی دربار بوده بدست آورده است.^۱ تمام اسناد بابلی بر اساس سالهای سلطنت پادشاه تاریخگذاری شده‌اند. بنابراین روش بین‌النهرین در وقایع نگاری و ثبت سلسله‌ها و لیست پادشاهان از طرف هخامنشیان مورد اقتباس قرار گرفت.

قانونگذاری

همانگونه که میدانیم نخستین اقدام اصلاحی داریوش گذراندن قانونی بود که می‌بایست در سراسر امپراتوری اجرا می‌شد. در اینکه این قانون زیر نظر داریوش گردآوری و بازبینی و در دادنامه گذاشته می‌شد شکی نیست اما روشن است که این دادنامه را به این زودی نمی‌توانسته‌اند فراهم آورند مگر اینکه آنها بر پایه دادنامه دیگری که پیش از آن وجود داشته نهاده باشند. اومستد پژوهشگر تاریخ ایران باستان با مقایسه دقیق قوانین داریوش با قوانین حمورابی به این نتیجه رسیده است که دستورات داریوش به اندازه‌ای از نظر کاربرد واژه‌ها و جمله بندی و همچنین از نظر درون مایه به لوح نوشته حمورابی شبیه است که به ما ثابت می‌شود این کشور دار جوان از کشوردار کهن تقلید کرده است.^۲ این دستورها در بیستون، تخت جمشید، شوش و نقش رستم موجود است. برخی از آنها روی لوحه و پاپروس نوشته شده و برای اجرا به ساتراپی‌های شاهنشاهی فرستاده می‌شده است. همانگونه که متن استوانه کوروش را هم در واقع با الهام گرفتن از الگوهای کهن تر بین‌النهرین به ویژه کتیبه آشور بانیپال ترتیب داده‌اند.

حمورابی پیشگفتار خود را با زمانی آغاز میکند که «آنو» و «انلیل» خداوندان آسمان و زمین به مردوک خداوندی همه مردمان را سپردند. داریوش از اهورا مزدا یاد میکند. حمورابی ادعا دارد که به خواست خدایان فرمانروایی میکند و میگوید:

«در آن زمان انو و انلیل مرا خواندند. حمورابی شهریار والا، پرستنده بغان را، که درستکاری را در سرزمین روان گرداند. که زشت کار و بدکار را تباه گرداند. که نگذارد توانا بر ناتوان آزار رساند، که چون خورشید بر مردمان سیاه سر پیش رود، که زمین را روشن گرداند و بهبود مردم را پیشرفت دهد.»^۳ داریوش هم اشاره میکند که بخواست اهورا مزدا فرمانروایی میکند. (کتیبه نقش رستم)

1-A.sh.shahbazi : " Historiographi ii.pre.Islamic period " , Iranica , 2003,p3

۲- آلبرت اومستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۶۶ - همچنین رومن گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۶۸

۳- آلبرت اومستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۶۶

حمورابی سنگ یادبود قانونش را تحت حمایت شَمَش گذاشته بود. داریوش نیز گفت که قانون گذار واقعی اهورا مزداست (نقش رستم). پس از سرآغاز، حمورابی بی درنگ لیست درازی از شهرها و پرستشگاه هایی که نوسازی کرده بود ارائه می دهد که گواهی بر پهنآوری سرزمین های تحت فرماندهی او بود. داریوش نیز پافشاری میکند به سرزمین هایی که فتح کرده و بر آنها فرمانروایی میکند (تخت جمشید).

در واقع قوانین داریوش را به سه دسته می توان تقسیم کرد :

- قوانینی که از زمان مادها به ارث برده و مأخوذ از سنت های گذشته غیرآریایی و آریایی بود.

- قوانینی که از ممالک تابعه به خصوص آشور و بابل اخذ شده بود.

- قوانینی که نزد قبایل پارسی اجرا می شد و جنبه قومی داشت.

به هر روی در این مورد نیز تاثیر سنت های بین النهرین را بر هخامنشیان می توان دید چنانکه به آن اشاره شد.

علم و دانش

هخامنشیان در پیشرفتهای علمی خود از همه علوم و فنون و دانش های بین النهرین تاثیر پذیرفتند و استفاده نمودند بابلی ها در زمینه طب پیشرفت هایی داشتند که تاثیرات عمیقی بر دوره های بعد گذاشت. در آن زمان به گواهی اسناد، شمار اطباء زیاد بوده و صنعت طب چندان نزد ایشان اهمیت داشته که برای آن قوانین خاصی وضع کرده بودند. برخی قسمت های قانون حمورابی به امر جراحی اختصاص دارد. در مورد درمان بوسيله نباتات و داروهای طبی نیز صدها کتیبه بر روی الواح گلی بدست آمده که شبیه دستور العمل های کتب پزشکی کنونی است که غالباً با ذکر علائم مرض شروع می شود و سپس دستور معالجه و نسخه در نهایت به یک نوع مناجات یا اوراد خاص پایان می پذیرد. یکی از آن نسخه ها اینگونه است : «اگر مریض تب دارد و عرق سرد بدن او را می پوشاند و دردی در معده دارد و لرزه بر او عارض می شود باید ریشه فلان و فلان گیاه را بگیرند و آن را در هاون خوب بسایند تا گرد شود. سپس یک قبضه از فلان گیاه را گرفته با آن گرد مخلوط نمایند و شربت بسازند و به مریض بدهند تا قبل از غروب بنوشد. سپس فلان ورد یا مناجات را بخواند.»^۱

همچنین در سایر علوم نیز بابلی و آشوری ها پیشرفت هایی داشتند. قرن ها پیش از هخامنشیان بابلی ها قوانین ریاضی را مدون ساختند و در این فن تحقیق کردند. برای مثال

^۱ - ادوارد شی یرا : الواح بابل ، ص ۲۲۶

دایره را که ریاضی دانان به ۳۶۰ جزء تقسیم کرده و هر جزء را درجه میگویند و تقسیم ساعت به ۶۰ قسمت که هر قسمت را دقیقه و تقسیم دقیقه به ۶۰ بخش که هر بخش را ثانیه می نامند همه از ابتکارات بابلی ها بوده است.^۱ واضح است که این پیشرفت های علمی مردمان بین النهرین بر پیشرفت علوم و فنون عصر هخامنشی تاثیر گذار بوده است.

گاهشماری و تقویم

هخامنشیان در سالهای نخستین ، شیوه گاهشماری خورشیدی - قمری ۳۶۰ روزه را به کار می بردند که مبتنی بر گاهشماری بابلی بوده است و سپس با گذشت زمان و پس از آنکه کمبوجیه در ۵۲۵ ق.م به فتح مصر توفیق یافت با استقرار روابط سیاسی و فرهنگی بین ایران و مصر ، با الهام از شیوه گاهشماری مصری ها ، گاهشماری اوستایی را نیز به وجود آوردند. دلایل کافی وجود دارد که گاهشماری اوستایی را در دوران هخامنشی ثابت می کند. بسیاری معتقدند گاهشماری خورشیدی - قمری هخامنشیان که از بابلی اقتباس شده بود ظاهراً در دوایر رسمی و دولتی رایج و حتی بعد از استقرار گاهشماری اوستایی در میان مردم باز تا آخر عمر آن سلسله مبنای کار دوایر رسمی و دولتی بوده است.^۲

مصر و بابل از حیث گاهشماری و تقویم در ردیف کهن ترین ملت ها محسوب میشوند و نخستین کشورهای باستانی هستند که تقویم داشته اند. تقویم بابلی ها دنباله گاهشماری سومری ها بوده است. ماه های بابلی قمری بود و هریک معنای خاص داشته است. در دوران باستان ، بابلی ها حرکات سیارات آسمان را زیر نظر داشتند و می توانستند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را پیش بینی کنند. بخش مهمی از جامعه کاهنان بابل را ستاره شناسان تشکیل میدادند که وظیفه آنها ارسال گزارش های خود درباره حرکات اجرام آسمانی به پادشاه بود.^۳ آن ها سال را به ماه ها و هفته ها و همچنین شبانه روز را به ساعت ها و دقیقه ها تقسیم کرده بودند.^۴ تقسیم شبانه روز به ۲۴ ساعت و هر ساعت به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه به ۶۰ ثانیه پیشینه ای طولانی دارد. کتیبه های بابلی نشان میدهد که این شیوه تقسیم زمان دست کم از نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد کاربرد را داشته است.

نزد بابلی ها روزهای هفته از روی هفت ستاره ای که مقدس می دانستند نامگذاری میشد. آنها خورشید ، ماه و پنج سیاره دیگر را از خدایان می دانستند و به نظر آنها هریک از این

^۱ - ادوارد شی پرا : همان ، ص ۲۳۳

^۲ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج ۲ ، ص ۲۳۳

^۳ - لیونارد ویلیام کنگ : تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان ، ص ۱۸۰

^۴ - فتودور پتروویچ کوروفکین : تاریخ شرق باستان ، ترجمه غلامحسین متین ، تهران ، نشر محور ، ۱۳۷۸ ، ص ۱۴۷

خدایان مخصوص یک روز از هفته بود.^۱ یکشنبه روز خدای آفتاب ، دوشنبه روز ماه ، سه شنبه روز بهرام (مریخ) ، چهارشنبه روز تیر (عطارد) پنجشنبه روز برجیس (مشتری) ، آدینه روز ناهید (زهره) و شنبه روز کیوان (زحل) نام داشت.^۲ در زمان هخامنشیان سال جلوس هر پادشاه به عنوان مبدأ گاهشماری قرار می گرفت ، همانگونه که در بابل معمول بود. بابلی ها در ابتدا تحت تاثیر سومری ها سالها را بر اساس وقایع بزرگ سنتی یا مذهبی نامگذاری میکردند اما کاسی ها نظام ساده تری را که عبارت از تاریخگذاری بر پایه سلطنت پادشاهان بود متداول ساختند. بعدها این شیوه را هخامنشیان اقتباس نمودند. هخامنشیان در سالهای نخستین، شروع پاییز را مبدأ آغاز سال میدانستند و یال نو ار اول ماه مهر به حساب می آمد اما در سالهای بعد تحت تاثیر فرهنگ بابل آغاز سال را ابتدای بهار محاسبه نمودند و فروردین ماه را ماه نخست سال قرار دادند.

مهر سازی

همانگونه که پیش تر دیدیم بسیاری از نقوش و موضوعات هنری هخامنشیان اقتباس از هنرهای کهن تر به ویژه هنر بین النهرین بوده است. در مورد مهر ها نیز همین امر دیده می شود. این مهرها هم از لحاظ کار و هم از لحاظ فن تهیه آن ها و طریقه نقاشی آنها ، نظیر مهرهای بین النهرین هستند. در سراسر امپراتوری هخامنشی مهرهای استوانه ای برای اهداف رسمی به طور گسترده مورد استفاده قرار میگرفت. این کاربرد اداری از مهر استوانه ای بازگشتی به شیوه دفتر داری بین النهرین بود. مهرهای استوانه ای مهرهای بودند حکاکی شده به صورت استوانه که درون آن را از یک سر به سر دیگر برای گذراندن میله های فلزی و یا ریسمان سوراخ کرده بودند.^۳ سومری ها نخستین کسانی بودند که در بین النهرین مهرهای استوانه ای را ابداع کردند.^۴ این مهرها از سنگ های گوناگون ، استخوان و یا قیر طبیعی ساخته میشدند. مهرهای متعددی به اشکال مختلف از شاهان هخامنشی پیدا شده است.

استعمال مهرهای استوانه ای شکل نه تنها در بابل و آشور پیش از هخامنشیان رایج بود بلکه از حدود جغرافیایی بین النهرین نیز تجاوز کرده بود. این مهرها برای امضا کردن اسناد به کار می رفتند. مهرهای کوچک را به گردن خود می آویختند. بر روی این مهرها تصویرهایی

^۱ - فنودور پتروویچ کوروفکین : تاریخ شرق باستان ، ص ۱۴۷

^۲ - علی سامی : تمدن هخامنشی ، ج دوم ، ص ۲۲۲

^۳ - رکن الدین همایون فرخ : « مهرها و نشان های استوانه ای ایران باستان » ، مجله بررسی تاریخی ، شماره ۱ ، سال

پنجم ، ص ۲

^۴ - مجید یوسف زاده : تاریخ و تمدن بین النهرین ، ج سوم ، ص ۲۵

که موضوعات افسانه‌ای داشت یا صحنه‌هایی از فتوحات شاهان هخامنشی در برابر دشمنان نقاشی می‌شد. جالب‌ترین مضامین این مهرهای استوانه‌ای دوره هخامنشی نقشی است که یک پهلوان به مبارزه با جانوری وحشی پرداخته که مشابه پهلوان بابلی است و یا مثلاً در مهر استوانه‌ای داریوش، شاه سوار بر ارابه در حال شکار شیر نقش شده که یاد آورد نقش‌های آشوری است یعنی نه تنها هخامنشیان کاربرد مهرهای استوانه‌ای را از بین‌النهرین اقتباس نمودند بلکه در نقوش روی مهرها نیز از نقوش و موضوعات بین‌النهرینی پیروی کردند.

اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها

بشر از دیرباز برای سنجش مسافت و مقدار چیزهای مادی مقیاس‌هایی داشته است. نخستین ملتی که مقادیر خود را بر واحد مقیاس بنا کرد مصری‌ها بودند. پس از آن، مقیاس‌های مصری به بابل و سراسر بین‌النهرین سرایت کرد و در آنجا تغییراتی یافت و در سایر جاها منتشر شد. هخامنشیان بیشتر مقادیر و مقیاس‌های خود را از بابلی‌ها گرفتند و در این مورد هم مانند سایر موارد تغییراتی در آن دادند و تبدیل به معیارهای هخامنشی نمودند. واحد مقیاس وزن در بابل مینا بود که به وزن امروز تقریباً معادل یک کیلوگرم می‌شود و شصت مینای بابلی را یک تالان سنگین بابل می‌گفتند. مینا در ایران «منه» گفته می‌شود و بر دو قسم بود: منه مادی که به وزن امروز حدود ۵۶۱ گرم وزن داشت و منه پارسی که معادل ۴۲۰ گرم بود. تالان ایرانی هم بر دو قسم بود. شصت منه پارسی را تالان طلا و شصت منه مادی را تالان نقره می‌گفتند.^۱ این مقیاس‌ها از بابل اقتباس شده بود.

پیمانه نیز که در زندگی اقتصادی شاهنشاهی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود اقتباس از پیمانه بابلی بود. در آن روزگار بیشتر مواد غذایی را به جای وزن کردن اندازه می‌گرفتند. پیمانه پایه پیمانه بسیار کهن بین‌النهرینی، قه (Qa) بود که ۹۷٪ لیتر محاسبه می‌شده است.^۲

یکی دیگر از مقیاس‌ها شکیل بود. در دوره مناخر آشوری، شکیل با وزن ۱۱/۴ گرم در سامریه و یهودیه مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در دوره هخامنشیان و به خصوص پس از اصلاحات داریوش، استاندارد‌های طول، فاصله و حجم نیز با طرح بابلی سازگار شده‌اند.^۳

^۱ - حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج دوم، ص ۱۲۲۴

^۲ - والتر هیتنس: داریوش و ایرانیان، ص ۳۴۱

^۳ - ایلینا گرتویچ: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۵۰۲

سایر صنایع و هنرها

علاوه بر هنرها و صنایع که تا کنون ذکر کردیم تاثیر بین النهرین را در سایر هنرها و صنایع دوره هخامنشی می توان دید. اشیاء فلزی و مجسمه های فلزی دوره هخامنشی بی تردید نشان دهنده تکامل هنر فلز کاری است که از حدود ۲۰۰۰ سال پیش از آن در بین النهرین رواج داشته است. خود این مجسمه ها هرچند شبیه مجسمه های بین النهرین هستند ولی در آنها نوعی ظرافت و روشنی خطوط دیده می شود که کاملاً ایرانی است. مثلاً وجود دسته ای از کاسه های نقره ای طریف با نقش برجسته گل نیلوفر و لبه برگشته که دو کاسه از این نوع در موزه بریتانیا موجود است. یکی از آنها کتیبه ندارد، روی کاسه دوم کتیبه ای از اردشیر اول هخامنشی حک شده است. این کاسه ها شکل تحول یافته کاسه زاویه دار قدیم آشوری هستند.^۱ در دوران هخامنشیان اشیاء تجملی غذا خوری را از شیشه نیز می ساختند و از محصولات شیشه ای که مربوط به دوره هخامنشی باشد تعداد کمی بدست آمده است.

سنگهای بلور نیز در ساختن ظروف به کار می رفته است. کاسه ای از بلور تراشیده وجود دارد که به نظر می رسد از کارهای اواخر دوران آشوری باشد و نمونه ای بوده برای ظرفهایی که بعدها هخامنشیان ساخته اند.^۲ طلا و نقره علاوه بر اینکه در ساختن ظروف به کار می رفته در تهیه زیور آلات نیز استفاده می شده است. لوحه های تزئینی که به لباس آویخته یا دوخته می شد و معمولاً طرح به خصوصی را مجسم می کرده احتمالاً از سبک بابلی ها اقتباس شده بود. ظرف های معمولی غذا خوری یعنی کاسه و بشقاب و کوزه و پیاله از سفال لعابدار ساخته می شدند. هاید ماری کخ از مقایسه سفالهای هخامنشی با سفالهای بابلی نو به این نتیجه رسیده که از مجموع سفالهای بابل تقریباً یک پنجم و از نوع سفالهای هخامنشی تقریباً نیمی لعابدار بوده اند.^۳

این نشان می دهد که این صنعت را نیز هخامنشیان از بابلی ها اقتباس کرده و توسعه داده بودند و در زمینه موسیقی، کشورهای تابعه هخامنشی تاثیر زیادی داشتند. در بین النهرین، آشوری ها برای خشنود کردن خدایان خود سرودها و آوازهایی داشتند که میخواندند و دارای هشت یا نه رقم ساز بودند. از جمله آلات موسیقی که از این قوم پیدا شده نوعی چنگ است که ۱۶ تار داشته و مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد است. این چنگ سه گوش دارد

^۱ - جان کورتیس : بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی ، ص ۱۵

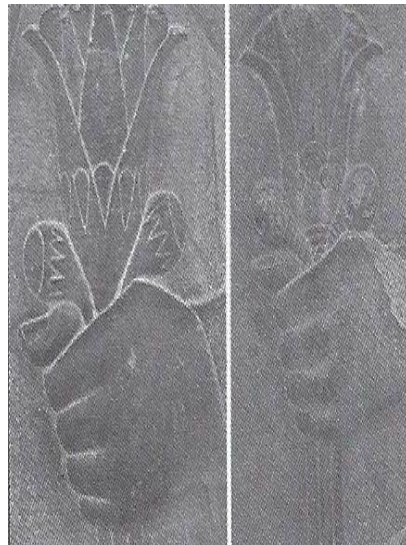
^۲ - ویلیام کالیکان : باستان شناسی و تاریخ هنر مادی ها و پارسی ها ، ص ۱۳۵

^۳ - هاید ماری کخ : از زبان داریوش ، ص ۲۰۰

و یک طرف آن پهن است.^۱ بابلی ها بیش از سایر کشورهای قدیم با موسیقی سر و کار داشتند و دارای انواع سازها و خنیاگر بوده اند و طبعاً آشوریان و بابلیان در این زمینه هم بر هخامنشیان تاثیر گذار بوده اند.



گل نیلوفر دو غنچه ای در دست یکی از آورندگان
هدایا در نقش برجسته کاخ سارگن دوم در
خورساباد



گل های نیلوفر با دو غنچه در دست پادشاه
هخامنشی (چپ) و ولیعهد او (راست) از نقش
برجسته باریابی تخت جمشید

شکل ۶-۶۵: مقایسه نقش گل نیلوفر در نقوش هخامنشی و آشوری

باورهای دینی

درباره دین دوره هخامنشی گفتگوهای بسیاری شده و بیشتر محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که بدرستی مشخص نیست دین غالب در این عصر چه بوده است. ناحیه پارس، نشان و پارسوماش که بازمانده عهد ایلامی بود و اکنون مرکز حکومت هخامنشی شده بود از نفوذ پذیری دین زرتشت دور مانده بود. می توان گفت که نوعی تلفیق از دین آریایی ها پیش از زرتشت، همراه با داده های زرتشتی و میراثی که از عهد مادها پذیرفته شده بود به علاوه تاثیرات ادیان محلی، باورهای دینی این عهد را تشکیل می داده است.^۲ مهمترین نکته این است که هخامنشیان برای تحکیم بنیان حکومت خود هر آنچه را به صورت میراث دینی به آنها رسیده بود پذیرفتند و نوآوری هایی هم مطابق با شرایط اجتماعی و سیاسی در آن ایجاد

۱ - علی سامی: تمدن هخامنشی، ج دوم، ص ۱۹۹

۲ - شیرین بیانی: تاریخ ایران باستان، ج دوم، ص ۲۰۹

کردند. هخامنشیان که از سیاست تساهل و تسامح مذهبی کوروش کبیر پیروی می کردند به این ادیان گوناگون امپراتوری احترام می گذاشتند و در نتیجه این سیاست، ادیان گوناگون امپراتوری که مردم آن از نوعی آزادی نسبی فرهنگی برخوردار بودند می توانستند بر دین هخامنشیان تاثیر گذار باشند. با توجه به کتیبه های شاهان هخامنشی، هخامنشیان اهورا مزدا را در رأس ایزدان قرار داده و می پرستیدند. پس از اهورا مزدا ایزدان دیگری بودند که در مرحله ای پایین تر قرار داشتند و هریکی کاربرد جداگانه و مظاهر گوناگونی داشتند. این ایزدان مظاهر خورشید، ماه، ستارگان، آب، باد، زمین و آتش بودند.

کلمه ایزد که معادل خدای امروزی است و در اوستا دیده می شود هم به اهورا مزدا هم به خدایان دیگر اطلاق می شود. اهورا مزدا در میان این ایزدان جایگاهی برتر داشت.^۱ هرودوت می گوید:

«ایرانیان برای خورشید، ماه، زمین، آب، باد و آتش قربانی میکنند. اینان خدایانی هستند که برایشان قربانی میکنند.»^۲

کریستن سن معتقد است که دین قدیم آریایی ها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام آسمانی استوار بوده است.^۳

افلاطون فیلسوف یونانی که در سال ۳۴۷ ق.م در گذشته است زرتشت را مؤسس آئین مغ دانسته و به عقیده او این آئین بهترین طرز ستایش پروردگان است.^۴ داریوش در نبشته های خود به خدایان دیگر خداندان شاهی اشاره می کند که در کنار اهورا مزدا نگهبان کیان شاهی پارس هستند. در چندین سنگ نبشته شاهی یه خدایان دیگر به طور سربسته و کلی اشاره شده اما نامهای آنان ذکر نشده است و این اردشیر دوم هخامنشی بوده که در نهایت در کنار نام اهورا مزدا از آناهیتا و میترا هم نام برده است. از آن سو شواهدی در بابل یافت شده که نشان می دهد نظام های اعتقادی بومی به طور پیوسته بر دربار پرتو می افکنده و به احتمال بسیار قوی کاهنان محلی با کاهنان ایرانی در دربار هخامنشی در کنار هم می زیستند و گویی به طور متقابل بر دربار و شاه تاثیر می گذارند. پرستش ستارگان در مذهب بین النهرینی ها در رابطه با هخامنشیان حائز اهمیت است. مردمان بین النهرین معتقد بودند که هر کدام از ستاره های آسمان یک خداست. چون خورشید و ماه پر نور تر و درشت تر از بقیه به شمار

۱- ایلینا گرتویچ: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ص ۵۶۸

۲- هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۱۶۳

۳- آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۷۸، ص ۱۳

۴- مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، ج اول، ص ۴۹۶

می رفتند، در نتیجه خدای آفتاب موسوم به شَمَش (شَمَش) و خداوند ماه موسوم به سین بزرگتر از بقیه خدایان محسوب می شدند.^۱ مردم بین النهرین معتقد بودند که هر انسانی دارای خداوندی است که به خود وی اختصاص دارد و این فرد وقتی در درخواست و تقاضای خود از خدایان بزرگ مأیوس می شد و نتیجه نمی گرفت به خداوند خصوصی خود پناه می برد و وی را واسطه قبولاندن خواسته های خود نزد خدایان بزرگتر آسمانی قرار می داد. هریک از خداوندان خصوصی و شخصی در میان ستارگان ریز و درشت آسمان قرار داشت و شاید این اعتقاد که هنوز هم به جا مانده که هرکسی در آسمان یک ستاره دارد از این اعتقاد سرچشمه گرفته باشد. به هر روی تعداد خدایان در بین النهرین به تعداد ستارگان بی شمار بود و نه تنها هر شهر و هر قوم بلکه هر فرد برای خود خداوندی داشت که در آسمان می زیست. به همین دلیل هم بوده که در بالای کتیبه های خود علامت ستاره را رسم می کردند و در میان کلدانیان لفظ ایل و ایلو به معنی ستاره به خداوند اطلاق می شد و همانگونه که پیشتر هم اشاره نمودیم الفاظ الله و اله در عربی و الوهیم در تورات به معنی خدا از لفظ « ایل» یا « ایلو» به معنی ستاره گرفته شده است. برخی از خدایان بزرگ آشور و بابل عبارت بودند از :

- آنو : خدای آسمان
- آشور : خدای بزرگ و سرور تمام خدایان
- بِل یا انلیل : خدای طوفان
- اِأ (Ea) : خدای خانه آب
- ایشتار : خدای سیاره زهره (ناهید) الهه جنگ و باروری
- مردوک : شاه خدایان
- نبو : خدایی که فرا میخواند و هشدار میدهد و سرنوشت انسان ها را می نویسد.
- توسکو : خدای آتش
- شَمَش : خدای آفتاب
- سین : خدای ماه^۲

آنو را خدای بزرگی می دانستند که در آسمان جای دارد و درگاه او را دو تن از خدایان دیگر پاسبانی میکنند و در برابرش عصا و تاج فرمانروایی نهاده شده است.(شاید این موضوع که در نگاره قرص بالدار آشوریان و هخامنشیان که در نماد خدای آنها بوده و تاجی بر سر

^۱ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۱۸۳

^۲ - مهرداد ایزد پناه : آشنایی با ادیان قدیم ایران و بین النهرین ، ص ۱۴۳

دارد از این اعتقاد و سرچشمه گرفته باشد.) برخی از این خدایان بین النهرین با تغییراتی اندک به تدریج به حوزه عقاید هخامنشیان وارد شدند و تحت عنوان ایزدان پرستیده شدند. یکی از تأثیرات اندیشه های بین النهرینی بر هخامنشیان جذب ایزد بانوی ایشтар بابلی ها و آشوری ها، ایزد بانوی سیاره زهره (ناهید) و الهه عشق و جنگ بود. به گفته هروودت ایرانیان از آشوریان آموخته بودند برای این ایزد بانوی آسمانی که یونانی ها وی را «افرودیت انائیتس» یا به طور ساده تر «انائیتس» می نامیدند قربانی کنند.^۱ (کتاب اول - بند ۱۳۱)

آنگونه که در کتیبه های هخامنشی می بینیم، در زمان اردشیر دوم هخامنشی دو ایزد مهم میترا و آناهیتا جلوه گر می شوند. میترا ایزد روشنایی خورشید و عدالت و پیمان است و آناهیتا ایزد بانوی آبها، حاصلخیزی و باروری است. ایرانیان غربی ایشطار را با عنوان آناهیتیش می ستودند که بعد به نام آناهیتا معروف شد.^۲ علاوه بر خانم مری بویس، آرتور کریستن سن نیز معتقد است که آناهیتا همان ایشطار است زیرا شباهتی از لحاظ نوع پرستش بین این دو ایزد وجود داشته است. اردشیر دوم هخامنشی مجسمه هایی از ناهید در بابل، شوش، همدان، سارد و دمشق برپا کرد. بدیهی است که چنین عقیده ای یکباره بوسیله اردشیر دوم نمیتوانسته انتشار یابد مگر آنکه از پیش آغاز شده باشد، احتمالاً سرودن یشت پنجم اوستا که خاص آناهیتا ست که در این زمان صورت گرفته و تدوین شده است.^۳ جان بایرناس متخصص ادیان باستانی می گوید: «در میان همه خدایان، ایشطار مورد پرستش خاص و عام بود و چون خدای حاصلخیزی و باروری بود مانند سیاره زهره (ناهید) که ملکه آسمان ها و ستارگان دانسته می شد، پرستش او از بابل تجاوز کرد و تا ممالک فلسطین و مصر نیز انتشار یافت و حتی زرتشتیان نیز در برابر او تاب مقاومت نیاوردند و پس از آنکه در ایران نام او را تغییر دادند، آناهیتا (ناهید) همدوش اهورا مزدا مورد ستایش قرار گرفت.»^۴ بنابراین در راستای این تأثیر فرهنگی، ساختن مجسمه خدایان و همچنین قربانی کردن برای خدایان نیز از اعتقادات بین النهرینی ها به هخامنشیان رسیده است چرا که تا پیش از اردشیر دوم چنین نبوده و هروودت نیز در این باره می گوید:

«ایرانیان برای خدایان خود نه تندیس می سازند و نه معبد و قربانگاه برپا میکنند و اینگونه کارها را احمقانه می دانند.»^۵ متون باروی تخت جمشید حاکی از آن است که خدایان

^۱ - هروودت: تاریخ هروودت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۱۶۳

^۲ - مری بویس: زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ص ۸۸

^۳ - آرتور کریستن سن: مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، هیرمند، ۱۳۸۲، ص ۸۰

^۴ - جان بایرناس: تاریخ جامع ادیان، ص ۶۶

^۵ - هروودت: تاریخ هروودت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۱۶۲

آشوری، ایلامی و بابلی در تخت جمشید پرستش می شده اند و برای آنان قربانی نیز می کرده‌اند. این حقیقت نیز در آن متون گواهی شده که کوه ها و رودها مقدس به شمار می رفتند و برای آنها قربانی می شده است. یکی از این متون به شرح زیر است :

«تور کَمَه دین مرد ، ۵۷ کوارت شراب دریافت نمود که اوشیَه آورده بود و در راه خدایان مصرف کرد : ۷ کوارت برای اهورا مزدا ، ۲۰ کوارت برای خدای ایلامی هومبان ، ۱۰ کوارت برای ردوخانه هوپوتیش ، ۱۰ کوارت برای ردوخانه رنکره ، ۱۰ کوارت برای ردوخانه شوشونوش.»^۱

یکی دیگر از تاثیرات فرهنگی بین النهرین را بر هخامنشیان می توان در این موضوع ردیابی کرد که شاهان هخامنشی همواره مشروعیت خود را از اهورا مزدا می گرفتند و همواره در کتیبه های خود بر این نکته تاکید داشتند و این موضوع احتمالا اقتباسی بوده از شاهان بابل و آشور در بین النهرین. حمورابی سلطنت خود را به اراده خدایان منتسب ساخته و می نویسد :

«در آن زمان ، انو و انلیل ، من حمورابی ، شاهزاده عالیجناب ، پرستش کننده خدایان را امر کردند که درستی و راستی را در مملکت رواج دهم ، بدی را نابود کنم و مملکت را روشن و درخشان سازم و سعادت و خوشبختی را برای مردم افزون گردانم.»^۲

داریوش در کتیبه ای در نقش رستم می گوید :

« اهورا مزدا چون این سرزمین را آشفته دید پس از آن ، آنرا به من ارزانی فرمود. مرا شاه کرد. من شاه هستم. بخواست اهورا مزدا من آنرا در جای خودش نشاندم.»^۳

حمورابی قانون خود را تحت حمایت شمش خدای آفتاب قرار داده است. داریوش اهورامزدا را واضع قانون معرفی نموده و مینویسد :

«ای مرد ! فرمان اهورا مزدا به نظر تو ناپسند نیاید. راه راست را ترک نکن. شورش مکن.»^۴

در سنگ نوشته های هخامنشی عملا اهورا مزدا به شاه قدرت و خرد ارزانی داشته تا شهریاری کند. از کتیبه های شاهان هخامنشی بر می آید که شاهنشاه هخامنشی خود را نماینده اهورا مزدا بر روی زمین میدانست. سلطنت موهبتی الهی بوده که از طرف اهورا مزدا به شاهنشاه عطا شده است. لذا شاهنشاه هخامنشی در روی زمین پس از اهورا مزدا تنها

^۱ - ماریا بوریوس : شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۷۱

^۱ - موسی جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، ص ۱۷۶

^۲ - نورمن شارپ : فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۸۷

^۴ - نورمن شارپ : همان ، ص ۸۷

عظمتی بود که شایسته ستایش شمرده می شد. از دیدگاه ساکنان بین النهرین، پادشاهی خاستگاهی الهی داشت. به باور سومری ها پادشاهی از آسمان به زمین نازل شده بود. آشوری ها نیز بدون تردید به این امر اعتقاد داشتند. از دیدگاه آشوریان، پادشاه موجودی فوق انسانی بود که از جانب خدایان تعیین شده بود. تقدس پادشاه به ویژه در متون آشوری از طریق شعاعی فوق طبیعی و خوف آور پدیدار می شود که بنابر متون مذهبی از ویژگی های خدایان بوده است.

همانگونه که در زمان ساسانیان هاله ای به دور سر شاه نقش میکردند و گفته می شد اگر شاه حمایت خدایان را از دست می داد این هاله از وی گرفته میشد. به گمان مردمان بین النهرین خدایان موجوداتی توانا و جاویدان و دارای صفت بشری و ساکن آسمان ها و دور از دسترس انسان ولی محتاج به عبادت و قربانی وبودند و هدف از آفرینش بشر هم همین بوده است. از این رو هر شهری به خدایی اختصاص داشت. پادشاه نایب او در زمین شمرده میشد که نخستین وظیفه اش بنای معابد و قربانی کردن و گرفتن ممالک و جذب غنائم برای تزئین معابد و نگهداری از خدایان است. جنگ میان دو شهر، نزاع میان دو خدا تلقی میشد که هرگاه یکی غلبه می یافت مجسمه خدای مغلوب را به شهر خود می برد چنانکه خدایی از خدایان بابل حدود هزار سال در ایلام ماند.^۱ به باور بین النهرینی ها شاه در مقامی میان خدا و مردم شمرده می شد. بنابراین به احتمال زیاد اینکه شاهان هخامنشی دائم اشاره میکنند که مشروعیت خود را از اهورا مزدا میگیرند به این دلیل بوده که در بین النهرین شاهان به عنوان نماینده خدایان بر روی زمین مشروعیت خود را از خدایان میگرفتند. شاه هخامنشی نیز چنانکه اشاره شد جانشین خدا بر زمین به شمار می رفت و قدرت مطلقه پادشاهی بخشش ایزدی دانسته می شد.

داستان تولد کوروش نیز برگرفته از قصه دیرینی است که رد آنرا در داستان سارکون اکدی می توان یافت.

سارگون می نویسد :

«مادر حقیر و بیچاره من، مرا حامله شد و پنهانی مرا زائید و مرا در سبیدی از نی بر روی آب گذاشت و در آنرا با قیر بست.»^۲

این کودک را دهقانی از مرگ نجات داد و مدتی بعد ساقی شاه شد و به شاه نزدیک گشت و در دربار قدرت و نفوذی فراوان پیدا کرد و آنگاه بر شاه شورید و او را خلع کرد و بر تخت

۱ - مهرداد ایزد پناه : آشنایی با ادیان قدیم ایران و بین النهرین، ص ۱۱۹

۲ - مهرداد ایزد پناه : آشنایی با ادیان قدیم ایران و بین النهرین، ص ۱۰۷

پادشاهی اکد نشست و خود را شاه جهان خواند. بنابراین پیشینه این داستان را در بین‌النهرین میتوان یافت و پیداست که داستان تولد کوروش نیز بر این اساس ساخته شده است.

چنانکه می‌دانیم پیش از آنکه هخامنشیان بر بین‌النهرین دست یابند، پادشاهان بابل بسیاری از یهودیان را به بابل منتقل کرده بودند. وقتی که در سال ۵۳۹ ق.م بابل بدست کوروش کبیر افتاد و هخامنشیان بر آنجا مسلط شدند در آشنایی و برخورد میان پارسیان و یهودیان با یکدیگر برخی از عقاید زرتشتیان در آئین یهود راه یافت. بخش‌هایی از تورات که پس از این برخورد شکل گرفته تاثیر دین ایرانیان را به خوبی نشان میدهد. اعتقاد به دو عالم جدا از یکدیگر، یکی عالم نیکی و دیگری عالم بدی، اعتقاد به بهشت و دوزخ و روز حساب و معاد از آئین پارسیان به آئین یهود و سپس ادیان دیگر انتقال یافت.^۱ آموزه‌های دین زرتشت تاثیر عمیقی بر سراسر خاور نزدیک آن روزگار گذاشت. همراه با پارسیانی که در بین‌النهرین زندگی میکردند روحانیون زرتشتی نیز حضور داشتند تا امور دینی و مذهبی آنان را انجام دهند. بنابراین به تدریج بسیاری از آموزه‌های آئین زرتشت در سراسر آن ناحیه انتشار یافت. یکی از دلایل نفوذ عقاید پارسیان در عقاید یهودیان بابل این بود که پارسیان در امر دین سخت‌گیری نشان نمیدادند و ادیان بیگانه را احترام می‌گذاشتند مگر آنکه با تهدیدهای میهن پرستانه شورش توأم می‌شد.

آداب و رسوم

مراسم نوروز و سیزده بدر

جشن نوروز قبل از ورود آریایی‌ها به ایران در بین اقوام ساکن بین‌النهرین رایج بوده و پارسیان این جشن را از ساکنان این منطقه فرا گرفته‌اند. شکل‌گیری آن از طرفی ریشه در باورها و اعتقادات و اساطیر کهن جوامع آن روزگار دارد و از طرفی برگرفته از وقایع و پدیده‌های طبیعی و در جهت همراهی با طبیعت صورت می‌گرفته است. بسیاری از منابع از این جشن مردمان بین‌النهرین یاد کرده‌اند. این جشنواره بزرگ بر بدنه ظرف استوانه‌ای بلند مرمهرینی به بلندی یک متر تصویر شده است که از ویرانه‌های معبدی در اوروک بدست آمده است.^۲ چنانکه در منابع آمده است این جشن به مدت دوازده روز از اول ماه نیسانو که

^۱ ابراهیم پور داوود: آناهیتا، ص ۱۰۴ - همچنین آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۱ و همچنین جان بایرناس: تاریخ جامع ادیان، ص ۴۴۷

^۲ - مجید یوسف زاده: تاریخ و تمدن بین‌النهرین، ج سوم، ص ۱۸

مصادف با فروردین ماه است تا روز دوازدهم برگزار می شده و اهمیت ویژه ای هم داشته است.^۱ چنانکه دیدیم خدایان بین النهرین متعدد بودند اما پس از تسلط بابل بر همه بین النهرین خدایان این سرزمین تحت الشعاع خدای بابل، مردوک قرار گرفتند. مردوک خدای بابل بود و افسانه های خلقت به او ارتباط داشت. این افسانه ها که دارای ریشه سومری هستند ظاهراً در عهد حمورابی نگارش یافته اند. حمورابی کوشش کرد تا مردوک را به اوج عظمت برساند و توانست او را در رأس خدایان قرار دهد. به فرمان او قصص و روایات قدیم را تبدیل و تحریف نمودند و قصه ای به شرح زیر ساختند:

در آغاز آفرینش تیامات (خدای آبها) طغیان و سرکشی کرد و خدایان را بیم داد. آنو (خدای آسمان) را نامزد کردند تا او را هلاک سازد اما آنو از معرکه روی برگردانید. پس مردوک قد برافراشت و خدایان را نجات داد و بر تیامات پیروز گشت و برای دریا حدودی معین ساخت. انسان را از خاک رس آفرید تا بنده باشد و خدمت کند و خدایان را نگهداری نماید. آنو از بزرگی خود بر خدایان استعفا کرد و مقام او به مردوک رسید که شهریار خدایان شد.^۲

پس از آن هر سال در بابل هنگام تجدید سال، عیدی عظیم به یاد کامیابی مردوک گرفته می شد. در روز نخست سال همه خدایان به ریاست مردوک در معبد اساگیلا گرد می آمدند تا هم پیروزی مردوک را جشن مردوک را جشن بگیرند و هم طی مراسمی خاص کسب مشروعیت شاه از جانب مردوک به نمایش گذاشته شود و گناهان او بخشیده گردد و سرنوشت سالی که در پیش رو بود را تعیین نمایند. ضمن اینکه ماه نیسانو مصادف با آغاز بهار و بیداری طبیعت بود. روزهای اول ماه نیسانو (فروردین) صرف آماده سازی و پاکسازی معابد می شد. در روز چهارم کل اسطوره آفرینش در برابر مردوک خوانده میشد. در روز پنجم تندیس نبو، پسر مردوک از بوریسیا به بابل آورده می شد و سپس مراسم سبک مشروعیت پادشاه از خداوند آغاز می گردید. روحانی بزرگ نشان های سلطنتی را از پادشاه می گرفت و ضربه ای به گونه او میزد و او را وادار در برابر مردوک زانو زده و ضمن خواندن دعا به خداوند اطمینان بدهد که کار نادرستی انجام نداده و قوانین را بدرستی اجرا نماید. سپس روحانی بزرگ به او اطمینان میداد که مورد لطف و عنایت خداوند قرار گرفته و دوباره نشان سلطنتی را به او باز میگرداند و برای بار دوم ضربه ای به گونه او میزد تا گناهان پادشاه آمرزیده شود. در روز

^۱ - فلیپ استیل: تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین، ص ۸۷ و جان کورتیس: بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی

ص ۱۱۰،

^۲ - مهرداد ایزد پناه: آشنایی با ادیان قدیم ایران و بین النهرین، ص ۹۱

هشتم ، مردوک را در مجلسی از خدایان قرار می دادند که در واقع مردوک در آن مجلس پادشاهی میکرد. در روز دهم به صورت دسته جمعی به همراه مردوک با قایقی به بیرون از شهر به معبد اکتیو می رفتند (معبد سال نو) روز یازدهم دوباره خدایان و مردمان با مردوک بیعت می کردند که این هم نمایی بود از پیروزی مردوک که توسط دیگر خدایان انتخاب شده بود و بلاخره در روز دوازدهم مراسم جشن به پایان می رسید و خدایان به معابد خویش بازگردانده می شدند.^۱ هخامنشیان شکل کلی این جشن سال نو را از بین النهرینی ها اقتباس نمودند ضمن آنکه در محتویات و جزئیات مراسم تغییراتی دادند.

در مورد سیزده بدرهم نکته ای قابل بحث می باشد. همانطور که میدانیم مردمان بین النهرین ستارگان آسمان را خدایان می پنداشتند و کاهنان هرشب ستاره ها را در آسمان رصد میکردند و گزارش احوال آنها را به پادشاه تقدیم میکردند. صدها گزارش از این دست بر روی کتیبه های آجری از کتابخانه های بین النهرین باستان بدست آمده است. از مطالعه مندرجات اوستا روشن میشود که این ستاره ها در دین زرتشت بیش از ادیان دیگر آن زمان مورد پرستش قرار گرفته اند و با تاثیر از فرهنگ بین النهرین بسیاری از این ستاره ها در این آئین نام به خصوص و شیت و ادعیه خاص پیدا کرده و به عنوان ایزد ستوده شده اند و همه آنان در اداره امور کائنات عاملی موثر به شمار رفته اند. ستاره تیر یا تیشتر در اوستا خداوند باران است. مانند این خداوند در ادیان دیگر عهد قدیم نیز وجود داشته از جمله در میان مصریان دو خداوند به نام خدای رودها و خداوند آبها وجود داشته که هر دو پرستیده می شدند و مردم در خشک سالی دست دعا و نیایش به درگاه آنان دراز میکردند. در اوستا به کرات نقل شده که منبع و مایه آب در ستاره تیشتر قرار گرفته و ایزد باد نیز از یاران وی شمرده شده است. یشت هشتم اوستا به تیریشتم موسوم است و چهارمین ماه سال و سیزدهمین روز هرماه به اسم این ایزد نامگذاری شده بوده که تیرماه و تیر روز گفته میشدند.^۲ به بیان دیگر پس از اینکه هخامنشیان با مردمان بین النهرین در آمیختند به تدریج برخی خدایان بین النهرینی تحت عنوان ایزدان مختلف به عقاید زرتشتیان وارد شدند. ایرانیان زرتشتی هریک از روزهای ماه را به نام یکی از ایزدان نامگذاری کرده بودند. مثلاً روز اول به نام هرمزد نامگذاری شده بود و به همین ترتیب روز سیزدهم ماه به نام تیرروز نامیده می شد و روز متعلق به ایزد باران بود. در حقیقت این نامگذاری ایام به نام ایزدان بعد از آمیخته شدن

2-M.A.Dandamayev and E.Grantoskii : " the kingdom of Assyria and its relations with iran , Acta Iranica , 1987 , p36

۲- ابراهیم پور داوود : یشت ها ، ج اول ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۷ ، ص ۳۲۵

پارسیان با مردمان بین النهرین توسط خود آنان صورت گرفت و تقلیدی از ایشان نبود. به این ترتیب برای هرروز و هر ایزدی یشتی در اوستا جای داده شد که شامل ادعیه و نیایش‌هایی در رابطه با آن ایزد بوده است. چنانکه یشت هشتم اختصاص به تیر یا تیشتر دارد و شامل جملاتی در ستایش ایزد باران می باشد. هنگامی که نام ماه و نام روز یکی می شد طی مراسم خاص به ستایش و نیایش آن ایزد می پرداختند و جشنی هم برگزار می شده است. مثلاً نوزدهم فروردین که اختصاص به ایزد فروردین داشته در ماه فروردین با نام ماه یکی می شد و جشن فروردینگان برگزار می شده است به همین ترتیب روز سیزدهم تیرماه با نام ماه تیر یکی می شده به ستایش آن ایزد می پرداختند. از آنجا که بارندگی و آب برای مردم کشاورز این منطقه اهمیت زیادی داشته و بدان نیازمند بودند با آغاز سال نو، در اولین روز متعلق به خدای باران که همان سیزدهم فروردین ماه بوده مراسم ستایش و نیایش آن ایزد را در آغوش طبیعت برگزار می نمودند به این امید که سالی پر باران در پیش داشته باشند.

با بررسی قسمت‌هایی از شیت هشتم اوستا (تیر تشت) با فلسفه این ستایش بیشتر آشنا می شویم. در تیر شیت، ستیزه و جنگ میان دیو خشکی و ایزد باران دیده میشود. تیشتر ستاره باران و ایزد آب و فراوانی است و آبه اوشه دیو خشکسالی است که آنها را زندانی کرده و از کار تیشتر جلوگیری میکند. در نزدیکی اقیانوس، دیو خشکی و ایزد باران با هم می ستیزند و جنگ آنان سه شبانه روز طول می کشد. تیشتر شکست میخورد و بدرگاه اهورامزدا می نالد و افسوس می خورد که اگر مردم مرا می ستودند و خیرات میکردند هر آینه من قوت می گرفتم و به دیو خشکی غالب می شدم. آنگاه اهورا مزدا به ایزد باران زور و توانایی بیشتری می دهد و پس از آن، تیشتر دیو خشکی را شکست می دهد و سپس به اقیانوس رفته و دریاها را به جوش و خروش در می آورد و سپس ابر و مه بر میخیزد و باد جنوب وزیدن میگیرد و ابرها را به سمت دشت‌ها می برد و باران را جاری میسازد.^۱

برخی ادعا کرده اند که چنین رسمی در میان بابلی‌های باستان وجود داشته و از آنجا به ایرانیان رسیده است. در بررسی دقیق تر این موضوع همانگونه که دیدیم میتوان به نادرستی این ادعا پی برد. این رسمی بوده که بعد از آمیختگی فرهنگی ایرانیان و بابلیان توسط خود ایرانیان شکل گرفت و تا امروز با تغییراتی در محتوا همچنان ادامه دارد.

^۱ - ابراهیم پور داوود: یشت‌ها، ص ۲۳۲

مراسم سوگواری و خاکسپاری

آئین خاکسپاری و مراسم تشییع جنازه آداب و رسوم مهمی برای شناخت تمدن های باستانی هستند. این آداب و رسوم به ما این امکان را میدهد که جنبه ای از اعمال مذهبی مردم و نتیجتاً بخشی از فرهنگ آنان را درک کنیم. به طوریکه هرودوت نوشته پس از مرگ کاساندان، همسر کوروش کبیر، سوگواری رسمی اعلام شد.^۱ (کتاب دوم، بند ۱) داریوش دوم، اخوس نیز برای پدرش اردشیر دوم مدتی سوگواری رسمی اعلام کرد. مردم به نشانه سوگواری سر خود را تراشیدند. افراد ارتش پارس به نشان سوگواری برای ماسیتیوس، سردار بزرگ ایرانی، سر خود را تراشیدند و حتی یال و دم اسبان و قاطرهای خود را بریدند و به شیون و زاری پرداختند.^۲ (کتاب نهم هرودوت، بند ۲۴) تنها مدارک قابل قیاس ما درباره مراسم خاکسپاری و آئین های سوگواری از منابع بابلی دوره نبونید است. ممکن است شباهت هایی که در توصیف دوره سوگواری برای افراد خانواده سلطنتی بابل وجود دارد به ما این امکان را بدهد که از آن به عنوان مدرکی برای پیدا کردن تصویری از آئین سوگواری پارسیان استفاده کنیم. دو سالنامه نبونید آمده است که مردم در مدت سوگواری همسر شاه، سر خود را تراشیدند،^۳ که اطلاعات هرودوت را درباره آئین های باستان تأیید میکند و در مدخلی پیش از این مرگ «اددگویی» مادر نبونید را در «دور کوراشو» ثبت کرده است. بر اساس این گاهنامه، نبونید و سپاهش سه روز سوگواری کردند و پس از آن، مردم یک دوره سوگواری نمودند. آئین خاکسپاری مربوط به مرگ مادر شاه با جزئیات بیشتر بر سنگ یادمانی که نبونید نصب کرده توصیف شده است. از این نوشته دو نسخه در شهر حران پیدا کرده است.

خانم ماریا بروسویوس با بررسی این متون اینگونه می گوید :

«طبق این نوشته، مردم در مدت سوگواری لباسهای خود را در می آوردند و خود را می زدند. مردمی که از سراسر بابل جمع شده بودند در بخشی از مراسم عزاداری برای احترام به مرده، حیواناتی مثل گاو و گوسفند قربانی میکردند. در ستون های یک و دو چنین به نظر میرسد که گوینده متن مادر شاه می باشد که در سطرهای آغازین، خود را «اددگویی» مادر نبونید می نامد. در متن به دفعات به مناسبات نزدیک «اددگویی» و نبونید با این عبارت اشاره شده است :

^۱ - هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج اول، ص ۲۳۳

^۲ - هرودوت: همان، ج دوم، ص ۹۸۷

^۳ - ماریا بروسویوس: زنان هخامنشی، ص ۱۳۳

«نبونید ، تنها پسر من ، فرزند تن من » و خود نبونید این عبارت را بعدها به کار برده است :

« نبونید ، پادشاه بابل ، پسر وی ، از شکم وی بیرون آمده. »^۱
در حالیکه اددگویی از ایمان مذهبی پسرش و خودش نسبت به سین ، خدای ماه صحبت میکند ، نبونید با برگزاری مراسم خاکسپاری شایسته برای مادرش از زندگی مذهبی او تجلیل به عمل می آورد. طبق این متن، برنامه به شرح زیر بوده است :

«قبل از اینکه نبونید در جایی جسد در جایی مخفی سپرده شود ، آغشته به روغن های خوشبو ، ملبس به لباسهای گرانبها و مزین به سنگ های قیمتی شده بود. سپس مقدمات سوگواری با قربانی کردن گاو و گوسفند در جلو آرامگاه شروع شد. شاه و صاحب منصبان عالیمرتب از سراسر امپراتوری گرد آمده بودند تا در این سوگواری که هفت روز طول کشید شرکت کنند. مردم برای سوگواری خاکستر به سر می ریختند، جامه از تن بیرون می آوردند و خود را میزدند. در پایان مدت سوگواری مردم سر خود را تراشیدند و بعد از دعای خیر پادشاه ، بازگشت به خانه های خود را آغاز کردند.»^۲

مسئله احترام به اموات و پرستش اجداد موضوع بسیار مهمی است که در تاریخ ادیان قابل بحث و بررسی می باشد .

باید دانست که تصور نیستی و فنا شدن امری است که پذیرش آن توسط انسان دشوار است. کسی که با دیگری روزها و سالیان دراز زندگی کرده و رفیق و شفیق و همنشین بوده ناگهان بواسطه مرگ به طور ابدی با او جدایی پیدا میکند و این امری است که با میل آدمی همخوانی ندارد و باید برای این غیبت و جدایی توجیهی پیدا کند که برای او قابل پذیرش باشد. یاد آن شخص در گذشته همواره در ذهن و خاطر اوست. سخنان او در گوشش و اثرات او در ضمیرش تا مدت‌ها باقی می ماند. ذکر او باعث تسلی و میشود و در هنگام خواب ، در نیمه شب او را در عالم رویا می بیند و با او سخن میگوید. همین احساس نزد اجداد دیرین و نیاکان باستانی ما هم وجود داشته است. بنابراین عجیب نیست اگر انسان ماقبل تاریخ بر آن است که اموات نه تنها زنده اند و باقی هستند بلکه دارای همان اشتیاقات و حوائج ایام حیات هستند ولی وجود آنها در کنار انسانهای زنده و اینکه همه وقت حاضرند و آدمیان زنده را می بینند نوعی نگرانی ایجاد کرده و به طور کلی اکثر ملل باستانی برای مردگان خود احترام و

۱- ماریا بروسویوس : زنان هخامنشی ، ص ۱۳۴

۲- ماریا بروسویوس : همان ، ص ۱۳۵

تاثیر فراوانی قاتل بودند و عقیده داشتند که اموات پس از مرگ مانند دوران حیات در زندگی مردم زنده تاثیر دارند و ممکن است در خوشبختی و بدبختی زندگان موثر باشند.^۱

بنابراین از قدیم الایام بشر ابتدایی برای جلوگیری از آمد و شد احتمالی ارواح مردگان تدابیری اتخاذ کرد که در اطراف و اکناف ممالک جهان صورتهای گوناگونی داشته است. از جمله اینکه انبوهی از سنگ بر روی جسد مرده قرار می داده یا بدن او را با طنابهای محکم می بسته و حتی در بعضی نقاط دیده شده که چوبی نوک تیز در سینه او فرو می کرده و جسد را به زمین می دوختند.^۲ تمام این کارها برای این بوده که از حرکت و به راه افتادن مردگان جلوگیری کنند. در همان حال برای استرضای خاطر آنها و خشنودی روح ایشان بعد از دفن نیز هدایایی به ایشان تقدیم می کرده است. به هر روی همانگونه که دیدیم در شیوه‌های سوگواری نیز هخامنشیان متأثر از فرهنگ بابلی ها بوده اند.

سایر آداب و رسوم پارسیان

آداب و رسوم دیگری را نیز از مردمان بین النهرین اقتباس نمودند مانند بالا بردن دست در نگاره شاهان هخامنشی که شیوه احترام و درود بوده و شاهان پس از کوروش نیز در نقوش خود نشان داده اند. این گونه ادای احترام را در بین النهرین به ویژه در نقوش شاهان و بزرگان و حتی خدایان می بینیم. هنگامی که خشایارشا در مراسم بار ، کنار پدر بر تخت نشسته خود می ایستند ، دست راستش را با آرنجی خمیده بلند میکند. ولیعهد با این حرکت مراتب احترام خود را همانگونه نشان میدهد که داریوش به نماد خداوند نشان میدهد. اهورا مزدا نیز که به صورت نمادین نشان داده شده به همین ترتیب شاهنشاه را سلام میگوید. چنین می نماید که بالا بردن دست مخصوص شاه و ولیعهد بوده است. جالب توجه است که در نگاره های تخت جمشید تنها به دو گروه از اقوام بر میخوریم که این حالت را انجام داده اند یکی سوری ها و دیگری بابلی ها.^۳ این دو مقام سرپرست هیأت نمایندگان ساتراپی در حالیکه دست راست خود را بالا برده اند به سوی شاه بر تخت نشسته پیش می روند.

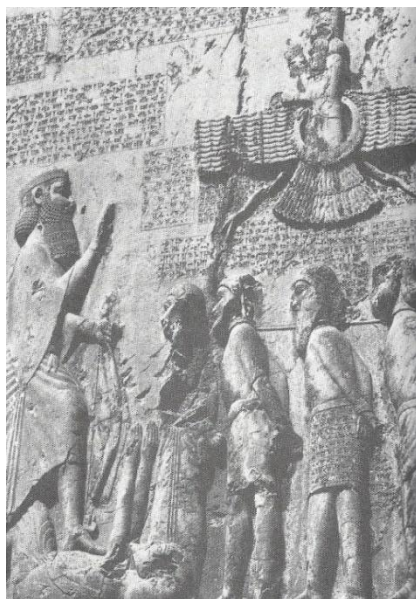
^۱ - مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج اول ، ص ۱۰۲

^۲ - جان بایرناس : تاریخ جامع ادیان ، ص ۲۳

^۳ - والتر هیتنس : داریوش و ایرانیان ، ص ۳۸۱



نقش خشایارشا در آرامگاه خود در نقش رستم



نقش داریوش در نگاره بیستون

شکل ۶-۶۶: بالا بردن دست راست در نقوش شاهان هخامنشی

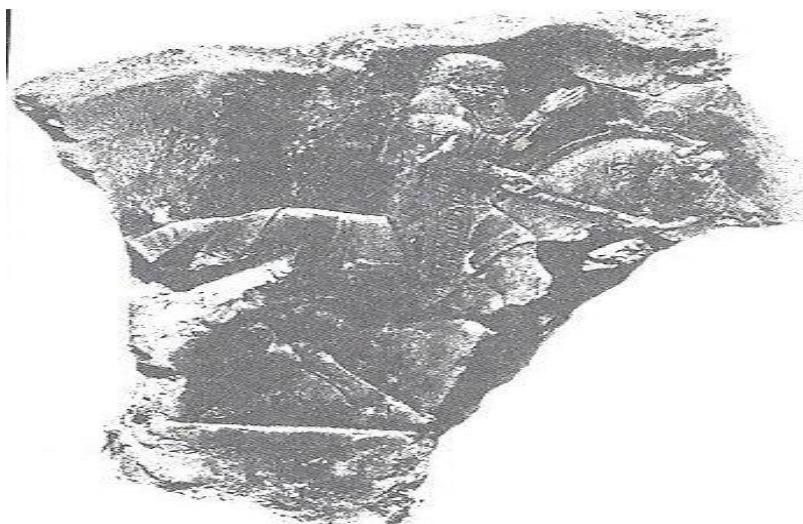


مهر استوانه ای بابلی

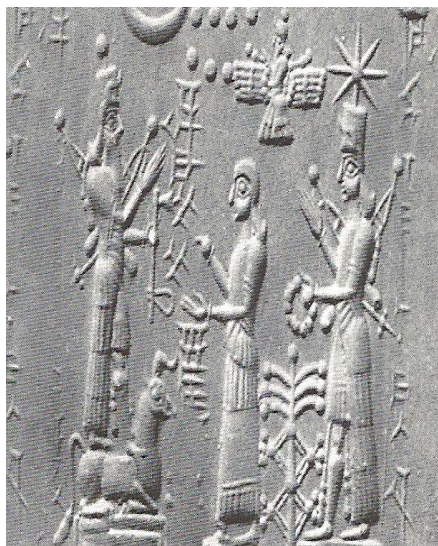
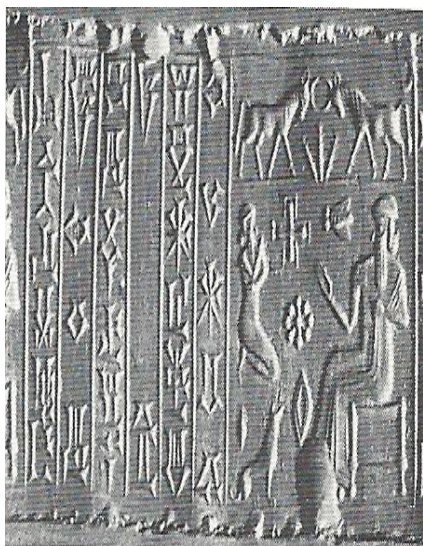


مهر استوانه ای آشوری

شکل ۶-۶۷: بالا بردن دست راست در نقوش شاهان هخامنشی



شکل ۶-۶۸: بالا بردن دست راست پادشاه در نقش برجسته گلی آشوری



شکل ۶-۶۹: بالا بردن دست راست در نقوش مهرهای استوانه ای بین‌النهرین

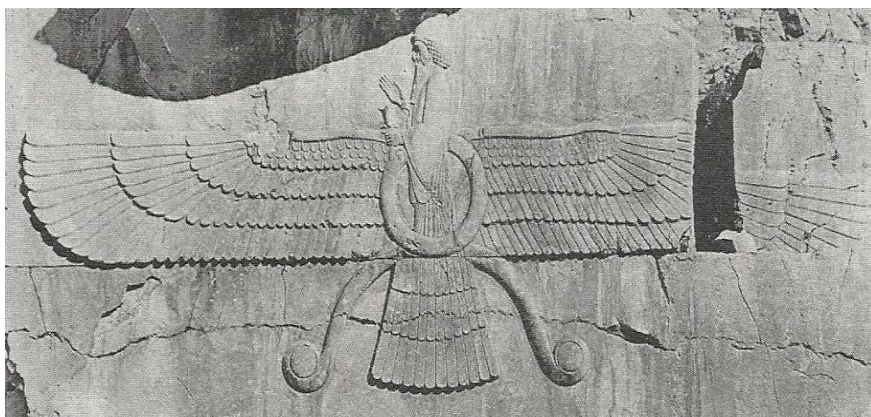


هدیه آورندگان تخت جمشید



هدیه آورندگان کاخ سارگن دوم (خورساباد)

شکل ۶-۷۰: بالا بردن دست راست در نقش هدیه آورندگان



شکل ۶-۷۱: بالا بردن دست راست در نگاره پیکره بالدار هخامنشی



شکل ۶-۷۲: بالا بردن دست راست در نقش پیکره بالدار آشوری

والتر هیتنس میگوید پارسیان خبرهای خوشحال کننده را با نهادن شاخه و برگهای گیاه مورد در راهی که از میان خانه ها میگذشت و سوزاندن مواد خوش بو کننده جشن میگرفتند.^۱ احتمالاً این رسم را از بابلیان اقتباس کرده اند چون زمانی که کوروش کبیر فاتحانه وارد بابل شد ، چنانکه مدارک و اسناد بابلی نشان میدهد مردم بابل با پوشاندن خیابان ها از شاخ و برگهای گیاه از او استقبال کردند و ورود او را جشن گرفتند. هرودوت میگوید : « هیچ قومی به اندازه پارسیان آغوش بازی برای پذیرش آداب و رسوم بیگانه ندارد.^۲ » بسیاری از آداب و رسوم پارسیان از مادها اقتباس گردید که آنها نیز به نوبه خود از آشوریان اقتباس کرده بودند. در دوران شاهنشاهی هخامنشی همراه بودن زنان در لشکر کشی ها رسم بوده است. کاساندان همسر کوروش کبیر در بابل وفات یافت و ما میدانیم که در لشکر کشی به مصر ، دست کم

^۱ - والتر هیتنس : همان ، ص ۳۹۲

^۲ - هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج ۱ ، ص ۱۶۵

یک همسر همراه کمبوجیه بوده است.^۱ در لشکر کشی خشایارشا به یونان در سال ۴۸۰ ق.م. خانواده ماسیتیوس همراه قافله شاه تا سارد رفتند و ظاهراً همانجا ماندند تا شاه از یونان بازگشت.

داماسپیا همسر اردشیر اول شاه را در لشکر کشی همراهی کرده بود و جنازه وی با جنازه خود اردشیر در ۴۲۵ ق.م. به پارس بازگردانده شد.^۲ مدارک به روشنی نشان میدهد که حضور زنان پارسی در نقل و انتقالات ارتش عادی بوده است. مسأله این است که بدانیم تا چه حد در ارتش های خاور نزدیک رسم بوده که زنان درباری و نجیب زاده را در لشکر کشی ها همراه ببرند و پارسیان این رسم را از چه کسانی آموخته اند. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد زنان ، ارتش بابل را همراهی میکردند. در سالنامه بابلی اشاره شده که خانواده سلطنتی در کنار ارتش نبونید در بابل دور هم جمع شده اند. میتوان این رسم را نیز برگرفته از بابلیان دانست هرچند این شواهد بسیار کلی می باشند.

خاتمه

با بررسی دقیق منابع و اسناد مربوط به بین النهرین دوران هخامنشیان میتوان چنین نتیجه گیری کرد که در طول دو سده تسلط پارسها بر بین النهرین تحولات چشمگیری در اوضاع اقتصادی و اداری کشور روی داد و بسیاری از موسسات عمومی بتدریج تحت نفوذ ایرانیان در آمدند. در اسناد مربوط به بابل نیپور و دیگر شهر های بین النهرین به داوران ایرانی تبار اشاره شده و همچنین بسیاری از اصطلاحات اداری و حقوقی ایران باستان در اسناد بابلی منعکس شده که بیانگر این تحولات میباشد.

در بابل هخامنشی پیشرفتهای عمده ای در زمینه علوم مختلف صورت گرفت که دوران تعالی آن از اواخر سده پنجم پیش از میلاد آغاز گردید. در نظام زمین داری تحولات و دگرگونی هایی صورت گرفت. زمینهایی که از بومیان گرفته میشد در اندازه های کوچک و بزرگ بعنوان املاک موروثی بین اعضای خانواده سلطنتی و اشراف توزیع میشد. توزیع مجدد اراضی توسط دستگاه اداری پارسها موجب پیدایش انواع اقطاعات مربوط به سپاهیان و کارکنان دولتی گردید. این اقطاعات از سوی دستگاه امپراتوری و از اراضی دولتی اعطا میشد و امکانات خدمات لشکری و کار اجباری را فراهم می ساخت.

معابد بابلی که از استقلال قابل توجهی در عهد کلدانیان برخوردار بودند اینک تابع امپراتوری شدند و ملزم به پرداخت مالیاتهای سنگین بصورت انجام کارهای دولتی با اعزام

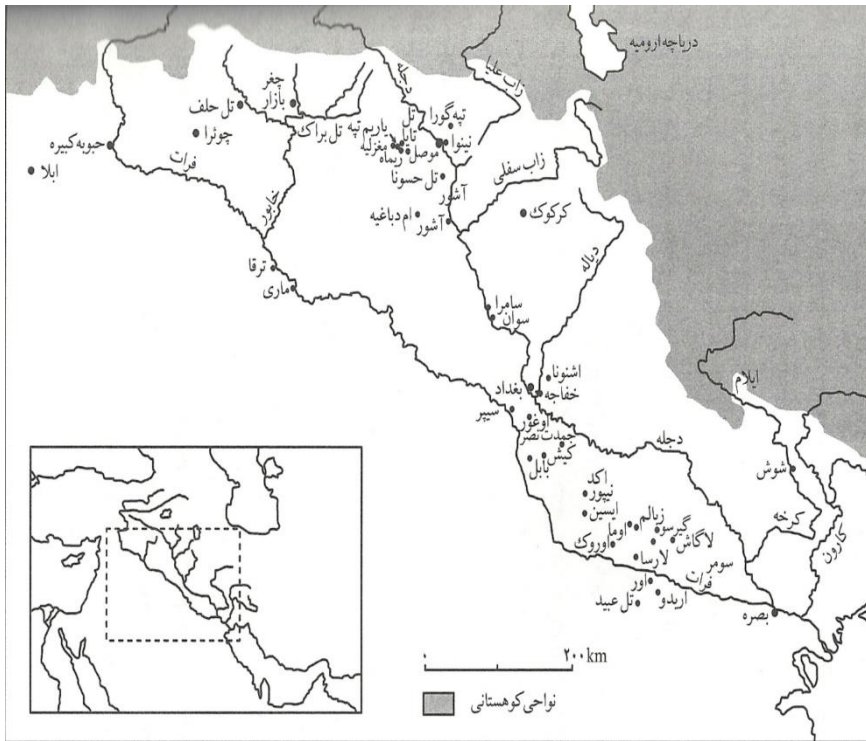
۱ - ماریا بروسئوس : زنان هخامنشی ، ص ۱۲۲

۲ - ماریا بروسئوس : همان ، ص ۱۲۲

بردگان خود برای کار در املاک وابسته به کاخها شدند. در نظام مالیاتی نیز تغییراتی بنیادین صورت گرفت. بابل موظف به پرداخت مالیات سنگین بود که پس از اصلاحات داریوش تعیین گردید و البته موجب ایجاد نارضایتی و نا آرامی های متوالی در بین النهرین گردید. بعد از فتح بین النهرین بویژه بابل توسط هخامنشیان ، نه تنها مردم ایران و بابل از بازرگانی بیشتر با یکدیگر برخوردار شدند بلکه با ساخته شدن راههای بازرگانی و نظامی در سایه امنیت حاصله از اقتدار هخامنشیان ، داد و ستد آسانتر شد و بازرگانی توسعه یافت. در این دوره در اثر رواج مسکوکات ، تجارت به نواحی دور کشیده شد و فعالیت بانکها نیز گسترش یافت.

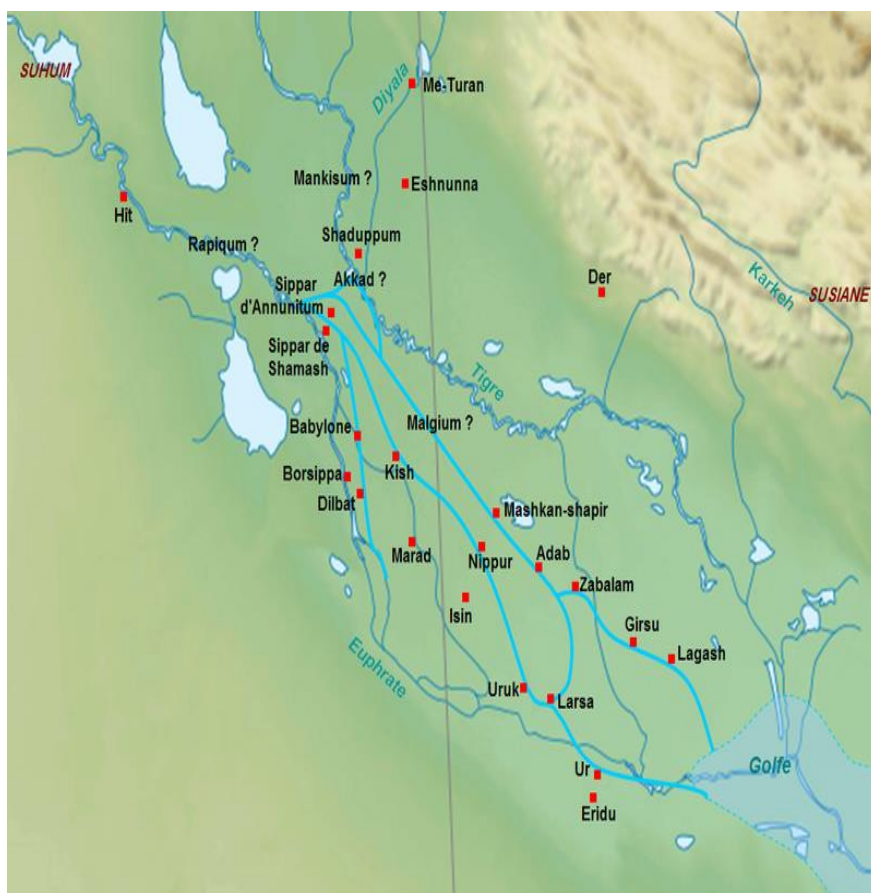
در این میان، هخامنشیان از جنبه های مختلف تحت تاثیر فرهنگ و تمدن کهن بین النهرین قرار گرفتند. فرهنگ و تمدن بین النهرین از زمان سومریها و اکدی ها شکل گرفت و در دوران آشوری ها و بابلی ها به اوج رسیده بود. هخامنشیان وارث این تمدن های کهن بودند. اگر چه دوران هخامنشان به دوران هماهنگ سازی فرهنگها و ادیان ملتهای گوناگون شناخته شده است، بنظر میرسد فرهنگ بابلی که چندین سده پیش از فتح بابل بدست پارسها فرهنگی بارور بود ، چندان تحت تاثیر دیگر فرهنگ های امپراتوری قرار نگرفت و روند تحول فرهنگی که در سراسر دوران هخامنشی در بابل بوقوع پیوسته بود مربوط به گسترش داخلی آن بود و چندان تحت تاثیر امپراتوری پارسها قرار نداشت.

هخامنشیان در زمینه های مختلف معماری و هنر، علوم و صنایع ، آداب و رسوم و باورهای دینی تحت تاثیر فرهنگ و تمدن بین النهرین قرار گرفتند. معماری و هنر دوره هخامنشی تا حد بسیاری متأثر از معماری و هنر آشوریان و بابلیان بوده است. همچنین در نظام اداری ، در زمینه خط و نگارش ، وقایع نگاری، گاهشماری و تقویم، مهرسازی ، اوزان و مقادیر و مقیاسها الگو برداری هخامنشیان از سنت های بین النهرینی قابل توجه است. باورهای دینی و خدایان بین النهرینی در عقاید هخامنشیان نفوذ کردند و برخی خدایان آنان تحت عنوان ایزدان در میان پارسیان مورد پرستش قرار گرفتند. پارسیان همچنین آداب و رسوم مختلفی را از مردمان بین النهرین اقتباس نمودند که آثار آنها تا به امروز میتوان مشاهده کرد. هرودوت میگوید هیچ قومی به اندازه پارسیان آغوش بازی برای پذیرش آداب و رسوم بیگانه ندارد.



شكل ٥ نقشه بين النهرين.

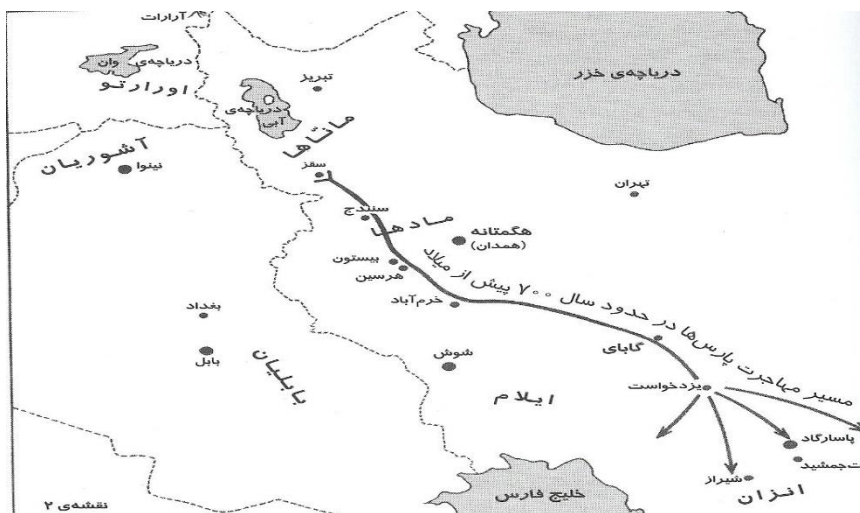
شكل ٦-٧٣: نقشه بين النهرين باستان



شکل ۶-۷۴: نقشه بین‌النهرین باستان



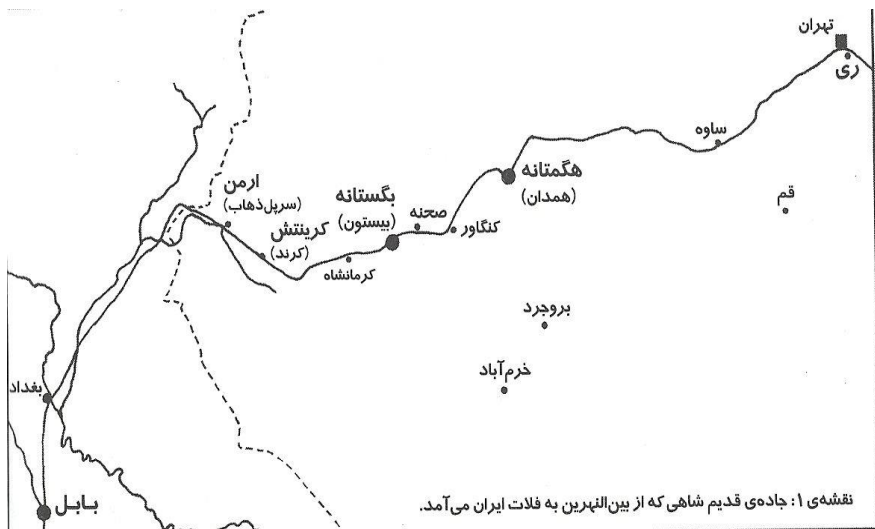
شکل ۶-۷۵: بین النهرین باستان



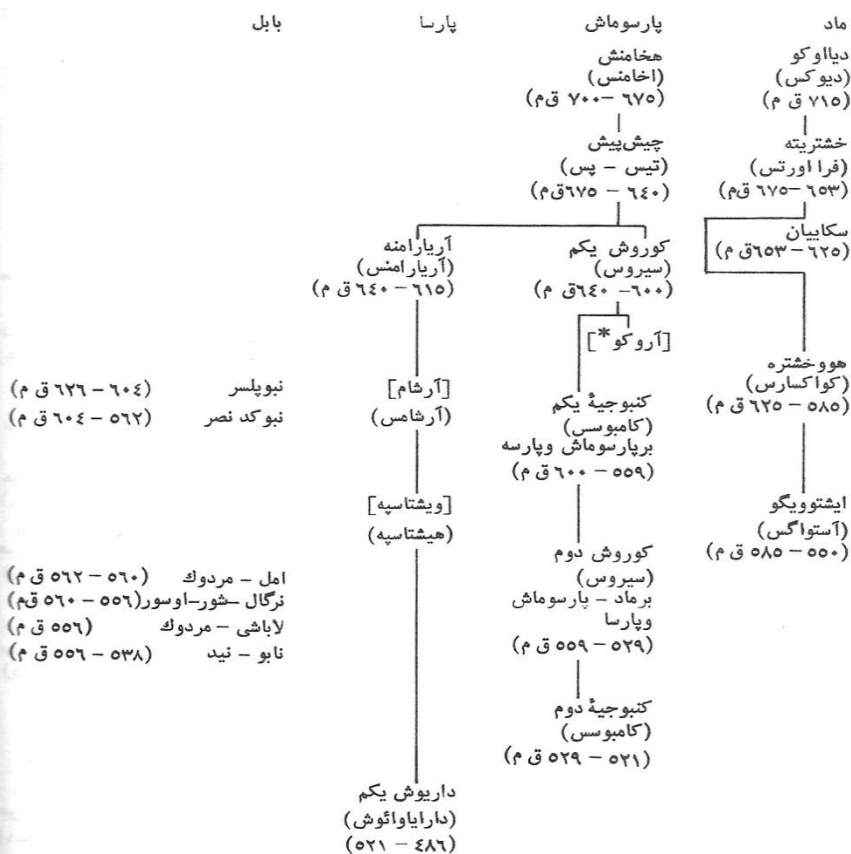
شکل ۶-۷۶: مسیر مهاجرت پارس ها



ساتراپی‌های شاهنشاهی هخامنشی
شکل ۶-۷۷: شاهنشاهی هخامنشی



شکل ۶-۷۸: جاده قدیم شاه‌ی از بین‌النهرین به ایران



* نامهایی که در دو قلاب [] آمده‌اند آنهایی هستند که وارث تاج و تخت بودند، اما پادشاهی نکردند.

شکل ۶-۷۹: شجره نامه شاهان ماد، پارس و دوره پایانی بابل

جدول ۱

استاندارد وزن پایه بابلی بنا به لمان (هویت)

۱ بیلتنو («تالان»)	= ۶۰ مانو («مینا»)	= ۲۹۴۷۲ گرم
۱ مانو	= ۶۰ شیکلو («شکیل»)	= ۴۹۱/۲ گرم
۱ شیکلو	= ۲ زوزو («دراخما»)	= ۸/۱۸ گرم

جدول ۲

استاندارد بابلی پس از اصلاحات داریوش بزرگ (مقادیر نظری)

۱ تالان	= ۶۰ مینا	= ۳۰۲۴۰ گرم
۱ مینا	= ۶ کرشه	= ۵۰۴ گرم
۱ کرشه	= ۱۰ شکیل	= ۸۴ گرم
۱ شکیل	= ۲ ZWZ (دراخما)	= ۸/۴۰ گرم
	= ۸ دانا که	= ۸/۴۰ گرم
۱ ZWZ	= ۴ دانا که	= ۴/۲۰ گرم
۱ دانا که	= ۵ حالور	= ۱/۰۵ گرم
۱ حالورو		= ۰/۲۱ گرم

منابع

فهرست منابع فارسی

- (۱) احمدی ، داریوش : هخامنشیان، فرمانروایان زمین و دریا ، تهران ، نشر گردونه توس ، ۱۳۸۸
- (۲) آرمسترانگ ، کرن : خداشناسی از ابراهیم تا کنون (یهود ، مسیحیت و اسلام) ، ترجمه محسن سپهر ، تهران ، نشر مرکز ، ۱۳۸۲
- (۳) آزاد ، ابوالکلام : کوروش کبیر (ذوالقرنین) ، ترجمه باستانی پاریزی ، تهران ، نشر علم ، ۱۳۸۰ ،
- (۴) آشتیانی ، جلال الدین : زرتشت مزدیسنا و حکومت ، تهران ، شرکت سهامی انتشار ، ۱۳۸۱
- (۵) آمیه ، پیر : تاریخ ایلام ، ترجمه شیرین بیانی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹
- (۶) استروناخ ، دیوید : پاسارگاد ، ترجمه حمید خطیب شهیدی ، سازمان میراث فرهنگی ، چاپ اول ، ۱۳۷۹ ،
- (۷) استیل ، فیلیپ : تاریخ فرهنگ و تمدن بین النهرین ، ترجمه محمد صادق شریعتی ، تهران ، سبزان ، ۱۳۹۰ ،
- (۸) الن ، لندزی : تاریخ امپراتوری ایران ، ترجمه عیسی عبدی ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۸۸
- (۹) انصاری ، مسعود : کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله ، آلمان ، نشر نیما ، ۱۳۷۷
- (۱۰) ایرانی ، دینشاه : فلسفه ایران باستان ، انتشارات فروهر ، ۱۱۳۶۱
- (۱۱) ایزد پناه ، مهرداد : آشنایی با ادیان قدیم ایران و بین النهرین ، تهران ، نشر محور ، ۱۳۸۱
- (۱۲) بابلون ، ارنست : سکه های ایران در دوران هخامنشی ، ترجمه ملک زاده بیانی ، خانبابا بیانی ، تهران ، موسسه باستان پژوهشی ، ۱۳۵۸
- (۱۳) بختورتاش ، نصرت الله : درفش ایران از باستان تا امروز ، تهران ، نشر بهجت ، ۱۳۸۳

- ۱۴) بروسیوس ، ماریا : ایرانیان عصر باستان ، ترجمه هایده مشایخی ، تهران ، نشر هرمس ، ۱۳۹۰ ،
- ۱۵) بروسیوس ، ماریا : زنان هخامنشی ، ترجمه هایده مشایخ ، تهران ، نشر هرمس ، ۱۳۸۷
- ۱۶) بروسیوس ، ماریا : شاهنشاهی هخامنشی ، ترجمه هایده مشایخ ، تهران ، نشر ماهی ، ۱۳۸۸ ،
- ۱۷) بریان ، پیر : امپراتوری هخامنشی ، ترجمه ناهید فروغان ، جلد دوم ، تهران ، نشر قطره ، ۱۳۸۰ ،
- ۱۸) بلک ، جرمی - گرین ، آنتونی : فرهنگنامه خدایان ، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان ، ترجمه پیمان متین ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۸۳
- ۱۹) بورکرت ، والتر : بابل ، منفیس ، تخت جمشید ، ترجمه پیمان متین و آذر بصیر ، تهران ، علوم انسانی ، ۱۳۸۷
- ۲۰) بویس ، مری : زرتشتیان ، باورها و آداب دینی آنها ، ترجمه عسکر بهرامی ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۱
- ۲۱) بهار ، مهرداد : پژوهشی در اساطیر ایران ، تهران ، نشر آگه ، ۱۳۷۵
- ۲۲) بیانی ، شیرین : تاریخ ایران باستان ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۱
- ۲۳) بیانی ، ملکزاده : تاریخ مهر در ایران ، تهران ، یزدان ، ۱۳۶۳
- ۲۴) پلوتارک : حیات مردان نامی ، ترجمه رضا مشایخی ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵
- ۲۵) پوپ ، اپهام : معماری در ایران ، ترجمه غلامحسین صوری افشار ، انتشارات انزلی ، چاپ اول ، ۱۳۶۶
- ۲۶) پور داوود ، ابراهیم : آناهیتا ، به کوشش مرتضی گرجی و تصحیح میترا مهر آبادی ، تهران ، افراسیاب ، ۱۳۸۰
- ۲۷) پور داوود ، ابراهیم : خرده اوستا ، تهران ، دنیای کتاب ، ۱۳۸۳
- ۲۸) پور داوود ، ابراهیم : فرهنگ ایران باستان ، تهران ، دنیای کتاب ، ۱۳۸۳
- ۲۹) پور داوود ، ابراهیم : یشت ها ، جلد اول و دوم ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۷
- ۳۰) پیرنیا ، حسن : تاریخ ایران باستان ، جلد اول و دوم ، تهران ، انتشارات نگاه ، ۱۳۸۶
- ۳۱) پیرنیا ، حسن : تاریخ ایران قبل از اسلام ، تهران ، نشر نارمک ، ۱۳۸۰
- ۳۲) جوان ، موسی : تاریخ اجتماعی ایران باستان ، تهران ، نشر علم ، ۱۳۸۶

- (۳۳) خدادادیان ، اردشیر : تاریخ ایران باستان ، جلد اول ، تهران ، نشر سخن ، ۱۳۸۳
- (۳۴) داندامایوف ، محمد . آ : ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی ، ترجمه روحی ارباب ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۵۲
- (۳۵) داندامایوف ، محمد . آ : ایرانیان در بابل هخامنشی ، ترجمه محمود جعفری دهقی ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۹۱
- (۳۶) داندامایوف ، محمد . آ : تاریخ سیاسی هخامنشیان ، ترجمه خشایار بهاری ، تهران ، نشر کارنگ ، ۱۳۸۱
- (۳۷) دورانت ، ویل : تاریخ تمدن ، جلد اول ، ترجمه احمد آرام و مهرداد مهرین ، انتشارات فرانکلین ، تهران ، نیویورک ، ۱۳۷۷
- (۳۸) دیاکونوف ، میخائیل : تاریخ ایران باستان ، ترجمه روحی ارباب ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۲
- (۳۹) دیاکونوف ، میخائیل : تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۹
- (۴۰) دیولافوا ، مادام ژان : ایران ، کلدی ، شوش ، ترجمه محمد علی فره وشی ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۷۱
- (۴۱) راوندی ، مرتضی : تاریخ اجتماعی ایران ، ج اول ، تهران ، انتشارات نگاه ، ۱۳۸۴
- (۴۲) ربیعی رودسری ، فیثره : بانک و بانکداری در ایران ، تهران ، دفتر پژوهش های فرهنگی ، ۱۳۸۰
- (۴۳) رضی ، هاشم : اوستا ، تهران ، نشر بهجت ، ۱۳۸۰
- (۴۴) رضی ، هاشم : زرتشت پیامبر ایران باستان ، تهران ، نشر بهجت ، ۱۳۸۰
- (۴۵) رو ، جورج : سرگذشت عراق باستان ، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی ، تهران ، نشر پیکان ، ۱۳۸۱
- (۴۶) رید ، جولین : بین النهرین ، ترجمه آذر بصیر ، ویرایش پیمان متین ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۸۶
- (۴۷) زرین کوب ، عبدالحسین : آشنایی با تاریخ ایران ، تهران ، سخن ، ۱۳۸۵
- (۴۸) زرین کوب ، عبدالحسین : تاریخ ایران قبل از اسلام ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۸۴
- (۴۹) زرین کوب ، عبدالحسین : تاریخ مردم ایران ، ج اول ، تهران ، امیرکبیر ، ۶۷-۱۳۶۴
- (۵۰) زرین کوب ، عبدالحسین : روزگاران ، تهران ، سخن ، ۱۳۷۸

- (۵۱) ژان ، ژرژ : تاریخچه مصور الفبا و خط ، ترجمه اکبر تبریزی ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۲
- (۵۲) ژیران ، فلیکس : اساطیر آشور و بابل ، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور ، تهران ، نشر کارون ، ۱۳۸۲
- (۵۳) سامی ، علی : پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی ، انتشارات بنیاد فارس شناسی ، ۱۳۷۵
- (۵۴) سامی ، علی : تمدن هخامنشی ، جلد اول و دوم ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۸
- (۵۵) سرافراز ، علی اکبر : سکه های ایران ، تهران ، انتشارات سمت ، ۱۳۸۰
- (۵۶) شارپ ، نورمن : فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی ، تهران ، نشر پازینه ، ۱۳۸۲
- (۵۷) شاندر ، آلبر : کوروش ، ترجمه محمدقاضی ، تهران ، نشر زرین ، ۱۳۷۵
- (۵۸) شهبازی ، علیرضا : زندگی و جهانداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران ، تهران ، نشر دانشگاه پهلوی ، ۱۳۷۵
- (۵۹) شی پرا ، ادوارد : الواح بابل ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۵
- (۶۰) صفا ، ذبیح الله : حماسه سرایی در ایران ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۶۳
- (۶۱) طبری ، محمدبن جریر : تاریخ الرسل و الملوك ، ج دوم ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، نشر اساطیر ، ۱۳۷۵
- (۶۲) طوسی مراغی ، حمید : کتیبه بیستون ، تهران ، نشر سیمرو ، ۱۳۷۹
- (۶۳) فرای ، ریچارد نلسون : میراث باستانی ایران ، ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ، علمی فرهنگی ، ۱۳۶۸
- (۶۴) فردوسی ، ابوالقاسم : شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو) ، تهران ، افکار ، ۱۳۸۱
- (۶۵) قاسمی ، حجت الله : کوروش و فرزندان او ، اهواز ، نشر کردگار ، ۱۳۸۸
- (۶۶) قطیرانی ، ولی : نجوم به روایت بیرونی ، تهران ، موسسه فرهنگی اهل قلم ، ۱۳۸۴
- (۶۷) کالیکان ، ویلیام : باستان شناسی و تاریخ هنر مادی ها و پارسی ها ، ترجمه گودرز اسعد بختیار ، تهران ، پازینه ، ۱۳۸۳
- (۶۸) کامرون ، جورج : ایران در سپیده دم تاریخ ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، علمی فرهنگی ، ۱۳۶۵
- (۶۹) کخ ، هاید ماری : از زبان داریوش ، ترجمه پرویز رجبی ، تهران ، نشر کارنگ ، ۱۳۷۷

- (۷۰) کرتیس، جان: بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ترجمه زهرا باستی، تهران، سمت، ۱۳۸۹
- (۷۱) کرتیس، جان: بین النهرین و ایران در دوران متاخر ۱۶۰۰ تا ۵۳۹ ق.م، ترجمه زهرا باستی، سمت، ۱۳۸۹
- (۷۲) کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۷۸
- (۷۳) کریستن سن، آرتور: مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، هیرمند، ۱۳۸۲
- (۷۴) کریمر، ساموئل: الواح سومری، ترجمه داوود رسایی، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۰
- (۷۵) کورت، آملی: هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸
- (۷۶) کوروفکین، فتودور پتروویچ: تاریخ شرق باستان، ترجمه غلامحسین متین، تهران، نشر محور، ۱۳۷۸
- (۷۷) کوک، جان مانوئل: شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳
- (۷۸) کیانی، محمد یوسف: پایتخت های ایران، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴
- (۷۹) کینگ، لئونارد ویلیام: تاریخ بابل از تاسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۸
- (۸۰) گرشوویچ، ایلیا: تاریخ ایران (دوره هخامنشیان)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر جامی، ۱۳۸۴
- (۸۱) گزنفون: کوروشنامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۰
- (۸۲) گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰
- (۸۳) لاندلن، شارل دو: تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷
- (۸۴) ماسه، هانری: تاریخ ایران، ترجمه و ویرایش جواد.م-کاظم عابدینی مطلق، تهران، نشر فراگفت، ۱۳۸۸
- (۸۵) مجیدزاده، یوسف: تاریخ و تمدن بین النهرین، جلد اول، دوم و سوم، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰

- ۸۶) مرادی غیاث آبادی ، رضا : اوستای کهن ، شیراز ، نوید شیراز ، ۱۳۸۲
- ۸۷) مرادی غیاث آبادی ، رضا : تخت جمشید ، تهران ، نوید شیراز ، ۱۳۷۹
- ۸۸) مرادی غیاث آبادی ، رضا : منشور کوروش هخامنشی ، تهران ، نوید شیراز ، ۱۳۸۹
- ۸۹) مرادی غیاث آبادی ، رضا : نوروژ نامه (پنجاه گفتار در زمینه پژوهش های ایرانی) ، تهران ، نوید شیراز ، ۱۳۸۶
- ۹۰) مسعودی ، علی بن حسین : مروج الذهب و معادن الجواهر ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۴
- ۹۱) مک کال ، هزیتا : اسطوره های بین النهرینی ، ترجمه عباس مخبر ، نشر مرکز ، چاپ اول ، ۱۳۷۳
- ۹۲) مورتگات ، آنتوان : هنر بین النهرین باستان ، ترجمه زهرا باستی ، محمد رحیم صراف ، تهران ، سمت ، ۱۳۷۷
- ۹۳) موری ، پیتر راجر استوارت : ایران باستان ، ترجمه شهرام جلیلیان ، تهران ، فروهر ، ۱۳۸۰
- ۹۴) موسوی ، مهرزاد : جستاری در پیشینه هنر هخامنشی ، شیراز ، نشر رخشید ، ۱۳۹۰
- ۹۵) موله ، ماریژان - هرتسفلد - گیر شمن : سرزمین جاوید ، ج دوم ، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری ، تهران ، زرین ، ۱۳۷۰
- ۹۶) مهر ، فرهنگ : دیدی نواز دینی کهن (فلسفه زرتشت) ، تهران ، جامی ، ۱۳۷۴
- ۹۷) مهرین ، مهرداد : آئین راستی ، تهران ، فروهر ، ۱۳۶۱
- ۹۸) مهرین ، مهرداد : سیری در آئین مزد یسنا ، تهران ، فروهر ، ۱۳۶۱
- ۹۹) مهرین ، مهرداد : دین مزدایی ، تهران ، فروهر ، چاپ اول ، ۱۳۶۴
- ۱۰۰) ناس ، جان بایر : تاریخ جامع ادیان ، ترجمه علی اصغر حکمت ، ویراستار پرویز اتابکی ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۱
- ۱۰۱) ناردو ، دان : امپراتوری آشور ، ترجمه مهدی حقیقت خواه ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۱
- ۱۰۲) ناردو ، دان : بین النهرین باستان ، ترجمه سهیل سمی ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۵
- ۱۰۳) وثوقی ، محمد باقر : تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار ، تهران ، سمت ، ۱۳۸۴
- ۱۰۴) هرتسفلد ، ارنست امیل : ایران در شرق باستان ، ترجمه همایون صنعتی زاده ، تهران ، نشر پژوهشگاه علوم انسانی ، ۱۲۸۱
- ۱۰۵) هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ج اول و دوم ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۸۹

- ۱۰۶) هوار ، کلمان : ایران و تمدن ایرانی ، ترجمه حسن انوشه ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵
- ۱۰۷) هوس هلد ، جفری : بازگشت از ایران (گزنفون) ، ترجمه منوچهر امیری ، تهران ، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، ۱۳۶۹
- ۱۰۸) هینتس ، والتر : داریوش و ایرانیان ، کتاب اول و دوم ، ترجمه پرویز رجبی ، تهران ، نشر ماهی، ۱۳۸۶
- ۱۰۹) هینتس ، والتر : دنیای گمشده ایلام ، ترجمه فیروز فیروزنیا ، تهران ، علمی فرهنگی ، ۱۳۷۱ ،

فهرست منابع لاتین

- 1) ABBOTT Jacob : Cyrus the great , with engravings new York and London , Harper and Brothers publishers , 1904
- 2) ABBOTT Jacob : Darius the great , with engravings , new York and London , Harper and brothers publishers , 1904
- 3) Sayce Rev.A.H : Babylonians and Assyrians life and customs , London , John C.nimmo , 1899
- 4) Thorkild Jacobsen : Towards the Image of tammuz and other Essays on mesopotaman history and culture , Edited by William L,moran , Harvard university press , Cambridge , Massachusetts , 1970

فهرست مقالات فارسی

- ۱) اشتری ، محمد قلی : « گزارشی درباره بنیادهای تاریخی ارتش خشایارشا » ، مجله بررسی تاریخی ، شماره شش ، سال پنجم
- ۲) اقتداری ، احمد : « نشانه های پرستش تیر و ناهید ، ایزدان ایرانی در نقش لوحه میترا در معبد سالبورگ آلمان » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۶۰ ، سال ۱۳۵۵
- ۳) اکبری ، حسن : « پیدایش نگارش در ایران » ، مجله مطالعات ایرانی ، کرمان ، سال سوم ، شماره ششم ، ۱۳۸۳
- ۴) بختورتاش ، نصرت الله : « علل سیاسی و نظامی انتخاب سه پایتخت در ایران هخامنشی » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۵ ، سال ششم
- ۵) بهنام ، عیسی : « میراث هنر هخامنشی » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره سوم ، سال سوم
- ۶) بیات ، عزیز الله : « آموزش و پرورش در ایران باستان » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۷۶ ، سال ۱۳۷۵

- ۷) بیانی، شیرین: «نظری به روابط فرهنگی ایران باستان با شرق و غرب»، مجله بررسی های تاریخی، شماره سوم، سال ششم
- ۸) پور مطلق، ابوالقاسم اسماعیل: «درون مایه های اساطیری نوروز»، مجله مطالعات ایرانی، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبانهای ایرانی، دانشگاه شهید با هنر کرمان، سال دوم، شماره چهارم، پائیز ۱۳۸۲
- ۹) جعفری، محمود: «اسب و باران سازی در اساطیر ایران باستان»، مجله مطالعات ایرانی، کرمان، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۸۲
- ۱۰) خدادادیان، اردشیر: «اعتقادات آریایی های باستان»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۴، سال سیزدهم
- ۱۱) سامی، علی: «آرامگاه کوروش بزرگ»، مجله بررسی های تاریخی، شماره مخصوصی
- ۱۲) شهردان، رشید: «درفش کاویانی پرچم شاهنشاهی ایران باستان»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۵۶، ۱۳۵۴
- ۱۳) فانیان، خسرو: «پرستش الهه مادر در ایران»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۶، سال هفتم
- ۱۴) قائم مقامی، جهانگیر: «اوزان و مقادیر ایران»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۲، سال سوم
- ۱۵) کخ، هاید ماری: «خداشناسی و پرستش در ایلام و ایران هخامنشی»، ترجمه نگین میری، مجله باستان پژوهشی، شماره ۱۱، ۱۳۸۲
- ۱۶) کوهستانی، امین رضا: «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر در دوران هخامنشی»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۴۲، سال ۱۳۸۶
- ۱۷) مرادی غیاث آبادی، رضا: «گوی بالدار، نشان خورشید، شاهین و اهورا مزدا»، ۱۳۸۹،
- ۱۸) مشکور، محمد جواد: «مقام شاه در ایران باستان»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۱ و ۲
- ۱۹) مشکور، محمد جواد: «اخلاق ایرانیان در پیش از اسلام»، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۵ و ۶، سال یکم
- ۲۰) معتمدی، مسعود: «پادشاهان هخامنشی و احترام گذاردن آنها به معتقدات ملل مغلوب»، مجله بررسی های تاریخی

- (۲۱) معصومی ، غلامرضا : « معرفی کاشی لاجوردی با نقش عقاب دوره هخامنشی در موزه ایران باستان » ، ؟ ، ۱۳۵۵
- (۲۲) ملکزاده ، مهرداد : « دژهای مادی و سپاهیان آشوری » ، مجله باستان پژوهشی، شماره ۱۱ ، ۱۳۸۲
- (۲۳) ملک زاده بیانی ، بانو : « شاهین ، نشانه فرایزدی » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۱ ، سال هفتم
- (۲۴) ملکزاده ، فرخ : « نقش ساتراپی های تابعه در شاهنشاهی هخامنشی » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ششم ، سال هفتم
- (۲۵) والننن ، آلبرت - جکسون ، ویلیافر: « گفتاری پیرامون مذهب زرتشی » ، ترجمه محمد حسین ثابت ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره سوم ، سال هفتم
- (۲۶) وهرام ، مجید : « پژوهشی درباره نقش مهر داریوش بزرگ » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۴ ، سال ششم
- (۲۷) همایون فرخ ، رکن الدین : « مهرها و نشان های استوانه ای ایران باستان » ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره ۱ ، سال پنجم

فهرست مقالات لاتین

کلیه مقالات زیر در تابستان ۱۳۹۱ از سایت اینترنتی ایرانیکا به آدرس زیر دریافت شده اند:

www.iranicaonline.org

- 1) Boyce.merry : " Acheamenid Religion " , Iranica . 1983
- 2) Cammeron George . G : " Cyrus the Father and Babylonica " , in commemoration cyrus , Hommage universal , Acta Iranica , Tehran and lieage , 1974
- 3) Dandamayev M.A : " Araxa " , Acta Iranica 1986
- 4) Dandamayev M.A and Grantoskii.G : " The kingdom of Assyria and its relativns with Iran , Acta Iranica , 1987
- 5) Dandamayev M.A : " Babylonia , History of babylonia in the median and Acheamenid period " , Acta Iranica , ?
- 6) Dandamayev M.A : " Economy in the Acheamenid period " , Actu Iranica , 1997
- 7) Dandamayev M.A : " Cambyes " , Acta Iranica , 1990
- 8) Dandamayev M.A : " Commerce in the Acheamenid period " , Iranica , 1992

- 9) Dandamayev M.A : " Barda And BARDADARI in Acheamenis period " iranica , 1988
- 10) Gnoli . G : " Babyelonian Influences on Iran " , Acta Iranica , ?
- 11) shapur shahbazi . A : " cyrus " , Acta Iranica , 2010
- 12) shapur shahbazi . A : " Historiographi ii.pre-Islamic period " , Iranica , 2003
- 13) Vardascia.G : " Babylon under the Acheamenids " , Acta Iranica , 1988
- 14) Wiseman D.J : "some historical problems in the Book of Daniel " London , the Tyndale press , 1965